

سوئدی‌ها در ایران



از سفر نخستین سوئدی (اوگسسه استرن) به ایران

در سال ۱۶۱۷ تا سفر (دکتر هامر شولم) دبیر کل

سوئدی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۵

همراه با

تاریخچه روابط ایران و سوئد

نگارنده: محمد مددی

به نام خداوند جان و خرد

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarrestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

سوئدی‌ها در ایران

(از سفر نخستین سوئدی «اوکسن استرنا» به ایران در سال ۱۶۱۷ تا سفر «داگ‌هامرشولد» دبیرکل سوئدی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۵)

همراه با

تاریخچه روابط ایران و سوئد

نگارنده : محمد مددی

تبرستان
www.tabarrestan.info

پیشکش به:

سرگرد اسکار اولسون، ستوان کارلسن، سروان هیرتا،

سرگرد کنت لون هوپت (فرزند ملکه سوئد)

افسران ژاندارمری ایران که مظلومانہ و غریبانہ در

راه انجام وظیفہ بہ شہادت رسیدند.

تبرستان
www.tabarestan.info

مددی. محمد. ۱۳۴۱ -
 سوئدی‌ها در ایران: از سفر نخستین سوئدی "اوکسن استرنا" به ایران در
 سال ۱۶۱۷ تا سفر "داگ هامر شولد" ... همراه با تاریخچه روابط ایران و
 سوئد / نگارنده محمد مددی - [ویرایش ۲ ؟] - تهران: سازمان
 انتشارات گفتمان، ۱۳۸۱.
 ۳۲۰ ص.: مصور.

ریال ISBN 964-6984-68-1 ۱۲۸۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 عنوان دیگر: سوئدی‌ها در ایران تاریخچه روابط ایران و سوئد.
 کتابخانه به صورت زیر نویس.

۱. ایران -- روابط خارجی -- سوئد ۲. سوئد -- روابط خارجی --
 ایران. ۳. ایران. ارتش -- تاریخ. ۴. سوئدیه‌ها -- ایران. الف. عنوان. ب.
 عنوان: سوئدی‌ها در ایران (تاریخچه روابط ایران و سوئد).
 ۴ م ۷۵ س/ ۱۳۹ DSR
 ۲۲۷/۵۵.۴۸۵
 ۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران ۳۰۸۶ - ۸۱ م



سوئدی‌ها در ایران
 (تاریخچه روابط ایران و سوئد)
 نگارنده: محمد مددی
 ناشر: سازمان انتشارات گفتمان
 لیتوگرافی: مردمک / چاپ: دلارنگ / صحافی: تلاش
 حروفچینی و صفحه آرای: عصر جدید / طرح جلد: بهزاد آذرپی
 شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
 نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۸۱
 بها: ۲۸۰۰ تومان
 شابک ۹۶۴-۶۹۸۴-۶۸-۱
 تلفن مرکز پخش: ۷۴۹۵۸۰۶ - ۷۴۹۶۸۸۰
 کلیه حقوق و مزایای این اثر برای نویسنده محفوظ است.

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مطالب

۱.....	یک گفتگو به جای پیشگفتار
۵.....	نگاهی به تاریخ روابط سیاسی ایران و سوئد
۲۳.....	نگاهی به تاریخ روابط بازرگانی ایران و سوئد
۴۱.....	شرح حال سوئدی‌هایی که به ایران آمده‌اند
۷۳.....	نگاهی به تاریخ ژاندارمری ایران
۸۳.....	افسران سوئدی ژاندارمری ایران
۱۷۹.....	نگاهی به تاریخ نظمیّه (شهربانی) ایران
۱۸۵.....	افسران سوئدی نظمیّه ایران
۲۴۱.....	شرح حال دیگر سوئدی‌هایی که به ایران آمده‌اند
۲۸۳.....	فهرست نام کسان
۲۹۶.....	تصاویر

تبرستان
www.tabarestan.info

با سپاس از آقایان امیر امینی مقدم،
عزت‌الله شاهکار و سرهنگ خلیج
که هر کدام به گونه‌ای مرا در نگارش این کتاب یاری
دادند.

یک گفتگو بجای پیشگفتار

سرانجام در روز آدینه ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ کار نگارش کتاب «سوئدی‌ها در ایران» به پایان رسید. نخست می‌خواستم طبق روال جاری، پیشگفتاری برای این کتاب بنویسم. ولی بهتر دانستم بجای انجام این کار بخشی از متن گفتگویی را که جندی پیش هفته‌نامه «لاله سرخ» چاپ اراک در این رابطه با نگارنده انجام داد و در سه شماره به چاپ رسانید جایگزین پیشگفتار این کتاب نمایم که در اینجا تقدیم می‌گردد.

محمد مددی - اراک

بخشی از متن گفتگوی هفته‌نامه لاله سرخ با نگارنده

اشاره:

مطلع شدیم که آقای محمد مددی، مؤلف کتاب «اراک در خاطرات و سفرنامه‌ها» اثر دیگری با عنوان «سوئدی‌ها در ایران» در دست نوشتن دارد که ظاهراً به مراحل پایانی نزدیک شده است. از این رو، بیراه ندانستیم که بدین مناسبت از او حال و سیراگی بگیریم. آنچه در ذیل می‌آید نتیجه‌ی احوالپرسی از این محقق اراکی است. مددی ۳۶ ساله در حال حاضر کارمند کارخانه‌ی ماشین‌سازی اراک است.

ل: بگویند چه شد که به موضوع حضور سوئدی‌ها در ایران علاقمند شدید و در این باره دست به قلم بردید؟

م: در سال‌های ۷۱ و ۷۲، هنگامی که سرگرم نگارش و گردآوری کتاب «اراک در خاطرات و سفرنامه‌ها» بودم پی بردم که ژاندارمری نوین ایران را در اوایل حکومت احمدشاه قاجار، کارشناسان نظامی سوئدی که از سوی دولت وقت به ایران دعوت شده بودند، به فرماندهی سرهنگ یا لامارسن، بنیاد نهاده‌اند و برای مدتی هم فرمانده ژاندارمری اراک (با سلطان‌آباد عراق آن موقع) یک سرگرد سوئدی به نام «الیس هلمارک» بوده است. افسران سوئدی منشاء خدمات زیادی در ایران شدند که همین امر یکی از دلایل عمده‌ی علاقمند شدن من به بررسی و پژوهش درباره‌ی حضور سوئدی‌ها در ایران بود. البته این کتاب مرور کوتاهی هم دارد به تاریخ روابط ایران و سوئد.

ل: ممکن است درباره‌ی منشاء خدمات سوئدی‌ها در ایران توضیح بیشتری بدهید؟

م: افسران سوئدی با تأسیس آموزشگاه‌های افسری و گروه‌هایی به شکل نوین و تدریس آخرین دستاوردهای نظامی اروپا در این آموزشگاه‌ها، یک کار بسیار اساسی و بنیادی انجام دادند و بدین وسیله صدها افسر و گروه‌بان تحصیل کرده و

کارآمد تحویل جامعه‌ی ایران دادند که بعدها جایگزین همین سوئدی‌ها شدند. شاگردانی که سوئدی‌ها پرورش دادند غالباً به حد افراط میهن دوست، وظیفه‌شناس، فداکار و آشنا به قوانین بودند. از جمله‌ی این شاگردان کلنل شهید «محمدتقی خان پسیان» است.

اگر به پرونده‌ی کارشناسانی که در همان روزگار از کشورهای روسیه، اتریش، فرانسه، انگلیس و بلژیک به ایران آمده بودند نگاهی بیندازیم عملکرد بیشتر آنها ناخوشایند و سیاه است ولی بالعکس در مورد سوئدی‌ها باید گفت که نتیجه‌ی فعالیت‌های آنان هر انسان بی‌طرفی را به تحسین وامی‌دارد. وظیفه‌شناسی و فداکاری در بین افسران سوئدی به اندازه‌ی بود که تعدادی از آنان از جمله سرگرد «کت لون هویت» فرزند ملکه‌ی سوئد، در راه انجام وظیفه در مقابله با راهزنان و اشرار و متجاوزان جان باختند. این گوشه‌ای بود از خدمات و فداکاری افسران سوئدی در ایران و همان چیزی که مرا واداشت تا به پاس قدردانی از ایشان، درباره‌اش دست به قلم بپریم که البته برگ‌شبی است تحفه‌ی درویش.

ل : با توجه به توضیحات شما، آیا در این کتاب فقط به حضور افسران سوئدی در ایران پرداخته شده یا به دیگر سوئدی‌هایی نظیر سفیران، کارشناسان فنی، بازرگانان و ... نیز اشارت رفته است؟

م : خیر، فقط به افسران سوئدی پرداخته نشده بلکه از ورود نخستین سوئدی به ایران حضور سوئدی‌های اثرگذار مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته. البته بخش عمده‌ی کتاب به شرح حال افسران سوئدی ژاندارمری و نظمیه (شهربانی) اختصاص دارد.

ل : آقای مددی! آیا تاکنون در ایران کتابی که فقط به تاریخ روابط ایران و سوئد پرداخته باشد، نوشته شده است؟ اگر پاسخ مثبت است آیا شما از این کتاب استفاده کرده‌اید؟

م : تا آنجا که من می‌دانم نه. اگر در خارج از ایران هم چنین کتابی باشد، به فارسی ترجمه نشده.

ل : در بین سوئدی‌هایی که به ایران آمده‌اند و در این کتاب بدان‌ها اشاره شده، کدام یک از آنها برای شما شخصیت جالب‌تری داشته است و چرا؟

م : از میان سوئدی‌هایی که مدتی در ایران بوده‌اند و در کتاب بنده از آنها یاد شده دو تن قابل تحسین‌ترند : یکی «سون هدین» جهانگرد و دانشمند سوئدی بخاطر پژوهش‌های علمی‌اش در کویرهای ایران که حاصل این سفر علمی پرخطر کتاب بسیار پرازش «کویرهای ایران» است. دوم، سرهنگ «یالمارسن» که به حق باید به او لقب پدر ژاندارمری نوین ایران را داد. او علی‌رغم کارشکنی‌هایی که سفارت‌های آن روز روس و انگلیس و عوامل آنها می‌کردند تا ژاندارمری ایران پا نگیرد و حضور نیروهای آنها به بهانه‌ی حفظ امنیت اتباعشان موجه جلوه کند منطقی و حساب شده مبارزه کرد و سختی‌های بسیاری را تحمل نمود. بر چسب‌های ناروایی که به او زدند نادیده گرفت تا سرانجام به هدف خود که بنیاد نهادن ژاندارمری بود رسید. نیرویی که سال‌ها حرف اول را در کارآیی نظامی می‌زد و از لحاظ رفتار خوب نیروهایش با مردم شهره‌ی همگان بود

ل : در نوشتن این کتاب تا چه اندازه‌ی توانسته‌اید از نوشته‌های نویسندگان سوئدی استفاده کنید؟

م: متأسفانه آثار کمی از مورخان و نویسندگان سوئدی به فارسی ترجمه شده ولی من تقریباً کلیه ی آثاری را که در این زمینه به فارسی برگردانده شده مورد استفاده قرار داده‌ام ولی با کمال تأسف باید گفت نوشته‌های گرانمایی درباره‌ی کشورمان از سوئدی‌هایی که در ایران بوده‌اند به جا مانده است که هنوز به فارسی ترجمه نشده و در این جا من به مترجمان گرامی میهن مان پیشنهاد می‌کنم که این آثار را تهیه و ترجمه کنند که هم با استقبال خوانندگان روبرو خواهد شد و هم کمکی به روشن شدن زوایای تاریخ کشور خود می‌کنند. برخی از این نوشته‌ها عبارتند از:

- گزارش پلیس از تهران «Polis Rapport Tehran» نوشته‌ی سرگرد برگدال که در روزگار احمدشاه قاجار مدتی رئیس آگاهی (تأمینات) بوده است. این کتاب در سال ۱۹۱۷ در استکهلم به چاپ رسیده است.

- «خاطرات سرهنگ و ستاداهل» از زمان اقامتش در ایران. وی از سال ۱۲۹۲ تا ۱۳۰۲ در تهران (نظمیه) تهران بود. آنگونه که مترجم دانشمند، آقای دکتر حسین ابوتراییان یادآور شده‌اند مطالب بسیار جالبی درباره‌ی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در این کتاب وجود دارد.

- «آثار بر بادرفته»، اثر جهانگرد نامی و ایران‌شناس سوئدی، «سون هدین»

- خاطرات یکی از افسران سوئدی ژاندارمری ایران به نام سرگرد نیسترم (Nystrom) که بنده توانستم به وسیله یکی از آشنایان مقیم سوئد، فتوکی قسمت‌هایی از این کتاب را به دست بیاورم.

ل: از چه زمانی سرگرم تحقیق و نوشتن کتاب «سوئدی‌ها در ایران» هستید؟

م: از اردیبهشت ماه سال ۷۴ سرگرم پژوهش و نوشتن این کتاب هستم البته نه بطور پیوسته. اگر وقت آزاد بیشتری داشتم کار زودتر از اینها به پایان می‌رسید ولی متأسفانه تلاش برای معاش که در بیشتر روزها از ساعت هفت بامداد شروع می‌شود و تا هفت شامگاه ادامه دارد چنین امکانی را فراهم نمی‌آورد.

ل: از اینکه در گفتگو با لاله‌سرخ شرکت کردید از شما سپاسگزاریم. در پایان چنانچه سخن ناگفته‌ای باقی مانده، بفرمایید.

م: بر کسی پوشیده نیست که کار پژوهش و نگارش برابر است با ندیده گرفتن خیلی از نیازمندی‌های زندگی و چشم‌پوشی از استراحت و تفریح. پس کسی که همه‌ی این مسائل را به جان می‌خرد تا خدمتی به شهر و کشورش کرده باشد این انتظار را دارد که در مراجعه به سازمان‌ها، ادارات، مراکز فرهنگی و ... با روی باز پذیرفته شود و با او همکاری کنند. نکته‌ی دیگر اینکه خوب بود در یکی از شهرهای حاشیه کورب مانند طیس، کرمان و یا یزد، کتابخانه‌ای یا خیابانی به نام «سون هدین» - که زحمات و خدماتش بیان شد - نامیده می‌شد. همچنین نامگذاری محل یا مکان‌هایی به نام افسران سوئدی که در نقاط مختلف کشورمان در مقابله با متجاوزان داخلی و خارجی جان باختند می‌تواند اقدامی در خور تحسین و حق شناسانه باشد. دیگر عرضی ندارم و برای شما و هفته‌نامه لاله‌سرخ آینده‌ی خوبی آرزو می‌کنم.

تبرستان
www.tabarestan.info

نگاهی به تاریخ روابط سیاسی ایران و سوئد

در سده هفدهم میلادی امپراتوری عثمانی در اوج نیرومندی و گشایش مرزهای جغرافیایی اش بود. غرض توپ‌های ترکان حتی در نزدیکی شهرهای اروپای مرکزی به گوش می‌رسید. امپراتوری عثمانی به تنها راه رسیدن بازرگانان اروپایی را به آسیا تقریباً مسدود کرده بودند بلکه موجودیت نیمی از اروپا را هم تهدید می‌کرد. در چنین اوضاعی در آسیا و در همسایگی عثمانی کشوری نیرومند و یکپارچه به نام ایران وجود داشت که از سالهای پیش با امپراتوری عثمانی اختلاف مرزی و مذهبی داشت.

اروپاییان از اختلافات ایران و عثمانی با خبر بودند و می‌دانستند که تاکنون جنگ‌های زیادی بین این دو کشور نیرومند اسلامی رخ داده است. آنان از دلآوری و از جان‌گذشتگی ایرانیان در جنگ با عثمانی آگاه بودند بویژه از جنگ جالدران. آنان می‌دانستند با اینکه ایرانیان در این جنگ شکست خوردند و با اینکه جنگ افزار آتشین نداشتند و از نظر تعداد نفرات یک پنجم نیروهای ترک بودند ولی توانستند خسارت کلی و گرانی به نیروهای مهاجم عثمانی وارد کنند و در یک عملیات شگفت‌آور و خیره کننده و در میان ناباوری، توپخانه مجهز و مهم عثمانی را بطور کلی منهدم کنند، به آنان ثابت شده بود که حتی زنان ایران در موقع لزوم دست به اسلحه می‌برند و دوشادوش مردان خود با مهاجمان به پیکار برمی‌خیزند.^{۱۱}

برای اروپاییان ثابت شده بود که تا آن هنگام ایران توانسته یک تنه در برابر توسعه طلبی‌های عثمانی در شرق ایستادگی کند و براساس همین امتیازات بود که دولت‌های اروپایی با حیرت و به چشم تحسین به ایران نگاه می‌کردند و در برقراری روابط با ایران بر یکدیگر پشی می‌گرفتند و اصفهان پایتخت ایران شده بود چشم و چراغ کشورهای اروپایی و ماهی نبود که سفیر یک کشور خارجی برای ایجاد روابط و یا تحکیم روابط برقرار شده وارد اصفهان نگردد «... به خصوص فرستادگان لهستان که در عرض سه سال سه سفیر به دربار ایران فرستاده بودند هنوز آخرین نفر آنها برای عزیمت به مملکت خود راهی نشده بود که نخستین سفیر آنها به نام بوگدانینگ در سال ۱۶۸۷ مجدداً به اصفهان وارد شد، همه می‌کوشیدند که

۱ - در جنگ بروج میسی جالدران تعدادی از زنان ایران با پوشیدن جامه‌ی رزم در این جنگ شرکت نمودند یکی از این زنان مسمر خود ساد اساعیل صفوی بود - برای اطلاع بیشتر در این باره نگاه شود به نوشتاری به قلم نگارنده ما عنوان «سرنوشت پروژه حمام» در

شاهنشاه را به عقد قراردادی جنگی وادارکنند...»^(۱) در چنین شرایطی بود که دولت سوندی پی به اهمیت و موقعیت ممتاز ایران برد و تصمیم به برقراری روابط سیاسی و بازرگانی با ایران گرفت. این تصمیم در سال ۱۶۸۳ و در روزگار پادشاهی کارل یازدهم پادشاه سوئد گرفته شد.^(۲) در ۲۰ مارس ۱۶۸۳ فابریوس که هلندی تبار بود به عنوان سفیر فوق العاده سوئد با گروه نمایندگی سفارت سوئد از استکهلم به سوی اصفهان حرکت کرد و خود را از طریق روسیه به ایران رساند. آنان در ۲۹ مارس ۱۶۸۴ وارد اصفهان شدند و در ۳۰ ژوئیه همان سال به حضور شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران بار یافتند نامه و هدایای پادشاه سوئد را تقدیم نمودند دربار ایران از گروه نمایندگی سفارت سوئد به گرمی استقبال نمود. شاه سلیمان هم سفیر سوئد را بیش از دیگر سفیران مورد لطف و مهربانی قرار داد. مأموریت سوندی‌ها در این سفر ظاهراً برقراری روابط سیاسی و بازرگانی بود ولی هدف عمده آنان از این سفر بستن پیمان نظامی با ایران و ترغیب و تحریک ایران به جنگ با عثمانی بود. درباره نتیجه این سفر و دیدار مقامات سوئدی با مقامات ایرانی می‌توان گفت طرفین به موافقت‌هایی در زمینه سیاسی و بازرگانی دست یافتند ولی سفیر سوئد نتوانست هیچگونه تأثیر و کامیابی در وارد نمودن ایران به جنگ با عثمانی داشته باشد. سفیر فوق العاده سوئد و همراهانش که از جمله دو نجیب‌زاده سوئدی جزو این گروه بودند پس از نزدیک به دو سال اقامت در ایران که نتایج درخشانی در پی نداشت به سوئد بازگشتند. ولی دولت سوئد که خود را بی‌نیاز از داشتن رابطه با ایران نمی‌دید تا سال ۱۶۹۹ دوبار دیگر فابریوس را به عنوان سفیر به ایران فرستاد. بار سومی که این سفیر وارد خاک ایران شد یکی از کشیش‌های مبلغ فرانسوی بنام «پردولاماز» او را در «شماخی» که در آن هنگام یکی از شهرهای مرزی ایران بود، دید و در نوشته‌هایی که از او (پردولاماز) بجای مانده اشاره‌ای به این سفر فابریوس به عنوان سفیر فوق العاده پادشاهی سوئد دارد.^(۳)

این سفر هم مانند دیگر سفرهای قبلی فابریوس برای این سفیر و دولت سوئد نتایج خوبی در پی نداشت. چون ایران نمی‌خواست به خاطر اروپایی‌ها به جنگ با کشور نیرومند عثمانی بپردازد. ۱۶ سال پس از آخرین سفر فابریوس به ایران، محمدرضا بیگ سفیر فوق العاده ایران به دربار لویی چهاردهم پادشاه فرانسه پس از پایان یافتن مأموریتش در این کشور در راه بازگشت به ایران ملاقات‌هایی با نمایندگان دولت سوئد نمود (محل این دیدار مشخص نگردید، ولی به احتمال خیلی زیاد این محل کشور آلمان بوده است) نتایج این مذاکرات برای مذاکره کنندگان سوئد مثبت و سرانجام دولت سوئد موفق شد قول اتحاد نظامی با ایران را بر ضد عثمانی بگیرد. در ۲۸ اکتبر ۱۷۱۵ محمدرضا بیگ از فرانسه وارد برلین گردید و تا ۱۲ نوامبر در آنجا ماند و در همین هنگام بود که دیدار و نتایج گفتگوهای محمدرضا بیگ و نمایندگان

۱- سرنامه کمپفر، ص ۲۶۱.

۲- البته پیش از این تاریخ یعنی در زمان شاه تهماسب صفوی (در سی شاه خاندان صفوی) بنا بر نوشته بازرگان ویزی و بسنود الساندی در سرنامه‌اش (ص ۴۴۶) روابط بازرگانی در آن روزگار بین ایران و سوئد برقرار بوده است و براساس این نوشته، کالاهای ایرانی و از جمله ابریشم به سوئد صادر می‌شده است.

۳- نامه‌های شگفت‌انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه، ص ۴۷.

دولت سوئد لو رفت و اخبار آن در روزنامه «وردن» چاپ برلن به چاپ رسید: «سفیر پیشین ایران در دربار فرانسه با دولت سوئد وارد مذاکره شد و تمایل دولت متبوع خود را به همراهی با آن دولت در جنگ با ترکهای عثمانی ابراز کرد».^(۱۱)

ولی این اعلام و ابراز تمایل ایران مبنی بر اتحاد نظامی با سوئد بر ضد عثمانی در حد همان قول و قرار باقی ماند و جنبه عملی به خود نگرفت و دلیلش هم حمله افغان‌ها به ایران (سال ۱۷۲۱) بود که سرانجام به سقوط اصفهان و سرنگونی شاه ایران «سلطان حسین صفوی» به وسیله «محمود افغان» منجر شد (نوامبر ۱۷۲۲) در اینکه افغان‌ها با چراغ سبز و حمایت‌های غیر علنی ترکان عثمانی به ایران حمله نمودند گمانی نیست و شاید بتوان یکی از دلایل چراغ سبز نشان دادن و حمایت عثمانی از افغان‌ها را که با هم دارای مذهب مشترک بودند مقدمه بسته شدن پیمان نظامی ایران و سوئد بر ضد این کشور (عثمانی) دانست اتحادی که اگر جنبه عملی به خود می‌گرفت برای کشور عثمانی سخت خطرناک و ناگوار بود.

با سقوط اصفهان به دست مهاجمان افغان به سرکردگی محمود افغان، شاه سلطان حسین صفوی که به اندازه سر سوزنی کفایت و لیاقت رهبری یک خانواده را نداشت چه رسد به یک کشور، زندانی افغان‌ها گردید و شهر اصفهان که از نظر زیبایی و وسعت و آبادانی در آن روزگار به نصف جهان آوازه بود و از «لندن بسیار آبادتر و زیباتر و بزرگتر» بود^(۱۲) مورد چپاول و غارت افغان‌ها واقع گردید و در مدت اقامت هفت ساله آنها در این شهر، اصفهان به ویرانه مبدل گردید و از شهر فقط نامی برخوردار داشت. با هجوم افغان‌ها به ایران و اشغال قسمت‌هایی از کشورمان دشمنان دیرینه ایران یعنی عثمانی و روسیه که موقعیت برایشان از هر جهت مناسب بود هر کدام از سوی به ایران حمله ور شدند، پترکیر تزار نیرومند روسیه که در اوت ۱۷۲۱ قرارداد صلح نیشاد را با دولت سوئد منعقد کرده بود و خیالش دیگر از جانب سوئد راحت بود دستور حمله به پادگان‌ها و پاسگاه‌های مرزی ایران را صادر نمود. بر همین اساس نیروهای روسی «در سوم سپتامبر ۱۷۲۲ پادگان ایرانی داغستان را تار و مار و در بند را متصرف شدند»^(۱۳) نیروهای عثمانی هم که شیخ‌الاسلام کشورشان فتوا صادر کرده بود کلیه مومنین مسلمان مکلفند شیعیان رافضی را نابود کنند بیش از پیش موقعیت را مناسب دانسته و در ژوئن ۱۷۳۳ (۱۱۳۵ هجری قمری) به ایران حمله نمودند و در حملات اولیه شهرهای شماخی و تفلیس را به تصرف خود در آوردند، حمله‌ی سه جانبه به ایران و هرج و مرج کامل در این کشور آن ارتباط نیم‌بندی را هم که بین سوئد و ایران برقرار شده بود بطور کلی گسست و تا سال ۱۸۵۷ دیگر نه هیچگونه دیدار رسمی بین مقامات دو کشور روی داد و نه قراردادی بسته شد.

در سوم نوامبر ۱۸۵۷ در زمان ناصرالدین شاه قاجار عهدنامه‌ی دوستی و بازرگانی بین ایران و سوئد به وسیله فرخ‌خان

۱- روزنامه وردن، نوامبر ۱۷۱۵، به نقل از کتاب «محمد رضا بیگ سفیر ایران در دربار لویی چهاردهم» نوشته موریس هربرت، ترجمه

صایون شهیدی، ص ۱۵۱.

۲- سفرنامه شاردن (قسمت شهر اصفهان)

۳- تاریخ روابط خارجی ایران، جلد اول، ص ۱۴۵.

امین‌الملک فرستاده‌ی ایران به فرانسه و سفیر سوئد در فرانسه در این کشور به امضاء رسید^(۱۱) و ۲۹ سال پس از امضاء این عهدنامه یعنی در سال ۱۸۸۶ مناسبات سیاسی ایران با «کشورهای اسکاندیناوی برقرار گردید و سفیر ایران در دربار روسیه در کشورهای مزبور وزیر مختار اکر دیته^(۱۲) شدند»^(۱۳).

ناصرالدین شاه قاجار در سفر سوم خود به اروپا در ۲۳ رمضان ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۸) در اقامتی که در شهر پترزبورگ روسیه داشت سفیران بیست کشور حاضر در این کشور را به حضور پذیرفت، سفیر سوئد که به گفته ناصرالدین شاه «مسیو دوپور بقال» نام داشته از جمله‌ی این سفیران بوده است «... بعد سفرای دولت خارجه آمدند حضور، ابتدا آنها بی که سفیر کبیر بودن تک تک در اتاق خلوت به حضور آمدند و رفتند بعد هم تمام سفرا در اتاقی جمع شده آنها را دیدیم، اسامی آنها از این قرار است...»^(۱۴) ناصرالدین شاه در ادامه سفر خود هنگامی که در انگلستان اقامت داشته سفیران و کارداران سفارت بیست و یک کشور را به حضور می‌پذیرد که کنت «پسی پز» سفیر سوئد در انگلستان از آن جمله بوده است.^(۱۵)

ناصرالدین شاه قاجار در فرانسه هم سفیران و مستشاران ۲۶ کشور را در پاریس به حضور می‌پذیرد. کنت گوستا ولونیهپ مستشار سفارت سوئد در فرانسه هم جزو این باریافتگان بود.^(۱۶) ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اروپا در اواخر سال ۱۸۸۸ حاج‌محسن خان معین‌الملک سفیر ایران در استانبول را با عنوان سفیر فوق‌العاده به دربار پادشاه سوئد و نروژ^(۱۷) فرستاد. یک سال بعد (۱۳۰۷ هجری قمری) اسکار دوم پادشاه سوئد و نروژ در پاسخ به اقدام ایران سفیر فوق‌العاده‌ای روانه ایران نمود این سفیر که «ترج» نام داشت به همراه دو عضو سیاسی و یک مترجم^(۱۸) از طریق بندر انزلی

۱- تاریخ روابط خارجی ایران، جلد اول، ص ۳۲۷.

۲- سفیر اکر دیته به سفیر غیرمقیم می‌گویند و معمولاً کشورهای که روابط گسترده‌ای با هم ندارند جهت نگستن روابط و رسیدگی به کارهای جزئی طرفین از سفیر خود در کشور نزدیک و یا همسایه آن کشور می‌خواهند گاه‌گاهی به آن کشور سفر کنند و به امور رسیدگی کنند، (به نقل از خاطرات احتشام السلطنه)، ص ۳۵۷.

۳- تاریخ روابط خارجی، جلد اول، ص ۳۲۷.

۴- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، جلد اول، ص ۱۴۵.

۵- همان، ص ۱۲.

۶- همان، ص ۱۸۴.

۷- در سال ۱۸۱۵ در کنگره وین تصمیم گرفته شد به پاس خدمات سوئد در برکناری ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه، نروژ به سوئد تعلق گیرد و تا سال ۱۹۰۵ نروژ وابسته به سوئد بود در ۱۳ اوت ۱۹۰۵ در نروژ یک همه‌پرسی درباره جدایی از سوئد انجام شد که ۸۰ مردم به استقلال رأی دادند و بدین وسیله نروژ دوباره به صورت یک کشور مستقل در آمد (به نقل از کتاب «نروژ» از انتشارات وزارت امور خارجه ایران و روزنامه «همشهری» مورخ ۱۳۷۵/۴/۲۳).

۸- این مترجم «سون هدین» نام داشت که در آن هنگام جوانی ۲۱ ساله بود. او بعدها یکی از دانشمندان بزرگ سوئد گردید و سه

وارد ایران شد^(۱) ترج در تهران نامه اسکار دوم پادشاه سوئد را تقدیم ناصرالدین شاه نمود و سپس خطابه‌ای به زبان فرانسه ایراد نمود و شاه به او پاسخ داد و از پادشاه سوئد و نروژ تشکر کرد. ترج پس از گفتگوهای با شاه ایران و وزیر امور خارجه قوام‌الدوله پس از ۱۶ روز اقامت در تهران، ایران را به سوی سوئد ترک نمود. سفیر فوق‌العاده سوئد پیش از ترک تهران در مراسم رژه نظامی که در بهجت آباد در حضور شاه برپا شده بود شرکت نمود و در دیدار دیگری که با ناصرالدین شاه داشت نشان درجه اول شیر و خورشید با حمایل از طرف شاه به او اهدا شد^(۲) در سال ۱۲۷۵ هجری خورشیدی (۱۸۹۶) روابط ایران و سوئد از دو جهت وارد مرحله نوبی شد، نخست اینکه در این سال ارفع‌الدوله سفیر ایران در روسیه تزاری در سوئد اکر دتیه شد.^(۳) دوم اینکه به دنبال بالاگرفتن اختلاف ایران و ایتالیا به خاطر فرامتن خواستن یک بازرگان ایتالیایی از دولت ایران و رد این درخواست از سوی ایران. وزارت امور خارجه ایران به دولت ایتالیا پیشنهاد کرد که موضوع مورد اختلاف نزد پادشاه سوئد اسکار دوم مطرح گردد تا او در این باره داوری نماید و هر رأیی که او صادر کند بپذیرند دولت ایتالیا این پیشنهاد را بپذیرفت و موضوع مورد اختلاف نزد پادشاه سوئد با ارائه سند و مدرک و دلیل مطرح گردید. پس از مدتی پادشاه سوئد رای و نظر خود را اعلام نمود در این اظهار نظر ادعای بازرگان و دولت ایتالیا بی‌مورد تشخیص داده شد و دولت ایران هم در این ماجرا بی‌گناه شناخته شد. این داوری منصفانه و عادلانه پادشاه سوئد که براساس تحقیقات و مطالعات کافی انجام گرفته بود باعث شادمانی بسیار مردم و دولت بحران زده آن روزگار ایران گردید و شاید یکی از دلایل خوشبینی ایرانیان نسبت به سوئدی‌ها بویژه در ماجرای استخدام افسران سوئدی برای ژاندارمری و شهربانی در زمان احمدشاه قاجار ناشی از همین قضاوت عادلانه و بیطرفانه پادشاه سوئد بوده باشد که در دراز مدت تأثیر مطلوب خود را بر روابط ایران و سوئد برجای گذاشت. در سال ۱۹۰۲ کشور سوئد و نروژ اقدام به گشایش کنسولگری خود در ایران نمود، سرکنسول سوئد در ایران «هوتوم شیندلر» نام داشت که اتریشی‌تبار بود.^(۴) «اویس از ورود به تهران با مظفرالدین شاه قاجار و وزیر امور خارجه ایران دیدار نمود و سپس به انجام وظایف کنسولی خود پرداخت»^(۵) هوتوم شیندلر ۱۶ سال پیش از منصوب شدن به سرکنسولی سوئد در ایران برای مدتی در ایران زندگی کرده بود و در سال ۱۸۸۶ رئیس تشکیلات تلگراف ایران بود.^(۶)

به دنبال درخواست دولت ایران در زمان احمدشاه قاجار (آخرین شاه خاندان قاجار) از دولت سوئد مبنی بر فرستادن

پژوهش‌های بسیاری در کورهای ایران انجام داد.

۱- تاریخ روابط خارجی ایران در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، ص ۳۳۵.

۲- همان، ص ۳۳۵.

۳- کتاب «سوئد» از انتشارات وزارت امور خارجه ایران.

۴- خاطرات لیتن، ص ۲۰۵ و ۲۰۸.

۵- تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار، ص ۴۹۷.

۶- سفرنامه سون هدین، ص ۱۵۲.

تعدادی کارشناس نظامی و امور انتظامی برای بازسازی ژاندارمری و شهربانی (نظمیه) ایران و موافقت دولت سوئد با این درخواست (سال ۱۹۱۱) روابط ایران و سوئد وارد مرحله‌ای نوین و گسترده‌ای شد و حدود ۶۰ کارشناس نظامی و انتظامی سوئد در چندین مرحله برای آموزش نیروهای ژاندارمری و شهربانی وارد ایران شدند در این هنگام سفارت فرانسه حافظ منافع سوئد در ایران بود و این کشور در ایران کنسول و سفارت نداشت. در سال ۱۹۱۵ «کوپر» انگلیسی که ریاست نگلرافخانه هند و اروپا را در تهران به عهده داشت به عنوان سرکنسول افتخاری سوئد در ایران انتخاب شد.^(۱) کوپر تا سال ۱۹۱۸ در این سمت باقی بود.^(۲)

چون روابط ایران و سوئد روز به روز گسترده‌تر می‌شد دولت ایران لازم دید که در امتحان سفارت داشته باشد. در هفتم بهمن ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) نخستین سفارت ایران در سوئد گشایش یافت و اولین سفیر ایران در سوئد «اسدخان اسدبهادر» بود که تا آذر ۱۲۹۹ (اواخر سال ۱۹۱۹) عهده دار این پست بود.^(۳)

با اینکه ایران در سوئد اقدام به گشایش سفارتخانه نموده بود ولی سوئد تا ده سال بعد از این اقدام ایران به چنین کاری مبادرت نوزید و سفارت فرانسه در تهران همچنان حافظ منافع سوئد در ایران بود. با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (اواخر فوریه ۱۹۲۰) ارتش به رهبری رضاخان میرنچ و سید ضیاءالدین طباطبایی سطح روابط ایران با بسیاری از کشورها رو به تنزل گذاشت یکی از این کشورها، سوئد بود که با مخالفت رضاخان با ادامه کار افسران سوئدی نظمیه و ژاندارمری این روابط به پایین‌ترین سطح خود رسید.

در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) احمد شاه قاجار با زمینه‌سازی‌های رضاخان که ملقب به سردار سپه شده بود و بر پست نخست‌وزیری تکیه زده بود با تصویب مجلس شورای ملی از شاهی برکنار و مدتی بعد رضاخان که نام خانوادگی «پهلوی» را برای خود برگزیده بود بر تخت شاهی نشست.

رضا شاه که خود ارتشی بود با تکیه بر این ارگان توانست مخالفان خود و جدایی طلبان و دیگر مدعیان تاج و تخت را بسختی سرکوب کند و تقریباً سر و سامانی به دولت مرکزی که در اواخر خاندان قاجار فقط نامی از آن باقی مانده بود بدهد. در پی ایجاد امنیت و برقراری ثبات در کشور بسیاری از کشورها خواهان ایجاد روابط بهتری با ایران شدند که از جمله این کشورها، کشور سوئد بود. همانگونه که گفته شد در آن هنگام سوئد در ایران سفارتخانه نداشت و سفارت فرانسه در تهران حافظ منافع سوئد در ایران بود. بر همین اساس وزیر مختار فرانسه در تهران در ۱۹ اوت، ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ هجری خورشیدی) در نامه‌ای به وزیر امور خارجه ایران تمایل دولت سوئد را به برقراری روابط موقت با ایران اعلام نمود:

«تهران ۱۹ اوت ۱۹۲۸»

جناب آقای وزیر

اینجانب مفتخرم به استحضار برسانم دولت سوئد با کمال میل خواهان انعقاد عهدنامه مودت و قراردادهای کنسولی و

۱- خاطرات لیتن، ص ۲۷۰.

۲- خاطرات کمال‌زاده، ص ۳۴۲-۳۴۱-۳۲۱.

۳- سیاست‌گزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، ص ۴۴.

بازرگانی و غیره در کوتاهترین فرصت ممکن مذاکرات فعلی، بین سوئد و ایران است. خاطر نشان می‌سازد که شرایط، مانع از انعقاد چنین عهدنامه‌هایی شده است.

بنابراین مفتخرم، بنام دولت سوئد، اعلامیه زیر را که روابط موقت بین سوئد و ایران را تعیین می‌کند، به اطلاع برسانم.

۱- از تاریخ ۹ اوت ۱۹۲۸ نمایندگی سیاسی ایران در سوئد می‌تواند تحت شرایط عمل متقابل کامل از امتیازات و مصونیت‌های حقوق مشترک بین‌المللی بهره برد.

نمایندگان کنسولی ایران در سوئد دارای روانامه می‌باشند، می‌توانند تحت شرط عمل متقابل کامل در همان مکان‌هایی که تاکنون اجازه داشتند، ساکن شوند.

آنان تحت شرط عمل متقابل کامل، از امتیازات افتخاری و مصونیت‌های شخصی قضایی و مالیاتی حقوق مشترک بین‌المللی بهره می‌برند.

روش مورد توافق نمایندگان سیاسی و کنسولی ایران، در سوئد تحت شرط عمل متقابل کامل، به هیچ وجه از روش مورد قبول کشورهای کامله‌الوداد، پایین‌تر نخواهد بود.

۲- از تاریخ ۹ اوت ۱۹۲۸، دولت سوئد تحت شرط عمل متقابل کامل، با توابع ایران در سوئد در مورد اقامت و روش کشورهای کامله‌الوداد موافقت خواهد کرد.

در زمینه احوال شخصیه، اتباع ایران در سوئد، تحت مقررات قانون ملی خود باقی خواهند ماند. احوال شخصیه شامل موضوعات زیر است:

ازدواج، تنظیم اموال بین زوجین، طلاق، تفکیک اموال، جهیزه و حق پدری، سلسله موالید، فرزند خواندگی، رشد و بلوغ، سن قانونی، قیمومت، وکالت، ممنوعیت، حق ارث با وصیت و ارث بدون وصیت، تسویه حساب و تقسیم ارث و مایملک و کلاً تمام مسائل مربوط به حقوق خانواده که شامل وضعیت افراد می‌شود.

۳- دولت سوئد از تاریخ ۹ اوت ۱۹۲۸ تا تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۹، واردات محصولات طبیعی ایران و محصولات مصنوعی ایران به خاک سوئد را تحت قوانین اصلی گمرکی خود قرار خواهد داد. این دولت با سود حداقل تعرفه محصولات ایران که برای محصولات مشابه طبیعی و مصنوعی و اصلی کشورهای دیگر نیز قائل شده، موافقت خواهد کرد.

با تقدیم احترامات

وزیر فرانسه - حافظ منافع سوئد در ایران»

■ گشایش سفارت سوئد در تهران

در پی برقراری روابط موقت بین سوئد و ایران، سفارت سوئد در تهران در سال ۱۹۲۹ گشایش یافت و روابط به صورت دائم در آمد. نخستین سفیر سوئد در ایران پس از گشایش سفارتخانه «کارل گرهارد فن هایدن اشنام» نام داشت. پس از مستقر شدن نامبرده در ایران نخستین عهدنامه در دور جدید روابط، که درباره اقامت، مودت، بازرگانی و دریانوردی بود در

تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۹ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۸) در ۲۲ ماده از سوی «کارل فن هایدن اشتام» وزیر مختار سوئد در ایران از یک سو و «میرزا محمدعلی خان فرزین» کفیل وزارت امور خارجه ایران از سوی دیگر بین دولت‌های ایران و سوئد به امضاء رسید. در اینجا به نقل از جلد هفتم کتاب «اسناد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول» متن این عهدنامه آورده می‌شود:

«عهدنامه اقامت و تجارت و بحریمایی بین دولتین ایران و سوئد»

اعلیحضرت شاهنشاه ایران از یک طرف و اعلیحضرت پادشاه سوئد از طرف دیگر نظر به اینکه مایل اند شرایط اقامت اتباع ایران را در سوئد و اتباع سوئد را در ایران تنظیم نمایند و عملیات اقتصادی و روابط تجارتي بین مملکتین را توسعه دهند، تصمیم به انعقاد عهدنامه اقامت و تجارت و بحریمایی نموده و روی این مقصود نمایندگان مختار خود را تعیین نمودند.

اعلیحضرت شاهنشاه ایران جناب مستطاب اجل «میرزا محمدعلی خان فرزین» کفیل وزارت امور خارجه. اعلیحضرت پادشاه سوئد «مسیوکارل گرهارد فن هایدن اشتام» وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت سوئد در ایران. مشارالیه‌ها پس از مبادله اختیاریانه‌های خود که در کمال صحت و اعتبار بود، در مواد ذیل موافقت حاصل نمودند:

ماده ۱

اتباع هر یک از دولتین متعاهدتین می‌توانند آزادانه به خاک مملکت متعاهد دیگر، وارد و از آنجا خارج شده و در آن مسافرت و توقف و اقامت نمایند با این شرط که موافق قوانین و نظامات جاریه در خاک مزبور عمل نمایند. مشارالیه‌ها از حمایت دائم قوانین و مصادر امور مملکتی نسبت به خود و اموال و حقوق و منافعتشان بهره‌مند خواهند شد و در تمام مسائل مذکوره در این ماده از رفتاری که مادون رفتار معموله نسبت به اتباع دول کامله‌الوداد نباشد، بهره‌مند خواهند شد. واضح است که مقررات مذکوره فوق موجب تجدید حقوق هیچ یک از دولتین متعاهدتین نخواهد شد که در مواقع معینه به موجب حکم قضایی یا از لحاظ امنیت داخلی و خارجی مملکتی و یا انتظامات عمومی و یا به جهات معاونت عمومی یا انتظامات صحی و اخلاقی از صدور اجازه اقامت اتباع طرف متعاهد دیگر در خاک خود امتناع نمایند.

ماده ۲

اتباع هر یک از دولتین متعاهدتین حق دارند در خاک طرف متعاهد دیگر به همان شرایطی که برای اتباع دولت کامله‌الوداد مقرر است، اموال منقول و غیر منقول تحصیل و تصرف نموده و به وسیله فروش و هدیه یا نقل و انتقال و یا از طریق ازدواج و ارثیه و ماترک و یا به وسایل دیگری در آنها تصرف مالکانه بنمایند، به علاوه مشارالیه‌ها آزادند اموالی که به طریق مذکوره در مقدمه این ماده به دست آوردند از مملکت خارج نمایند و در موارد مذکوره در فوق هیچ‌گونه مالیات و حقوق و عوارض و تحدیداتی زیادتیر یا غیر از آنچه شامل اتباع دول کامله‌الوداد می‌باشد، به آنها تعلق نمی‌گیرد.

ماده ۳

اتباع هر یک از دولتین متعاهدتین در خاک مملکت متعاهد دیگر از حیث اشتغال به هرگونه تجارت و صنعتی از همان امتیازات و معافیتها و مساعدتهایی که برای اتباع دول کامله‌الوداد شناخته شده و یا ملحوظ خواهد گردید، بهره‌مند خواهند

شد. مشارالیهم حق دارند به همان شرایط و حدودی که برای اتباع دول کامله‌الوداد مقرر است، به هر شغل و حرفه‌ای اشتغال ورزند، مشروط بر آنکه شغل مزبور منحصرأ به اتباع داخله اختصاص نداشته و یا موضوع انحصارات دولتی یا انحصارات اعطایی از طرف دولت نباشد.

ماده ۴

اتباع هر یک از دولتین متعاهدتین در خاک دولت متعاهد دیگر نسبت به خود و اموال و حقوق و منافعتشان و همچنین اشتغال به هر قسم تجارت و صنعتی مشمول هیچ‌گونه عوارض و مالیات مستقیم و غیرمستقیم زیادترا یا غیر از آنچه از اتباع دول کامله‌الوداد مأخوذ می‌گردد، نخواهد بود.

ماده ۵

اتباع هر یک از طرفین متعاهدین در خاک مملکت متعاهد دیگر راجع به حفظ و حمایت خود و اموالشان در پیشگاه محاکم و مصادر امور مملکتی از همان رفتاری که نسبت به اتباع داخله می‌شود، بهره‌مند خواهند شد. مشارالیهم مخصوصاً بدون هیچ‌گونه مانعی به محاکم دسترسی داشته، می‌توانند در تحت همان شرایطی که برای اتباع داخله مقرر است، ترافع نمایند مسائل راجعه به وجه‌الضمانه مخصوص خارجی‌ها و ارفاق قضایی مجانی و اوراق قضایی و غیرقضایی و استرداد مقصرین باید به موجب قرارداد مخصوص بین دولتین متعاهدتین تنظیم گردد، در مسائل مربوطه به احوال شخصی اتباع دولت سوئد در ایران و اتباع دولت ایران در سوئد تابع قوانین مملکت متبوعه خود هستند.

ماده ۶

منازل و کلیه اموال غیرمنقولۀ دیگر اتباع هر یک از طرفین متعاهدین در خاک طرف متعاهد دیگر مورد دخول یا تفتیش واقع نخواهد شد، مگر در تحت شرایط و مراسمی که به موجب قوانین و احکام و نظامات برای اتباع داخله مقرر است. و همین‌طور نمی‌توان دفاتر و اوراق و محاسباتی که در آنجا است تحت رسیدگی درآورده تفتیش نمود مگر به شرایط و مراسمی که در فوق مذکور شد.

ماده ۷

از اتباع هر یک از طرفین متعاهدین در خاک طرف متعاهد دیگر نمی‌توان سلب مالکیت نمود یا مشارالیهم را ولو موقت هم باشد از حق استفاده از اموال خودشان محروم داشت مگر به شرایط و در ازای غراماتی که در قوانین برای اتباع داخله پیش‌بینی شده است.

ماده ۸

اتباع هر یک از دولتین متعاهدتین در خاک مملکت متعاهد دیگر در مواقع صلح یا جنگ از قرضه‌های اجباری و هدایای مالی و همین‌طور کلیه مالیاتها از هر قسم که باشد و برای احتیاجات جنگی تحمیل شده باشند، معاف هستند. مشارالیهم همین‌طور از خدمت نظامی شخصی و اجباری و هر مالیات و عوارضی که به جای خدمات مذکوره وضع شده باشد، معاف خواهند بود، راجع به مصادرات و کلیه تحمیلات نظیر آنکه برای احتیاجات قشونی مقرر شده باشد با

مشارالیهیم مادون آنچه نسبت به اتباع دول کامله‌الوداد معمول می‌گردد، رفتار نخواهد شد.

ماده ۹

شرکتهای آنونیم و کلیه شرکتهای دیگری که منظور آنها تجارت و یا انتفاع باشد از قبیل شرکتهای تجارتی، صنعتی، مالی، حمل و نقل و بیمه که مقر شرکتی آنها در خاک یکی از طرفین متعاهدین بوده و در آنجا مطابق قوانین مملکتی تأسیس و تابعیت آنها رسماً شناخته شده باشد در خاک طرف متعاهد دیگر نیز شناخته شده و در آنجا حق ترافع قضایی به عنوان مدعی و مدعی علیه خواهند داشت و با شرکتهای مزبوره از هر حیث و مخصوصاً از لحاظ عملیات مربوطه به خود و تحصیل و تصرف اموال منقول و غیر منقول و تصرفات مالکانه در آنها و همچنین راجع به مالیات همان رفتاری خواهد شد که نسبت به شرکتهای دول کامله‌الوداد معمول می‌گردد و به علاوه مقررات مواد ۵ و ۸ راجع به اتباع دولتین متعاهدتین نسبت به شرکتهای مذکوره در فوق نیز به رسم تشابه معمول و مجری خواهد بود.

ماده ۱۰

دولتین متعاهدتین نسبت به واردات و صادرات مال التجاره طرفین هیچ قسم ممنوعیتها یا تحدیداتی که در تحت همان شرایط نسبت به واردات و صادرات مال التجاره متشابه سایر ممالک معمول و مجری نباشد، وضع ننموده و برقرار نخواهد گذاشت، مع هذا ممنوعیتها یا تحدیدات ذیل در حکم انحراف از اصل معاهده کامله‌الوداد تلقی نخواهد شد:

الف) ممنوعیتها یا تحدیداتی که برای حفظ الصحه عمومی و یا به ملاحظه حفاظت حیوانات یا نباتات مفیده در مقابل امراض و حشرات مضره و یا طفیلی و یا برای جلوگیری از فساد نسل و از بین رفتن جنس نباتات مفیده وضع شده باشد.

ج) ممنوعیتها یا تحدیدات راجع به صادرات اسلحه و ذخایر و مهمات جنگی.

د) ممنوعیتها یا تحدیداتی که شامل محصولاتی باشد که در تحت انحصار دولت بوده یا در تحت انحصار اعطایی از طرف دولت باشد.

ماده ۱۱

۱- هر یک از دولتین متعاهدتین در باب حقوق ورودی و کلیه حقوق و مالیاتهایی که به هر اسم در موقع ورود مال التجاره مأخوذ می‌گردد، متعهد می‌شود که به محصولات ارضی و صنعتی متعاهد دیگر همان حقوق گمرکی و کونیفیسیان و سورتا کس و عوارض ورودی که عموماً به محصولات متشابه دول کامله‌الوداد تعلق گرفته یا خواهد گرفت فوراً و بدون شرطی معمول و مجری دارند.

۲- دولتین متعاهدتین متقابلاً معامله دول کامله‌الوداد را راجع به حقوق خروجی و کلیه حقوق یا مالیاتهایی که در موقع صدور امتعه تعلق می‌گیرد نسبت به یکدیگر مرعی خواهند داشت.

۳- به علاوه دولتین متعاهدتین متقابلاً متعهد می‌شوند که راجع به ترتیبات و مراسم گمرکی درویاک (حقوقی است که از مواد خام وارده به مملکت به طور امانت گرفته می‌شود که چنانچه همان مواد به صورت ساخته شده از مملکت خارج شود، حقوق مزبور مسترد گردد) و انبار گذاشتن مال التجاره، و عملیاتی که نسبت به آنها می‌شود و حقوق و مالیاتهایی که به

آنها تعلق می‌گیرد و همین‌طور در باب طرز تفتیش و تجزیه شیمیایی امته در گمرک و شرایط پرداخت حقوق و مالیاتها و تفسیر تعرفه گمرکی و ارسال مال التجاره وارد شده و صادر شده و ترانزیتی در گمرک معامله دولت کامله الوداد را نسبت به یکدیگر بنمایند.

ماده ۱۲

دولتین متعاهدتین موافق‌اند که در باب تجارت فی مابین آنچه راجع به تصدیق‌نامه مبدأ است، ترتیبات و مقررات قرارداد بین‌المللی تسهیل مراسم گمرکی امضا شده در ژنو مورخه ۳ نوامبر ۱۹۲۳ را مجری و معمول بدانند. تصدیق صحت تصدیق‌نامه‌های مبدایی که از طرف اداره گمرک یا اطاق تجارتی که برای این کار صلاحیت داشته باشند، صادر شده باشد ضروری نیست در مواقعی که تصدیق‌نامه مبدأ را ادارات یا مؤسسات دیگری صادر نموده باشند، دولت مملکتی که مال التجاره به آنجا وارد می‌شود حق دارد تقاضا نماید که این قسم تصدیق‌نامه‌های مبدأ از طرف نمایندگان سیاسی یا قنصلگری صالحه در محل ارسال تصدیق شده باشد این تصدیقات مجانی خواهد بود. ادارات مملکت مقصد حق دارند ترجمه فرانسه تصدیق‌نامه‌های مبدأ را بخواهند.

ماده ۱۳

حقوق و مالیاتهای داخلی را که در خاک هر یک از طرفین متعاهدین به هر اسمی از مال التجاره در موقع تولید و تهیه و حمل و نقل و یا هنگام خرید و یا مصرف آن به نفع دولت یا ولایات و یا نواحی و یا اتحادیه‌ها مأخوذ می‌گردد و یا مأخوذ خواهد گردید نمی‌توان در تحت هیچ عنوانی از مال التجاره طرف متعاهد دیگر سنگینتر از میزانی دریافت کرد که به امته دول کامله الوداد تعاقب می‌گیرد.

ماده ۱۴

اشخاص و یا شرکتهایی که در سوئد اشتغال به امر تجارت و یا صنعت دارند در ایران راجع به علائم تجارتی و صنعتی با این شرط که مراسم مقرره این مملکت را مرعی دارند، از همان حمایتی بهره‌مند خواهند گردید که نسبت به تجاری یا صنعتگرانی که در ایران سکنی دارند معمول بوده و یا خواهد بود و همین‌طور اشخاص و یا شرکتهایی که در ایران به امر تجارت و یا صنعت اشتغال دارند، در سوئد راجع به علائم تجارتی و صنعتی با این شرطی که مراسم مقرره آن مملکت را مجری دارند، از همان حمایتی بهره‌مند خواهند گردید که نسبت به تجاری و صنعتگرانی که در سوئد سکنی دارند، معمول بوده و یا معمول خواهد بود، مع‌هذا مقررات این ماده موجب نمی‌شود که طرفین متعاهدین ادعا نمایند که حمایت علائم مذکوره بیشتر و برای مدت طولانی‌تری باشد که در مملکت اصلی مقرر است.

ماده ۱۵

دولتین متعاهدتین متقابلاً در قسمت ترانزیت اشخاص و اسباب و هر قبیل امته و هر قسم مرسولات و وسائط نقلیه معامله کامله الوداد را نسبت به یکدیگر مرعی خواهند داشت؛ مع‌هذا ممنوعیها و تحدیدات ذیل که بر طبق اصول عمومی وضع و یا برقرار شده باشد در حکم انحراف از اصل معامله کامله الوداد نخواهد بود.

- ۱- ممنوعیتها و یا تحدیداتی که به ملاحظه امنیت عمومی یا امنیت داخلی و یا خارجی مملکت وضع شده باشد.
- ۲- ممنوعیتها یا تحدیداتی که به ملاحظه حفظ‌الصحه عمومی یا حفظ حیوانات یا نباتات مفیده در مقابل امراض و هوام^(۱) موزیه و حشرات طفیلی یا برای جلوگیری از فساد نسل یا از بین رفتن نباتات مفیده وضع شده باشد.

ماده ۱۶

تجار یا صاحبان کارخانه و سایر صنعتگران اتباع یکی از دولتین متعاهدتین و همینطور عمال تجارتی آن در خاک طرف متعاهد دیگر، آنچه راجع به عملیات آنها و مخصوصاً در خصوص مالیات و تسهیلات گمرکی که شامل مسطورجات است از همان رفتاری که راجع به تجار و صاحبان کارخانه و صنعتگران و عمال تجارتی دول کامله‌الوداد معمول است، بهره‌مند خواهند شد.

در مواقعی که ارائه ورقه هویت برای عمال تجارتی در یکی از دولتین متعاهدین تقاضا شود، مقررات قرارداد بین المللی تسهیلات مراسم گمرکی که در سوم نوامبر ۱۹۲۳ در ژنو امضا شده است، معمول خواهد گردید. مع‌هذا ویزای ورقه مزبور از طرف قونسولگری یا ادارات دیگری لازم نخواهد بود.

ماده ۱۷

کشتی‌های سوئدی و محمولات آن در ایران و کشتی‌های ایران و محمولات آن در سوئد از هر کجا که حرکت نموده باشند و مقصد آنها هر جا باشد و همینطور مبدأ و مقصد محمولات آنها هر کجا باشد از همان رفتار که نسبت به کشتی‌ها و محمولات دول کامله‌الوداد ملحوظ می‌گردد، بهره‌مند خواهند شد. مقررات این ماده شامل کاپوتاژ و امتیازاتی که دولتین متعاهدتین نسبت به صید ماهی در آبهای خود مرعی می‌دارند و یا خواهند داشت، نخواهد بود.

از اجازه ورود کشتی‌های جنگی هر یک از طرفین متعاهدین در آبهای طرف متعاهد دیگر در این قرارداد بحثی نشده و تابع مقررات موضوعه مملکتی خواهد بود.

ماده ۱۸

تابعیت کشتی‌های هر یک از طرفین بر طبق اسناد و تصدیق‌نامه‌هایی که در این باب از ادارات صالحه دول متعاهد بر طبق قوانین و نظامات هر یک از دولتین صادره شده است، تعیین می‌گردد.

اوراق تعیین حجم کشتی و همچنین اسناد مربوطه به تعیین حجم که از طرف یکی از دولتین متعاهدتین صادر شده باشد، از طرف دولت متعاهد دیگر بر طبق مقررات مخصوصی که ممکن است بین دولتین منعقد گردد، شناخته می‌شود.

ماده ۱۹

هرگاه کشتی‌های طرفین متعاهدین در آبهای طرف متعاهد دیگر آسیبی دیده یا غرق شوند کشتی و محمولات آن از همان معافیهایی که قوانین و مقررات دولتین متقابلاً در مواقع نظیر آن برای کشتی‌ها و محمولات خود مرعی می‌دارند،

بهره‌مند خواهند شد و به ناخدا و اعضای کشتی چه نسبت به خودشان و چه نسبت به کشتی و محمولات آن همان درجه مساعدت و حمایتی می‌بذول خواهد شد که نسبت به اتباع داخله ملحوظ می‌گردد. اشیایی که از کشتی آسیب دیده یا غرق شده، نجات داده می‌شود از هرگونه حقوق و گمرک معاف خواهد بود، مگر اینکه اشیای مزبور برای مصرف داخلی به کار برده شود.

ماده ۲۰

دولتین متعاهدتین متقابلاً حق دارند نمایندگان قنسولی در پایتخت و شهرهای مهمی که این قبیل مأمورین خارجی مجاز به اقامت هستند، معین نمایند. نمایندگان قنسولی که از طرف یکی از طرفین متعاهدین منصوب شده‌اند مطابق اصل معامله متقابله در خاک طرف متعاهد دیگر از کلیه مزایا و معافیتها و مصونیتها و حقوقی که برای نمایندگان قنسولی دول تالی شناخته شده و یا شناخته خواهد شد، بهره‌مند خواهند گردید.

ماده ۲۱

معامله دول کامله‌الوداد مذکوره در این قرارداد شامل موارد ذیل نخواهد بود:
الف) مزایایی که یکی از طرفین متعاهدین به دول مجاور برای تسهیلات تجارت سرحدی داده و یا خواهد داد.
ب) مزایایی که دولت سوئد ممکن است به دولت دانمارک یا نروژ و یا به هر دوی آنها بدهد، در صورتی که این مزایا را به هیچ دولت دیگر نداده باشد.
ج) تمهداتی که یکی از طرفین متعاهدین به موجب اتحادیه گمرکی کرده و یا در آتیه خواهند کرد.

ماده ۲۲

این عهدنامه بر طبق قانون اساسی هر یک از دولتین متعاهدتین به تصویب خواهد رسید و مبادله نسخ مصوبه به اسرع اوقات ممکنه صورت خواهد گرفت؛ این قرارداد ۱۵ روز پس از مبادله نسخ مصوبه به موقع اجرا گذاشته می‌شود و مدت آن پنج سال است، چنانچه شش ماه قبل از انقضای مدت مذکور در فوق این قرارداد فسخ نشود، به طور ضمنی ادامه یافته و تا شش ماه بعد از تاریخی که یکی از طرفین فسخ آن را به طرف متعاهد دیگر اعلام نماید، دارای اعتبار خواهد بود. بنا به مراتب فوق اختیارداران طرفین این قرارداد امضا و به مهر خود مهور نمودند.

تهران ۱۰ مه ۱۹۲۹ - ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۸»

■ بسته شدن عهدنامه‌ای دیگر بین ایران و سوئد

در تاریخ ۶ خرداد ۱۳۰۸ برابر با ۲۷ مه ۱۹۲۹ عهدنامه‌ای دیگر با عنوان «عهدنامه مودت» بین دو دولت ایران و سوئد در تهران به امضاء رسید که در اینجا متن این قرارداد به نقل از کتاب «اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول» ذکر می‌گردد:

«عهدنامه مودت بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت پادشاهی سوئد

اعلیحضرت شاهنشاه ایران

و

اعلیحضرت پادشاه سوئد

نظر به اینکه مایل هستند روابط مودت دیرین دولتی را تشدید نمایند، تصمیم به عقد عهدنامه مودت نموده و برای این مقصود اختیارداران خود را تعیین نمودند:

اعلیحضرت شاهنشاه ایران:

جناب مستطاب اجل آقای «میرزا محمدعلی خان فرزین» کفیل وزارت امور خارجه

اعلیحضرت پادشاه سوئد:

جناب آقای «کارل گرهاردفن هایدن اشتهام» وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت سوئد در طهران. مشارالیه پس از مبادله اختیارنامه‌های خود که در کمال صحت و اعتبار بود، در مواد ذیل موافقت نمودند:

ماده ۱

بین دولت ایران و سوئد و اتباع مملکتین صلح خلل ناپذیر و دوستی صمیمانه برقرار خواهد بود.

ماده ۲

دولتین متعاهدتین موافقت می نمایند که روابط سیاسی و قونسولی خود را بر طبق اصول و معمول حقوق عمومی بین المللی ادامه دهند نسبت به نمایندگان سیاسی و قونسولی هر یک از طرفین متعاهدین در خاک طرف متعاهد دیگر مطابق اصول و معمول حقوق عمومی بین المللی رفتار خواهد شد. و در هر حال به شرط معامله متقابل، رفتار مزبور نباید مادون معامله‌ای باشد که نسبت به نمایندگان سیاسی و قونسولی دولت کامله‌الوداد می شود.

ماده ۳

دولتین متعاهدتین موافقت می نمایند که روابط قونسولی و تجارتی و گمرکی و بحر پیمایی بین مملکتین و نیز شرایط اقامت و توقف اتباع خود را در خاک یکدیگر به موجب قراردادهایی بر طبق اصول و معمول حقوق عمومی بین المللی و بر روی اساس تساوی کامل و معامله متقابل تنظیم نمایند.

ماده ۴

دولتین متعاهدتین موافقت می نمایند که کلیه اختلافاتی را که بین آنها در موضوع اجرا یا تفسیر مقررات کلیه عهود و قراردادهای منعقد شده یا عهود و قراردادهایی که منعقد گردد و از جمله راجع به همین عهدنامه به ظهور برسد و تصفیه دوستانه اختلافات مزبوره به وسایل سیاسی عادی در مدت مناسبی ممکن نگردد، به حکمیت رجوع نمایند. این ترتیب در صورت لزوم اساساً برای تشخیص این مسئله که آیا اختلاف مربوطه به تفسیر یا راجع به اجرای عهود و قراردادهای مذکوره می باشد

نیز اعمال خواهد گردید. حکم محکمه حکمیت برای طرفین الزام آور است، برای هر قضیه متنازع فیها محکمه حکمیت بر حسب تقاضای یکی از دولتين معاهدتین و به ترتیب ذیل تشکیل خواهد یافت: هر یک از دولتين معاهدتین در ظرف سه ماه از تاریخ تسلیم تقاضانامه حکم خود را که ممکن است از اتباع مملکت ثالثی هم انتخاب گردد تعیین خواهد نمود. هرگاه از تاریخ تسلیم تقاضانامه تا سه ماه بین دولتين راجع به مدتی که در ظرف آن حکمین باید حکم خود را صادر نمایند، موافقت حاصل نگردد یا اینکه حکمین نتوانند قضیه متنازع فیها را در مدتی که برای آنها تعیین شده تسویه نمایند دولتين یک نفر از اتباع دولت ثالثی را به عنوان حکم ثالث انتخاب خواهند کرد، چنانچه دولتين در ظرف دو ماه از تاریخ تقاضای تعیین حکم ثالث راجع به انتخاب او موافقت حاصل ننمایند، دولتين مذکورترین مشترکاً یا در صورتی که در ظرف مدت دو ماه بعد از آن هم تقاضای مشترکی از طرف آنها به عمل نیاید، هر یک از آنها که زودتر اقدام کنند از رئیس دیوان داوری بین المللی باید حکم ثالث را منحصرأ از آنها انتخاب نماید، به مشارالیه تسلیم گردد.

طرفین می توانند، راجع به شخص حکم ثالث برای مدت معینی قبلاً قراری بین خود بدهند. در صورتی که طرز عمل حکمین به موجب قرارنامه مخصوصی بین دولتين مشخص نگردد و قرارداد مزبور در موقع تعیین حکمین منعقد نشده باشد، بر طبق ماده ۵۷ و مواد ۵۹ الی ۸۵ قرارداد لاهه مورخه ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ مربوط به تسویه اختلافات بین المللی تعیین خواهد شد، در صورتی که قرار مخالفی نسبت به این ترتیب بین دولتين داده نشده باشد. هرگاه تعیین یک نفر حکم ثالث لازم گردد و بین دولتين معاهدتین راجع به رویه ای که باید بعد از تعیین حکم مزبور تعقیب شود قراری نشده باشد، حکم ثالث با دو حکم اولی تشکیل محکمه حکمیت داده و طرز عمل خودشان را معلوم نموده اختلافات را تسویه خواهند کرد.

کلیه تصمیمات محکمه حکمیت به اکثریت آرا اتخاذ خواهد گردید.

ماده ۵

پس از تصویب این عهدنامه بر طبق مقررات قوانین اساسی هر یک از طرفین معاهدتین مبادله نسخ مصوبه آن هر چه زودتر به عمل خواهد آمد و به محض مبادله نسخ مصوبه به موقع اجرا گذاشته خواهد شد، بنا علی هذا اختیارداران طرفین این عهدنامه را که به دو نسخه نوشته شده امضا و به مهر خود ممهور نمودند.

تهران ۶ خرداد ۱۳۰۸ مطابق با ۲۷ مه ۱۹۲۹

امضا

هایدن اشتام»

امضا

محمدعلی فرزین

پروتکل اختتامیه

در موقع امضای عهدنامه مودت منعقدۀ امروز بین دولتين ایران و سوئد، اختیارداران امضاکنندۀ این پروتکل اظهار ذیل را که جزء لاینجزای خود عهدنامه می باشد، نمودند.

دولتین متعاهدتین این حق را برای خود محفوظ می‌دارند که پس از این که ده سال از مبادله نسخ مصوبه عهدنامه مودت گذشت مقررات ماده چهار عهدنامه مزبوره را مجدداً تحت مطالعه قرار دهند.

در طهران به تاریخ ۶ خرداد ماه ۱۳۰۸ مطابق ۲۷ مه ۱۹۲۹

امضا

هایدن اشتام»

امضا

محمدعلی فرزین

پس از گشایش سفارت سوئد در ایران و فعال شدن دوباره سفارت ایران در سوئد و بستن قراردادهای جدید روابط سیاسی و مبادلات بازرگانی دو کشور گسترش چشمگیری یافت که با سفر ولیمهد سوئد و خانواده‌اش به ایران و پذیرایی مفصل دولت و ملت ایران از آنان، سطح این روابط به نقطه اوج خود رسید.

البته تمایل شخص رضاشاه پهلوی را در ایجاد گسترش روابط و استحکام آن با کشورهای چون سوئد، دانمارک و آلمان را نباید نادیده انگاشت. شاید اگر او به مرور زمان این نظر مثبت را به اینگونه کشورها پیدا نمی‌کرد سطح روابط ایران با این کشورها و از جمله سوئد در محدوده زمانی ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ (۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱) به آن اندازه توسعه نمی‌یافت.

با اینکه ایران در جنگ جهانی دوم اعلام بی‌طرفی نموده بود ولی دولت‌های شوروی و انگلیس اعتنایی به این بی‌طرفی ایران ننمودند و به بهانه حمایت دولت ایران از آلمان، در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) از شمال و جنوب ایران را مورد حمله قرار دادند، هجده روز پس از حمله نیروهای روس و انگلیس به ایران یعنی در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ (۱۲ سپتامبر ۱۹۴۱) سفارتخانه‌های این دو کشور از دولت ایران خواستند تا از سفارت آلمان بخواهد تعدادی از آلمانی‌های مقیم ایران که آنها اسامی شان را ارائه می‌دهند می‌باید سفارت آلمان این نفرات را تا نیمه شب همان تاریخ تحویل نیروهای روس و انگلیس بدهد در این بین سفارت سوئد در ایران که دولتش همانند ایران موضعی بیطرفانه در جنگ داشت از این ماجرا برکنار نماند «قرار شد انگلیسی‌ها ۲۹۲ مرد آلمانی را به اسارت بگیرند و ۲۹ نفر دیگر به شوروی‌ها تحویل داد شوند و در حدود ۱۰۰ نفر مرد بیش از ۴۵ ساله از جمله یهودیان تا ترتیب بعدی تحت مراقبت سفارت سوئد قرار گیرند»^(۱) سفارت آلمان سخت به کم بودن مهلت اعتراض کرد ولی دولت ایران اصرار نمود، حمید سیاح مدیر کل وزارت امور خارجه در نشستی که با حضور کاردار سفارت سوئد تشکیل شده بود برای «اروین اتل» سفیر آلمان در تهران توضیح داد که: «... هرگونه تأخیر بیشتر خطر اشغال فوری تهران به وسیله شوروی و انگلیس را تشدید خواهد نمود و در این صورت آنها خودشان افراد کلنی آلمانی را جمع‌آوری خواهند کرد»^(۲) مهلت تعیین شده از سوی اشغالگران واقعاً کم بود ولی نه دولت ایران می‌توانست کاری کند و نه سفارت آلمان در ایران، به همین جهت اروین اتل از کاردار سوئد خواست تا در این ماجرا دخالت نماید و مهلت بیشتری برای جمع‌آوری آلمانی‌های مورد نظر آنها بخواهد «... هرچند اتل از این صحنه بیزار شده بود

۱- در آخرین روزهای رضاشاه، ص ۳۳۱

۲- همان، ص ۳۳۲

ولی کاردار سوئد را که در جلسه حضور داشت راضی کرد که او نیز برای کسب مهلت اقدام کند. کاردار سوئد با آقایان گرینوی و ایوانوف مستشاران سفارت انگلیس و شوروی مشورت کرد. آنان پس از مشورت با یکدیگر تصمیم گرفتند حرکت قطارهایی را که قرار بود آن شب حرکت کنند لغو نمایند و به آلمانی‌ها تا ساعت ۵ بامداد روز بعد برای سوار شدن به قطار مهلت بدهند و در غیر این صورت آنها را به زور بیاورند.^(۱)

در ساعت ۸ بامداد ۱۳ سپتامبر فقط ۸۰ مرد آلمانی در ایستگاه راه‌آهن آماده تسلیم شدن به نیروهای روس و انگلیس بودند، دولت‌های روس و انگلیس که دنبال بهانه‌ای می‌گردیدند تا تهران را اشغال کنند به رضاشاه اطلاع دادند چون دولت ایران در این امر کوتاهی کرده است آنان تهران را اشغال و خود نسبت به دستگیری آلمان‌ها اقدام خواهند نمود. به همین جهت نیروهای اشغالگر روس که در قزوین و انگلیس در ملایر مستقر شده بودند، در ۱۵ سپتامبر (۲۴ شهریور) به سوی تهران به حرکت درآمدند «وقتی خیر پیشروی انگلیسی‌ها به رضاشاه رسید فهمید باید استعفا بدهد ولی درباره نحوه آن هنوز تصمیم نگرفته بود. به پسرش محمدرضا گفت که چون به عنوان یک مرد قوی و یک پادشاه منتقل مشهور شده که همیشه به نفع کشورش اقدام می‌کرده است، هرگز نمی‌تواند همانند یک پادشاه دست‌نشانده کشوری اشغال شده حکومت کند و برسد: «تصورش را بکن که آیا من می‌توانم از یک سروان کوچک انگلیسی یا روسی دستور بگیرم».^(۲)

در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ (۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱) تهران بدست نیروهای متجاوز افتاد و رضاشاه که استعفاء داده بود توسط انگلیسی‌ها به جزیره مورس واقع در افریقا جنوبی تبعید شد و پسر جوانش محمدرضا بر تخت شاهی نشست. با اشغال تهران سفارت آلمان در ایران بسته شد و سفارت سوئد حافظ منافع آلمان در ایران گردید: «... وقتی میلر از برابر سفارت آلمان عبور کرد متوجه شد که پرچم سوئد جانشین پرچم صلیب شکسته شده است».^(۳)

پس از نشستن محمدرضاشاه پهلوی در شهریور ۱۳۲۰ (سپتامبر ۱۹۴۱) بر تخت شاهی روابط ایران و سوئد کماکان ادامه پیدا کرد و پس از پایان جنگ جهانی دوم گسترش بیشتری یافت بویژه در زمینه مبادلات بازرگانی و همکاری‌های اقتصادی، ولی این روابط هیچگاه تا سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵) (سالی که پایان پژوهش و بررسی درباره سوئدی‌های مقیم ایران در این کتاب می‌باشد) به سطح روابط ایران و سوئد در اواسط و اواخر سلطنت رضاشاه پهلوی نرسید.

۱- در آخرین روزهای رضاشاه، ص ۳۳۲.

۲- همان، ص ۳۳۷.

۳- همان، ص ۳۴۳.

تبرستان
www.tabarestan.info

نگاهی به تاریخ روابط بازرگانی ایران و سوئد

دهها سال پیش از آنکه دولت‌های ایران و سوئد در روزگار شاه سلیمان صفوی شاه ایران و کارل یازدهم شاه سوئد در سال ۱۶۸۴ روابط سیاسی برقرار کنند و خواهان برقراری روابط بازرگانی گردند، روابط بازرگانی بطور محسوسی بین بازرگانان ایرانی و سوئدی وجود داشته است. وینجتود الساندرو سفیر جمهوری ونیز در دربار شاه تهماسب صفوی دومین شهریار خاندان صفوی در سفرنامه خود از حضور کالاهای ایرانی در سوئد یاد کرده است.^(۱)

در کتاب «تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز» که به قلم شش تن از نویسندگان و پژوهشگران روسی نوشته شده است درباره وضع بازرگانان ایران و روابط بازرگانی ایران با دیگر کشورها از جمله سوئد چنین نوشته شده: «... وضع بازرگانان بزرگ بسیار آبرومند بود، بیشتر بازرگانان بزرگ نمایندگانی را به کشورهای دیگر می‌فرستادند، بازرگانانی وجود داشتند که به کشورهای معینی از قبیل سوئد و چین نماینده می‌فرستادند».

در روزگار شاه سلیمان صفوی دولت سوئد در برقراری روابط سیاسی و بازرگانی با ایران پیشگام شد و بهمین جهت سفیر فوق‌العاده‌ای به ایران اعزام نمود. سفیر سوئد و گروه همراهش مدتی پس از ورود به اصفهان به حضور شاه سلیمان رسید و با شاه و دیگر مقامات ایرانی گفتگوهای اولیه را انجام داد.

در ۲۰ سپتامبر ۱۶۸۴ دربار ایران از سفیر فوق‌العاده سوئد «خواست که سفیر تقاضاهایش را کتباً بنویسد»^(۲) سفیر سوئد درخواست خود را که تقریباً به صورت خلاصه در چهار بند مکتوب شده بود به دربار ایران ارائه داد که سه بند از این چهار بند درباره روابط بازرگانی سوئد و ایران بود. در اینجا به نقل از سفرنامه کمپفر که خود از اعضای گروه نمایندگی سوئد بود این سه بند نقل می‌گردد:

«۱- پادشاه سوئد به تمایلی که از طرف شاهنشاه ایران این اواخر ابراز شده به صورتی شایسته ارج می‌گذارد و سخت از آن خرسند است زیرا امیدوار است که این ابراز تمایل باعث شود که روابط تجاری فی‌مابین برقرار و نفع آن عاید رعایای مملکتین گردد. بدین لحاظ وی از شاه خواش دارد که متقابلاً باگسیل داشتن هیأت سفارتی به تحکیم این رشته مودت

۱- سفرنامه ویزیان در ایران، ص ۴۴۶

۲- سفرنامه کمپفر، ص ۲۵۹

بپردازد و این نیت خود را علناً اعلام دارد.

۲- دربارهٔ برقراری روابط تجاری باید گفت که تعداد کثیری از تجاری که تابعیت ایرانی دارند از کارل یازدهم استعفا کرده‌اند از شاه ایران موافقت لازم تحصیل شود که بتوان با سفاین مناسب در دریای خزر به کشتیرانی پرداخت زیرا عدم کشتیرانی در این دریا باعث شده که دو ملت از مدتها پیش نتوانند با هم مراودهٔ تجاری داشته باشند. در این مورد کارل یازدهم با خوشوقتی اعلام می‌دارد که پس از مطالعهٔ اطراف و جوانب امر از هیچ کمکی دریغ نخواهد ورزید. زیرا هر چند که از لحاظ کشتی‌نگرانی نیست و رعایای اعلیحضرت می‌توانند کشتی‌های لازم را بسازند باز به اندازهٔ کافی آنها در کشتیرانی تبحر و تجربه ندارند تا بتوانند با طوفانهای دریا و راهزنی قزاقها که در سواحل در کمین هستند مقابله نمایند. پادشاه سوئد اعلام آمادگی می‌نماید که از کشتی‌ساز و آهنگر و مردان بحری به تعداد لازم گسیل دارد تا با کمک آنها بتوان در دریای خزر کشتی ساخت و آنها را مجهز نمود.

۳- در صورتی که اعلیحضرت با این پیشنهاد موافق باشند سفیر، آقای فابریئوس وظیفه دارد تحقیق کند که آیا در کناره‌های خزر درختانی که برای کشتی‌سازی مناسب باشد وجود دارد یا نه. در صورتی که چنین درختانی در آن دیار نروید دیگر از این فاصله بعید گسیل داشتن کارگران و پیشه‌وران مفید فایده‌ای نخواهد بود. در نتیجه سفیر باید به عنوان کسی که در کار کشتی‌سازی بصیرت دارد به مازندران سفر کند و آن صفحات را از نظر درختان، وضع و خصوصیات ساحلی مورد تحقیق قرار دهد و پس از آن بدون تأخیر تعداد کارگران لازم را تقاضا کند.^(۱)

با همه کوششی که این هیأت نمایندگی و هیأت‌های بعدی چه در روزگار شاه سلیمان و چه در روزگار شاه سلطان حسین صفوی نمود بین ایران و سوئد روابط سیاسی و بازرگانی گسترده و مطلوبی برقرار نگردید که دلایل عمده آن را می‌توان ۱- بُعد مسافت ۲- حایل بودن کشور بزرگ و نیرومند روسیه بین دو کشور که با هر دو کشور ایران و سوئد دشمنی می‌ورزید، دانست. در سالهای بعد هم این روابط نه چندان مطلوب تقریباً گسسته شد که از دلایل اصلی آن می‌توان به نیرومند شدن همسایه شمالی ایران یعنی روسیه در سایه اقدامات اصلاحی پترکیبر و جنگ‌های روسیه با سوئد و ایران، حمله افغان‌ها به کشورمان و بروز جنگ داخلی و نفوذگسترده انگلیس و روس در ایران که چشم دیدن رقبای سیاسی و تجاری را نداشتند اشاره کرد.

تا آنجایی که نگارنده پژوهش نمودم از زمان شاه سلطان حسین صفوی تا روزگار ناصرالدین شاه قاجار سندی که مبنی بر ادامه روابط سیاسی و بازرگانی بطور رسمی بین ایران و سوئد باشد در دست نیست.

در روزگار ناصرالدین شاه قاجار روابط سیاسی بین سوئد و ایران بطور کج‌دار و مریز برقرار گردید. حجم مبادلات بازرگانی ایران با سوئد در اواخر دوره قاجار نسبت به دیگر کشورهای اروپایی همانند روسیه، انگلستان، آلمان، بلژیک، اتریش، هلند و... که با ایران روابط بازرگانی داشتند در سطح بسیار پایینی قرار داشت.

سوئد در سال ۱۹۰۱ در بین کشورهایی که ایران با آنها مبادلات بازرگانی داشتند در رده یازدهم بود در این سال صادرات ایران به سوئد «صفر» و واردات از آن کشور ۲۰۲۱۵۰ قران بود.^(۱)

در کتاب «اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم» که حاوی گزارش‌های گروه کارشناسان بازرگانی اعزامی دولت انگلیس به ایران در سال ۱۹۰۴ می‌باشد درباره حضور کالاهای سوئدی در بازار ایران فقط به کبریت سوئدی اشاره شده است «... بازار کبریت در دست کشورهای اتریش، روسیه و سوئد است و تقاضای خرید کبریت از روسیه رو به افزایش است».^(۲)

از دیگر کالاهای سوئدی که در اواخر دوران قاجار در بازار ایران وجود داشته است می‌توان به چراغ‌های پریموس سفری و غیرسفری که قیمت هر عدد آن از ۱۶ تا ۲۳ ریال بوده است اشاره نمود.^(۳) براساس آماره‌ای که از سال ۱۹۱۱ موجود است در این سال باز صادرات ایران به سوئد «صفر» می‌باشد و واردات ایران از سوئد نسبت به ده سال پیش کمی افزایش یافت و به مبلغ ۳۱۵۶۴۲ قران رسید.^(۴) دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۳ واردات ایران از سوئد نسبت به قبل، افزایش چشمگیری یافت و به مبلغ ۶۹۰/۰۰۰ قران رسید که این افزایش بی‌ارتباط با حضور افسران سوئدی در ژاندارمری ایران نمی‌تواند باشد، چون با آمدن این افسران به ایران مهمات و مقداری از جنگ‌افزار مورد نیاز ژاندارمری از سوئد تهیه می‌شده است.^(۵)

در همین سال (۱۹۱۳) ایران صادرات اندکی به سوئد داشت که مبلغ آن فقط ۶۰۰۰ قران بوده است^(۶) که در برابر کالاهای وارداتی از سوئد بسیار ناچیز بوده است.

■ اقدام سوئدی‌ها برای ایجاد خطوط تلفن بین تهران و قزوین

در این رابطه اطلاعات کمی در دسترس است آنچه مشخص می‌باشد این است که «فریک» از افسران سوئدی ژاندارمری ایران که گویا در صنعت مخابرات و ارتباطات دارای تخصص بوده است پذیرفت بین تهران و قزوین خطوط تلفن برقرار نماید. او کار خود را با جدیت آغاز نمود و در اوایل پیشرفت خوبی هم نمود ولی با گسترش دامنه جنگ جهانی اول به ایران و هجوم نیروهای روس و انگلیس و عثمانی به خاک کشورمان کار «فریک» هم ناتمام ماند «... فریک سوئدی

۱- گنج‌شایگان، ص ۱۱

۲- اوضاع اقتصادی ایران در قرن بیستم، ص ۱۹۳

۳- تاریخ اجتماعی ایران در قرن ۱۳، جلد سوم، ص ۹۵

۴- گنج‌شایگان، ص ۱۱

۵- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران.

۶- گنج‌شایگان، ص ۱۹۰

در راه قزوین ۱۳ فرسخ سیم‌کشی برای تلفون نمود و تلفن خود را به هشتجرد (یک فرسخی ینگلی امام) رسانید ولی بعدها به مناسبت انقلابات گوناگون خط مزبور از کار افتاد و ویران گردید.^(۱)

■ تمایل سوئد به ایجاد روابط سیاسی و بازرگانی با حکومت جدید ایران

همزمان با برکناری احمدشاه قاجار از تخت شاهی و به قدرت رسیدن رضاخان و جلوس او بر اورنگ شهریاری روابط ایران و سوئد در پایین‌ترین سطح خود قرار داشت و این وضع تا حدود چهار سال به همین شکل باقی بود ولی پس از طی این مدت و بازگشت ثبات و آرامش به ایران دولت سوئد اظهار تمایل نمود که روابط دو کشور به صورت «موقت» برقرار گردد. وزیر مختار سفارت فرانسه که حفاظت از منافع سوئد را در ایران به عهده داشت به نمایندگی از سوی دولت سوئد نامه‌ای در سه بند مبنی بر برقراری روابط سیاسی و بازرگانی تسلیم وزارت امور خارجه ایران نمود که بند سوم آن چون در رابطه با روابط بازرگانی دو کشور می‌باشد دوباره در اینجا ذکر می‌گردد: «دولت سوئد از تاریخ ۹ اوت ۱۹۲۸ تا تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۹ واردات محصولات طبیعی ایران و محصولات مصنوعی ایران به خاک سوئد را تحت قوانین اصلی گمرکی خود قرار خواهد داد این دولت با سود حداقل تعرفه محصولات ایران که برای محصولات مشابه طبیعی و مصنوعی و اصلی کشورهای دیگر نیز قائل شده موافقت خواهد کرد» در پی گشایش سفارت سوئد در ایران و استقرار وزیر مختار آن کشور «کارل گرهاردفن هایدن اشتام» در تهران نخستین عهدنامه سیاسی بازرگانی ایران و سوئد در دور تازه روابط، در ۲۲ ماده در تاریخ ۱۰ مه ۱۹۲۹ (۲۹ اردیبهشت ۱۳۰۸) در تهران به امضاء وزیر مختار سوئد و «میرزا محمدعلی خان فرزن» کفیل وزارت امور خارجه ایران رسید. چون متن کامل این عهدنامه در بخش مربوط به روابط سیاسی ایران و سوئد در همین کتاب آورده شده است در اینجا از ذکر دوباره آن خودداری می‌گردد.

■ آغاز کار ساخت راه آهن ایران و سفارشی خرید از سوئد

در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۰۶ در محل کنونی ایستگاه راه آهن تهران رضاشاه پهلوی طی مراسمی کلنگ ساختمان راه آهن را بر زمین زد و بدین شکل آغاز ساخت راه آهن ایران را اعلام نمود. امریکایی‌ها عهده‌دار ساخت راه آهن جنوب ایران و آلمانی‌ها پذیرای ساخت راه آهن شمال ایران شدند ولی کار آنها تا اوایل سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) دوام پیدا نکرد و به دلیل اختلافاتی که با هم در موارد متعدد پیدا نمودند قراردادشان لغو و دولت ایران پیشنهاد سه شرکت آلمانی به نام‌های «بیولیوس برگر»، «زیمنس باواوینون» و «فیلیپ هولزمن» و یک شرکت امریکایی به نام «یولن» را جهت ادامه ساخت راه آهن سراسری ایران مورد توجه قرارداد و در خردادماه سال ۱۳۰۷ دولت ایران با این چهار شرکت که متحد شده و تشکیل سندیکایی داده بودند وارد گفتگو شد و سرانجام کار ادامه ساخت راه آهن ایران به این سندیکا واگذار گردید.

در سال ۱۳۱۰ دولت ایران برای خرید لوازم و تجهیزات مورد نیاز راه‌آهن با دولت سوئد وارد مذاکره شد و نتیجه مذاکرات معامله پایایی بود «دولت ایران برای موتورهای بخار و راه‌آهن و لوازم دیگر سفارش‌هایی به ارزش پانجاه میلیون کورن به سوئد داده است، یازده کمپانی سوئدی که باید این کالاها را تحویل نمایند، یک شرکت متحد فروشنده از خود تشکیل داده‌اند و چون دولت ایران اجازه خروج پول را از کشور نمی‌دهد یگانه راه انجام معامله اینست که جنس با جنس مبادله شود. این شرکت تعاونی جدید سوئدی کالاهای ایرانی را در سوئد به فروش خواهد رساند و اگر طرز عمل فروش اجناس ایران رضایت بخش باشد سفارش‌های دیگر نیز برای خرید اجناس سوئدی داده خواهد شد»^(۱)

کار ادامه ساخت راه‌آهن ایران توسط سندیکای شرکت‌های آلمانی و امریکایی چندانی پیشرفت نمی‌نمود و «پس از سه سال معلوم شد که کارهای سندیکا به زبان دولت است و عملیات آن مورد ایراد و انتقاد»^(۲) به همین دلیل در مهر سال ۱۳۱۰ دولت ایران قرارداد خود را با سندیکا لغو نمود و خود عهده‌دار ادامه کار گردید و به همین جهت «یک نفر مهندس و چند نفر مهندس از سوئد استخدام کرده، ساختمان قسمت شمال را از قائم‌شهر کنونی (شاهی سابق) به بعد به عهده آنها گذارد»^(۳) روزنامه تایمز در پیوست تجارتنی خود در ۷ نوامبر ۱۹۳۱ (۱۵ آبان ۱۳۱۰) در این باره چنین نوشت: «پیرو مذاکراتی که از جندی پیش برای استخدام مهندسین سوئدی به منظور کمک در ساختمان راه‌آهن دولتی ایران جریان داشت پنج نفر مهندس برای سازمان این کار از استکهلم به ایران عزیمت کردند و استخدام یک عده مهندس جوان نیز در طرف یکی دو هفته دیگر عملی خواهد شد. دولت ایران اکنون کار ساختمان راه‌آهن از تهران به بحر خزر را شروع کرده است. نقشه ساختمان یک رشته راه‌آهن نیز از خلیج فارس به تهران از راه قزوین طرح شده و یکی از کارخانه‌های سوئد «ترولهاتان» نماینده‌ای به ایران فرستاده و منتظر دریافت سفارش لوکوموتیو و لوازم مخصوص برای ساختمان راه‌آهن می‌باشد. سفارش لوازم خود راه‌آهن بعدها مورد مذاکره واقع خواهد شد»^(۴) در همین رابطه باز روزنامه تایمز در پیوست تجارتنی خود در شماره‌های دیگر از ماه نوامبر ۱۹۳۱ چنین نوشت: «برای مبادله اجناس سوئدی و ایرانی به وسیله یک کمپانی سوئدی که بدین منظور تشکیل خواهد شد اخیراً قراردادی بین نمایندگان دولت ایران و شرکت سوئدی «بندکویست و مولم» در استکهلم به امضاء رسیده است.

یازده شرکت سوئدی در این معامله ذینفع می‌باشند و اهمیت موضوع از اینجا معلوم می‌شود که نخستین سفارش ایران به ارزش نه یا ده میلیون کورن (بیش از پانصد هزار لیره) بالغ می‌گردد. کالاهای ایرانی که به سوئد حمل می‌گردد عبارت خواهد بود از خشکبار، بادام، فندق، ظروف نقره، مروارید، تریاک، پوست، پشم، پنبه، برنج، توتون، جای و کتیفا. کمپانی

۱- تنش بزرگ، ص ۱۰۴، به نقل از روزنامه تایمز لندن مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۳۱ (۳ تیر ۱۳۱۰)

۲- زندگی پرماجرای رضاشاد، جلد دوم، ص ۷۱۵

۳- همان، ص ۷۱۵

۴- تنش بزرگ، ص ۱۰۴

جدید سوئدی که مانند یک کلرنیک هاوس (بنگاه تهاتر یا پایایی) عمل خواهد کرد، در ظرف دو ماه از تاریخ امضاء قرارداد تأسیس خواهد شد. این کمپانی برای خرید کالاهای ایرانی نماینده‌ای خواهد فرستاد و دولت ایران اعتباری در اختیار کمپانی در بانک ملی باز خواهد کرد و اعتباری نیز به همان میزان به دلار از طرف کمپانی در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت تا بتواند اجناس مورد نیاز خود را در سوئد خریداری نماید. کلیه معاملات با دلار آمریکایی انجام خواهد شد. اکنون دولت ایران سفارشی‌هایی به ارزش نه میلیون کورن داده و بیش از نود قرارداد برای اجناسی که ایران از سوئد خریداری می‌کند منعقد شده است. کالاهای ایرانی که به سوئد فروخته می‌شود می‌توان آنها را در سایر کشورها نیز در معرض فروش گذارد. به استثنای یک قرارداد مهم راجع به لوکوموتیوها و واگنهای راه‌آهن و آلات و ماشینهای مورد استعمال در ساختمان راه‌آهن که شرکت «بندکویست و هولم» به دیمت آورده، هنوز معلوم نیست که سفارشیهای دیگر چگونه توزیع خواهد شد. خبر تلگرافی دیگر حاکی است که زیاست سندیکای سوئدی با «گونر آندرسن» قراردادی برای مدت پنج تا هفت سال بسته است. سوئدیها نود فقره قراردادهای جداگانه به ارزش تقریبی سه میلیون لیره (پنجاه میلیون کورن) منعقد ساخته و برای آنکه معاملات سریع‌تر انجام پذیرد شرکتهای متعاقد یک کمپانی فروشنده برای تحویل محمولات وارده و صادره تشکیل داده‌اند کمک شرکت تعاونی فروش سوئدی تعیین شده و این کمپانی به وسیله سازمان عالی خود مقادیر هنگفت خشکبار و محصولات ایران از قبیل فرش به فروش خواهد رسانید. در خبر مزبور اضافه شده که در این طرح اشتباهات زیاد یافت می‌شود و مسلماً برخی نقاط ضعف در آن وجود دارد ولی چون سوئدیها آزادند که محصولات ایران را در هر کجا که بخواهند بفروشند پیش از آنکه به شرکتهای متعاقد نفعی عاید گردد، می‌توانند برای مقادیر زیاد انجیر و خرما و سایر کالاها قیمت مناسبی به دست آورند. سوئدیها موتورهای راه‌آهن، موتورهای بخار و اکثر مواد لازم برای ساختمان راه‌آهن جدید ایران را که یک هزار و دویست کیلومتر طول آنست، تدارک خواهند دید»^(۱).

همزمان با واگذاری ادامه کار ساخت راه‌آهن شمال ایران به مهندسان سوئدی در مهر سال ۱۳۱۰ ادامه کار ساخت راه‌آهن جنوب ایران هم «به یک نفر مهندس امریکایی به نام «کارول» که سابقاً جزو مهندسين اداره راه‌آهن و در خدمت دولت ایران بود واگذار گردید»^(۲) دولت ایران برای کمک به «کارول» چند مهندس امریکایی دیگر را استخدام و در اختیار او گذاشت، مهندسان سوئدی و امریکایی زیر نظر دولت ایران تا اوایل سال ۱۳۱۲ به کار خود ادامه دادند ولی در این تاریخ «راه‌آهن در شمال و جنوب وارد منطقه کوهستانی شد و در واقع دشوارترین و پرخارج‌ترین قسمت‌های راه‌آهن سراسری ایران آغاز گشت و از این رو ساختمان آن مستلزم سازمان فنی و مهندسی بسیار منظم و وسیع بود»^(۳) ادامه کار در این قسمت‌ها که نیاز به داشتن دانش فنی بسیار بالا و همچنین امکانات و تجهیزات زیاد و مدرن داشت نه برای ایران مقدور

۱- نشی بزرگ، ص ۱۰۵

۲- زندگی پرماجرایی رضاشاه، جلد دوم، ص ۷۱۵

۳- همان، ص ۷۱۷ و ۷۱۶

بود و نه برای مهندسان سوئدی و امریکایی. بر همین اساس دولت ایران بار دیگر شرکت‌های معتبر و متخصص در این فن را به همکاری دعوت کرد، سرانجام پیشنهاد کنسرسیوم بزرگ و معتبر سوئدی - دانمارکی « کامپاکس » مورد پذیرش ایران قرار گرفت «این کنسرسیوم قبلاً مقاطعه ساختمان خط راه‌آهن بزرگی را در کشور ترکیه به عهده داشته و عملیات خود را در آنجا به نحو رضایت بخشی برای دولت ترکیه انجام داده بود و پیشنهادی هم که به دولت ایران داد مورد توجه واقع گردید، پس از مطالعه و بخصوص تعیین امکانات کنسرسیوم از لحاظ فنی و شرایط دیگر در تاریخ اول خرداد ۱۳۱۲ قراردادی بین دولت و کنسرسیوم مذکور منعقد گردید. به موجب قرارداد مزبور کنسرسیوم کامپاکس با سمت مشاور فنی و نماینده وزارت طرق و شوارع برای ساختمان بقیه خط سراسری ایران به مسافت تقریبی هزار کیلومتر از راه مورد مقاطعه، تشکیلات کافی و مناسب فراهم و خط مزبور را از تاریخ امضای قرارداد تا اوایل ساله ۱۳۱۸ از هر جهت ساخته و آماده تحویل دولت ایران می‌نمود و بابت حق السعی و نظارت فنی کامپاکس برای هر متری پنج دلار طلا یا هر کیلومتری ۵۰۰۰ دلار تأدیه می‌شد و این مبلغ شامل کلیه مخارج ساختمانها و امور اداری و فنی بود که کامپاکس برای انجام دادن تعهدات خود در مرکز و تمام طول خط به عمل می‌آورد و مخارج تهیه برآوردها و قیمت‌های واحد و ترسیم نقشه‌ها و غیره را نیز شامل می‌شد. برای نظارت در اجرای قرارداد کنسرسیوم و رسیدگی به طرح‌ها و نقشه‌های کامپاکس که به موجب قرارداد می‌بایست به تصویب وزارت طرق و شوارع برسد اداره‌ای به نام «اداره نظارت ساختمان راه‌آهن» در آن وزارتخانه تأسیس شد و عده‌ای از مهندسين عالی‌رتبه در آن به کار مشغول شدند و مهندس «بولند» و مهندس «کارول» آمریکایی نیز در این اداره سمت بازرسی داشتند کامپاکس نیز بلافاصله پس از امضای قرارداد شروع به کار کرد.»^(۱)

در کتاب «تنش بزرگ» درباره این قرارداد چنین نوشته شده است: «... آن گاه در سال ۱۳۱۲ ه.ش سر و کله مهندسان اسکانديناوی (سوئدی و دانمارکی) در ایران پیدا شد، کنسرسیوم کامپاکس پا به میان گذاشت و قراردادی با دولت ایران بست که براساس آن اتمام کار راه‌آهن شمال را طی ۴ سال و راه‌آهن جنوب را طی ده سال تعهد می‌کرد» کنسرسیوم کامپاکس که دفتر مرکزی آن در ایران، در خیابان انستیتو پاستور تهران قرار داشت پس از بستن قرارداد، با جدیت تمام کار خود را در ایران آغاز کرد «در آن سالها که هواپیما در نقشه‌برداری نقشی نداشت. مهندسین نقشه‌بردار کامپاکس در کوه و کمر و دره‌ها با طناب‌هایی که به کمر خود بسته بودند با جان خود بازی می‌کردند و با کوهنوردی ضمن استقبال از خطر مرگ، نقشه راه‌ها را تنظیم می‌نمودند»^(۲) کنسرسیوم کامپاکس با تلاش شبانه روزی توانست راه‌آهن شمال - جنوب ایران را تقریباً دو سال زودتر از موعد مقرر به پایان برساند.

روزنامه «اوری بودیسی ویکلی» چاپ انگلستان در ۱۱ ژانویه ۱۹۴۱ (۲۱ دی ۱۳۱۹) درباره راه‌آهن ایران که بیانگر پشتکار و همت بزرگ سازندگان این پروژه عظیم بود این چنین اظهار نظر نمود: «با آنکه راه‌آهن ایران یکی از بزرگترین

۱- زندگی پرمجازی رضانده، جلد ۲، ص ۷۱۷ و ۷۱۶.

۲- همان، ص ۷۱۶.

ساختمان‌های مهندسی جهان است ولی تبلیغات زیادی درباره آن نشده است، پنجاه هزار نفر مهندس و کارگر در مدت قریب سیزده سال شبانه روزی کار می‌کردند»^(۱) دولت ایران لکوموتیوهای راه‌آهن را که نفت‌سوز بودند از سوئد خریداری نمود^(۲) که مسوولیت تعمیرات راه‌آهن هم به دو نفر مهندس سوئدی سپرده شد.

■ همکاری فنی سوئدی‌ها با ایران جهت تأسیس کارخانه ذوب آهن کرج در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷)

در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) وزارت صناعت و معادن ایران به نمایندگی از طرف دولت قرارداد ساخت یک کارخانه ذوب آهن در نزدیکی کرج را با کنسرسیوم «دهاگ و کروپ» آلمان به امضاء رساند. وزارت صناعت و معادن ایران جهت ارزیابی کنسرسیوم «دهاگ و کروپ» و همچنین نظارت بر حسن اجرای قرارداد تصمیم گرفت دو مهندس متخصص در صنعت ذوب آهن را به استخدام این وزارتخانه درآورد به همین جهت معاون وزارتخانه «محمدعلی فطن السلطنه مجد» را روانه سوئد نمود، مجد در «سوئد از میان شش نفر متخصص ذوب آهن معرفی شده دو نفر را به استخدام دولت ایران درآورد. قرارداد استخدام بصورت «جتل من اگریمنت» (قرارداد شرافتی) بسته، یعنی آنان در هر کشور چه سوئد چه آلمان و چه شهرهای پاریس و لندن برای دولت ایران کار می‌کردند و با گواهی خودشان مبلغ یک لیره در ساعت به آنان پرداخت می‌شد (مجد می‌نویسد حداکثر حقوقی که باتمام مخارج ایاب و ذهاب و محل به این دو نفر متخصص پرداخت کرده است از ۱۶۶ لیره در ماه تجاوز نکرد) هنگامی که قرار شد کارشناس سوئدی «الکولیست» بر روی کارخانه‌ای که قرار بود کروپ به ایران بفرشد مطالعه و ارزشیابی کند، مؤسسه دماغ و کروپ اعتراض کردند و اظهار داشتند نمی‌توانند اسرار صنعتی خود را در اختیار کارشناس بیگانه بگذارند و اصرار کردند یک کارشناس آلمانی برای بررسی مشخصات کارخانه استخدام شود. مجد دلیل آورد که به علت نداشتن اطلاعات فنی نمی‌تواند در مورد کارخانه اظهار نظر کند و از آن گذشته معقول نیست که هم فروشنده و هم متخصص از اتباع آلمان باشند. مجد دلیل آورد که «الکولیست مدت هفت سال در کارخانجات کروپ در اسن کار کرده است. اگر کروپ اسرار صنعتی داشته باشد الکولیست به همه اسرار کروپ واقف است».^(۳) مجد با این منطق و استدلال قوی توانست به مؤولان کنسرسیوم «دهاگ و کروپ» لزوم نظارت متخصصین سوئدی را بر حسن انجام کار بقبولاند.

در سال ۱۳۱۸ کار ساختن قسمت‌هایی از کارخانه ذوب آهن کرج که قرار بود در وهله اول روزانه سیصد تن آهن تولید کند آغاز گردید در بایز همین سال چندین کشتی حامل ماشین آلات و قطعات کارخانه در سواحل ایران لنگر انداختند ولی با آغاز جنگ جهانی و گسترش آن بقیه ماشین آلات و قطعات که در حال حمل به ایران بود توسط نیروی دریایی انگلیس در

۱- نش بزرگه، ص ۱۱۰.

۲- همان، ص ۱۱۳.

۳- همان، ص ۳۶۲.

بندر عصب واقع در دریای سرخ توقیف گردید «کوشش‌ها و مراجعات مکرر دولت ایران برای رفع توقیف این قطعات به جایی نرسید و علاوه بر مسأله جنگ و محاصره دریایی به نظر می‌رسید علاقه نداشتن کشورهای بزرگ به اینکه ایران دارای کارخانه ذوب آهن شود، علت عمده توقیف صندوق‌ها و جعبه‌های حاوی ماشین‌آلات ذوب آهن در بنادر دریای سرخ بود»^(۱).

با آغاز جنگ جهانی دوم با اینکه ایران اعلام بیطرفی نمود ولی باز از آتش جنگ در امان نماند و ایران بوسیله نیروهای روسیه و انگلیس اشغال گردید که نتیجه‌اش برای کشورمان تعطیلی کلیه پروژه‌های صنعتی و عمرانی بود.

چهار سال پس از پایان جنگ جهانی دوم دولت ایران نخستین موافقتنامه خود را با دولت سوئد به امضاء رساند. این موافقتنامه که در زمینه «حمل و نقل هوایی بازرگانی» بود در تاریخ سی و یکم اکتبر ۱۹۴۹ برابر با نهم آبان ۱۳۲۸ در تهران به امضاء کاردار سفارت سوئد و وزیر امور خارجه ایران رسید که در اینجا متن این موافقتنامه به نقل از جلد هفتم کتاب «اسناد معاهدات دو جانبه ایران یا سایر دول» آورده می‌شود:

«موافقتنامه بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت سوئد راجع به سرویسهای حمل و نقل هوایی بازرگانی مابین دو کشور و ماورای آنها

نظر به اینکه :

اعلیحضرت شاهنشاه ایران

و

اعلیحضرت پادشاه سوئد

مایل هستند به منظور برقراری و بهره‌برداری سرویسهای هوایی بازرگانی مابین کشورهای خود و ماورای آنها موافقتنامه منعقد نمایند، لذا نمایندگان تام‌الاختیار خود را بدین منظور به شرح زیر تعیین نمودند :

اعلیحضرت شاهنشاه ایران : جناب آقا علی اصغر حکمت وزیر امور خارجه

اعلیحضرت پادشاه سوئد : آقای بنگت اودنر کاردار موقت

نمایندگان مزبور پس از آنکه اختیاراتنامه‌های کامل خود را که صحیح و معتبر بود مبادله نمودند در موارد ذیل موافقت حاصل کردند :

مقدمه

در این موافقتنامه مقصود از بعضی عبارات مستعمله به شرح زیر می‌باشد مگر آنکه مفهوم جمله طرز دیگری ایجاب نماید:

الف) مقصود از مقامات هوایی در مورد ایران اداره کل هواپیمایی کشوری و هر شخص یا هیئتی که مأمور انجام

وظایف فعلی آن اداره کل یا نظیر آن وظایف گردد می‌باشد و در مورد سوئد هیئت هواپیمایی کشوری پادشاهی سوئد در استکهلم و هر شخص یا هیئتی که مأمور انجام وظایف فعلی آن مقام یا نظیر آن وظایف گردد می‌باشد.

ب) مقصود از قرارداد هواپیمایی کشوری بین المللی قراردادی است که در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۴۴ برای امضای کشورها در شیکاگو حاضر شده بود.

ج) مقصود از - کشور - سرویس حمل و نقل هوایی - سرویس حمل و نقل هوایی بین المللی، مؤسسه هواپیمایی و فرودآمدن به منظور غیر از حمل و نقل همان است که در مواد ۲ و ۹۶ قرارداد هواپیمایی کشوری بین المللی تصریح گردیده.

ماده ۱

با رعایت مقررات این موافقتنامه هر یک از طرفین متعاهدین به مؤسسه یا مؤسسات هواپیمایی معینه از طرف متعاهد دیگر برای بهره‌برداری سرویسهای مورد موافقت حق انجام پرواز ترانزیتی آن فراز کشور خود و همچنین حق فرود آمدن در آن کشور در نقاط مذکوره در برنامه پرواز پیوست به منظور غیر از حمل و نقل و به منظور پیاده یا سوار کردن محمولات بین المللی، مسافر بار و پست اعطا می‌نماید.

ماده ۲

الف) هر یک از طرفین متعاهدین به منظور بهره‌برداری طبق این موافقتنامه در خطوط مذکوره در برنامه پرواز پیوست یک یا چند مؤسسه هواپیمایی را کتباً به طرف متعاهد دیگر معرفی خواهد نمود. طرف متعاهد دیگر به محض دریافت معرفی نامه با در نظر گرفتن مفاد ماده ۳ این موافقتنامه به مؤسسه یا مؤسسات معرفی شده بدون تأخیر اجازه بهره‌برداری اعطا خواهد نمود مشروط بر اینکه در صورت لزوم مؤسسات هواپیمایی معینه مقامات صلاحیتدار هوایی کشوری که حقوق نامبرده را اعطا می‌نماید قانع کنند که قابلیت انجام شرایطی را که طبق قوانین و مقررات آن کشور برای عملیات مؤسسات هواپیمایی بازرگانی مقرر است دارا می‌باشند. در هر موقع متعاقب این امر هر مؤسسه هوایی که بدین ترتیب تعیین و مجاز گردیده می‌تواند بهره‌برداری از سرویسهای مورد موافقت را آغاز نماید.

ب) و مشروط به اینکه مبادرت به این اقدام در مناطق جنگ یا مناطقی که تحت اشغال نظامی بوده یا تحت تأثیر آن واقع باشد با اجازه و موافقت مقامات صلاحیتدار نظامی باشد.

ماده ۳

الف) هر یک از طرفین متعاهدین حق خواهد داشت از اعطای حقوق مصرحه در ماده ۱ این موافقتنامه به یک مؤسسه یا مؤسسات هوایی خودداری یا آن حقوق را معلق یا نقض و یا برای استفاده از آن حقوق شرایطی که لازم بدانند تعیین کند در صورتی که قانع نشده باشد که مالکیت مؤسسه یا مؤسسات و تسلط مؤثر آن در دست طرف متعاهد تعیین‌کننده مؤسسه یا مؤسسات مزبور یا اتباع آن طرف می‌باشد.

ب) همچنین هر یک از طرفین متعاهدین حق خواهد داشت که پس از مشورت با طرف متعاهد دیگر یک مؤسسه یا مؤسسات هواپیمایی را از استفاده از حقوق مذکوره در ماده ۱ این موافقتنامه باز دارد و یا برای استفاده از آن حقوق

شرایطی را که مقتضی بداند جهت یک مؤسسه یا مؤسسات تعیین کند در هر مورد که آن مؤسسه یا مؤسسات هوایمیای مندرجات مواد ۱۱ و ۱۳ قرارداد بین‌المللی هوایمیای کشوری را به صورت فعلی یا شرایط مندرجه در این موافقتنامه را مراعات نماید.

ماده ۴

هیچ یک از مقررات موافقتنامه چنین تعبیر نخواهد شد که حقوق انحصاری و استثنایی به طرف متعاهد دیگر یا مؤسسات هوایمیای آن اعطا نموده یا نسبت به مؤسسات هوایمیای هر کشور دیگری تبعیض آمیز باشد.

ماده ۵

مفاد این موافقتنامه به مؤسسه هوایمیای یکی از طرفین موافقتنامه حق نمی‌دهد که در خاک طرف متعاهد دیگر از یک نقطه آن کشور به نقطه دیگر واقع در آن مسافر - بار یا محمولات پستی با دریافت کرایه یا حق الزحمه برای حمل، قبول نماید و مفاد مزبور نباید به این منظور تعبیر گردد.

ماده ۶

مؤسسات هوایمیای که به وسیله طرفین متعاهدین معین شده‌اند فرصت مناسب و متساوی خواهند داشت سرویسهای مورد موافقت را در خطوط هوایی مشخصه بین کشورهای طرفین و ماورای آنها به کار اندازند مؤسسه یا مؤسسات هوایی معینه هر یک از طرفین متعاهدین باید در موقع کار انداختن سرویسهای مورد موافقت منافع مؤسسه یا مؤسسات هوایمیای طرف متعاهد دیگر را ملحوظ دارند تا اثر نامطلوبی در جریان امور سرویسهایی که طرف اخیرالذکر در تمام یا قسمتی از همان خطوط دایر نموده حاصل نشود.

ماده ۷

سرویسهای مورد موافقت که از طرف مؤسسات هوایمیای معینه طرفین متعاهدین برقرار می‌شود باید کاملاً منطبق با احتیاجات عمومی برای حمل و نقل در خطوط معینه باشد و هدف اصلی آنها فراهم نمودن ظرفیت مناسب با احتیاجات کنونی و احتیاجاتی که منطقاً برای آتیه پیش‌بینی شود از لحاظ حمل و نقل مسافر - بار و محمولات پستی بین کشور طرف متعاهدی که مؤسسه یا مؤسسات هوایمیای را تعیین نمود و کشوری که مقصد نهایی حمل و نقل است باشد و در تعیین ظرفیت باید رعایت تناسب تعداد اشخاص و میزان آشیایی که در یک هواپیما حمل می‌شود نسبت به ظرفیت کامل آن هواپیما بشود. فراهم نمودن وسایل حمل مسافر - بار و محمولات پستی از لحاظ پیاده و سوار کردن آنها در نقاطی واقع در خطوط مشخصه در کشورهای دولتی غیر از دولتی که مؤسسه یا مؤسسات هوایمیای را تعیین نموده است طبق اصول کلی مبنی بر اینکه ظرفیت باید متناسب باشد با:

الف) احتیاجات حمل و نقل بین کشور مبدأ و کشور مقصد.

ب) احتیاجات مؤسسات هوایمیای در بهره‌برداری از خط هوایی که از یکی از کشورهای متعاهد به مقصد کشورهای دیگری عبور می‌کند.

ج) احتیاجات حمل و نقل نواحی که هواپیماهای مؤسسات هوایی از آن عبور می‌نمایند با رعایت منافع سرویسهای حمل و نقل هوایی دیگری که به وسیله مؤسسات هواپیمایی کشورهای شامل آن نواحی تأسیس شده است.

ماده ۸

تعرفه‌هایی که برای هر یک از سرویسهای مورد موافقت وضع می‌شود باید عادلانه بوده و میزان آن با رعایت کلیه عوامل مربوطه از جمله صرفه جویی در عمل و نفع عادلانه و اختلاف خصوصیات سرویسها (از قبیل میزان سرعت و وسایل راحتی مسافرت) و تعرفه‌هایی که از طرف مؤسسات هواپیمایی دیگر که در هر قسمت از مسیر وضع شده تعیین شود نسبت به هر مسیر تعرفه‌ها باید در صورت امکان بین مؤسسات هواپیمایی طرفین متعاهدین پس از مشورت با مؤسسات هواپیمایی دیگر که در همان مسیر یا در قسمتی از آن عمل می‌نمایند تعیین گردد و موافقت در تعیین این تعرفه در مواردی که ممکن باشد به وسیله انجمن بین‌المللی حمل و نقل هوایی انجام می‌گیرد اجزای تعرفه‌هایی که بدین ترتیب مورد موافقت قرار می‌گیرد موکول به تصویب طرفین متعاهدین خواهد بود.

ماده ۹

مواد ۱۵، ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵ قرارداد هواپیمایی کشوری بین‌المللی به صورت فعلی آنها به منزله جزء لاینجزای این موافقتنامه در مورد هر یک از طرفین متعاهدین طی مدت اعتبار این موافقتنامه لازم‌الاجرا خواهد بود مگر اینکه طرفین متعاهدین که قرارداد نامبرده را امضا نموده‌اند نسبت به مواد مذکور اصلاحاتی را که طبق ماده ۹۴ آن قرارداد به موقع اجرا گذارده خواهد شد تصویب نمایند و در این صورت مواردی که به این ترتیب اصلاح شده نسبت به طرفین متعاهدین در مدت اعتبار این موافقتنامه لازم‌الاجرا خواهد بود.

ماده ۱۰

مقامات صلاحیتدار هوایی هر یک از طرفین متعاهدین در صورت تقاضای مقامات صلاحیتدار هوایی طرف متعاهد دیگر اطلاعات و آماری که معقولاً مورد لزوم بوده و مربوط به تعداد و ظرفیت سرویسهای مورد موافقت و حمل و نقلهایی که توسط مؤسسه یا مؤسسات هواپیمایی معینه خود در سرویسهای هوایی نقاطی در کشور طرف دیگر موافقتنامه یا از نقاطی در کشور طرف مزبور یا از راه آن کشور انجام شده است می‌باشد. همچنین اطلاعاتی راجع به مبدأ و مقصد حمل و نقلهای مزبور تهیه و تسلیم خواهند نمود.

ماده ۱۱

الف) هرگاه یکی از طرفین متعاهدین مقتضی بداند که شرایط این موافقتنامه را تغییر دهد می‌تواند تقاضای مشورت بین مقامات رسمی هوایی طرفین متعاهدین را بنماید و این مشورت در ظرف شصت روز از تاریخ تقاضا شروع خواهد شد و هر موقع که مقامات رسمی نامبرده با تغییر این موافقتنامه توافق نظر حاصل نمودند تغییر مزبور پس از آنکه به وسیله مبادله یادداشتی از مجرای سیاسی تأیید گردید به موقع اجرا گذارده خواهد شد این تغییر بایستی بلافاصله به اطلاع شورای سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری برسد.

ب) تغییراتی که یک کشور متعاقد در خطوط هوایی معینه می‌دهد و یا نقاطی از آن خطوط را حذف می‌نماید و همچنین تغییر هر یک و یا کلیه پروازها به استثنای تغییر نقاطی در کشور متعاقد دیگر که هواپیمای مؤسسه یا مؤسسات هواپیمایی معینه در آن فرود می‌آیند تغییر این موافقتنامه محسوب نخواهد شد. لذا مقامات هوایی هر یک از طرفین متعاهدین می‌تواند به تنهایی تغییرات نامبرده را بدهد و یا نقاطی را حذف نماید مشروط بر آنکه حذف نقاط و یا تغییرات نامبرده را بدون تأخیر به اطلاع مقامات هوایی طرف متعاقد دیگر برساند.

ماده ۱۲

چنانچه نسبت به تفسیر یا اجرای این موافقتنامه اختلافی بین طرفین متعاهدین روی دهد طرفین در وهله اول کوشش خواهند نمود که آن را به وسیله مذاکره مستقیم بین خود حل و فصل نمایند. هرگاه به این وسیله رفع اختلاف مزبور میسر نگردد به حکمیت شخص هیئتی که با توافق نظر طرفین تعیین شده باشد ارجاع خواهد گردید. اگر با ارجاع امر به حکمیت موافقت نظر حاصل نشود یا پس از موافقت با ارجاع امر به حکمیت نسبت به تشکیل آن طرفین مزبور اتفاق نظر حاصل ننمایند هر یک از طرفین متعاهدین می‌تواند موضوع مورد اختلاف را برای صدور رأی به محکمه‌ای که صلاحیت اخذ تصمیم دارد و ممکن است در سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری تأسیس گردد و در صورتی که چنین محکمه‌ای وجود نداشته باشد به شورای سازمان مزبور و در غیر این صورت به دیوان داوری بین‌المللی ارجاع نماید طرفین متعاهدین تعهد می‌نمایند طبق رأی که به ترتیب مقرر در این ماده صادر خواهد گردید عمل کنند. هرگاه و مادامی که هر یک از طرفین متعاهدین یا مؤسسات هواپیمایی معینه آن طبق رأی که به موجب این ماده صادر شود عمل ننمایند طرف متعاقد دیگر می‌تواند هرگونه حقوقی را که طبق این موافقتنامه به طرف متعاقد مستنکف یا به مؤسسه یا به مؤسسات هواپیمایی متعلق به آن اعطا نموده محدود، معلق یا نقض نماید.

ماده ۱۳

در صورتی که یک قرارداد یا موافقتنامه عمومی چند جانبه نسبت به حقوق مربوط به حمل و نقل سرویسهای هوایی منظم بین‌المللی نسبت به هر دو کشور متعاقد به موقع اجرا درآید موافقتنامه فعلی به طوری اصلاح خواهد شد که با مقررات قرارداد یا موافقتنامه مزبور منطبق گردد.

ماده ۱۴

این موافقتنامه یک سال پس از تاریخ وصول اخطار به وسیله یکی از طرفین متعاهدین خاتمه خواهد یافت مگر اینکه اخطار نامبرده قبل از انقضای مدت یک سال مذکور با موافقت طرفین پس گرفته شود. این اخطار باید در آن واحد به شورای سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری نیز ارسال شود. طرف متعاهدی که اخطار خاتمه موافقتنامه را دریافت کرده است به آن پاسخ وصول خواهد داد و در صورت عدم اعلام وصول چهارده روز پس از وصول اخطار از طرف شورای سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری اخطار نامبرده به طرف متعاقد دیگر رسیده شده تلقی خواهد شد.

ماده ۱۵

موافقتنامه فعلی و کلیه قراردادهای مربوطه به آن در نزد سازمان بین‌المللی هوایمایی کشوری به ثبت خواهد رسید.

ماده ۱۶

دولت شاهنشاهی ایران تصویب این موافقتنامه را از طرف مجلس ایران به دولت سوئد اعلام خواهد داشت و دولت سوئد در تاریخ ابلاغ اعلامیه مذکور از طرف دولت شاهنشاهی این موافقتنامه را قطعی و قابل اجرا تلقی خواهد نمود. برای تأیید مراتب بالا نمایندگان تام‌الاختیار امضاکننده زیر که از طرف دول متبوع خود دارای اختیارنامه می‌باشند این قرارداد را امضا و به مهر خود ممهور نمودند.

این قرارداد در تاریخ سی و یکم اکتبر ۱۹۴۹ (۱۳۲۸/۸/۹) در تهران در سه نسخه به زبانهای فارسی، سوئدی و انگلیسی که هر سه متن متساویاً معتبر می‌باشد به امضا رسید.

از طرف دولت شاهنشاهی ایران

امضا

امضا

مهر

مهر

ضمیمه موافقتنامه هوایمایی کشوری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت سوئد

برنامه پرواز

۱- خطوط هوایی که توسط مؤسسه یا مؤسسات هوایمایی معینه از طرف دولت شاهنشاهی ایران مورد استفاده قرار خواهند گرفت. تهران و یا آبادان از راه نقاط واسطه واقع در خاور نزدیک و خاورمیانه و اروپا با استکهلم و نقاط ماورای آن در هر دو جهت

۲- خطوط هوایمایی که توسط مؤسسه یا مؤسسات هوایمایی معینه از طرف دولت سوئد مورد استفاده قرار خواهند گرفت. استکهلم از راه نقاط واسطه واقع در اروپا و خاورمیانه و خاور نزدیک به تهران و یا آبادان و نقاط ماورای آن در هر دو جهت».

■ نامه سفارت سوئد در رابطه با این قرارداد به وزارت امور خارجه ایران

پس از امضاء موافقتنامه ۱۶ ماده‌ای «حمل و نقل هوایی بازرگانی» بین دو دولت سوئد و ایران در تهران، قرارداد سفارت سوئد نامه‌ای که دارای توضیحاتی در رابطه با این موافقتنامه بود در همان روز (۳۱ اکتبر ۱۹۴۹) برای وزیر امور خارجه ایران فرستاد که در اینجا با استفاده از کتاب «اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول - جلد هفتم» متن این نامه و سپس پاسخ وزیر امور خارجه ایران نقل می‌گردد:

«هیئت دیپلماتیک سوئد

شماره ۱۵۳/۱۹۴۹

تهران، ۱۳۱ اکتبر ۱۹۴۹

عالیجناب

افتخار دارم عطف به موافقتنامه امضا شده به تاریخ امروز بین دولت سوئد و دولت پادشاهی ایران برای خدمات هوایی بین قلمروهای مربوطه آنها و ماورای قلمروهای مذکور به اطلاع عالیجناب برسانم که دولت سوئد طبق بند الف ماده ۲ سند مذکور، شرکت آ.ب. آئروترانسپورت (آ.ب.آ) را مأمور کرده است انجام عملیات مربوطه در مسیرهای تعیین شده در قسمت ۲ برنامه ضمیمه موافقتنامه مذکور را به عهده گیرد.

همچنین پیرو تبادل نظرهای مربوطه تقاضا می شود عالیجناب تأیید فرمایند که به محض اینکه دولت‌های دانمارک و نروژ موافقتنامه های هوایی جداگانه و قطعی و دارای کاربرد مربوطه را با دولت پادشاهی ایران به انعقاد رسانده و یادداشتهای حاوی شرایط زیر را با دولت ایران مبادله کنند، شرایط زیر اعتبار اجرا خواهند یافت.

شرکت آ.ب. آئروترانسپورت (آ.ب.آ) می تواند از حقوقی که طبق موافقتنامه یاد شده به عنوان یکی از شرکای «سیستم هوایمایی های اسکاندیناویایی» (اس.آ.اس) از آن برخوردار است استفاده کند.

«سیستم هوایمایی های اسکاندیناویایی» (اس.آ.اس)، سازمان مشترکی است که شرکتهای «آ.ب. آئروترانسپورت. (آ.ب.آ)»، «دت نورس لوفت فارت سلسکاپ (دی.ان.ال)» و «دت دانسک لوفت فارت سلسکاپ (دی.دی.ال)» در آن شرکت دارند و طبق شرایط فصل شانزده پیمان شیکاگو در ارتباط با هوایمایی کشوری بین المللی تشکیل شده است و در نتیجه حق دارد با استفاده از وسایط نقلیه هوایی، کارکنان و تجهیزات یکی از دو هوایمایی دیگر یا هر دوی آنها به انجام خدمات قید شده در «موافقتنامه» بیرادز ولی مشروط بر آنکه مواد و شرایط «موافقتنامه» شامل حال این قبیل وسایط، کارکنان و تجهیزات باشند به طوری که گویی وسایط نقلیه هوایی، کارکنان و تجهیزات به شرکت مذکور باشند و همچنین مشروط بر آنکه دولت سوئد و شرکت مذکور مسئولیت کامل این امر را طبق شرایط «موافقتنامه» به عهده بگیرند. از فرصت موجود استفاده کرده یک بار دیگر عالی ترین مراتب احترامات خود را به محضر آن جناب تقدیم می دارد.

امضا

بنگت اودنر

به عالیجناب علی اصغر حکمت

وزیر امور خارجه | ایران |

پاسخ وزیر امور خارجه | ایران | به نامه شاردزادافر سوئد

تهران، ۱۳۱ اکتبر ۱۹۴۹

آقای محترم

افتخار دارم دریافت یادداشت مورخ امروز شما به قرار زیر را به اطلاع برسانم :

عالیجناب افتخار دارم عطف به موافقتنامه امضا شده به تاریخ امروز بین دولت سوئد و دولت پادشاهی ایران برای خدمات هوایی بین قلمروهای مربوطه آنها و ماورای قلمروهای مذکور به اطلاع عالیجناب برسانم که دولت سوئد طبق بند

الف ماده ۲ سند مذکور، شرکت آ. ب. آئروتراپورت (آ. ب. آ) را مأمور کرده است انجام عملیات مربوطه در مسیرهای تعیین شده در قسمت ۲ برنامه ضمیمه موافقتنامه مذکور را به عهده گیرد.

همچنین پیرو تبادل نظرهای مربوطه تقاضا می‌شود عالیجناب تأیید فرمایند که به محض اینکه دولتهای دانمارک و نروژ موافقتنامه‌های هوایی جداگانه و قطعی و دارای کاربرد مربوطه را با دولت پادشاهی ایران به انعقاد رسانده و یادداشتهای حاوی شرایط زیر را با دولت ایران مبادله کنند، شرایط زیر اعتبار اجرا خواهند یافت.

شرکت آ. ب. آئروتراپورت (آ. ب. آ) می‌تواند از حقوقی که طبق موافقتنامه یاد شده به عنوان یکی از شرکا «سیستم هواپیمایی‌های اسکاندیناویایی» (اس. آ. اس) از آن برخوردار است استفاده کند. شرکتها «سیستم هواپیمایی‌های اسکاندیناویایی» (اس. آ. اس)، سازمان مشترکی است که شرکتها «آ. ب. آئروتراپورت (آ. ب. آ)، دت نورس لوفت فارت سلسکاپ (دی. ان. ال) و «دت دانسک لوفت فارت سلسکاپ (دی. دی. ال)» در آن شرکت دارند و طبق شرایط فصل شانزده پیمان شیکاگو در ارتباط با هواپیمایی کشوری بین‌المللی تشکیل شده است و در نتیجه حق دارد با استفاده از وسایط نقلیه هوایی، کارکنان و تجهیزات یکی از دو هواپیمایی دیگر یا هر دوی آنها به انجام خدمات قید شده در «موافقتنامه» پردازد ولی مشروط بر آنکه مواد و شرایط «موافقتنامه» شامل حال این قبیل وسایط، کارکنان و تجهیزات باشند به طوری که گویی وسایط نقلیه هوایی، کارکنان و تجهیزات شرکت مذکور باشند و همچنین مشروط بر آنکه دولت سوئد و شرکت مذکور مسئولیت کامل این امر را طبق شرایط «موافقتنامه» به عهده بگیرند. از فرصت موجود استفاده کرده یک بار دیگر، عالی‌ترین مراتب احترامات خود را به محضر آن جناب تقدیم می‌دارد. افتخار دارم تأیید کنم که تفاهم به عمل آمده در این رابطه در یادداشت بالا قید و تعیین شده است. لطفاً مراتب عمیق احترامات نگارنده را بپذیرا باشید.

امضا

علی اصغر حکمت

به آقای بنگت اودنر

قائم‌مقام کاردار هیئت دیپلماتیک سوئد در تهران»

■ یک توضیح ضروری

همانگونه که از نام این کتاب پیداست «سوئدی‌ها در ایران» محتوای اصلی کتاب پیرامون ورود و حضور سوئدی‌ها در ایران می‌باشد که این هدف از نخستین سوئدی که وارد ایران شده تا سفر داگ هامرشولد دبیر کل سوئدی سازمان ملل در سال ۱۳۴۴ (۱۹۵۵) پیگیری گردیده که در نتیجه تاریخ آغاز و پایان مطالبی که در این کتاب درباره روابط سیاسی و بازرگانی ایران و سوئد آمده است تابع محتوای اصلی کتاب می‌باشد که در اینجا با منعکس نمودن نامه‌های مبادله شده در تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۵۶ بین سفارت سوئد و وزارت امور خارجه ایران که در رابطه با معافیت شرکت‌های هواپیمایی طرفین از

پرداخت مالیات بوده است به بررسی موضوع روابط بازرگانی ایران و سوئد پایان می‌دهم.

■ نامه سفارت سوئد به وزارت امور خارجه ایران

«وزارت شاهنشاهی امور خارجه

نماینده پادشاهی سوئد

شماره VII/۶۵/۵۶

(سفارت) نماینده پادشاهی سوئد تعارفات خود را به وزارت شاهنشاهی امور خارجه تقدیم داشته و افتخار دارد که بر حسب دستورات دولت خود، آن وزارتخانه را از محصل راجع به مالیات کمپانی‌های خارجی هوانوردی مطلع سازد. نظر به ماده ۸، تبصره ۱۰ قانون ایران در مورد مالیات بردرآمد مورخ ۵ آوریل موادی که مشروط به یک عمل متقابل کمپانی‌های خارجی هوانوردی فعال در ایران را از مالیات معاف می‌دارد، دولت پادشاهی سوئد بنا بر تصمیم متخذه در شورای وزیران مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۶ قاعده عمل متقابل را مورد تأیید قرار داده و اعلام داشته است که کمپانی‌های ایرانی هوانوردی در آنچه که شامل فواید فعالیت‌هایشان در سوئد می‌شود از پرداخت مالیات معاف می‌باشند. در نتیجه، نماینده پادشاهی سوئد از وزارت شاهنشاهی خواهشمند است تا تأیید نمایند که اصل عمل متقابل در خصوص مالیات درباره کمپانی اسکاندیناوی «ایرلینز سیستم SAS» مجزا خواهد بود. (سفارت) نماینده پادشاهی سوئد موقع را جهت تجدید احترامات به وزارت شاهنشاهی امور خارجه مغتم می‌شمارد.^(۱)

تهران ۵ سپتامبر ۱۹۵۶

■ پاسخ وزارت امور خارجه ایران به نامه مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۵۶ سفارت سوئد در تهران

«وزارت امور خارجه شاهنشاهی تعارفات خود را به سفارت پادشاهی سوئد اظهار و عطف به یادداشت شماره VII/۶۵/۵۶ مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۵۶ راجع به معافیت شرکت هواپیمایی SAS از پرداخت مالیات بردرآمد در ایران، احتراماً اشعار می‌دارد که چون طبق تصمیم مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۶ هیئت وزیران سوئد شرکت‌های هواپیمایی ایران از پرداخت مالیات بردرآمد در سوئد معاف می‌باشند طبق تبصره ۱۰ ماده ۸ قانون مالیات بردرآمد مصوب ۱۶ فروردین ۱۳۳۵ شرکت هواپیمایی SAS از پرداخت مالیات بردرآمد در ایران معاف می‌باشد، وزارت امور خارجه موقع را برای تجدید احترامات مغتم می‌شمارد.^(۲)

وزارت امور خارجه ایران»

۱ - اسناد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول، جلد هفتم، ص ۱۵۴.

تبرستان

www.tabarestan.info

شرح حال سوئدی‌هایی که به ایران آمده‌اند

(از اوکسن استرنا تا دادگ‌ها مرشولد)

● بنگ بنگستون اوکسن استرنا

نامبرده نخستین سوئدی بوده که از ایران دیدن نموده است تاریخ دقیق ورود «بنگت بنگستون اوکسن استرنا» به ایران پیدا نیست ولی آنچه روشن می‌باشد این است که وی در سال ۱۶۱۷ میلادی (۱۰۲۷ - ۱۰۲۶ ه. ق) در ایران بسر می‌برده است^(۱) او در سفر خود به ایران یادداشت‌هایی نوشته بود که از بین رفته است. دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب خود «ایران و جهان» درباره او چنین نوشته: «... سون هدین سیاح و دانشمند سوئدی، وی را در کتاب خود به دنیا معرفی کرده است» به نظر نگارنده منظور دکتر عبدالحسین نوایی کتاب «آثار بر باد رفته» می‌باشد که در این کتاب «سون هدین» به شرح حال جهانگردان اروپایی که در سده‌های ۱۷ و ۱۶ به ایران سفر کرده‌اند پرداخته است.

● نیلس ماتسون کیوینگ

او در سال ۱۶۴۹ از طریق خلیج فارس وارد بندر عباس شد «شیراز و اصفهان را سیاحت نمود و در بین راه از تخت جمشید بازدید کرد و نظرات مؤثری درباره آن آثار تاریخی پرشکوه ابراز داشته است».^(۲)

نامبرده که گویا یک کارشناس نظامی بوده است در لشکرکشی شاه عباس دوم به قندهار برای بازپس‌گیری این شهر از هندی‌ها شرکت نمود.^(۳)

از نیلس ماتسون کیوینگ سفرنامه‌ای بجا مانده است که در سال ۱۹۶۱ در استکهلم به چاپ رسید.^(۴)

۱- اسناد مصور اروپائیان، جلد اول

۲- ایران و جهان، جلد اول.

۳- اسناد مصور اروپائیان، جلد اول.

۴- همان، جلد اول.

● لودویش فابریتیوس

نخستین سفیر سوئد در ایران

همانگونه که گفته شد کارل یازدهم پادشاه سوئد جهت بستن قرارداد نظامی با ایران و همچنین برقراری مناسبات بازرگانی در سال ۱۶۸۳ هیأت سفارتی را بسوی ایران گسیل داشت، رهبری این گروه سفارتی به یک نفر هلندی بنام «لودویش فابریتیوس» واگذار گردید او نخستین سفیر سوئد بود که وارد ایران شد.

اینکه چرا دولت سوئد یک هلندی را به عنوان سفیر خود راهی ایران نمود برنگارنده پوشیده است ولی می‌توان گمان کرد چون در آن هنگام و سالهای پیش از آن هلند با ایران دارای روابط بوده است و هلندی‌ها از ایران دارای آگاهی زیادی بوده‌اند این دیپلمات هلندی که البته «مرد زرنگ و کارآمدی هم بوده است»^(۱) بر این اساس به این سمت برگزیده شده است.

لودویش فابریتیوس و گروه همراهش در ۲۰ مارس ۱۶۸۳ از سوئد به سوی ایران حرکت نمودند این گروه در دهم ژوئیه در مسکو از طرف دربار روسیه مورد پذیرایی قرار گرفتند. سفیر سوئد و همراهان در ۷ نوامبر ۱۶۸۳ وارد استراخان شدند در این شهر دو گروه سفارتی روسیه و لهستان با اهدافی همانند اهداف گروه سفارتی سوئد راهی ایران بودند که سوئدی‌ها هم به آنها پیوستند و این سه هیأت در ۸ نوامبر ۱۶۸۳ با دو کشتی به سوی ایران حرکت نمودند. سوئدی‌ها همراه با آن دو گروه در ۱۷ دسامبر وارد شماخی مرکز ناحیه شیروان که در آن روزگار هنوز از آن ایران بود شدند. سوئدی‌ها نزدیک به یکماه در شماخی بسر بردند تا پیام بذیرش آنان از اصفهان پایتخت ایران آن روزگار به آنها رسید. در ۱۴ ژانویه ۱۶۸۴ فابریتیوس و همراهانش از شماخی بسوی گیلان حرکت نمودند و درست یکماه بعد به مرکز گیلان شهر رشت وارد شدند، سپس از راه ساوه، قم، کاشان و نطنز در تاریخ ۲۹ مارس ۱۶۸۴ وارد اصفهان شدند.

■ نخستین باریابی سفیر سوئد به حضور شاه سلیمان صفوی

سفیر سوئد و همراهانش در سی‌ام ژوئیه ۱۶۸۴ اجازه یافتند تا به حضور شاه سلیمان صفوی برسند در این باریابی سفرای کشورهای لهستان، روسیه، سیام (تایلند)، عربستان، ترکستان، فرانسه و گرجستان هم حضور داشته‌اند، کمپفر که در این باریابی که در باغ زیبا و معروف سعادت‌آباد اصفهان بوده است شرکت داشته، در این باره چنین نوشته است :

«این باغ در حاشیه شرقی شهر در امتداد ساحل رودخانه قرار دارد. یک ساعت پس از طلوع آفتاب یک یوزباشی سوار که در جمع مشایعین ما وظیفه مهماندار را به عهده داشت دوازده اسب سواری آورد. در راه رسیدن به باغ سعادت‌آباد ما به ترتیب زیر به دنبال این مرد حرکت کردیم. بدو یک نقاره‌چی و دو شیورزن سوار پیشاپیش هیأت در حرکت بودند؛ آنگاه دوازده نوکر پیاده که سراپا ملبس به لباسی از ابریشم سبز بودند و دبیر سفارت سوار بر اسب راه می‌پیمودند. دبیر سفارت

نامه پادشاه سوئد را که در پارچه‌ای زربفت پیچیده بود در دست خود که پیشانی‌ش را لمس می‌کرد نگاه داشته بود. پس از او لودویس فابریتیوس سفیر در لباس سرهنگ سوار اسب می‌راند، شش پادو اسب او را هدایت می‌کردند و چهار یساول در اطراف او پیاده می‌رفتند. به دنبال او نجیب‌زادگان سوئدی و همچنین شش نفر عضو سفارت می‌آمدند»^(۱) هیأت سفارت سوئد پس از یک ساعت راهپیمایی به باغ سعادت‌آباد می‌رسند در آنجا از سوی مقامات مسوول به دیگر سفیران اعلام می‌کنند که تعداد همراهان هر سفیر در هنگام باریابی به حضور شاه سلیمان صفوی یک و حداکثر دو تن باید باشد ولی به هیأت سفارت سوئد احترام بیشتری گذاشته می‌شود و استثناء قابل می‌شوند «ولی در مورد ما استثنایی قابل شده بودند به این صورت که سواى من که منشی بودم دو نجیب‌زاده سوئدی دیگر را نیز دعوت کرده بود».^(۲)

■ سفیر سوئد بار می‌یابد، شاه ایران از او جویای حال دوست معظم خود پادشاه سوئد می‌شود.

کمپفر چگونگی باریابی «لودویس فابریتیوس» سفیر سوئد و سه تن دیگر از اعضای سفارت را که خود یکی از آنان بوده است چنین شرح می‌دهد: «پس از آنکه مدعوبین مدت کوتاهی بیرون پشت در باغ منتظر شدند آنها را جدا جدا صدا کردند و توسط مهماندارباشی به داخل تالار هدایت نمودند. سفیر سوئد یکی از نخستین کسانی بود که با سه تن همراهش اذن ورود یافت. در تالار پذیرایی، دیوان بیگی که کار نظارت را بر عهده داشت. به سوی او آمد و زیر بازوی راستش را گرفت و او را از پله‌ها به بالا تا صحنه وسط هدایت کرد. بعد در آنجا از او خواست که مراسم رسمی درود و تهنیت رایج در دربار را انجام دهد. کرنش بلندی که آقای فابریتیوس طبق رسوم رایج در مغرب زمین کرد با رسوم ایرانی مطابقت نداشت؛ زیرا در اینجا رسم چنان است که کسی به حضور شاه بار می‌یابد باید بر زمین بیفتد و سه بار قالی را ببوسد و در عین حال پیشانی بر کف اطاق بمالد. در این حین و بیص دیوان بیگی دست مرا گرفت و در همین احوال به دو تن نجیب‌زاده سوئدی قدری عقب‌تر از من از طرف بعضی از کارکنان تکلیف شد که مراتب احترام خود را نشان دهند. سفیر سوئد در ضمن تعظیم خود نامه‌ای را که پیش از مدخل تالار از من گرفته بود به دیوان بیگی داد تا آن را نگاه دارد؛ حال دیگر وی شخصاً با دست خود آنرا تقدیم حضور شاه کرد؛ شاه آنرا با نوک انگشتان لمس نمود و آنگاه آنرا به وزیر اعظم داد. در همین حال شاه با خوشروئی به ما خوش آمد گفت و یادآور شد ما که از سفری دور و دراز آمده‌ایم مهمانان عزیز او هستیم. پس از آن از حال پادشاه سوئد، دوست معظم خود جویا شد و هنگامی که در این باب به صورت شایسته اطلاعاتی به عرض رسید او از این که ما از عهده این سفر طولانی چه در دریا و چه در خشکی برآمده‌ایم به ما تبریک گفت. حال دیگر می‌بایست در اصفهان از رنج این سفر و محرومیت‌ها بیاساییم؛ تمام صحبت وی در همین باره بود؛ حالا دیگر از ما خواسته شد تا بر چهار پایه‌هایی که روی آنها پارچه‌های مروارید دوزی گرانهایی کشیده بودند بنشینیم. اما نشستن روی این چهار پایه‌ها که ارتفاع آن از

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۲۴۷.

۲- همان، ص ۲۵۴.

زمین به زحمت یک وجب می‌رسید برای ما سخت‌تر و ناراحت‌تر از این بود که چون دیگران به روی زمین بشینیم.

■ نامهٔ پادشاه سوئد

نامه‌ای که از طرف ما تقدیم شد به زبان سوئدی تحریر شده بود و مضمون آن تقریباً بدین قرار بود: پادشاه کارل یازدهم علاقمند است روابطی را که مختصر زمانی است با شاه برقرار شده تحکیم و آنرا با موافقت نامه‌ای بازرگانی تکمیل کند، تا رعایای هر دو مملکت متقابلاً بتوانند بدون رادع و مانعی به فعالیتهای تجاری بپردازند؛ از این گذشته باید قراردادی نظامی و جنگی برضد ترکها منعقد گردد. سفیر که شاه او را به مرحمت و لطف خود خواهد پذیرفت و وظیفه دارد که از هیچ کوششی برای رسیدن به این سه هدف دوستی، تجارت، اتحاد فروگذار نکند. در اینجا بی‌مناسبت نیست بگویم پس از آنکه سفیر چندین بار اظهار علاقه کرد که دستوری را که شفاهاً دریافت کرده و همچنین مضمون نامه شاه را در جلسه‌ای از دیوان عالی مشروحاً مطرح کند سرانجام در بیستم سپتامبر ۱۶۸۴ مأموری از جانب دربار حاضر شد و خواست که سفیر تقاضاهایش را کتباً بنویسد. من به عنوان منشی بلافاصله دست به کار شدم و تمنیات خود را به زبان لاتینی تحریر کردم؛ این مکتوب را قرار بود رافائل دومن^(۱) (مردی که در دربار از حیثیت فراوان برخوردار و بسیار دانا و مطلع بود) به عنوان مترجم مورد بحث قرار دهد و نکات آنرا تشریح کند. آنچه تحریر شد مربوط می‌شد به چهار نکته زیر:

۱- پادشاه سوئد به تمایلی که از طرف شاهنشاه ایران این اواخر ابراز شده به صورتی شایسته ارج می‌گذارد و سخت از آن خرسند است زیرا امیدوار است که این ابراز تمایل باعث شود که روابط تجاری فی‌مابین برقرار و نفع آن عاید رعایای مملکتین گردد. بدین لحاظ وی از شاه خواهش دارد که متقابلاً با گسیل داشتن هیأت سفارتی به تحکیم این رشتهٔ مودت بپردازد و این نیت خود را علناً اعلام دارد.

۲- دربارهٔ برقراری روابط تجاری باید گفت که تعداد کثیری از تجاری که تابعیت ایرانی دارند از کارل یازدهم استعفا کرده‌اند از شاه ایران موافقت لازم تحصیل شود که بتوان با سفاین مناسب در دریای خزر به کشتیرانی پرداخت زیرا عدم کشتیرانی در این دریا باعث شده که دو ملت از مدتها پیش نتوانند با هم مراوده تجاری داشته باشند. در این مورد کارل یازدهم با خوشوقتی اعلام می‌دارد که پس از مطالعهٔ اطراف و جوانب امر از هیچ کمکی دریغ نخواهد ورزید. زیرا هر چند که از لحاظ کشتی‌نگرانی نیست و رعایای اعلیحضرت می‌توانند کشتی‌های لازم را بسازند باز به اندازهٔ کافی آنها در کشتیرانی تبحر و تجربه ندارند تا بتوانند با طوفانهای دریا و راهزنی قزاقها که در سواحل در کمین هستند مقابله نمایند. پادشاه سوئد اعلام آمادگی می‌نماید که از کشتی‌ساز و آهنگر و مردان بحری به تعداد لازم گسیل دارد تا به کمک آنها بتوان در دریای خزر کشتی ساخت و آنها را مجهز نمود.

۳- در صورتی که اعلیحضرت موافق باشند سفیر، آقای فابریتیوس وظیفه دارد تحقیق کند که آیا در کناره‌های خزر

۱- نامبرده یک روحانی فرانسوی بود که از سال ۱۶۶۶ مقيم ایران شده بود و دربار ایران از او به عنوان مترجم استفاده می‌نمود.

درختانی که برای کشتی سازی مناسب باشد وجود دارد یا نه. در صورتی که چنین درختانی در آن دیار نروید دیگر از این فاصله بعدگیل داشتن کارگران و پیشه‌وران مفید فایده‌ای نخواهد بود. در نتیجه سفیر باید به عنوان کسی که در کار کشتی سازی بصیرت دارد به مازنداران سفر کند و آن صفحات را از نظر درختان، وضع و خصوصیات ساحلی مورد تحقیق قرار دهد و پس از آن بدون تأخیر تعداد کارگران لازم را تقاضا کند.

۴- پادشاه عثمانی دشمن صلی و بطنی اروپا و همچنین ایران است. وی به کرات قراردادهای مقدس را نقض کرده است و به آلمان و قیصر رومی ملت آلمان حمله برده تا اینکه در حال حاضر به ضرب اسلحه مغرب زمین رو به هزیمت نهاده است. سلاطین اروپا همواره سرگرم سربازگیری و گسیل داشتن قوای کمکی هستند. پادشاه سوئد به ابتکار شخصی خود قول داده است که دوازده فوج برای قیصر و شش فوج برای متفق و هم‌پیمان او لهستان بفرستد. این قوا در اسرع وقت اعزام خواهد شد. این خود برای ترکها تهدید عظیمی محسوب است و به همین دلیل هم آنها به آسیای صغیر عقب نشسته‌اند. پادشاه سوئد به هرحال از شاه تقاضا دارد بر مبنای روابط موجود دوستانه تحمل این را نکند که خصم دیرینه یعنی دولت عثمانی که روزی برخلاف حق عراق عرب را از خاک ایران غارت کرده است در مرزهای شرقی پنهان گردد. هرگاه ترکها سرانجام به صورتی قطعی مقهور و منکوب شوند این امر هم به سود پادشاه غربی خواهد بود و هم به سود شاهنشاه ایران. در صورت هزیمت ترکها دیگر آسایش عمومی و امنیت عامه مختل نخواهد شد و مورد تهدید قرار نخواهد گرفت.

این مراسم به امضای سفیر یعنی لودویس فابریتیوس رسید. در مورد فقره چهارم به خصوص فرستادگان لهستان که در عرض سه سال سه سفیر به دربار ایران فرستاده بودند اصرار می‌ورزیدند. هنوز آخرین نفر آنها برای عزیمت به مملکت خود راهی نشده بود که نخستین سفیر آنها به نام بوگدانگ در سال ۱۶۸۷ مجدداً به اصفهان وارد شد. همه می‌کوشیدند که شاهنشاه را به عقد قرارداد جنگی وادار کنند اما همه کوششها در این زمینه بی‌فایده بود. تمام نامه‌هایی که آنها با خود می‌آوردند فقط و فقط در این باره بود.^(۱)

■ تقدیم هدایا

پس از باریابی سفیران کشورهای سوئد، لهستان، فرانسه، روسیه و ... نوبت به پیشکش هدایای این فرستادگان می‌رسد («... یکی از رؤسای یساوان مواظب بود که حاملین هدایا آهسته حرکت کنند و در مدخل تالار بایستند تا شاه بتواند هدایا را خوب نگاه کند ... ناظر و رؤسای بیوتات و تأسیسات موظف هستند که همه چیز را به دقت تقدیم کنند، زیرا در مورد تمام هدایایی که به دربار می‌رسد دو برابر قیمت آنها برای اعطای هدایایی متقابل تعیین می‌شود»^(۲) هدایای سفیر سوئد با توجه

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۲۵۸ - ۲۶۱

۲- همان، ص ۲۷۰

به اینکه نسبت به هدایای دیگر سفیران زیاد چشمگیر نبوده است نخستین هدایایی بوده است که از جلوی شاه سلیمان گذرانده می‌شود «هدایای پادشاه سوئد که عبارت بود از یک ساعت پایه‌دار که شش مرد آنرا را حمل می‌کردند و نه تفنگ شکاری کار ایتالیا که هر کدام توسط یک نفر حمل می‌شد، هفت اسب با جل‌های رنگارنگ که دو مهر آنها را هدایت می‌کردند»^(۱) کمپفر درباره ساعتی که از سوی سفیر سوئد تقدیم شاه ایران شد چنین نوشته است: «این ساعت شکلی مانند هرم داشت به ارتفاع چهار پا و شاهکار تمام عیاری بود از صنعت ساعت‌سازی و با حرکت دو گلوله، سیر همه سیارات و مقیاس‌های کاملاً مختلف انداه‌گیری زمان را نشان می‌داد و سر ساعت‌ها از آن نوای دلکش موسیقی طنین‌انداز می‌گردید»^(۲) نگفته نماند که جنس بدنه این ساعت از چینی ساخته شده بوده است و هدیه‌ای بوده است از سوی مردم شهر نورمبرگ به گوستاو آدولف.

■ دعوت از لودویس فابریتیوس جهت شرکت در مراسم جشن نوروز

شاه سلیمان صفوی برای سفیر سوئد احترام ویژه‌ای قایل بود و به همین جهت در نخستین روز جشن نوروز (سال ۱۶۸۵) تنها سفیری که به این جشن باستانی پرشکوه دعوت شد، سفیر کشور سوئد بود. کمپفر درباره این دعوت و اینکه چرا شاه ایران امتیازات خاصی برای «لودویس فابریتیوس» قایل بود چنین نوشته است: «در مهمترین و رسمی‌ترین پذیرایی‌ها یعنی در پذیرایی نوروز (بیست و یکم مارس ۱۶۸۵) از سفیر سوئد خواسته شد که بین صاحب‌منصبان دولتی جای بگیرد زیرا شاه سفیر سوئد را از بین سفرای فرنگ بیش از همه گرامی می‌داشت. چون او نه تنها راه طولانی‌تری را طی کرده به سفری پرنج‌تر تن در داده بود تا با شاه ایران قراردادی برای جنگ با ترکها منعقد کند و همچنین مناسبات بازرگانی برقرار نماید بلکه شخصاً نیز تأثیری بسیار نیکو در شاه به جای‌گذارده بود. شخصیت سیاسی و نظامی وی و همچنین طرز معاشرت او در دربار چنان بود که گفتی او را برای این سمت خلق کرده‌اند. در حالی که سفرای دیگر یا از زمره روحانیون بودند یا از جمله کسانی که کار سفارت پیشه آنها نیست و تخصصی در این حرفه ندارند».^(۳)

پایان مأموریت سفیر سوئد با عدم موفقیت همراه بود

لودویس فابریتیوس و گروه همراهش در طول اقامت طولانی خود به مانند دیگر سفیران کشورهای اروپایی مانند آلمان و لهستان نتوانست شاه ایران را وادار به یک اتحاد نظامی با غرب و در نتیجه جنگ با کشور عثمانی نماید «ما در دربار ایران در ناز و نعمت می‌زیستیم اما ناگزیر بودیم علیرغم مدت طولانی اقامتمان به پادشاهان خود خبر عدم موفقیت در کار بدهیم.

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۲۷۱

۲- همان، ص ۶۱

۳- همان، ص ۲۵۵

صلح استوار با باب عالی برای شاه سلیمان مهمتر از امیدواری به یک پیروزی ممکن الحصول بود».^(۱)

البته گفته نماند این شاه سلیمان نبود که ایران را از درگیر شدن در یک جنگ بزرگ نجات داد بلکه هوشیاری وزیر اعظم هشتاد ساله و دانای او شیخ علی خان بود که با آینده‌نگری، تجزیه و تحلیل منطقی و رعایت همه جوانب شاه را وادار نمود تا از درگیر شدن با عثمانی به درخواست کشورهای باختری پرهیز نماید. شیخ علی خان که در جوانی یکی از سرداران بنام ایران بود و در روزگار شاه عباس دوم هم مدتی وزیر اعظم بود، با زیرکی و هوشیاری تمام به درخواست سفیر سوئد مبنی بر اتحاد ایران با چند کشور اروپایی و جنگ با عثمانی چنین پاسخ می‌دهد: «پذیرفتن تقاضای شما یعنی اقدام شاه به جنگ نه با قرارداد صلحی که ما با خواندگار (این نامی است که ایرانیان به سلطان ترک داده‌اند) منعقد کرده‌ایم موافقت دارد و نه اوضاع و احوال روزگار ما چنین اجازه‌ای می‌دهد. از این‌ها گذشته مسافتات بعید مانع آن است که ما بتوانیم به عنوان متفق واقعی، یکدیگر را حفظ و حمایت کنیم و اخبار و اطلاعات مربوط به اهداف و موفقیت‌های جنگ را به اطلاع یکدیگر برسانیم. وقایع دوره شاه عباس کبیر به ما می‌آموزد که چنین اتحادی خطرناک است زیرا او هم با فرنگی‌ها متحد بود، ولی چون مسیحیان بدون اطلاع قبلی و موافقت او با ترکها عهد مودت بستند او ناگزیر شد که تمام بار جنگ را یک تنه به دوش بکشد».^(۲)

همانگونه که پیداست هیأت سفارت سوئد به سرپرستی «لودویس فابریتیوس» نتوانست به یکی از اهداف عمده و اصلی خود که اتحاد نظامی سوئد با ایران و درگیر شدن ایران با عثمانی بود دست یابد ولی در زمینه بازرگانی این هیأت به موفقیت محدودی دست یافت. درباره اینکه لودویس فابریتیوس و همراهانش چه مدت زمانی در ایران بوده‌اند و در چه تاریخی به سوئد بازگشته‌اند «کمپفر» اشاره‌ای نموده است ولی آنچه مسلم است، آنان دست‌کم دو سال در ایران به سر می‌برده‌اند.

■ سفر سوم فابریتیوس به ایران

هنگامی که خواجه «زورابک ارمنی» فرستاده «دوک ساکس» پادشاه لهستان به دربار شاه سلطان حسین صفوی پسر شاه سلیمان^(۳) صفوی در سال ۱۶۹۸ به شهر مرزی ایران «شماخی» رسید با «فابریتیوس» که او هم به عنوان سفیر پادشاه سوئد تازه به شماخی رسیده بود برخورد نمود، خواجه زورابک به تقلید از فابریتیوس که کشیشی همراه خود داشت از کشیش «پردولاماز» مقیم شماخی درخواست نمود تا در سفر به اصفهان پایتخت ایران همراه او باشد و همین پردولاماز است که در سفرنامه خود به سومین سفر فابریتیوس به ایران اشاره می‌کند: «زورابک آماده حرکت از شماخیه بود که عالی

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۶۹

۲- همان، ص ۸۵

۳- شاه سلیمان صفوی در ژوئیه ۱۶۹۴ در سن ۴۷ سالگی درگذشت.

جناب «فابریوس» سفیر پادشاه سوئد برای بار سوم به آنجا رسید...»^(۱).

متأسفانه کشیش پردولاماز به تاریخ و علت مسافرت دوم فابریوس به ایران اشاره‌ای ننموده است ولی هیچ دور نیست که سفر دوم فابریوس به ایران پس از به تخت شاهی نشستن شاه سلطان حسین پس از مرگ پدرش شاه سلیمان در سال ۱۶۹۴ جهت تبریک به شاه جدید ایران از سوی پادشاه سوئد باشد. و اما درباره انگیزه سفر سوم فابریوس به عنوان سفیر سوئد به ایران باز پردولاماز در یادداشت‌های خود مطلبی ننوشته است. ولی به نظر نگارنده انگیزه سفر سوم «فابریوس» به ایران باز درخواست بستن قرارداد اتحاد نظامی ایران با سوئد بوده است البته این بار نه بر ضد عثمانی بلکه بر ضد روسیه که با به قدرت رسیدن پتر کبیر که افکاری توسعه‌طلبانه در سر داشت کشور روسیه به دشمنی قدرتمند و سرسخت برای دو کشور سوئد و ایران تبدیل شده بود.

● انگلیت کمپفر

همانگونه که گفته شد نخستین سفیر سوئد بنام لودویس فابریوس به همراه دیگر اعضای هیات سفارت سوئد در ۲۰ مارس ۱۶۸۳ از استکهلم به سوی اصفهان حرکت نمودند، منشی و پزشک این گروه جوانی ۳۱ ساله و آلمانی تبار بنام انگلیت کمپفر بود، کمپفر در سال ۱۶۸۱ جهت ادامه تحصیلات خود وارد سوئد شد «... آوازه فضیلت سوئدی در آن دوره او را به رفتن به آن دیار ترغیب کرد»^(۲) او همانند برادرش در سوئد اقامت گزید «دراویسالا و بیشتر از آن در استکهلم وی به آشنایی با مردان سرشناس بسیاری توفیق یافت که از آن میان حقوقدان برجسته پوفندرف شایسته ذکر است»^(۳) والترهیتس آلمانی که مقدمه مفصلی بر سفرنامه کمپفر نوشته و به کوشش او این سفرنامه در سال ۱۹۴۰ در آلمان به چاپ رسیده است گنجانده شدن کمپفر را در هیات اعزامی سفارت سوئد به ایران را ناشی از توصیه پوفندرف می‌داند «... به توصیه پوفندرف، کمپفر به سمت منشی و طبیب این هیأت که ریاست آن با یک نفر هلندی کارآمد به نام لودویس فابریوس بود برگزیده شد»^(۴) به نظر نگارنده اطلاعات کمپفر از موقعیت و اوضاع و احوال ایران که از طریق آشنایی اش با سفیر ایران «محمدحسین باقر» در لهستان در سال ۱۶۷۶ بدست آمده بود و همچنین تحصیلات دانشگاهی اش در هلند و آشنایی با فرهنگ هلندی در توصیهی بجا و منطقی پوفندرف و پذیرش از سوی لودویس فابریوس هلندی تبار نقش مهمی داشته است، کمپفر همراه با دیگر اعضای هیات سفارت در ۲۹ مارس ۱۶۸۴ وارد اصفهان پایتخت ایران آن روزگار، شد او مدت چهار سال و اندی در ایران زندگی کرد که بیست ماهش در اصفهان سپری گردید و باقی مانده

۱- گزارش سفر پردولاماز، به نقل از «نامه‌های شگفت‌انگیز از کشیش فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه»، ص ۴۷

۲- پیشگفتار سفرنامه کمپفر به قلم والترهیتس، ص ۴

۳- همان، ص ۴.

۴- همان، ص ۴

در بندر عباس گذراند «کمپفر مدت اقامت خود را در پایتخت بدون وقفه به فعالیت گذراند در دفتر یادداشت‌های او که مربوط به آن دوره است می‌بینیم که وی به مساحی و اندازه‌گیری ارتفاعات و فواصل پرداخته است، گفتی در صدد بوده که نقشه‌ای از ایران تهیه کند ... در این مدت قسمت اول رساله‌ای درباره گیاهان ایران به پایان رسید»^(۱) کمپفر در مدت اقامت خود در اصفهان زبان‌های فارسی و ترکی را آموخت او در این راه و برای دیگر برنامه‌های خود از کمک‌های مردی روحانی اهل فرانسه بنام «رافائل دومن» از فرقه «کاپوسین» که تا زمان ورود کمپفر به اصفهان ۳۸ سال بود که در ایران زندگی می‌کرد برخوردار گردید او در دربار ایران به عنوان مترجم کار می‌کرد و دارای نفوذ زیادی بود. کمپفر به انگیزه داشتن پست متشیگری هیات سفارت می‌بایست در مذاکرات حضور داشته باشد به همین دلیل این بخت را یافت که بتواند دوبار همراه با سفیر سوئد به حضور شاه سلیمان برسد و مطالب جالب و دست‌اولی از چگونگی پذیرش و پذیرایی هیأت سوئدی و دیگر سفیران خارجی از خود به یادگار بگذارد.

بار نخست که همراه سفیر سوئد نزد شاه سلیمان بار یافت در سی‌ام مارس ۱۶۸۴ در باغ سعادت‌آباد اصفهان بود و بار دوم که بگفته خودش «مهمترین و رسمی‌ترین» پذیرش بود در ۲۱ مارس ۱۶۸۵ (روز عید نوروز) بوده است.

کمپفر که شیفته پژوهش و سفر بود هنگامی که در اصفهان بسر می‌برد «از وجود سفاین هلند در خلیج فارس آگاه شد و دریافت که موقع خوبی برای جدا شدن از هیأت سفارت سوئد فراهم آمده و او می‌تواند با سمت طیب کشتی، سفری تحقیقاتی به هندوستان بکند، مجاهدات وی به نتیجه مطلوب رسید و او در اواسط دسامبر ۱۶۸۴ توسط «وان هوی‌ول» در اصفهان با مقام سر جراح به خدمت دولت هلند درآمد. اما تازه در بیست و یکم نوامبر ۱۶۸۵ راهی سفر شد. از طریق تخت جمشید، یعنی محل کاخ‌های داریوش و خشایارشا پادشاهان هخامنشی و از راه شیراز کمپفر به سوی خلیج فارس رهسپار شد.»^(۲)

کمپفر گمان می‌کرد به محض ورود به بندر عباس همراه با هلندی‌ها بسوی هندوستان حرکت خواهد کرد ولی چنین نشد و هلندی‌ها او را به عنوان پزشک خود به مدت دو سال و خرده‌ای در بندرعباس که بگفته کمپفر «... در حقیقت در دنیا لم‌یزرع‌ترین، خشک‌ترین، داغ‌ترین، مسموم‌ترین، ناسالم‌ترین، لعنت‌شده‌ترین و به دوزخ نزدیک‌ترین مواضع است»^(۳) نگه داشتند کمپفر که در ۲۸ دسامبر ۱۶۸۵ وارد بندرعباس شده بود در سی‌ام ژوئن ۱۶۸۸ بندرعباس را به سوی هندوستان ترک نمود او پس از دیدار از هند از جاوه و ژاپن هم دیدن نمود و در اواخر سال ۱۶۹۴ به مینهنش بازگشت، حاصل این سفر، سفرنامه‌ای بود با عنوان «عجایب ممالک خارجی» در نهمصد صفحه که بعد این عنوان به «نوادر دلپسند» تغییر یافت، کمپفر امیدوار بود به مجرد بازگشت، کتاب خود را به چاپ برساند ولی مشکلات متعدد و از جمله مشکلات خانوادگی، آرزوی

۱ - پیشگفتار سفرنامه کمپفر به فلم والنر هینس، ص ۷.

۲ - مقدمه سفرنامه کمپفر، ص ۹.

۳ - همان، ص ۹.

او را هفده سال عقب انداخت. سرانجام سفرنامه کمپفر که بیشتر مطالب آن درباره ایران و ژاپن است و به قول والتر هیتس این کتاب «سهم مهمی در روشن کردن تاریخ ایران امروز به عهده دارد» در سال ۱۷۱۲ منتشر شد و چهار سال پس از آن «یعنی در بیست و چهارم اکتبر ۱۷۱۶ مؤلف که در اثر نامرادیهای حاصل از زناشویی و تحمل مشقات و بلاهای دیگر به کلی از پا درآمده بود در سن ۶۵ سالگی درگذشت».^(۱)

کمپفر در سفرنامه خود خیلی از مسائل ایران را موشکافانه مورد بررسی قرار داده و مطالب جالب و دست‌اولی را ثبت نموده است در اینجا برای آشنایی با شیوه نگارش کمپفر و همچنین آشنایی با شیوه زندگی و آداب و رسوم مردم و دربار اواخر روزگار صفویه مطالبی از سفرنامه او در اینجا نقل می‌گردد.^(۲)

■ مقدمه سفرنامه

کمپفر با این مقدمه نوشتن سفرنامه خود را آغاز می‌کند: «قصدمن این است که به وصف دربار ایران در نیمه دوم قرن هفدهم بپردازم و در عصر ما این درباری است که از دیرباز شهرتی به سزا داشته است، چه در هنگامی که در عهد باستان، ایران جهانی را زیر سلطه خود داشت و چه در روزگاری که زیر یوغ اعراب، سلجوقیان و تاتارها گردن خم کرده بود. با وجود این ایران امروز یعنی در دوره فرمانروایی صفویه نیز به همان درجه اهمیت دارد و به همان مقدار شکوفا و آشتی خواه است که در گذشته بود، قدرتی است مقهور نشده که هراس در دل شرقیان افکنده و همه جهانیان را به اعجاب واداشته است».^(۳)

■ درباره جشن نوروز

«... سرانجام باید از عید نوروز نام برد که بر مبنای اعتدال ربیعی و تساوی شب و روز قرار دارد (بیست و یکم مارس). نوروز از اعیاد اسلامی نیست بلکه از آداب و رسوم ایرانیان قدیم بجای مانده است و هنوز هم بزرگترین و درخشان‌ترین جشن ایرانیان به شمار می‌رود. همه کس در این روز جامه نو می‌پوشد، دوستان و آشنایان به دیدن یکدیگر می‌روند، مهمانی‌ها برپا می‌شود، نوشخواری می‌کنند و به تفریح می‌روند. تازه پس از دو هفته و در بعضی موارد پس از سه هفته جشن‌ها و مهمانی‌ها به پایان می‌رسد.

مقدمه نوروز چنین است که در میدان‌های عمومی با نقاره، شیپور و سنج از نیمه شب تا ظهر نوازندگی می‌کنند. پس از

۱- مقدمه سفرنامه کمپفر، ص ۱۰.

۲- سفرنامه کمپفر توسط آقای کیکاووس جهاننداری ترجمه و در سال ۱۳۵۰ توسط «انجمن آثار ملی» به چاپ رسید، مورد استناد نگارنده چاپ سوم این ترجمه می‌باشد که در سال ۱۳۶۳ از سوی انتشارات خوارزمی به چاپ رسیده است.

۳- سفرنامه کمپفر، ص ۱۳.

آن مردم بلافاصله محل کار خود را ترک می‌گویند و همه با هیاهو و خوشحالی به مساجد، میدان‌ها، و ساختمان‌های عمومی روی می‌آیند، همه به هم تبریک می‌گویند، همه جا پر از شادی و سرزندگی است، بازی می‌کنند، سر به سر هم می‌گذارند، صحبت می‌کنند، قلیان و چپق می‌کشند و قلیان و چپق را دست به دست می‌گردانند و هر کس یک کوچکی به آن می‌زند، شعرا و هنرپیشگان عرض هنر می‌کنند در جلسات و دسته‌های مذهبی شرکت می‌جویند تا اینکه روز به پایان می‌رسد و آنگاه باز هر کس در چهار دیوار خود دنبال جشن و شادی را می‌گیرد و بخشی از شب را به شادی و خوشی در جمع خویشان و کسان خود می‌گذرانند.»^(۱)

■ درباره خیابان چهارباغ، تفریحات سالم مردم اصفهان و ذکر اطلاعاتی درباره سنگه اصفهان

«خیابان مجلل چهارباغ بدان دلیل چنین نامی گرفته است که در اثر تقاطع با ورودخانه‌ای که عمود بر آن جریان دارد اراضی را به چهار قطعه باغ تقسیم کرده است. این خیابان از پشت قصر شاه شروع می‌شود و در جهت جنوب غربی به طور مستقیم تا باغ هزار جریب ادامه دارد. زیبایی خاص این خیابان به خصوص در نهری است که در وسط آن از سنگ تیشه‌ای تعبیه کرده‌اند و پنج پا عرض و یک پا عمق دارد. در این نهر آب زلال‌گاه با صدای دلچسپی که از برخورد آن با پله‌های سنگی حاصل می‌شود و گاه بدون سروصدا و آرام در حوض‌ها و آبگیرهای مصنوعی جریان دارد تا اینکه سرانجام در شبی که به پل الله‌وردی خان می‌رسد پایان می‌یابد. نزدیک اینجا دیگر آب به لوله‌هایی وارد می‌شود که آنها را در عمق زمین از نظرها پنهان کرده‌اند. هم حوض‌ها و هم نهرها را از سنگ‌های صیقل یافته به هنرمندی با اشکال مختلف و متنوع ساخته‌اند و ترکیب کرده‌اند؛ کنار برآمده نهر و حوض‌ها را قهوه‌چی‌ها و صاحبان میهمانخانه‌ها با حصیر و قالی فرش کرده‌اند. در روی این فرشها مردم بی‌کار و فارغ‌البال می‌نشینند تا در حین کشیدن قلیان و صرف نوشیدنی شاهد نمایش و هنرنمایی شعرا، گویندگان و نقالان باشند و به بهترین و مطبوعترین وجه وقت بگذرانند؛ فقط هنگامی که هوا زیاد گرم شود به اطافهای خنک قهوه‌خانه‌های مقابل رخت می‌کشند. یکی از خصوصیات دیگر چهارباغ اینست که در دو طرف، چنارهای مرتفع تنگ در کنار هم [قرار] دارد و غربا می‌توانند حتی در نیمروز در زیر سایه‌های آن از شر آفتاب سوزان در امان باشند و به اصطلاح خود ایرانیها در زیر «طاق سبز» بخرامند، به همین منظور خیابان را قسمتی با سنگ‌های تیشه نخورده و قسمتی با سنگهای صیقلی فرش کرده‌اند. آنچه را در مورد سروهای شیراز گفته‌اند من می‌خواهم برای چنارهای چهارباغ بکار برم و بگویم که در هیچ کجای دنیا چنار به این برومندی و بلندبالایی نمی‌روید که در اصفهان. مکمل تصویر لذت بخش این خیابان باغهای اطراف آن است که در فواصل معین رشته آنها توسط خانه‌های زیبایی که گنبد، ایوان،

معجزهای چوبی و نقاشی دیواری دارد گسسته می‌شود»^(۱) «ذکر اطلاعاتی درباره سکنه اصفهان، تعداد آنها، مشاغل آنها، دسته‌جانی که به آنها تقسیم شده‌اند و سرگرمی آنها از برنامه کار این کتاب خارج است. معهدا می‌خواهم در این مقام تصریح کنم که این شهر نه تنها دارای سکنه بومی بسیار زیادی است بلکه تعداد بسیاری نیز از خارجها در آن اقامت گزیده‌اند که از آن میان می‌توان تاتارها، هندیان، روسها، اعراب، ترکها و غیره را ذکر کرد. این‌ها همه طبق رسوم و آئین خاص خود زندگی می‌کنند و حق دارند لباس خاص خود را بپوشند، به زبان خود سخن بگویند و از دین خود پیروی کنند. تعداد هندیان ملتانی را که به داد و ستد سرگرم هستند من به ده‌هزار تن و شماره گرجیان، چرکسها و داغستانی‌هایی را که به انحاء مختلف گذران می‌کنند به بیست هزار تن تخمین می‌زنم. در این شهر اروپائینی نیز هستند. از هفت تن زرگو، ساعت ساز و میناکار که شاه عباس دوم از فرانسه استخدام کرده بود قبلاً صحبت شد؛ این‌ها در محله ارمنی نشین جلغا زندگی می‌کنند و در آنجا کاملاً خوش می‌گذرانند. انگلیسیها و هلندی‌ها در اصفهان نمایندگان تجاری دارند شاه به انگلیسیها قصری برای اقامتشان واگذار کرده است ولی هلندی‌ها خودشان باید به فکر کار و زندگی خود باشند. پرتغالیها هم برای تجارت به اصفهان می‌آیند، فرانسویها به ندرت. طریقت‌های مغرب زمینی نیز در اینجا نمایندگانی دارند که عبارت‌اند از: کاپوسینی‌ها، کرملی‌های برهنه‌پا، اگوستینی‌ها، یسوعی‌ها و دومینیکنی‌ها. اما از هر طریقت فقط سه تن نماینده در اصفهان است.»^(۲)

■ درباره زنان حرمسرای شاه

«اهل حرم ناچار به تبعیت از سلسله مراتب دقیقی هستند که در آن جا حکمفرماست. مقام و منزلت درجه اول از آن مادر شاه است که فعلاً یک زن چرکی است؛ پس از او نوبت به زنان شاه و متعه‌های مورد توجه او می‌رسد. بعضی از این‌ها نام واقعی خود را رها می‌کنند و نام‌های دیگری می‌گیرند مانند «روشنک، سپیده، ستاره، زینت، گل حرم» تعداد خواجگانی که در خدمت این زنان قرار دارند بستگی دارد به اینکه زن مورد بحث تا چه اندازه مورد علاقه و لطف فرمانروای خود قرار گرفته است. اگر تصور کنیم که این زنان موجودات بی‌کار و بی‌عاری هستند که فقط در حرمسرا می‌خورند و می‌خوابند به خطا رفته‌ایم. بسیاری از زنان حرمسرا هستند که به هنرهای گوناگون آراسته‌اند و روز را با اشتغالات هنری به سر می‌آورند. بعضی خوب چیز می‌بافند، بعضی دیگر نقاشی می‌کنند، گروهی دیگر در نساجی و ریسندگی چیره دست‌اند و یا آواز خواندن، ساز زدن، رقصیدن و هنرپیشگی را آموخته‌اند. آنانکه در این کارها ممارستی ندارند در رشته‌هایی که گفتیم کارآموزی می‌کنند تا لطف شاه یا زنان اصلی او را بتوانند به خود جلب کنند. می‌گویند که حتی بعضی از این زنان در انواع علوم و بیش از همه در ریاضیات دست دارند؛ هستند چندتائی هم که در تیراندازی و کمان‌داری قدرت نمائی می‌کنند و به همین دلیل نیز شاه آنها را در شکارها همراه خود می‌برد. هرگاه از این یک یا آن یک هیچ کار و

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۱۹۶

۲- همان، ص ۱۹۸

هنری برنیاید شاید با دلبری و طنازی بتواند گلیم خود را از آب بکشد».^(۱)

■ درباره خواجه سراها و وظایف آنان

«... از بین این خواجه سراها، پیشکارهای زنان اصلی و متعه‌های مورد توجه مربی و سرپرست برای شاهزاده‌ها انتخاب می‌کنند و معلم‌های ساکن حرمسرا نیز از این جمع برگزیده می‌شوند و زنان حرمسرا از اینان فقه، نوشتن و سایر بازیها و هنرها را می‌آموزند. از آن گذشته خواجه سرایانی هستند که تازه واردین را ابتدا با آداب دربار و حرمسرا آشنا می‌سازند و بعد آنها را به خدمت شاه می‌برند. یکی از آنها وظیفه دارد که ابعاد بدن همخوابه‌های تازه را مراقبت کند؛ به کمک یک کمر بند او درمی‌یابد که آیا از اندازه‌های مقرر تجاوز شده است یا نه و در چنین صورتی زن چاق را وادار به امساک در غذا می‌کند. غذای چنین زنی به آب و برنج محدود می‌گردد تا به اندازه کافی لاغر و رعنا شود. با وجود همه اینها زنان مورد علاقه شاه فعلی باید چاق و گوشت آلود باشد. بعد از همه اینها باید از خواجه سرایانی نام برد که وظیفه دارند همه شب دوازده متعه را برای خدمت در اطاق خواب شاه بزرگ کنند و به آنها روغن‌های خوشبو بمالند تا هرگاه شاه خواست با یکی از آنها هم‌بستر شود آماده باشند. به قرار مسموع از این تعداد فعلاً کاسته شده و گویا فقط شش نفر را برای همخوابگی حاضر می‌کنند».^(۲)

● کلینگن ستیرنا - و - لیونانکر

دو نجیب‌زاده سوئدی که از اعضای نخستین هیأت سفارت سوئد به ایران بودند.

تا آنجایی که از نوشته‌های کمپفر پیداست تعداد نفرات هیأت سفارت سوئد به ایران یازده تن بوده است که نام چهارتن از آنان مشخص و از این قرار است ۱- لودویش فابریتیوس (سفیر) ۲- انگلبرت کمپفر (پزشک و منشی) ۳- کلینگن ستیرنا (نجیب‌زاده) ۴- لیونانکر (نجیب‌زاده) یکی از آن هفت تن هم روسی بوده است که گویا مسافرت این هیأت با راهنمایی او انجام می‌گرفته و رتق و فتق امور مسافرت با وی بوده است.

کمپفر از او به عنوان «پرستاف» یاد می‌کند که بنوشته آقای کیکاووس جهاننداری مترجم سفرنامه کمپفر «این لغت در زبان روسی به معنی ناظر یا کمیسر است و در اینجا به خصوص باید مراد کسی باشد که امور مسافرت را اداره می‌کند و زیر نظر می‌گیرد» و اما در مورد کلینگن ستیرنا و لیونانکر، این دو تن پس از سفیر سوئد از بلند پایه‌ترین اعضای هیأت سفارت بوده‌اند در بلند پایگی و مهم بودن نامبردگان همین بس که در نخستین باربابی سفیر سوئد به حضور شاسلیمان صفوی درسی‌ام مارس ۱۶۸۴ از اعضای گروه سفارت بجز کمپفر که منشی بوده است فقط این دو تن اجازه یافتند تا در این مراسم،

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۲۲۶

۲- همان، ص ۲۲۸

سفیر را همراهی نمایند. کمپفر در وصف کلینگن ستیرنا چنین نوشته است: «تحصیل کرده، فعال و نجیب‌زاده» و درباره لیونانکر چنین نوشته است: «نجیب‌زاده، پسر مدیر تجارتی سوئد که آینده تابناکی برای وی می‌توان پیش‌بینی کرد».

آقای کیکاووس جهاننداری مترجم محترم سفرنامه کمپفر در زیرنویس ص ۲۴۷ این کتاب اطلاعاتی درباره این دوتن نجیب‌زاده سوئدی درج نموده و در ضمن توضیح داده «این اطلاعات را شخصی سوئدی به نام Riksarkivet ساکن استکهلم از راه لطف به من داده است» مطالب دریافتی از این قرار است:

- ۱- Klingenstierna باید همان کاستن کلینگن ستیرنا باشد که در سال ۱۶۵۱ متولد شد و بعدها به عنوان پیشکار کارل دوازدهم همراه وی به ترکیه رفت بود و در بیست و پنجم ژوئیه ۱۷۱۳ در دموتیکا دیده از جهان فرو بست.
- ۲- Daniel leijonanker است که در سال ۱۶۶۶ متولد شد و بعدها به درجه سروانی رسید و در سال ۱۷۱۰ بدرود زندگی گفت. برای دست یافتن به اطلاعات بیشتر درباره کلینگن ستیرنا و لیونانکر رجوع شود به قسمت چهارم اثری که الگن ستیرنا (Elgenstierna) تحت عنوان زیر منتشر کرده است:

Den introducerade Svenska adelns

ättartavlor Stockholm 1928

همانگونه که در مطالب مربوط به «لودویس فابریتیوس» گفته شد تاریخ دقیق بازگشت هیأت سفارت سوئد به کشورشان مشخص نیست ولی آنچه مسلم است اعضای این گروه به غیر از کمپفر دست کم دو سال در ایران به سر برده‌اند.

● لانفان

نام کشیشی است که در سفر سوم «لودویس فابریتیوس» سفیر سوئد به دربار ایران در سال ۱۶۹۸ از همراهان سفیر بود. کشیش «پردولاماز» مقیم شماخی که بنا بر دعوت «خواجه زورابک ارمنی» سفیر اعزامی پادشاه لهستان به ایران دعوت به همراهی با هیأت سفارت لهستان گردیده بود، در سفرنامه خود اشاره‌ای کوتاه دارد به مسافرت کشیش لانفان به ایران: «زورابک آماده حرکت از شماخیه بود که عالی جناب فابریتیوس سفیر پادشاه سوئد برای بار سوم به آنجا رسید. او کشیشی به نام «لانفان» همراه داشت، روزابک که افتخار سفارت یک پادشاه کاتولیک را که تازه به پادشاهی لهستان رسیده بود داشت بفکرش رسیده که اگر او نیز با خود کشیشی به همراه داشته باشد که برای او نماز و تشریفات مذهبی بجای آورد و در کاروان به موعظه و تهذیب اخلاق بپردازد موجب افتخار و شایستگی برای ارباب او خواهد بود، خواجه زورابک چون مرا می‌شناخت به من پیشنهاد کرد که به این عنوان او را همراهی کنم».^(۱)

۱- گزارش سفر پردولاماز، به نقل از «نامه‌های شگفت‌انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه»، ص ۴۷.

● دیدار یک افسر سوئدی از ایران در سال ۱۷۵۳ و نظرات او درباره کشورمان

دولت فرانسه در روزگار لویی پانزدهم سفیری را به نام «سیورسیمون» عازم ایران نمود. سفیر فرانسه در کشور عثمانی مأموریت یافت تا پیش از ورود سیورسیمون به ایران اطلاعاتی از کشور ایران را در اختیار او قرار دهد به همین جهت سفیر فرانسه در استانبول در چندین نامه اطلاعات خود را در اختیار سفیر اعزامی فرانسه به ایران قرار داد، در یکی از نامه‌ها که تاریخ فوریه ۱۷۵۳ را دارد به یک افسر سوئدی^(۱) که به تازگی از ایران بازگشته بوده است و از اوضاع و احوال و موقعیت ایران مطالبی برای سفیر فرانسه در عثمانی گفته بوده اشاره شده است: «از جواب‌های این افسر سوئدی دو نکته استنباط می‌شود. اول اینکه روسیه تنها دولتی است که با ایران تجارت می‌کند و چون اخیراً طلا در ایران زیاد شده و ارزش ندارد روسیه بزودی ثروتمند می‌شود و از این رو بیم آن می‌رود که روس‌ها به سرعت نیرومندتر شوند، حال برای جلوگیری از قدرت بیشتر روس‌ها چه باید کرد؟ ترکها را بجانب خود جلب کنیم؟ یا خود از راه دریای سیاه دست به تجارت زنی، یا روس‌ها را از تجارت با ایران منع نماییم. دوم آنکه با فرستادن افرادی شایسته و مبلغینی کارآزموده می‌توان دشمنانی خطرناک‌تر و نزدیک‌تر از ایران برای روس‌ها بسازیم.»^(۲)

● فاکر گرین

چشم‌پزشک سوئدی که سالیان درازی در ایران زندگی نمود.

دکتر فاکر گرین در سال ۱۸۵۰ وارد ایران شد، بنا بر نوشته دکتر یاکوب ادوارد پولاک^(۳) این چشم‌پزشک سوئدی که دارای اطلاعات نظامی هم بود نخست در شیراز به کار طبابت پرداخت و سپس به عنوان چشم‌پزشک ارتش ایران به همکاری با این ارگان پرداخت او در اواخر سال ۱۸۵۴ از سوی ارتش به بندرعباس شهری که سپاهیان ایران در آنجا درگیر جنگ با سپاهیان امام مسقط بودند فرستاده شد. «این شهر با تمام اطرافش از مدت‌ها پیش به امام مسقط اجاره داده شده بود. حال امام از پرداخت اجاره استنکاف داشت و آن را از زمره حقوق سلطنت خود قلمداد می‌کرد. ایرانی‌ها به حمله‌ای شهر را گرفتند که بر اثر آن امام ناگزیر از تجدید اجاره شد و مبلغی نیز به صورت سکه‌های طلای «ماریاترز» بر آن افزود تا با

۱- متأسفانه نام این افسر برده نشده است.

۲- ایران و جهان، جلد اول، ص ۶۰۰، به نقل از «تاریخ روابط سیاسی ایران» حسام معزی.

۳- دکتر یاکوب ادوارد پولاک، پزشک اتریشی در سال ۱۸۵۱ برای تدریس دانش پزشکی وارد ایران شد، او در سال ۱۸۵۵ پزشک ویژه ناصرالدین شاه قاجار شد و به مدت پنج سال در این سمت بود، وی در سال ۱۸۶۰ ایران را ترک نمود و در سال ۱۸۶۵ خاطرات سفر خود به ایران را به چاپ رسانید. پولاک در سال ۱۸۸۲ بار دیگر به ایران سفر نمود و به مطالعه و پژوهش درباره گیاهان دارویی ایران در منطقه الوند پرداخت، تخم چندین قند برای اولین بار توسط وی به ایران آورده شد و به همت او کشت چندین قند در ایران رواج یافت. دکتر پولاک پس از بازگشت از سفر دوم خود، در وین به تدریس زبان فارسی پرداخت، او در هشتم اکتبر ۱۸۹۱ در سن ۷۳ سالگی در وین چشم از جهان فرو بست.

شاه آشتی کند. چون از نیروی دریایی خبری نبود و از طرف دیگر آن حدود، هوایی سخت ناسالم داشت، به صورتی که افراد نیروی ایرانی گروه گروه از بین می‌رفتند، تجدید قرارداد و واگذاری این ناحیه به عرب‌ها عاقلانه‌ترین کاری بود که حکومت ایران می‌توانست بکند»^(۱) دکتر فاگرگرین در این جنگ که فرماندهی سپاهیان ایران با عبدالله خان پسر حاکم کرمان بود شرکت داشت.^(۲)

دکتر پولاک در شرح ماجرای این جنگ استناد به نامه‌ای از فاگرگرین می‌کند که البته توضیح نداده دکتر فاگرگرین این نامه را برای چه کسی نوشته است ولی به احتمال زیاد این نامه برای دکتر پولاک فرستاده شده است. دکتر یاکوب ادوارد پولاک درباره این نامه چنین اظهار نظر کرده است:

«مراسله زیر از فاگرگرین چشم‌پزشک سوئدی است که از چندین سال پیش در ایران بسر می‌برد و خود شاهد حمله به بندرعباس بوده است وی جزئیات امر را چنان جاندار توصیف می‌کند و تصویری کلی و روشن از لشکرکشی ایرانیان بدست می‌دهد که من لازم می‌دانم همه آن را در اینجا بدون کم و کاست بیاورم».^(۳)

دکتر پولاک پس از این اظهار نظر به قول خودش بدون کم و کاست متن نامه را در اختیار خوانندگان قرار می‌داد:

«بندرعباس، دوم فوریه ۱۸۵۵

دوماه است که من در این جهنم هستم،^(۴) یعنی جایی که مانند، خوره قدرت و ثروت کشور ایران را می‌خورد و به آن بندرعباس می‌گویند. تعداد لشکریان بالغ می‌شد به حدود پنج هزار تن از ولایت شیراز و به همین اندازه هم از ولایت کرمان، همه در حد اعلا بی‌انضباطی که بد تغذیه شده بودند و تقریباً نیمی از آنان به بیماری تب دچار بودند.

پس از رسیدن به بندر، سپاه مدت هشت روز استراحت کرد. روز نهم ربیع‌الاول تصمیم گرفته شد که به شهر حمله شود. کاری بود مشکل، چه اولاً همه فرماندهان به یکدیگر حسادت می‌ورزیدند، ثانیاً سواى من احدی دیگر به وضع آن محل آشنایی نداشت، ثالثاً عربها جداً کمر به دفاع از آن شهر بسته بودند. از صبح زود تا سه بعد از ظهر درباره نوع حمله به گفتگو سپری شد، سرانجام تقاضای مرا پذیرفتند که سربازان را بدون دادن تلفات تا چهار صدمتری شهر هدایت کنند؛ و بدین ترتیب علامت حرکت داده شد. از آنجا که از سال پیش می‌دانستم ضعیفترین موضع کجاست قشون را به این موضع، که در طرف شمال است، هدایت کردم و از این رهگذر تمام استحکامات عربها را که در طرف مشرق قرار داشت بر ایشان بلا اثر کردم.

۱- سفرنامه پولاک، ص ۲۷۶.

۲- همان، ص ۴۳.

۳- همان، ص ۲۷۶.

۴- چند همانندی جالب بین زندگی کسپفر و فاگرگرین وجود دارد که عبارتند از: ۱- هر دو از سوئد آمده بودند. ۲- هر دو پزشک بودند. ۳- هر دو مدتی در بندرعباس به کار طبابت مشغول بوده‌اند. ۴- هر دو از بندرعباس به بدی یاد کرده‌اند و آنجا را مانند جهنم

پس از نیم ساعت راه پیمایی تمام لشکریان به چهار صدمتری شهر رسیدند. عربها چهار پنج بار تیراندازی کردند، بی آنکه حتی یک نفر زخمی شود. شما هنوز از روش جنگ ایرانیان خبر ندارید. مقایسه آن با راه و روش جنگ اروپائیان مثل مقایسه شب است با روز. از محاصره منظم با گودبرداری برای ایجاد مواصلات و بکار بردن عراده‌های توپ به هیچ وجه خبر ندارند؛ حتی هشت هزار نفر سرباز، ده دوازده عدد بیل هم همراه خود برنداشته بودند. در جنگ ایرانیها هر تصادف و هر امر جزئی می‌تواند موجب پیروزی یا شکست شود؛ فقط یک نفر سرباز که مورد اصابت گلوله قرار گیرد ممکن است تمام سپاه را یا دچار وحشت سازد و یا همه را به خشم آورد؛ اگر بتوان دو یا سه نفر را به پیش راند دیگر بقیه مانند گله گوسفند از آنان تبعیت می‌کنند، درست مانند شیری که به امید طعمه و غنیمت حمله می‌کند. در روز جنگ از فرماندهی و فرمانبری به هیچ وجه اثری نیست؛ هر کس هر کار به نظرش برسد همان را می‌کند.

هنگامی که لشکر به نقطه موصوف رسید و به اندازه کافی از گلوله‌های دشمن در پناه و در امان ماند به روی شهر آتش گشودیم. چهار عراده توپ موجود سر و صدای بسیار براه انداخت اما خسران و زیان چندانی بیار نیاورد. ساعتی که گذشت افسران به فکر استراحت و سنگربندی برای شب افتادند. آنچه از عهده توپها برنیامد با کمک تطمیع، عملی گردید. به هنگام گلوله باران من هشت تا ده جوان را دور خود جمع کردم و گفتم هرگاه جسارت ورزند و در کنار دیوار به روی بلندی بروند و از آنجا از خود دفاع کنند به هر یک پنج تومان خواهم داد. نیمی از این مبلغ را به عنوان یعانه دادم و آنان دیگر بدون آنکه در انتظار فرمان من باشند به نقطه مزبور رفتند؛ حتی یکی از اینها هم زخمی نشد. با همین کارگرفتنی ما برطرف گردید، زیرا سربازان دیگر به محض اینکه ده نفر را در حال پیش‌روی دیدند براه افتادند و در مدتی کمتر از ده دقیقه پانصد سرباز بر آن بلندی که فقط می‌توانست پنجاه تن را پوشش بدهد گرد آمدند. همین لحظه بود که سرنوشت همه روز را تعیین کرد؛ سربازان که سخت زیر گلوله‌های محاصره شدگان قرار داشتند و در مضیقه بودند ناگزیر بودند یا به دیوار باغ حمله ور شوند یا عقب بنشینند. خوشبختانه برای اعتلای نام ایران شق اول را برگزیدند و عربها که فکر می‌کردند ایرانیان می‌خواهند حمله را شروع کنند پستهای حساس خود را رها کردند. هرگاه در این لحظه حساس حتی یک سرباز رو به گریز گذارده بود، بی پرو برگرد همه از او تبعیت می‌کردند. هنوز باغی که در بازنده قدمی دیوار قرار داشت درست به تصرف در نیامده بود که روحیه‌ای کاملاً متفاوت بر سربازان و افسران مستولی گردید. کلیه سربازان دیگر نه مانند گوسفند بلکه همچون شیری که به پیروزی خود باور دارد به پیش تاخند. توپهای لوله کوتاه دشمن آنان را به هراس نینداخت؛ بدون فرمانده و بدون فرمان حمله، بسیاری بی سلاح از دیوار هجده پایی بالا رفتند و از آن بالا دستهای یکدیگر را گرفتند؛ در دقایق معدودی به حصار حمله ور شدند و دروازه شهر را با قدرت گشودند. منظره‌ای بسیار زیبا بود که از دیدن آن مطمئن شدم سرباز ایرانی می‌تواند بسیار دلیر باشد به شرطی که بتوان به نحوی شایسته او را مورد استفاده قرار داد و به شوق و شور واداشت. عربها اندک اندک به طرف ارگ در ساحل دریا عقب نشسته و به کشتیها بازگشتند؛ ایرانیان اختیار شهر را در دست گرفته بودند و آن هم به بهای دو کشته و بیست و پنج زخمی. اما ماجرا هنوز پایان نیافته بود. سربازان ایرانی به تخریب شهر دست زدند و هر کس به هر کجا دلش می‌خواست می‌رفت. بدین ترتیب افراد تحت نظر رضاقلی خان به قلعه هلندیها واقع در ساحل دریا رسیدند و در

آنجا با عربها روبرو شدند که در تدارک عزیمت بودند. به امید غنیمت‌گیری به فراریان حمله‌ور شدند و آنها به آب زدند، بسیاری غرق شدند و بقیه با شنا خود را به قلعه رساندند. نیم ساعت بعد سربازان همدانی به این خیال که هیچ عربی در شهر نیست خواستند به قلعه وارد شوند. هنگامی که به دریا رسیدند عربهای بسیاری را در دریا شناور دیدند. دستور صادر شد که توپهای دوازده پاوندی و توپهای لوله کوتاه را پر کنند و این تیره‌بختان را به گلوله بندند. توپها آماده شلیک بود که ناگهان صدای شلیک از قلعه برخاست و یک سروان، یک ستوان، و بیست و چهار سرباز و چهار رأس اسب را از پای درآورد. وحشت همه جا را فرا گرفت زیرا چنین آشکار شد که قلعه هنوز در تصرف عربهاست و در نتیجه هنوز جنگ به آخر نرسیده است. سه روز تمام جنگ برای تصرف قلعه ادامه یافت و سرانجام با حمله به آن تسخیر شد. قسمت اعظم افراد داخل قلعه را از دم تیغ بی‌دریغ گذراندند. شاهزاده به ازای هر سربک تومان پرداخت و چنین بود سرانجام جنگ.

بر حسب تخمینی که زده شد تلفات عربها بین هشتصد و هزار تن بود. دو تن از رؤسا، پسر امام مسقط و شیخ سعید که مردی بدنام بود، به طرزی معجزه‌آسا با شنا در زیر رگبار گلوله خود را نجات دادند و به کشتی رسیدند. با ملازم آنان شیخ عبدالرحمان بخت یار نبود، گلوله‌ای به او اصابت کرد و جنازه‌اش را که دریا بیرون انداخته بود سر بریدند. فرمانده قلعه که بلوچی بود به نام ملاسعید به هنگام یورش به قلعه دستگیر شد و به قتل رسید. تلفات ایرانیان به پنجاه کشته و یکصد و پنجاه تن زخمی بالغ گردید.^(۱)

دکتر چارلز جیمز ویلز پزشک انگلیسی که در استخدام تلگراف سلطنتی انگلستان بود در سال ۱۸۶۶ از سوی این اداره مأموریت یافت تا به ایران سفر نماید او در اوایل زمستان همان سال بسوی ایران حرکت نمود. دکتر ویلز پانزده سال در ایران زندگی نمود او در هنگامی که در شیراز بود با دکتر فاگرگرین رفت و آمد داشت و گاهی با همدیگر در مهمانی‌ها شرکت می‌کردند «... الغرض همین شخص خادم آن مجلس، یکی از روزها به نزد من آمده و در کمال انسانیت و احترام گفت که فلان خان شما را سلام رسانیده و عرض کرده که از شما مستدعی و خواهشمند آنم که بواسطه حضور خود در مجلس ما پس از غروب آفتاب مرا مفتخر سازید و ضمناً شامی هم صرف نمائید. من به او گفتم بگو ببینم آیا به غیر از من از ارویائیان مهمان دیگری در آن مجلس دعوت شده است یا نه. مشارالیه گفت غیر از حکیم^(۲) سوئدی که الحال مدتی است در ایران متوقف است از ارویائیان دیگری دعوت نشده است».^(۳)

دکتر ویلز در کتاب دیگر خود با عنوان «سرزمین شیر و خورشید»^(۴) با نقل تجربیات این پزشک سوئدی از خودکشی

۱- سفرنامه یولاکت، ص ۲۷۸.

۲- در زمان قاجار از پزشک با عنوان «حکیم» یاد می‌شده است.

۳- تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ص ۲۳۴، این کتاب بدستور ناصرالدین شاه قاجار توسط شخصی به نام سیدعبدالله ترجمه گردیده است.

۴- این کتاب در ایران توسط غلامحسین فراگوزلو ترجمه شده است ولی پیدا نیست مترجم محترم چرا و بر چه اساسی عنوان کتاب را به ←

عقرب‌ها بازبادی از دکتر فاگرگرین می‌کند «... علاوه بر شرح رفتار این رطیل‌های جسور، شنیدنی‌تر از آن شرح خودکشی عقرب‌ها به هنگام ناامیدی می‌باشد. داستانی که شخصاً آن را از زبان دکتر سوئدی به نام «دکتر فاگرگرین» که به مدت بیست و پنج سال تمام در شیراز مانده بود شنیدم. قضیه بدین قرار است که وقتی عقربی خودش را در محاصره آتش ببیند، ابتدا به منظور یافتن راه گریز به سرعت شروع به دویدن به هر طرف می‌نماید. این عمل را سه بار تکرار می‌کند، به هنگامی که از نبود وجود راه فرار مطمئن گشت و جان خود را در خطر حتمی سوختن در آتش دید ناگهان دست به خودکشی سریع می‌زند. بدین طریق که با نیش زدن به خود، خویشتن را به هلاکت می‌رساند»^(۱).

درباره اینکه آیا فاگرگرین به مهن خود بازگشته است و یا در ایران در گذشته و یا اگر بازگشته است دقیقاً چند سال در ایران زندگی نموده، اطلاعاتی در دست نیست ولی آنچه مسلم است او دست کم بیست و پنج سال تمام در ایران زندگی کرده و به کار طبابت مشغول بوده است.

● دکتر هیبنت

پزشک سوئدی که با ۳۴ سال زندگی در ایران رکورد اقامت سوئدی‌ها را در ایران شکست

سون هدین، پژوهشگر و دانشمند بزرگ سوئدی برای سومین بار در سال ۱۹۰۵ روانه ایران شد و در ۱۳ دسامبر ۱۹۰۵ وارد تهران گردید، وی در سفرنامه‌ای که در همین سفر نوشت اشاره‌ای دارد به یکی از هموطنانش به نام دکتر هیبنت که تا هنگام ورود سون هدین به ایران ۳۴ سال بوده است که در ایران زندگی می‌کرده است که مدتی پس از رسیدن سون هدین به تهران او ایران را ترک می‌کند.

آشنایی سون هدین با دکتر هیبنت به سفر نخست او در سال ۱۸۸۶ برمی‌گردد و بی‌جهت نبوده است که دکتر هیبنت چون خیردار می‌شود سون هدین وارد تهران شده به پیشباز او می‌رود: «... وارد شهر (تهران) شدیم و با سروصدای زنگوله‌ها از خیابان‌ها گذشتیم. شهری که من در آن دوستان قدیمی‌ام را که از سال ۱۸۸۶ و ۱۸۹۰ می‌شناختم، بدون اینکه کوچکترین تغییری در آنها حاصل شده باشد دوباره دیدم. دکتر هیبنت خان و ژنرال ودل هر دو تازه از خانه بیرون آمده بودند تا از من استقبال بکنند»^(۲) سون هدین در صفحه ۱۵۳ سفرنامه خود مطلب کوتاهی دارد که نشان می‌دهد در آن هنگام تعداد سوئدی‌های مقیم ایران فقط دو تن بوده است: «ناگفته نماند که در ایران، سوئدی‌ها یعنی من و هیبنت تحت

۱- «ایران در یک قرن پیش» تغییر داده است.

۱- دکتر ویلز در صفحات بعدی کتابش توضیح می‌دهد براساس گفته‌های فاگرگرین خود در این مورد دست به آزمایش زده و درستی گفته‌های فاگرگرین به او ثابت شده است.

۲- کوبرهای ایران (سفرنامه سون هدین)، ص ۱۴۹.

حمایت سفارت فرانسه هستیم و من هنوز به درستی نمی‌دانم که چرا». (۱) همانگونه که گفته شد دکتر هیبنت اندکی پس از ورود سون هدین به تهران (۱۳ دسامبر ۱۹۰۵) ایران را ترک می‌گوید: «از دوستان قدیمی‌ام، که در سفر اولم به ایران با آنها آشنا شده بودم، فقط چند نفرشان را دوباره پیدا کردم: هموطنم هیبنت‌خان که با زن جوان و جذابش پس از ۳۴ سال کمی پس از من ایران را ترک کرد، من الان در خانه او مثل گذشته با مهمان‌نوازی پذیرایی می‌شوم» (۲)

● هوتوم شیندلر

رئیس تشکیلات تلگراف ایران - سرکنسول سوئد در تهران

تاریخ دقیق نخستین سفر هوتوم شیندلر به ایران پیدا نیست ولی آنچه روشن است او در سال ۱۸۸۶ در ایران زندگی می‌کرده است و ریاست تشکیلات تلگراف ایران با وی بوده است. او پس از پایان یافتن قراردادش و ترک ایران بار دیگر در سال ۱۹۰۲ (۱۲۸۱ خورشیدی) «به عنوان سرکنسول سوئد و نوژر وارد تهران شد و پس از دیدار با شاه و وزیر امور خارجه به انجام وظایف کنسولی خود پرداخت» (۳)

پژوهشگر و جهانگرد نامی سوئد دکتر سون هدین در سفرنامه خود از «هوتوم شیندلر» با عنوان دوست قدیمی یاد کرده و درباره او چنین نوشته است: «یکی از دوستان قدیمی‌ام، که آن موقع ژنرال و رئیس تشکیلات تلگراف ایران بود، هوتوم شیندلر بود، که من در سال ۱۸۸۶ در بوشهر، در حاشیه خلیج فارس با او آشنا شدم و حالا» (۴) جنرال کنسول سوئد در مملکت شاه بود. احتیاجی نیست که بگویم که او مرا شرمنده مهربانی‌های خود ساخت و در هر کاری خیلی بی‌شائبه به دردم خورد. هیچ‌کس مثل شیندلر در ایران، در همه خطوط، سفر نکرده است آن موقع این از وظایف اداری او بود که به خاطر نصب خطوط تلگراف جدید جاده‌ها را بشناسد. او اولین اروپایی است که به بیشتر این راهها قدم گذاشته است. شیندلر به میزان قابل توجهی مقالات علمی نوشته است و من به راحتی می‌توانم ادعا بکنم که در حال حاضر هیچ‌کس وجود ندارد که با جغرافیای ایران به اندازه او آشنایی داشته باشد. او تلگرافی آمادگیش را در مورد کمک به من اعلام داشته بود و این کمک‌ها نه تنها در مورد نقشه‌های سفر مورد نظر من بود، بلکه مربوط می‌شد به همه کارهای معمولی دیگر از قبیل خرید شتر؛ پیدا کردن نوکر و تدارک آذوقه، من هر روز به ملاقات او می‌رفتم و شخصاً دلیل کافی داشتم تا از روش و شیوه‌ای که او

۱- اظهار شگفتی سون هدین از اینکه چرا باید تحت حمایت سفارت فرانسه باشند در حالی که همان هنگام کنسولگری سوئد در تهران دایر و سرکنسول «هوتوم شیندلر» که یکی از دوستان سون هدین بوده درست می‌باشد.

۲- کویرهای ایران (سفرنامه سون هدین)، ص ۱۵۱.

۳- تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، ص ۴۹۷.

۴- منظور سال ۱۹۰۵ می‌باشد.

در لباس جنرال کنسول سوئد معمول می‌داشت راضی باشم».^(۱)

● دکتر سون هدین

دکتر سون هدین که نام کاملش «سون آندرس سون هدین» می‌باشد از کودکی عاشق جهانگردی و سفر به جایهای ناشناخته بود، به گفته خودش او در دوازده سالگی هدف آینده‌اش کاملاً برایش روشن بود: «پسر بچه‌ای که در سالهای نخستین دبستان شغل آینده خود را می‌شناسد آدم خوشبختی است و من به این خوشبختی دست یافتم. دوازده ساله بودم که هدف آینده‌ام کاملاً برابرم روشن بود».^(۲)

سون هدین که یکی از دوستان اران ایران بود در آوریل سال ۱۸۸۶ در حالی که دانشجویی ۲۱ ساله بود وارد ایران شد از نخستین سفر سون هدین به ایران اطلاعات زیادی در دسترس نیست او در این سفر با یک دکتر سوئدی مقیم تهران آشنا شد این شخص هیئت نام داشت و دوستی این دو سالهای زیادی ادامه پیدا کرد. سون هدین در این سفر به استان فارس سفر نمود و به احتمال زیاد منظور او بازدید از تخت جمشید و دیگر آثار باستانی این استان بوده است.

سفر دوم دکتر سون هدین به ایران همراه با گروه سفارت سوئد به ایران بود. در سال ۱۸۹۰ اسکار دوم پادشاه سوئد سفیر فوق‌العاده‌ای به ایران فرستاد این سفیر «ترج» نام داشت او را در این سفر دو عضو سیاسی بنام‌های «کنت لون» و «بایر» و یک مترجم همراهی می‌کردند مترجم کسی نبود جز دکتر سون هدین که در آن هنگام ۲۵ ساله بود، سون هدین همراه با سفیر فوق‌العاده و دیگر اعضای هیأت سفارت به حضور ناصرالدین شاه قاجار رسید و از طرف شاه به او نشان درجه دو شیر و خورشید اعطاء گردید سون هدین و دیگر اعضای گروه سفارت پس از نزدیک به یک ماه اقامت در تهران، ایران را به سوی سوئد ترک کردند.

سفر سوم سون هدین به ایران که یک سفر پژوهشی بود در اواخر سال ۱۹۰۵ بود او از طریق ترکیه و روسیه در ۳۰ نوامبر ۱۹۰۵ وارد ایران شد او در ترکیه دیداری با میرزا رضاخان ارفع‌الدوله نمود و از راهنمایی‌های او برخوردار گردید. دکتر سون هدین در تبریز به حضور ولیعهد مظفرالدین شاه قاجار یعنی محمدعلی میرزا (محمدعلی شاه - بعدی) رسید در این دیدار ولیعهد عکسی از خود امضا کرد و به سون هدین داد امضاء محمدعلی میرزا با حروف روسی بوده است که سون هدین از این کار ولیعهد شگفت‌زده می‌شود، سون هدین پس از دیدار با ولیعهد او را سزاوار شاهی نمی‌داند و درباره او می‌نویسد: «او حتی قادر نخواهد بود که با دستی نیرومند کشتی حکومت ایران راحتی یک وجب با زیرکی از میان صخره‌های زیر آب زمان بگذارند».^(۳) دکتر سون هدین در ۱۳ دسامبر ۱۹۰۵ وارد تهران شد در تهران مورد پیشباز دوست

۱- کویرهای ایران، (سفرنامه سون هدین)، ص ۱۵۲.

۲- همان، ص ۸.

۳- همانگونه که می‌دانیم این پیش‌بینی سون هدین درست از کار درآمد و محمدعلی شاه در مبارزه با مشروطه خواهان شکست خورد ←

هموطن خود دکتر هیبنت و ژنرال «ودل» قرار گرفت او نخست در خانه ژنرال ودل اقامت کرد سپس به مدت سه هفته در خانه «گرانث دوف» بازرگان انگلیسی که قبلاً کارمند سفارت انگلیس در استکهلم بود و سون هدین از همان هنگام با او آشنا بود اقامت نمود سپس در خانه دوست خود دکتر هیبنت که پس از ۳۴ سال زندگی در ایران مدنی پس از ورود سون هدین به تهران ایران را ترک نمود رحل اقامت افکند. دکتر سون هدین در اول ژاویه ۱۹۰۶ از تهران به همراه راهنمایان و خدمتکاران خود و چند نفر شتر جهت پژوهش راهی کویرهای ایران شد او پیش از حرکت به حضور مظفرالدین شاه رسید، در این دیدار شاه نامه‌هایی برای حاکمان شهرهای حاشیه کویر از جمله قم و طبرس نوشت و سفارش کرد در هنگام نیاز به کمک سون هدین بشتابند و او را همراهی نمایند. گذر از کویرهای ایران و رسیدن به مرز افغانستان برای پژوهشگر سوئدی و همراهانش چهار ماه و نیم به درازا کشید، دکتر سون هدین در این مدت دست به پژوهش‌های گسترده‌ای در کویر زد که در سفرنامه‌اش با عنوان «از راه زمین به هندوستان» (۱) در موارد متعدد به یافته‌های علمی خود اشاره نموده است او در سفرنامه‌اش از قول مردم روستاها و شهرهای حاشیه کویر می‌نویسد: «آنان اعتقاد دارند کویر بزرگ ایران دریایی بزرگ بوده است که از قزوین تا کرمان امتداد داشته است».

در اینجا برای اینکه با چگونگی سفر سون هدین به کویر و شهرهای کویری ایران آشنا شویم گریزی می‌زنم به سفرنامه این دانشمند دلیر و بی‌باک (۲) سوئدی اولین انتخاب از فصل شانزدهم سفرنامه که «اولین قدم به طرف کویر» نام دارد انتخاب کرده‌ام و دومین انتخاب در وصف طبرس است از فصل سی و نهم کتاب با عنوان «نخل‌های طبرس»

سواز ایران گریخت و به روسیه پناهنده شد.

- ۱- این کتاب در ایران توسط آقای پرویز رجبی با عنوان «کویرهای ایران» به فارسی برگردانده شده و در سال ۱۳۵۵ چاپ و منتشر گردیده است. آقای رجبی درباره اینکه چرا عنوان کتاب را تغییر داده‌اند اینگونه توضیح داده است: «من با توجه به اینکه نام کتاب برای خواننده ایرانی این توهم را پیش می‌آورد که موضوع کتاب درباره هندوستان است و با توجه به اینکه تمامی مطالب کتاب مربوط به ایران و کویرهای ایران است، ناگزیر نام «کویرهای ایران» را به جای «از راه زمین به هندوستان» برای کتاب برگزیدم.»
- ۲- سفرهای دکتر سون هدین به اندازه‌ای خطرناک بوده است که کارهای پر مخاطره و توافرها را به سفرهای او همانند می‌کرده‌اند، بلوشر سفیر آلمان در ایران در اوایل حکومت رضاشاه پیروی عملیات خطرناک «هنتینگ» جاسوس بزرگ آلمانی در جنگ جهانی اول را برای اینکه خواننده بهتر درک و مجسم کند به مسافرت‌های سون هدین و مارکوپولو همانند کرده است او در سفرنامه خود چنین نوشته است: «آنگاه هنتینگ و نیدر مایر از راهبای مختلف آهنگ بازگشت کردند (از افغانستان) نیدر مایر از همان راه قدیمی بازگشت ولی هنتینگ جسارت ورزید و از طریق «بام دنیا» به ترکستان چین رفت، و از سرزمین اصلی چین سواره گذشت تادر یکن به سفارت آلمان ملحق شود. وی با این کار خود به چنان مسافت پر مخاطره‌ای دست زد که با در نظر گرفتن دشواری‌ها و بیم‌های ناشی از جنگ، می‌توان آن را با مسافرت‌های مارکوپولو یا سون هدین در یک ردیف قرار داد.»

■ اولین قدم به طرف کویر

«سفری که من الان از تهران آن را شروع می‌کنم، هرگز قرار نبود که سفری برای کشف کویر باشد. چون قسمتهایی از ایران، که من قصد عبور از آنها را داشتم، تا حدی شناخته شده بودند. برای تمام قسمتهای این منطقه نقشه‌هایی در دست است، که مخصوصاً به وسیله مسافرین انگلیسی و روسی تهیه شده است. آری جهان‌گشایان در عهد باستان با لشکری بی‌شمار از این سرزمین گذشته‌اند و بیشتر از ۶۰۰ سال پیش مارکوپولو، ونیزی بزرگ به حوالی کویر مشرق ایران قدم گذاشته است. اما با وجود این من این راه را انتخاب کرده بودم، تا با چشم خودم منطقه‌ای از ایران را ببینم، که هنوز ندیده بودم و من در حقیقت به تمام این سفر به چشم درسی از جغرافی نگاه می‌کردم. اما با این وصف در شرق دور، در صحرای بزرگ، تصادفاً از مناطقی گذشتم، که پیش از من هیچ اروپایی هرگز قدم به آن جا نگذاشته بود. این سفر از نظر طول مسافت چیز کوچکی نبود، چون فاصله بین تهران و نوشکی، که ۲۴۰۰ کیلومتر بود، مثل فاصله استکهلم تا پالمو و یا ورشو تا مادرید بود. بنابراین به هر ترتیب لازم بود، که کاروانی تجهیز کرد، که بتواند به تنهایی راه طولانی را تحمل بکند و بی‌آنکه به روستاهای حاشیه کویر احتیاج چندانی داشته باشد، از کویر عبور بکند.

اول می‌خواهم خدمتکارانم را معرفی بکنم. میرزا عبدالرسول مرد ۳۵ ساله‌ای بود که زن و دو بچه‌اش را در تهران جای گذاشت و وظیفه اصلی‌ش منشیگری من بود، اما چون او خودش را آشپز خوبی هم معرفی کرد، طولی نکشید که او آشپزخانه و پذیرایی را به عهده گرفت. میرزا به کسی گفته می‌شود که می‌تواند بخواند و بنویسد، اما این در صورتی است که این کلمه پیش از اسم بیاید. چنانچه کلمه میرزا پس از اسم بیاید، معنی شاهزاده می‌دهد. میرزای من - او را میرزا صدا می‌کردند - آدمی ساکت و کم حرف بود و وظایفش را با صداقت و به موقع انجام می‌داد. او هنوز سفری طولانی نکرده بود و زندگی آزاد در منطقه‌ای دست نخورده برایش لذت غیرقابل وصفی داشت.

ابوالقاسم هم اهل تهران بود. او چهل ساله و متأهل بود. او بغداد، کربلا، نجف، بصره، بوشهر، شیراز، اصفهان، رشت و تبریز را دیده بود و به این ترتیب در میهن خود سفرهای دوری کرده بود. او مرد بلند قدی بود و ریش و سیبیل سیاهی داشت و مثل یک سردسته قوی هیکل دزدان به نظر می‌آمد، اما از انگلیسهای زیادی گواهینامه‌های خوبی داشت و از همان اول خودش را آدم سفر کرده و بیدار و کاری نشان می‌داد. البته او نسبت به پول من خسیس نبود و همین که بنا شد، که برای خود و همکارانش خوراک کویر را فراهم بکنند، به کار خودش خیلی آشنا بود. من به کار آنها دخالت نکردم و فکر کردم در هر حال بهتر است که آنها خودشان به فکر خودشان باشند.

برای نگهداری از شترها سه نفر استخدام شدند. بین آنها نفر اول مشهدی عباس بود، که به او کربلایی عباس هم می‌گفتند، چون او هم به زیارت مقبره امام رضا رفته بود و هم به زیارت قبر امام حسین. این سفرها برای زائرین عنوانی همراه دارد که مثل عنوان حاجی است برای زائرین مکه. او تاتاری بود از تبریز و یک کلمه هم فارسی بلد نبود و به مناسبت شغلش که ساربان بود سفرهای دوری کرده بود. او در ضمن دوبار هم به طرابوزان رفته بود. او شترها را دوست داشت و از آنها به نحو احسن نگهداری می‌کرد و آدمی بود قوی و جدی و قابل اطمینان. نفر بعد غلامحسین ۲۷ ساله بود، از حوزه

غرب خور. او در این شهر صاحب زن و بچه بود. او در خراسان به کرات سفر کرده بود و طیس یزد و آش‌آباد و استرآباد را دیده بود. او هم برایم خدمتگزار خوبی بود. همیشه خوشحال و قانع بود و با تمام کار خسته‌کننده‌ای که داشت همواره راضی بود.

حبیب‌الله از مهاباد اصفهان بود و ۳۵ سال داشت و تقریباً سفرهای درازی کرده بود و یا بهتر بگویم راه‌های درازی را رفته بود؛ چون همراهان کاروانها تقریباً همیشه پیاده می‌روند. و بالاخره آن دو قزاق را معرفی می‌کنم. عباس قلی‌بک، وکیل‌باشی بود و سرپرستی ۶۰ قزاق را به عهده داشت. در تهران متولد شده بود، ۳۵ ساله و متأهل بود. او هنگام سفر ناصرالدین شاه به تبریز و مشهد، او را همراهی کرده بود. حسین علی‌بک تحت فرمان عباس قلی‌بک بود. ۳۶ سال داشت اما بیوه بود، چون زنش از بیماری ویا مرده بود. او فقط رشت رادیده بود. هر دو قزاق در وفاداری و اطمینان بی‌مانند بودند. آنها در هر کار خشنی کمک می‌کردند، که در حقیقت وظیفه دیگران بود. مثلاً در یارزدن به شترها، در جریان منزل کردن و چادر زدن و غیره. آنها با ساربانها تفاهم بسیار خوبی داشتند و به چند نفر از آنها اجازه می‌دادند که در چادر بزرگشان بخوابند. فقط سه محافظ شتر، به طوری که عادتشان بود، زیر آسمان در کنار شترها می‌خوابیدند تا هر وقت که حیوانها به چیزی احتیاج داشتند، آنها بتوانند به موقع اقدام بکنند. همه خدمتکارانم از حقوق ماهیانه‌شان مساعده دریافت کردند، تا خانواده‌هایشان بی‌پول نمانند.

به این ترتیب ما در مجموع هشت نفر بودیم و بنا بود روزانه هشت شکم از بار شترها خودشان را سیر بکنند، تا به طیس برسیم. در طیس می‌توانستیم تجدید آذوقه بکنیم. مسئله آب، کمی مسئله مشکلی بود. من روی نقشه برای راه بخصوصی تصمیم نگرفته بودم. اما ممکن بود که سر از کویر نمک و یا لوت دریابوم. جایی که آب شیرین می‌توانست چیز کمیابی باشد. تحت این شرایط لازم بود که ما تدارک حمل آب می‌دیدیم. اول فکر می‌کردم که مخزن فلزی، که یک بار هم از آن در کویر تا کلاکامان^(۱) استفاده کرده بودم، تهیه بکنم، اما بعد فکر کردم که چهار جفت مشک گوسفند همراه بردارم و علاوه بر این چهار جفت سطل بزرگ از پوست گوساله که برای کشیدن آب از چاه مورد استفاده قرار می‌گیرد و یا درتابستان با آن باغها و راه‌ها را آبیاری و آبیاشی می‌کنند تهیه بکنم.

در حینی که آقا و خانم هیبنت لطف کرده و همه نوع خرید از قبیل خرید کنسرو و مربای میوه و چای و قهوه و غیره را انجام می‌دادند، یکی از خدمتکاران سفارت انگلیس سایر آذوقه و مایحتاج سفر را تهیه کرد. اسم او رحیم بود و آقای گرانٹ دوف او را در اختیار من گذاشته بود و او پس از مشورت با ابوالقاسم، به طور خستگی‌ناپذیری، همه چیزهای لازم ولی کمیاب را تهیه می‌کرد. در یکی از حیاط‌های سفارت، جایی که برای انتظار مردم استفاده می‌شد، بار و بنه روی هم انباشته شد، که رفته‌رفته به حد ناراحت‌کننده‌ای مقدارش بالا رفت. بطور اختصار مهمترین چیزهایی را که خریده شده است اسم می‌برم: برای خودم چند پوتین گرم نمدی، یک پوستین به فرم ترکستانی، فانوس، آفتابه لگن، شمع بیه و کبریت.

غیر از اینها، از چیزهای به درد بخور دوتا منقل با انبر، دو جوال زغال برای گرم کردن چادرها و گیراندن آتش اتراق. دلم برای افراشتن چادر و سیخ برای درست کردن کباب روی آتش. آرد و برنج دوکیسه برداشته شد و مایحتاج دیگر از قبیل شکر، چای، ادویه، پیاز، سبزی خشک و خشکیار، شربت، عسل، نان و غیره در صندوقهای چرمی و کوزه‌هایی که روزانه مورد احتیاج بود در خورجین جای گرفت. علاوه بر اینها: خورجین‌های بزرگ سفر، نمد و افسار برای شترها، زنگوله مخصوص کاروان، منگوله‌های پشمی رنگین و آویز برای آراستن بعضی از حیوانات. جداً نمی‌دانم دیگر چه.

همه همراهان، پیش از سفر از سر تا پا نونوار شدند و لوازمشان را در خورجین‌های خود جای دادند. از اثاث، بار متناهی به وجود آمد. البته هنوز بنه‌دانه به حساب نیامده بود و بایستی خریداری می‌شد، تا با آن در نقاطی که چیزی نمی‌روید، شترها تغذیه شوند. برای این منظور بنه‌دانه بهتر از کلوچه آرد معمولی است. چون برای درست کردن کلوچه احتیاج به آب بود و اتفاقاً به خاطر کمبود احتمالی آب حتماً مشکلاتی در انتظار ما بود. وقتی که همه چیز حاضر شد، باری بسیار سنگین داشتیم. با این چنین باری نمی‌شد در روز بیشتر از چهار فرسخ راه پیمایی از شترها انتظار داشت. به این دلیل حساب می‌کردیم که تا واحه طبس یک ماه راه در پیش داریم. فاصله تهران - طبس ۱۰۰ فرسخ حدس زده می‌شد. حتماً پیش از اینکه به آنجا می‌رسیدیم و به تکمیل آذوقه خود می‌پرداختیم».

■ نخلهای طبس

«واحه طبس کاملاً تنها است و از دنیای خارج مجزا است. تا شهر بعدی ۱۳۰ کیلومتر فاصله است. در مهمانی‌هایی که دعوت داشتیم، همه شرکت‌کننده‌ها اهل طبس بودند. بیگانه‌ها - مانند بازرگانان و کاروان‌دارها - خیلی به ندرت به طبس می‌آیند. آن‌هم وقتی که در طبس کاری دارند، مثل بازرگانان و کاروان‌دارها. بیابان گسترده‌یی از هر طرف طبس را احاطه کرده است و سفر به یکی از شهرهای همسایه از قبیل تون، بیرجند، یزد کار بزرگی تلقی می‌شود. این شهر کوچک، زندگی مخصوص به خودش را دارد. طبس در میان دیوارهای خودش محبوس است و دنیای خارج، که راهها و کاروانهایی به طبس می‌فرستند، در این شهر تأثیر نمی‌گذارد. از این روی، شهر طبس دارای اصالتی قوی است. اما طبسها از موقعیت بسته خودگله دارند و می‌گویند، اگر فقط یک راه کاروانرو بزرگ از شهرشان می‌گذشت، زندگی، بهتر می‌شد و سطح زندگی بالا می‌رفت.

البته شهر با دنیای خارج چندان هم بی‌ارتباط نیست. من خودم از راه خور به طبس آمدم. به علاوه راههای دیگری هم به خراسان و یزد و نایبند می‌روند. واحه طبس با دنیای بزرگ حتی ارتباط پستی دارد. جاده پستی مشهد از تون و تربت حیدریه می‌گذرد و به چهارده منزل تقسیم شده است. این راه ۹۳ فرسخ است و در این راه، دوازده مرتبه مأموران و اسبها تعویض می‌شوند. یک‌نامه در ظرف چهار تا پنج روز به مشهد می‌رود... راهی هم به نایبند می‌رود و تا جایی که من اطلاع دارم، تا کنون هیچ اروپایی از این راه استفاده نکرده است. این راه از کربت، بلوچا و ریزاب می‌گذرد. اطلاعاتی که من در مورد فاصله این راه دریافت کردم بین ۴۸ تا ۵۳ فرسخ بود.

خیلی وسوسه داشتم، که برای مرحله اول سفر جنوب، از این راه استفاده بکنم. با یک شتردار هم، که راه را خوب می‌شناخت، مشورت کردم. فعلاً او نمی‌خواست، که هیچ کدام از شترهایش را برای سفری به طرف جنوب اجاره بدهد، چون بیابان پس از بارانهای اخیر هنوز گل بود. اما اگر تا خشک شدن کویر صبر می‌کردم، او با کمال میل در خدمت من بود. دو روز پیش کاروانی با ۳۰۰ شتر از سبزوار رسیده است. مقصد این کاروان یزد است. این کاروان قصد دارد، که از طریق بهاباد برود، اما باید در دهکده کزیت، که قبل از طبرس قرار دارد، صبر بکند تا بیابان خشک بشود. اگر ما ترتیب کار را طوری می‌دادیم، که بلافاصله پس از آنها حرکت می‌کردیم، می‌توانستیم در رد پای آنها راه صحرایی خشکی داشته باشیم ... طبرس ۲۰۰ نخلستان بزرگ و حداقل به همین اندازه نخلستان کوچک دارد. در این جا در حدود صد هزار نخل ماده هست و در هر نخلستان دو نخل نر. یک نخل پس از ۱۵ یا ۲۰ سال میوه می‌دهد. در این جا نخلهایی وجود دارند، که عمرشان به ۲۰۰ سال می‌رسد. آنها مرتب قد می‌کشند. به خاطر توفانهای که هرازگاهی می‌آید و در زمان به خاطر سرمای که در بالای هوای گرم سطح زمین قرار دارد، قد این نخلها به بیشتر از حد معینی نمی‌رسد. بلندترین نخلهایی که در طبرس دیدم، ۱۵ تا ۱۶ متر ارتفاع داشتند. معمولاً ارتفاع نخل خیلی کمتر از این است و فقط به هفت تا هشت متر می‌رسد. در شمال کویر بزرگ، دیگر نخلی وجود ندارد.

ایرانیها می‌گویند، که نخل شباهت زیادی به آدمیزاد دارد. نخلها رنج می‌برند و وقتی گلوله‌یی به آنها می‌خورد، می‌میرند و اگر زیر آب بمانند خفه می‌شوند و در زمستان سرما می‌خورند. نخل نر، مثل مسلمانها، زندهای زیادی دارد. نخلها باوقار، رقیق و حساس هستند و باید با دقت زیادی نگهداری شوند. نخل مثل یک حیوان اهلی به انسان خدمت پرارزشی می‌کند. تمام مردم طبرس از محصول خرما زندگی می‌کنند و هیچ قسمتی از نخل نیست، که به درد چیزی نخورد. حیوانها می‌توانند از نقطه‌یی به نقطه دیگر بروند، اما نخلها در یک جا میخکوب می‌مانند. او از ریشه خود می‌روید و روی ریشه خود می‌پوسد و می‌میرد. یک ایرانی مسن به من گفت، فرق نخل با درختهای دیگر در این است، که نخل زندگی و روح دارد، فکر می‌کند، غمگین می‌شود و خوشحال می‌گردد. اگر با مهربانی از او مواظبت بشود سپاسگزار می‌شود و خرماهای درشت و خوشه‌های بزرگی زیر برگهای تارکش می‌رساند و اگر نسبت به او سهل‌انگاری بشود، دلخور می‌شود و بار نمی‌دهد.

سید، آن آقای که شال سبزی به دور کمر می‌بجید، برایم تعریف کرد، که در روزهای محرم معمولاً یک یا دو نخل قربانی می‌شود و به مهمانها پتیر خرما داده می‌شود. در هر حال هیچ نخلی بی دلیل به قتل نمی‌رسد، مگر این که دلیلی در دست باشد. مثلاً وقتی که نخلها به طور متراکمی در کنار هم رویده باشند و یا خیلی پیر شده باشند. در غیر این صورت، بردن یک نخل مثل به دور انداختن پولی است که بهره می‌دهد. وقتی کسی مجبور به قطع نخلی می‌شود، این کار را تا مراسم محرم به تعویق می‌اندازد. در یک چنین مراسمی، در یکی از روزهای آخر اقامتم در طبرس، به منزل سید دعوت داشتم. ما بر روی چمن‌های باغ شاهد قطع نخل بودیم. قربانی یک نخل ۵۰ ساله نر بود که چون شروع به پژمردن کرده بود، محکوم به مرگ شده بود. مردی طنابی را به دور خود و تنه درخت حلقه می‌کند و در حالی که حلقه را با خود می‌کشد، با چالاکسی فوق‌العاده‌یی از تنه درخت بالا می‌رود. بعد با تبر تیزی شاخه‌ها را از تنه درخت جدا می‌کند. شاخه‌ها یکی بعد از دیگری به

روی زمین می‌افتند و بالاخره نخل بی‌سر می‌شود و تارکش در میان همقطارهای هنوز زنده‌اش غارت می‌شود. به این ترتیب که پوسته محافظتی انتهای تنه، آن جایی که برگها به شکل یک دسته نور می‌روید، به کنار زده می‌شود و ماده نرم و شیرین و پرآبی بیرون آورده می‌شود که پنییر خرما نامیده می‌شود. من شاهد تمام جریان هستم. آدم فوراً احساس می‌کند که صاحب باغ و همراهانش، که با این نخل بزرگ شده‌اند و او را از بچگی می‌شناسند، آن قدر اندوهگین می‌شوند که گویی در مقابل دوستی دیرین عملی زشت و خالی از وفا از آنها سر می‌زند. اما به محض این که سفره پهن می‌شود و پنییر خرما برای خوردن به قطعات کوچکی بریده می‌شود، ناراحتی آنها از بین می‌رود.

سید در باغ خود یک جفت نخل نشانم داد که ۶۰ سال داشتند. آنها فقط یک متر و نیم از هم فاصله داشتند و در حالی که یکی از آنها بلند و باشکوه بود، دیگری پست و پلاسیده به نظر می‌آمد. سید می‌گفت: اگر همسایه بلند قطع شود، نخل پلاسیده فوراً کمر راست می‌کند و با غرور قد می‌کشد. ریشه نخلها تا ۳۵ متری عمق زمین، تا آبهای زیرزمینی پیش می‌رود. با اطمینان می‌توان گفت، که طبس، با وجود تنهایی فراموش شده و ترک شده‌اش، مروارید شهرهای ایران است. طبس در نظر مسافر صحرا، که از راهی دراز و غریب به آنجا می‌آید، واحه‌یی است جذاب و بهشتی. چه بسیاری زائران، که زیر نخلهای طبس خوابیده‌اند و خوابهای شادی دیده‌اند و چه بسا رهگذرانی، که گلویشان از آب شور چاهها در هم کشیده شده است و بعد با آب صاف چشمه‌های کوههای طبس جلا داده شده است و چه بسا مردمی که گرسنگیشان را با خرماهای شیرین و پرآب طبس رفع کرده‌اند. از بالای مناره، مسافر خسته می‌تواند نگاه دیگری به راه پرییج و خم کوبر که از آن گذشته است و به صحنه‌یی که قدمهایش زیر خورشید سوزان و خشکی دائم‌الترازد پشت سر گذاشته است، چشم بیندازد.

وقتی که من در زیر نخلهای طبس اتراق می‌کردم، یک زندگی دوماهه کوبری را پشت سر داشتم. چقدر با میل می‌توانستم دوماه دیگر در سایه این واحه بمانم. عمادالدوله با مهربانی اصیل ایرانی می‌خواست مرا وادار به این کار بکند. او می‌گفت: تمام واحه متعلق به من است و همه رعیت طبس غلام من‌اند. اما من نمی‌توانستم وقت را از دست بدهم. کوههای برف‌گرفته بلندی که در مشرق، در دورها منظر من بودند، از میان نخلها مثل سرایی می‌درخشیدند. نخلهایی که در میانشان، در واحه زیبای ایرانی، شهبای سرد زیادی را گذراندم و باید در طول سالی که در پیش بود به یادشان باشم. با احترام خاصی به طرف جنوب نگاه می‌کردم، به بیابانی که در آن، روزهای آینده زنگهای ما دوباره به صدا در می‌آمد و بیابانی که حرارتش درجه به درجه بالا می‌رفت، تا بالاخره در مرز هندوستان به گرمای خفه‌کننده‌یی تبدیل بشود. آنجا گرمای خورشید، روی شن و سنگلاخ وسط کوبر، مثل فضای روی بخاری می‌لرزید. روی نقشه انگلیسی بزرگی که سرهنگ دوگلاس در تهران به من داده بود، در نقطه جنوب غربی طبس نوشته شده بود: «کشف نشده». روی قطعاتی از نقشه جدید تبت هم این جمله نوشته شده بود. اما در ایران این جمله گمراه‌کننده فقط مربوط به یک قطعه کوچک می‌شد که من آن را به خاطر در دست نبودن یک اسم بهتر بیابان بهاباد نامیده‌ام، چون راه بهاباد از میان آن می‌گذرد. از هر راهی که می‌رفتم، مجبور بودم شش شتر اجاره بکنم. روز ششم مارس، مردی پیشم آمد و اطلاع داد، که حاضر است بهترین شترهایش را در اختیارم بگذارد. او قول داد، که در ظرف ده روز مرا به بهاباد برساند. او برای هر شتر روزی هشت قران تقاضا کرد و قرار شد، اگر در

یین راه از راه دیگری بروم، قیمت تغییری نکند.

پرسیدم شترهای شما در طیس است؟ - نه صاحب، آنها در سه فرسخی در حال چرا هستند، اما فردا با طلوع خورشید می‌توانند در این جا باشند.

- این قیمت خیلی گران است. برای هر شتر، که پنجاه تومن قیمت دارد، پرداختن ۸ قران برای یک روز، کار ابلهانه‌ای است.

- صاحب، فکر بکنید که من در راه بازگشت باری نخواهم داشت و باید برای شترهایم کاه و پنبه‌دانه همراه بردارم و به آنها در حین سفر فشار وارد بیاورم.

در ضمن راهنمای شما هم خواهم بود. من این منطقه را خیلی خوب می‌شناسم.

در مقابل این دلایل قانع‌کننده جای اعتراضی برایم باقی نماند و تسلیم شدم. ساعت یازده شب همان روز، توفان بسیار شدیدی از سمت شمال شروع شد. صدای به هم خوردن درختها و سوت باد، در باغ بلند بود. نقشه‌ها، نامه‌ها و اوراق کاغذ، که در گوشه و کنار چادر بودند، قبل از این که با سرعت به داخل صندوق گذاشته شوند، شروع به رقصی ترس‌انگیز کردند. طبق معمول به دنبال باد، باران در گرفت که در طول شب شدیدتر شد. صبح روز هفتم مارس، باران حوضی از آب در اطراف چادر بر جای گذاشته بود. حتی در داخل چادر، در هر گوشه و کنار آب جمع شده بود. خیابانها تبدیل به باتلاق شده بودند و همه اشخاص مطلع می‌گفتند، که راه کویر به بهاباد، حالا مطلقاً غیر قابل عبور است. دوباره همان بدشانسی بزرگی که من قبلاً پیش از عبور از کویر بزرگ داشتم.

روز هفتم مارس، روز آخری که در طیس بودم، هوا شرجی و دم کرده بود و از ابرهای متراکم گهگاه بارانی سریع و زودگذر می‌ریخت. ساعت یک بعد از ظهر حرارت هوا ۱۸ درجه بود. آدم احساس می‌کرد که انقلاب جدیدی در وضع هوا در پیش بود. با حالتی غافل‌گیرکننده و ناگهانی همین طور هم شد. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر، توفان شدیدی از جنوب شرقی سر رسید. البته در باغ من، به خاطر وجود دیوارها و نخلها، شلتاق باد، به حد قابل توجهی کمتر بود. برگهای نخلها به طرف شمال، شمال غربی خمیده بود. چون در چادرم درست به طرف باد بود، اولین حمله باد چادرم را پر کرد. چادر مثل یک بالن باد شد و نزدیک بود از جا کنده شود. میرزا ابوالقاسم، تا جایی که ممکن بود، تمام سوراخهای چادر را گرفتند و مرا زندانی کردند. بعد من چراغی روشن کردم. طبعاً با هیچ چیز دیگری جز خواندن نمی‌توانستم خودم را سرگرم بکنم. قبلاً برای خداحافظی پیش عمادالملک رفته بودم و هدیه‌های کوچکی به او داده بودم و از او به خاطر مهمان‌نوازی بسیار زیادش تشکر کرده بودم و شش شتری را که صاحبشان به موقع آورده بود، دیده بودم. البته هنوز از طیس سیر نشده بودم، اما مراسم محرم را دیده بودم و می‌دانستم، که حالا اهالی طیس، تا نوروز، ۲۶ محرم، که این جشنهای جدیدی انجام خواهد گرفت، زندگی تنبلی خواهند داشت. بعد، پس از این که جشنها تمام می‌شود، دوباره کار شروع می‌شود»

دکتر سون هدین افزون بر سفرنامه‌اش که دارای مطالب بسیار سودمند و علمی می‌باشد کتاب پژوهشی دیگری درباره ایران با عنوان «آثار بر باد رفته» نوشته است موضوع این کتاب معرفی جهانگردان اروپایی است که در سده‌های ۱۶ و ۱۷

میلادی از ایران دیدن کرده‌اند. این مرد خوشبخت که در نوزدهم فوریه ۱۸۶۵ در استکهلم چشم به جهان گشود و در دوازده سالگی پیشه و هدف آینده خود را شناخته بود در روز بیست و ششم نوامبر ۱۹۵۲ در استکهلم چشم از جهان فرو بست.

● توج

در سال ۱۸۹۰ (۱۳۰۷ ه. ق) سفیر فوق‌العاده سوئد و نروژ^(۱) بنام تریچ همراه با گروهی متشکل از دو عضو سیاسی بنام‌های کنت «لون» و «بایر» و یک مترجم به نام سون هدین از طریق بندر انزلی وارد ایران شد «و با تشریفات ویژه همراه مهمانداران دولت ایران روز دوم شوال (۱۳۰۷ ه. ق) وارد تهران گردید و در باغ بهارستان اقامت جست»^(۲) پذیرایی از سفیر سوئد و همراهانش از سوی نخست وزیر وقت امین‌السلطنه به مشیرالدوله واگذار گردید. گویا نخست قرار بر این بوده است که میزبان، اعتمادالسلطنه مترجم ویژه ناصرالدین شاه قاجار باشد که بنا بر ادعای اعتمادالسلطنه، امین‌السلطان از روی دشمنی مترجم شاه را از این امتیاز محروم و مشیرالدوله مفتخر به پذیرایی از سفیر فوق‌العاده سوئد می‌شود «شنبه ۲۷ رمضان ۱۳۰۷ - صبح دربخانه رتم، ایلچی کبیر فوق‌العاده سوئد که وارد می‌شود، باید من مهماندار باشم. امین‌السلطان بعداوت من به مشیرالدوله مهمانداری او را رجوع نموده، خانه آدمم. کاغذی در نهایت ادب به او نوشتم. جوابی روی پاکت درکمال بی‌اعتنائی نوشته بود و من هم تفصیل را بواسطه قوام‌الدوله به شاه عرض کردم»^(۳).

روزی که سفیر سوئد و همراهان وارد تهران شدند اعتمادالسلطنه جهت خوشامدگویی به دیدن آنها رفت «پنجشنبه ۲ شوال ۱۳۰۷ - دیشب نصف شب درد معده‌ای عارض شد. صبح مجبوراً باید دیدن سفیر فوق‌العاده سوئد که نشانی به جهت شاه آورده بروم. باغ سپسالار منزل دارد و مشیرالدوله مهماندار است. وقت ظهر رفتم. بعد از طی تعارفات می‌خواستم منزل بیایم به اصرار مشیرالدوله ناهار آنجا صرف نمودم»^(۴) در روز آدینه سوم شوال ۱۳۰۷ ه. ق سفیر سوئد همراه با قوام‌الدوله وزیر امور خارجه ایران به حضور ناصرالدین شاه قاجار رسید «و نامه اسکار دوم پادشاه سوئد و نروژ را تقدیم کرد و خطابه‌ای به زبان فرانسه ایراد نمود و شاه به او پاسخ داد و از پادشاه سوئد و نروژ تشکر کرد. هر دو خطابه از سوی مترجم مخصوص ترجمه گردید»^(۵) در روز باریابی سفیر سوئد، اعتمادالسلطنه که مترجم ویژه شاه بوده است به دلیل بیماری نمی‌تواند در مراسم شرکت کند: «شنبه ۳ رمضان - امروز ایلچی شرفیاب می‌شود و باید من به جهت ترجمه حاضر

۱- در سال ۱۹۰۵ در پی یک همه‌پرسی، نروژ از سوئد جدا شد و در آنجا دولت مستقلی تشکیل شد.

۲- تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، ص ۳۳۴.

۳- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۶۹۸.

۴- همان، ص ۶۹۹.

۵- تاریخ روابط خارجی ایران در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه.

می‌شدم. درد دل مانع شد. ناصرالملک بجای من ترجمه خطابه او را نموده بود»^(۱).

در جمعه شب (۱۰ شوال) امین‌الدوله که از درباریان و از نزدیکان شاه بوده است به افتخار ترچ سفیر سوئد مهمانی می‌دهد «شب لابداً پارک امین‌الدوله رتم. مهمانی سفرا بود. بعضی ایرانی‌ها هم از جمله وزیر اعظم بود. میان سفیر انگلیس و ایلچی سوئد نشسته بود. دو ساعت که شام طول کشید تمام را حرف می‌زد. غالب حرفها بله و نه بود که از فرانسه یاد گرفته بود. هر چه آنها می‌گفتند سر می‌جنباند و نمی‌فهمید چه می‌گویند. گاهی عوضی بجای بله، نه می‌گفت. خیلی از این پررویی او متحیر بودم. اما مهمانی امین‌الدوله در نهایت جلال بود. حقیقه به این خوبی مهمانی دیده نشده بود»^(۲)

اعتمادالسلطنه به دلیل اینکه نتوانسته بود میزبان ترچ سفیر فوق‌العاده سوئد باشد دلگیر بود، و شاه هم این مسئله را درک کرده بود به همین خاطر در تاریخ ۸ شوال ۱۳۰۷ ضمن دلجویی از اعتمادالسلطنه به او می‌گوید می‌توانی در صاحبقرانیه از سفیر سوئد پذیرایی کنی. «... شرفیاب شدم. خیلی اظهار مرحمت و دلجویی فرمودند. بعد فرمودند به امین‌السلطان گفته بودم تو را خیر کند و روز یکشنبه سفیر کبیر سوئد و ایلچی را به صاحبقرانیه دعوت به ناهار کنی. خیر کرده است یا خیر؟ عرض کردم فراموش نموده والا خبر می‌کرد»^(۳).

اعتمادالسلطنه، ترچ سفیر فوق‌العاده سوئد را به مهمانی ناهار در روز یکشنبه ۱۲ ماه شوال دعوت می‌نماید و خود از روز شنبه سرگرم تدارک می‌شود: «شنبه ۱۱ شوال - صبح عشرت‌آباد رتم. سر ناهار بودم. بعد صاحبقرانیه رتم که تدارک فردا ببینم. ایلچی سوئد مهمان است. شب هم صاحبقرانیه بودم»^(۴).

سرانجام روز پذیرایی اعتمادالسلطنه از ترچ فرا می‌رسد ولی گویا چون امین‌السلطان صدر اعظم با این مهمانی موافق نبوده است خیلی‌ها در این مهمانی شرکت نمی‌کنند. «ایلچی آمد. از ایرانی‌ها غیر از امین‌الدوله کسی نیامد. بعضی در اوین مهمان امین حضور بودند. چون شاه آنجا مهمان بودند. خلاصه ناهار خوبی به حضرات داده عصر با دکتر فوریه^(۵) حسن‌آباد رتم»^(۶).

ترچ در روز شنبه ۱۱ شوال ۱۳۰۷ به دعوت دولت ایران در مراسم رژه نظامی که در حضور ناصرالدین شاه برپا گردید شرکت نمود. در این مراسم نمایندگان سیاسی چند کشور خارجی حضور داشتند. در روز سیزدهم شوال ۱۳۰۷ (۱۸۹۰) ترچ و همراهانش جهت خداحافظی به حضور ناصرالدین شاه رسید در این مراسم، کار ترجمه گفتگوها و سخنرانی سفیر سوئد با

۱ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۶۹۹.

۲ - همان، ص ۷۰۰.

۳ - همان، ص ۶۹۹.

۴ - همان، ص ۷۰۰.

۵ - پزشک ویژه ناصرالدین شاه قاجار که فرانسوی بوده است.

۶ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۷۰۰.

اعتماد السلطنه بود. «دوشنبه ۱۳ شوال - شاه، شهر تشریف آوردند. ایلچی سوئد امروز مرخص می‌شود، من هم سرناهار شاه بودم. بعد خانه آمدم که دو سه فراش پشت سر هم به احضارم آمدند. دوباره رفتم. معلوم شد برای مترجمی مرا خواسته‌اند. ایلچی شرفیاب شد. خطبه مفصلی خواند. شاه هم جواب مفصلی دادند، با اینکه مسوق نبودم خوب ترجمه کردم. شب خانه آمدم. امروز شنیدم امین‌الدوله حاکم خراسان شد.»^(۱)

در این دیدار، از سوی ناصرالدین شاه به ترچ نشان درجه اول شیر و خورشید با حمایل و نشان درجه دوم شیر و خورشید به همراهانش داده شد.

● کنت یون - و - بایر

در سال ۱۸۹۰ ترچ سفیر فوق‌العاده سوئد و نروژ که حامل پیامی از «اسکار دوم» برای ناصرالدین شاه قاجار بود وارد ایران شد. ترچ را در این سفر، سه تن که متشکل از دو عضو سیاسی و یک مترجم بود همراهی می‌کردند. آن دو عضو سیاسی یکی «کنت یون» نام داشت و دیگری «بایر» و مترجم هم سون هدین نام داشت.

کنت یون و بایر هنگامی که برای خداحافظی به حضور ناصرالدین شاه رسیدند از سوی شاه به آنان نشان درجه دوم شیر و خورشید اعطاء گردید.

بایر و کنت یون بعد از حدود یک ماه اقامت در تهران همراه با سفیر سوئد و سون هدین به سوئد بازگشتند.

● دو کارشناس سوئدی در استخدام اداره دخانیات شیراز

نویسنده ناشناس کتاب «وقایع اتفاقیه» یا «گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیسی» در یادداشت‌های روزانه خود در بیان رویدادهای ۱۶ گوست ۱۸۹۱ خبر از ورود دو کارشناس سوئدی به شیراز جهت کار در اداره دخانیات این شهر را می‌دهد. متأسفانه این نویسنده که از مأموران مخفی انگلستان بوده است هیچگونه اشاره‌ای به نام و دیگر مشخصات این دو کارشناس سوئدی ننموده و فقط به نوشتن این نوشتار کوتاه بسنده کرده است: «۱۶ گوست ۱۸۹۱ - دو نفر اهل سوئد که زبان فرانسه می‌دانند و انگلیسی هیچ نمی‌دانند جهت اداره دخانیات دو، سه روز است که وارد شده‌اند، چونکه آفیس اداره دخانیات در شهر، تنگ و محقر بود خانه‌ای بیرون شهر چسبیده به دروازه اجاره کردند...»^(۲)

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۷۰۰.

۲- «وقایع اتفاقیه» یا «گزارش خفیه‌نویسان انگلیسی»، ص ۳۸۵.

● گروه مذهبی سوئدی‌ها در اورمیه

ویلیام جکسن موزخ و ایران‌شناس پرآوازه امریکایی در سفرنامه^(۱) خود اشاره‌ای کوتاه دارد به حضور گروه‌های مذهبی چند کشور از جمله مبلغین مذهبی سوئد در شهر و روستاهای اورمیه واقع در استان آذربایجان غربی. جکسن در این باره چنین نوشته است: «... وصف اورمیه ناقص و ابترست مگر آنکه شرحی نیز درباره هیأت‌های مبلغین عیسوی و کارهای ایشان در این منطقه خطرناک گفته آید. امریکا و فرانسه و انگلستان و روسیه همه دارای هیأت‌های مذهبی هستند و آلمانی‌ها و سوئدی‌ها در روستاهای واقع در جلگه اورمیه کارهایی انجام داده‌اند. امریکاییان پیش از دیگران قدم به آن سامان نهاده‌اند...»^(۲).

تبرستان
www.tabarestan.info

۱- ویلیام جکسن در سال ۱۹۰۳ به ایران سفر کرد و پس از بازگشت از ایران سفرنامه خود را در سال ۱۹۰۶ چاپ و منتشر نمود. این سفرنامه در ایران توسط آقایان منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای ترجمه و در سال ۱۳۵۲ از سوی انتشارات خوارزمی چاپ و منتشر شده است.

۲- سفرنامه جکسن، ص ۱۲۴.

نگاهی به تاریخ ژاندارمری ایران

تبرستان

www.tabarestan.info

■ چگونگی تأمین امنیت راه‌ها پیش از تأسیس ژاندارمری

چون از این صفحات به بعد بخش بزرگی از این کتاب مربوط می‌شود به حضور افسران سوئدی در ژاندارمری و شهربانی (نظمیه) ایران، ضروری به نظر می‌رسد نخست توضیحاتی درباره تشکیلاتی که پیش از ژاندارمری وظایف این ارگان را عهده‌دار بوده است، داده شود و سپس به چگونگی بنیادین ژاندارمری نوین ایران که سوئدی‌ها پایه و بنیادش را ریختند پرداخته شود. و پس از معرفی افسران سوئدی ژاندارمری، سخن از تشکیلات انتظامی شهرها پیش از بنیاد یافتن شهربانی نوین (نظمیه) و سپس تأسیس این ارگان توسط افسران سوئد و معرفی این افسران خواهد بود.

■ قره سوران

ناصرالدین شاه قاجار پس از بازگشت از سفر اروپا در سال ۱۲۹۰ هـ.ق (۱۸۷۳) با پیشنهاد مشیرالدوله وزیر امور خارجه مبنی بر تشکیل نیرویی که با روشی نوین به حفظ و حراست راه‌ها و مناطق روستایی بپردازد موافقت نمود، این تشکیلات که طرحی کم‌رنگ از ژاندارمری‌های اروپا و بویژه کشور عثمانی بود به «قره سوران»^(۱) آوازه گشت، نظم و کارایی و توسعه این نیرو در اوایل کار خوب بود «به دستور سپهسالار ابتدا در راه‌های اصلی خراسان، گیلان، گرگان، مازندران، سوارانی مسلح برگماشتند و پاسگاه‌هایی نیز برای آنها ساختند، سپس سپهسالار برای امنیت راه‌های اصلی دیگر استان‌ها و شهرستان‌های مهم کشور استخدام نهند و بیست سوار مسلح را در نظر گرفت و گزارش کار و نقشه محل استقرار پاسگاه‌ها را روز پنجم شوال برای شاه فرستاد. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و دستور تأمین هزینه آن را داد».^(۲)

۱- قره‌سوران کسی که به سرکردگی فوجی از طرف سلاطین در راه‌ها بنشیند تا قوافل را از منازل مخوفه محفوظ بگذراند و معنی ترکیبی

آن در ترکی سیاهی رانده، قرا: سیاهی و سوران: رانده (لغت نامه دهخدا)

۲- برگ‌های تاریخ، ص ۱۳۶.

عملکرد قره‌سوران تا هنگامی که زیر نظر دولت بودند خوب و مورد رضایت بود ولی همینکه دولت با هدف کاستن هزینه‌ها حراست و نگهداری راه‌ها را به خان‌های محلی واگذار نمود و تشکیلات قره‌سوران را تابع آنها نمود این ارگان کارآیی خود را از دست داد «از این ترتیب منظور اصلی که امنیت عمومی بود حاصل نمی‌گردید چه افراد قره‌سوران معمولاً از نوکران و گماشتگان و رعایای خود خوانین محلی بوده و هر موقع هر کدام را می‌خواستند می‌آوردند و هر یک را مایل نبودند بیرون می‌کردند و تعدادی اسلحه سیستم مختلف را هم که دولت داده بود هر لحظه به دست شخصی می‌افتاد که صلاحیت و عدم صلاحیت دارنده آن مجهول و بعلاوه عیب بزرگ کار این بود که نفوذ و قدرتی اضافه بر نفوذ محلی به خوانین داده می‌شد و روی همین جریانات یک نوع خودسری و ملوک‌الطوایفی ایجاد شده بود»^(۱)

این ارگان با همین شیوه تشکیلاتی و کاری تا پایان حکومت محمدعلی شاه قاجار پایرجا بود ولی با پیروزی مشروطه‌خواهان و فرار محمدعلی شاه قاجار به روسیه و برقراری دولت مشروطه دیگر جایی برای ادامه کار قره‌سوران نبود «روی این اصل اولیاء امور دولت به فکر افتادند که تشکیلاتی مطابق قشون کشور تشکیل دهند تا قوای تأمینیه مرکزیت یافته سازمانی منظم و افرادی دیسیپلینه بوجود آید که مناسب با اوضاع روز بوده و بتواند نظم طرق و شوارع و دهستانها را به نحو مطلوب و عملی و قانونی تأمین کند»^(۲) به همین انگیزه دولت مشروطه قره‌سوران را منحل و سپس تشکیل نیروی را جهت حفظ و حراست از راه‌ها و دهستانها را با نام امنیه دولتی به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد که با موافقت مجلس این طرح تصویب شد «سازمان مرکزی امنیه دولتی در شمس‌العماره تهران تشکیل و مرحوم سردار اسعد بختیاری که بعداً به وزارت جنگ هم رسید به ریاست امنیه دولتی منصوب شد»^(۳)

برای کارایی بیشتر این نیرو دولت مشروطه تصمیم گرفت تا از تجربیات دو کارشناس نظامی اتریشی و ایرانی که در استخدام وزارت جنگ بودند استفاده کند به همین جهت ژنرال اتریشی از وزارت جنگ به «امنیه دولتی» منتقل و به ریاست ارکان مرکزی منصوب شد و ابوالحسن خان گرانمایه که از افسران آموزش دیده در آلمان بود «از وزارت جنگ به امنیه دولتی منتقل و سمت معاونت و مترجمی ژنرال را یافت»^(۴)

همچنین از حسن خان ملک‌زاده که از سازمانهای ژاندارمری اروپا مطالعات و اطلاعات زیادی داشت برای ترجمه و تدوین آیین‌نامه امنیه دولتی دعوت به همکاری به عمل آمد و این سه تن را می‌توان از بنیادگذاران ارگان امنیه دولتی ایران دانست. آغاز بکار این نیرو امیدوارکننده بود «بدواً شروع به استخدام افرادی جوان و سالم و خوش سابقه در تهران

۱- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۲۲.

۲- همان، ص ۲۲.

۳- همان، ص ۲۳.

۴- همان، ص ۲۴.

نمودند و مقرر بود یک دوره شش ماهه مقدماتی را طی، سپس داخل قسمت‌ها شده».^(۱) وضع لباس و اسلحه این نیرو هم در اوایل کار خوب و مرتب بود و امید می‌رفت با این شروع خوب بتواند به هرج و مرج در راهها و مناطق روستایی خاتمه دهد «افراد امنیه دولتی غالباً سوار و لباس آنها فرنج و شلوار به رنگ خاکی و سلاح آنها سیستم مختلف و غالباً سه تیر و لویل و مارتین بود»^(۲) ولی پایداری این نیرو هم دیری نپایید و به دلایل گوناگون از جمله نداشتن بودجه مشخص و کافی، نداشتن کادر آموزشی به اندازه کافی و ... منحل گردید و پس از مدتی دولت ایران تصمیم گرفت با استفاده از تجربیات افسران کارآزموده سوئدی جهت حفظ و نگهداری راهها و مناطق روستایی نیرویی با عنوان «ژاندارمری دولتی ایران» بنیاد نهد. کشور ایران که در روزگاری حتی نه چندان دور جزو نیرومندترین و پیشرفته‌ترین کشورهای جهان در زمینه نظامی و صنعتی و اقتصادی بود و از نظر آرامش و امنیت که نتیجه همان پیشرفتگی و حکومت قانون بود زبانزد همگان بویژه بازرگان، کاروانیان، جهانگردان، و سفیران کشورهای خارجی بود.^(۳)

حکومت استبدادی بویژه در روزگار قاجار که نتیجه‌اش ترویج رشوه‌گیری، نادانی، بیسوادی، خیانت، برتری دادن منافع فرد بر منافع جمع، بی‌تفاوتی و صدها آفت دیگر بود کار ایران و ایرانی را بجایی رسانید که برای پیاده کردن طرح‌های مختلف خود در زمینه‌های صنعتی، اقتصادی و نظامی و ... نیازمند کارشناسان بیگانه شد. در اثر وطن‌فروشی و خیانت شاهان قاجار و وابستگان به این خاندان کشور ایران بویژه در اواخر دوره این دودمان به یکی از ضعیف‌ترین و وابسته‌ترین کشورهای جهان تبدیل گردید و حتی نزدیک بود آن استقلال کم‌رنگی را که هم داشت از دست بدهد که با آغاز جنگ جهانی اول، روس و انگلیس در انجام این نقشه ناکام ماندند. در کشوری با این اوضاع و احوال پیداست که از قانون و آرامش و امنیت بویژه در راههای بین شهری نباید خبری باشد.

با پیروزی آزادیخواهان بر حکومت دیکتاتوری محمدعلی شاه قاجار و برقراری دولت مشروطه که البته آسان بدست

۱- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۲۴

۲- همان

۳- شاید گفتار نگارنده درباره گذشته ایران برای کسانی که با مطالعه کتابهای تاریخی کمتر سر و کار دارند اغراق آمیز باشد. برای استناد گفتارم اشاره می‌کنم به نوشتاری در همین زمینه از کتاب «تاریخ جهان» که بوسیله دکتر جرج داجر استاد تاریخ دانشگاه «وسلیان» که در سال ۱۹۰۷ به چاپ رسید و تا سال ۱۹۹۶ چهل و سه بار تجدید چاپ گردیده است. دکتر جرج داجر در مقدمه بخش مربوط به ایران چنین نوشته: «معدودی از ملت‌های روی زمین هستند که می‌توانند مانند ایرانیان مباحثات کنند و برخورد بی‌ایمانند که نقش برجسته و مهمی در شکل‌گیری تاریخ سیاسی - نظامی جهان و رشد علم و ادب و ترقی تمدن بشر داشته‌اند. ایران در قرون قدیم تنها کشوری بود که می‌توانست در برابر توسعه‌طلبی و گردنکشی «روم» بایستد و آن را بر جایش بنشانند و تحقیر کند. در قرون وسطی که همه جا را تاریکی چهل فراگرفته بود، ایران بزرگترین شعرا، نویسندگان، متفکران، دانشمندان و فلاسفه را در دامان خود پروراند که نظیر آنها هرگز بوجود نخواهد آمد، در قرون جدید دولتردان و نظامیان بزرگی نظیر شاه‌عباس و نادرشاه را بوجود آورد که بار دیگر عظمت گذشته را احیا کردند»، به نقل از روزنامه «ایران»

نیامد و در راهش صدها آزادیخواه به خاک و خون درغلتیدند سوای از بدیدارشدن آزادی که خود دستاورد بزرگی بود در دیگر زمینه‌ها بویژه امنیت و آرامش، ثبات و رونق اقتصادی و رفاه همگانی، به انگیزه عملکرد نادرست شاهان قاجار و همچنین بروز جنگ داخلی که آتش آن به خواست دولت روس در حمایت از محمد علی شاه فراری بوسیله عوامل داخلی روشن شده بود. نه تنها وضع کشور و مردم بهتر نشده بود بلکه از گذشته بدتر هم گردیده بود. در جای جای از کشور هر خان برای خود دولتی بود، از دولت مرکزی فقط نامی باقی مانده بود، در نزدیکی پایتخت نایب حسین کاشی در کاشان برای خود دولتی تشکیل داده بود و با نیروهای تحت امر خود دست تعدی و چپاولش بر همگان بویژه بر کاروانیان دراز بود به همین دلیل بازرگانان داخلی و خارجی نه جرأت صادرات داشتند و نه واردات. پیامد این وضع ناهنجار پیداست و نیازی به توضیح نیست، ناگفته نماند که دولت‌های روس و انگلیس برای موجه جلوه دادن حضور نیروهای پنهان و پیدای خود در ایران از اینگونه خودسری‌ها پشتیبانی می‌نمودند و در خفا به این جریان‌ها کمک مالی و تسلیحاتی می‌کردند تا بتوانند هر چه بیشتر از آب گل آلود ماهی بگیرند سرانجام دولت ایران به ریاست مستوفی الممالک که در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۰ تشکیل کابینه داده بود و از این هرج و مرج‌ها بویژه در جاده‌های کاروانرو به ستوه آمده بود تصمیم به تشکیل ژاندارمری به شکل نوین گرفت «به همین نظر دولت ایران با دولت‌های ایتالیا و سوئد در موضوع استخدام عده‌ای افسر برای تشکیل ژاندارمری و تعلیم و تربیت افراد آن وارد مذاکره شد که از آن میان دولت ایتالیا پیشنهاد ایران را نپذیرفت و در تاریخ ۲۶ ذی‌حجه ۱۳۲۸ تصمیم خود را اطلاع داد ولی دولت سوئد روز اول محرم ۱۳۲۹ (مطابق با دوم ژانویه ۱۹۱۱) موافقت خوش را با پیشنهاد دولت ایران به اطلاع کابینه مستوفی الممالک رسانید»^(۱) مجلس شورای ملی هم باید تشکیل ژاندارمری نوین و استخدام افسران سوندی را تصویب می‌کرد به همین جهت دولت لایحه تشکیل ژاندارمری و استخدام کارشناسان نظامی سوئد را به مجلس تسلیم نمود «لایحه ژاندارمری با اکثریت آراء در روز ۳ ژانویه ۱۹۱۱ مطابق با دوم محرم ۱۳۲۹ یعنی یک روز بعد از اطلاع دولت پادشاهی سوئد در مجلس مطرح و تصویب گردید».^(۲)

دولت روسیه تزاری که شدیداً با تشکیل ژاندارمری به شکل نوین در ایران مخالف بود از هیچگونه کوششی برای پا نگرفتن ژاندارمری با مدیریت سوندی‌ها دریغ نمی‌ورزید به همین جهت صنایع الدوله وزیر مالیه را که سخت در تلاش تأمین هزینه تأسیس ژاندارمری بود بوسیله عوامل خود در ایران ترور نمود «صنایع الدوله وزیر مالیه در همین ضمن که سرگرم مذاکرات درباره استقراض با بانک شاهنشاهی بود در روز چهارم فوریه (۱۹۱۱) هنگامی که از بانک باز می‌گشت هدف گلوله دو نفر قفقازی تبعه دولت روسیه شد و همان شب درگذشت»^(۳) روسیه با تمام کارشکنی‌هایی که کرد نتوانست از تشکیل ژاندارمری نوین جلوگیری کند و سرانجام در ۱۵ اوت ۱۹۱۱ (۱۹ شعبان ۱۳۲۹) نخستین افسران سوندی بنام‌های:

۱- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۱۳۰

۲- همان، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۳- همان، ص ۱۳۱.

۱- سرهنگ یالمارسن ۲- سرگرم شلدبراند ۳- سرگرد پترسن، وارد ایران شدند «و در هتل «فرانسه» واقع در خیابان علاءالدوله (فردوسی) اقامت نمودند»^(۱) سرهنگ یالمارسن به عنوان رئیس کل ژاندارمری برگزیده شد، او و همراهانش تمام وقت سرگرم تهیه مقدمات و شناسایی اوضاع و احوال شدند و سرانجام بهتر این دیدند که با استفاده از نیروهای ژاندارمری خزانه که در پی اخراج مورگان شوستر^(۲) آمریکایی منحل شده بود ژاندارمری دولتی ایران را پایه گذاری کنند. در نهم ژانویه ۱۹۱۲ کارشناسان نظامی سوئد کار خود را با تعدادی از افسران ژاندارمری خزانه آغاز کردند و بدین شکل ژاندارمری دولتی ایران با تمام کاستی‌ها و کارشکنی‌ها آغاز به کار کرد.

■ چه کسانی پیشنهاد استفاده از افسران سوئدی را برای بنیاد نهادن ژاندارمری دولتی ایران دادند

در اینکه چه کس و یا کسانی پس از منحل شدن امنیه دولتی و سپس نتیجه نگرفتن دولت ایران از گفتگوی خود با دولت ایتالیا برای تأسیس ژاندارمری. پیشنهاد مذاکره با دولت سوئد را جهت همکاری آن دولت با دولت ایران جهت تأسیس یک ژاندارمری نوین مطرح کرده است به روشنی پیدا نیست.

گمان نگارنده بر این است که این پیشنهاد را دو تن از بنیادگذاران امنیه دولتی یعنی حسن خان ملک‌زاده و ابوالحسن خان گرانمایه باید مطرح کرده باشند، بویژه حسن خان ملک‌زاده که در زمینه کاری خود فردی بسیار با سواد و مطلع بود بنا بر نوشته پرویز افسر در کتاب «تاریخ ژاندارمری ایران» ملک‌زاده در سازمان ژاندارمری ترکیه و سوئد و فرانسه مطالعات عمیقی داشت. حسن خان ملک‌زاده پس از تشکیل ژاندارمری دولتی ایران توسط سوئدی‌ها^۱ استفاده از ژاندارمری درآمد و پس از گذراندن دوره مربوطه زیر نظر سوئدی‌ها و گرفتن درجه سرگردی یکی از افسران لایق این نیرو شد.»^(۳)

۱- تاریخ انقلاب مشروطیت

۲- مورگان شوستر کارشناس امور مالی که برای اصلاح امور مالی ایران، استخدام و به ریاست خزانه‌داری کل گمارده شده بود از همان آغاز کار دست به اصلاحات سودمند و گسترده‌ای زد که این امر با منافع روس و انگلیس در ایران در تضاد بود و بر همین اساس دولت روسیه با پشتیبانی دولت انگلیس، آشکارا از دولت ایران خواست که شوستر و همراهانش اخراج و ژاندارمری خزانه را که شوستر برای گرفتن مالیات بنیاد نهاده بود منحل کند و تهدید نمود چنانچه دولت ایران این درخواست را نپذیرد با حمله نظامی دولت روسیه مواجه خواهد شد. پارلمان ایران این التیماوم روسیه را نپذیرفت ولی چون تهدید روسیه صورت عملی و جدی به خود گرفت و به جابجایی نیروهای دست زد دولت ایران به ناچار مجلس را تعطیل و به خواست روس‌ها گردن نهاد و در هفتم ژانویه ۱۹۱۲ با پرداخت حق و حقوق شوستر و همراهانش آنها را اخراج نمود. نکته‌نماید که شوستر در اوایل کار تصمیم داشت برای تربیت پرسنل ژاندارمری خزانه از یک افسر سوئدی هم استفاده کند که با مخالفت روس‌ها از این کار چشم پوشید.

۳- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۴۹.

■ امتیازهایی که دولت سوئد از آن برای تأسیس ژاندارمری ایران برخوردار بود

اینکه چرا سرانجام دولت ایران با دولت سوئد جهت کمک به تأسیس یک ژاندارمری نوین و کارآمد وارد گفتگو شد و موافقت دولت سوئد را جلب نمود در امتیازهای بالایی است که دولت سوئد براساس معیارهای ایران بدست آورد امتیازات سوئد بر پایه دیدگاه‌های ایران از این قرار بود:

۱- بی‌طرفی کشور سوئد در کشمکش‌های جهانی ۲- دارا بودن یک ژاندارمری کارآمد منسجم و با دیسپلین ۳- نداشتن سابقه استعماری در ایران ۴- دارا بودن کارخانه‌های تولید جنگ‌افزار و مهمات ۵- خوش‌بین نبودن سوئدی‌ها به روس‌ها^(۱) ۶- پیشرفته بودن سوئد در زمینه‌های اقتصادی، نظامی، سیاسی و ... ۷- فراموش نمودن حمایت به حق سوئد در مناقشه ایتالیا با ایران بر سر ادعاهای نابجای یک بازرگان ایتالیایی در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار.

■ آغاز بکار افسران سوئدی در ایران

سرهنگ یالمارشُن و همراهانش در بدو ورود به ایران با کوشش فراوان سرگرم تهیه مقدمات کار که همانا بنیاد نهادن یک ژاندارمری، کارآمد، منسجم و نیرومند باشد شدند. چنین ژاندارمری نیاز به کادر آموزشی و تخصصی بیشتری داشت به همین جهت با نظر سرهنگ یالمارشُن تعداد دیگری از کارشناسان نظامی سوئد که در نهایت تعدادشان به ۴۶ تن رسید وارد ایران شدند. سرهنگ یالمارشُن که از نخست به عنوان رئیس کل ژاندارمری دولتی ایران انتخاب شده بود پس از تحویل گرفتن ساختمان شمس‌العماره به عنوان محل کار خود، فعالیت همه‌جانبه خود را جهت اجرای طرح‌هایش آغاز نمود به همین جهت «ابنیه باغشاه که سابقاً هم تحت اختیار ژاندارمری خزانة بود به انضمام محوطه یوسف‌آباد و ساختمان‌های مربوط به آن به ژاندارمری دولتی واگذار شد. تا برای تشکیل سربازخانه‌ها و مدارس مورد استفاده قرار گیرد».^(۲)

■ ساختار بخش اداری ژاندارمری

یکی از نخستین کارهای یالمارشُن و همکارانش تشکیل قسمت اداری ژاندارمری با این عنوان‌ها بود: «۱- کابینه (دفتر

۱- گفتن این نکته ضروری است که کشور سوئد هم مانند ایران در طی سده‌های گذشته آسیب و زیان‌های زیادی از بابت لشکرکشی‌ها و تهاجمات روسیه متحمل گردیده بود بر همین پایه سوئدی‌ها هم مانند ایرانیان آن روزگار به روس‌ها بدبین بودند و چون روس‌ها در همان هنگام در ایران دارای نفوذ زیادی بودند و در بسیاری از کارهای دولت ایران دخالت و حتی کارشناسان خارجی را به خود جذب می‌کردند و از آنان برای مقاصد نامشروع خود استفاده می‌نمودند. دولت ایران با انتخاب کارشناسان سوئدی برای ژاندارمری با توجه به مطالب گفته شده راه نفوذ روسیه به ژاندارمری را بست.

۲- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۴۶.

کل) ۲- کارگزینی ۳- تدارکات و مباشرت ۴- حسابداری ۵- دارالترجمه ۶- محاکمات ۷- تعلیم و تربیت ۸- بهداری و دامپزشکی».^(۱)

■ ساختار بخش نظامی ژاندارمری

ژاندارمری دولتی ایران که افسران سوئدی پایه گذاری نمودند از شش هنگ تشکیل شده بود که محل استقرار آنان «در مرکز ایالات و غالب ولایات مهم مانند فارس و خراسان و اراک و اصفهان و استرآباد و ... بود»^(۲) و هر هنگ یا رژیمان از «واحدهای سوار، پیاده، توپخانه صحرائی، توپخانه کوهستانی، دسته های مسلسل سنگین و دسته موزیک و بهداری ترکیب می گردید»^(۳) هر هنگ (رژیمان) دارای یک واحد نیروی ضربتی که «کروهیل» خوانده می شد بود، این نیرو در موقع لزوم به فوریت تشکیل و پس از انجام مأموریت هر کس به قسمت قبلی خود برمی گشت، افراد این نیرو از زبده ترین و ورزیده ترین پرسنل هر هنگ انتخاب می گردید. در ضمن هر هنگ موظف بود در محل استقرار خود نهایت همکاری را با وزارت مالیه (دارایی) جهت وصول مالیات به عمل آورد برای نمونه می توان گفت هنگ دوم ژاندارمری که در باغشاه تهران مستقر بود به همین منظور یک گردان خود را به طور کامل در اختیار وزارت مالیه قرار داده بود.

■ تأسیس دانشکده افسری و آموزشگاه گروهبانی

یالمارشن و همراهنش کار خود را در آغاز با تعدادی از افسران و درجه داران ژاندارمری منحل شده خزانه که توسط مورگان شوستر شکل گرفته بود، شروع نمودند، ولی چون می دانستند این چاره کار نمی باشد و بنیادی هم نیست دست به یک اقدام اساسی که همانا تأسیس دانشکده افسری و آموزشگاه گروهبانی بود زدند «زیرا ژاندارمری از حیث کمبود کادر افسری برای فرماندهی دسته و همچنین از جهت نداشتن گروهبان تحصیل کرده برای پاسگاه ها، بسیار در مضیقه بود به این لحاظ کلنل یالمارشن شروع به تهیه مقدمات کرد و اولین دوره مدرسه افسری را تشکیل داد و برای استخدام آگهی منتشر و از بین داوطلبان عناصری انتخاب شدند که به اصالت و تربیت خانوادگی و حسن اخلاق مشهور و دارای مزاجی سالم و تحصیلاتی کافی بودند»^(۴) یالمارشن پس از تأسیس دانشکده افسری، عشق و علاقه عجیبی به این دانشکده نشان می داد و امید فراوان به آینده این دانشکده بسته بود به همین جهت «فرماندهی عالیه مدرسه را خود بشخصه عهده دار و مرتباً همه

۱- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۴۶.

۲- همان، ص ۴۹.

۳- همان، ص ۴۹.

۴- همان، ص ۵۲.

روژه به تعلیمات نظامی و عملیات تاکتیکی و به کلاس‌های درس سرکشی و از نزدیک مراقبت می‌کرد»^(۱) افسران سوندی برای اینکه کار آموزش دانشجویان هیچگونه کم و کاستی نداشته باشد و دقیقاً براساس آخرین استانداردهای آموزشی اروپا باشد، تدریس دروس عمومی مانند «تاریخ» و «ورزش» و ... را در دستور کار خود قرار دارند و جهت «تعلیم مواد عمومی مانند تاریخ و جغرافیا و ... از استادان مشهور وقت مانند آقای شمس‌الدین رشدیه و برای تعلیمات ورزشی آقای میرمهدی ورزنده استخدام و به این ترتیب بهترین مربیان و معلمان برای مدرسه افسری ژاندارمری انتخاب شده بودند که دانشجویان با حسن اسلوب تحت تعلیم و تربیت قرار داشتند، ضمناً یک دوره مدرسه دامپزشکی نیز در ژاندارمری تأسیس گردید».^(۲)

سرهنگ یالمارشن و دیگر همکارانش با این اقدام اساسی و به موقع (یعنی تأسیس دانشکده افسری و آموزشگاه گروهبانی) از آغاز کار تا شروع جنگ جهانی اول که در واقع می‌توان این مدت را دوره اول ژاندارمری دانست نزدیک به ده هزار تن از پرسنل را مورد آموزش قرار دادند که از این تعداد، چهارصد تن افسر و باقی مانده درجه‌دار بودند.^(۳)

بیشتر افسران سوندی چون نظری جز خدمت صادقانه نداشتند و به کار خود همچون بسیاری از کارشناسان کشورهای دیگر کاسبکارانه نگاه نمی‌کردند در امر آموزش دانشجویان و دیگر پرسنل تحت نظر خود دلسوزی و مراقبت فراوانی نشان می‌دادند بطوری که «پس از پنج سال که از عمر ژاندارمری گذشت اولین دسته افسران لایق ایرانی به درجات ارشدی رسیدند مانند مازور (سرگرد) محمدتقی خان،^(۴) مازور حبیب‌الله شیبانی،^(۵) مازور عزیزالله خان ضرغامی ... که توانستند امور مهمه و فرماندهی‌های بالاتر را اشغال کنند و جای افسران سوندی را که در رأس رژیمن‌ها (هنگ‌ها) و باطالیان‌ها (گردان‌ها) مستقل بود بگیرند».^(۶)

■ دوران سه‌گانه ژاندارمری

عمر ژاندارمری نوین ایران بیش از یازده سال نشد این «نهاد» که در سال ۱۲۸۹ خورشیدی به کوشش سرهنگ یالمارشن و همراهانش پا گرفته بود مدتی کوتاه پس از کودتای رضاخان (رضاشاه پهلوی، بعدی) در سال ۱۳۰۰ منحل شد،

۱- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۵۲.

۲- همان، ص ۵۲.

۳- همان، ص ۴۸.

۴- منظور کلنل محمدتقی خان پسیان یکی از افسران ترقی‌خواه و آزادمش ایران است که در سال ۱۳۰۰ در جنگ با خوانین محلی در نزدیکی قوچان به شهادت رسید.

۵- نامبرده یکی از افسران لایق ایران بود. پس از اینکه رضاشاه پهلوی با او کدورنی حاصل کرد به آلمان رفت و در آنجا اقامت گزید و تا هنگامی که برلین در جنگ جهانی دوم به تصرف ارتش سرخ شوروی درآمد در این شهر سکونت داشت. او پس از سقوط شهر دستگیر و توسط روس‌ها تیرباران گردید.

۶- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۴۸.

این یازده سال عمر ژاندارمری را می‌توان به سه دوره رسد کرد.

دوره نخست - مدت زمان این دوره را می‌توان از هنگام تأسیس ژاندارمری در سال ۱۹۱۲ تا اوایل جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ دانست در این دوره تعداد نفرات افسران سوئدی و کوشش‌های آنان چشمگیر بود. در این مدت تعداد زیادی از داوطلبان خدمت در ژاندارمری مورد آموزش قرار گرفتند و ژاندارمری توانست نظم و امنیت را در بیشتر راه‌ها و مناطق خارج از محدوده شهرها برقرار نماید. در این دوره ریاست ژاندارمری با کلنل یالمارش بود.

دوره دوم - آغاز و پایان دوره دوم را تقریباً می‌توان با آغاز و پایان جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) یکی دانست در این مدت ۴ سال تغییرات زیادی در این ارگان روی داد که کاملاً با پیش از جنگ متفاوت بود. در این دوره بیشتر افسران سوئدی ژاندارمری همچون مردم ایران خواهان پیروزی آلمانی‌ها در جنگ بودند.^(۱) دولت‌های روس و انگلیس که در همان اوایل جنگ بی‌طرفی ایران را در جنگ به هیچ شماره و از شمال و جنوب ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند، تمایل افسران سوئدی به آلمانی‌ها را نوعی نقض بی‌طرفی شمردند و از دولت‌های ایران و سوئد خواستند قرارداد استخدام افسران سوئدی را فسخ کنند و دولت‌های ایران و سوئد هم از روی ناچاری به این کار تن دردادند و فقط تعداد اندکی از افسران سوئدی با توافق روس و انگلیس و سپس سوئد به کار خود در ژاندارمری دولتی ایران ادامه دادند. باقیمانده افسران سوئدی یا به کشورشان بازگشتند و یا به «کمیته دفاع ملی» که سازمانی ملی‌گرا و مخالف روس و انگلیس بود پیوستند و یا اینکه به نیروهای آلمانی ملحق شدند. ریاست ژاندارمری در این دوره پرآشوب تا اوایل ژانویه ۱۹۱۶ با کلنل ادوال سوئدی بود و پس از این تاریخ سرگرد نیسترم که با انگلیسی‌ها میانه خوبی داشت عهده‌دار این سمت گردید.

دوره سوم - آغاز دوره سوم ژاندارمری ایران در زمان حضور افسران سوئدی را می‌توان از پایان جنگ جهانی اول دانست و پایان این دوره را هم آذرماه سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی. در اواخر این سال رضاخان سردار سپه تصمیم گرفت نیروی قزاق و ژاندارمری را منحل و با استفاده از نفرات و امکانات این دو نیرو ارتش نوین ایران را تأسیس نماید در این دوره حضور افسران سوئدی نسبت به دوره‌های پیش بسیار کمتر بود و پست‌های کلیدی و مراکز حساس در دست افسران ایرانی بود. ریاست این دوره ژاندارمری با کلنل گلوپ سوئدی بود.

۱- در این باره بلوشر که در آن هنگام از اعضای سفارت آلمان در تهران بود در سفرنامه خود چنین نوشته است: «از میان افسران سوئدی که اداره ژاندارمری را به عهده داشتند و با کارشکنی‌های انگلیس و روس دائم در جدال بودند اکثریت با کسانی بود که با دولت آلمان بر سر مهر بودند. یکی از این آقایان در کلوب تهران در حضور دیپلمات‌های کشور متفق عالماً و عمداً جام خود را به سلامتی قیصر آلمان خالی کرد و با صدای بلند که به گوش وزیرمختار روسیه نیز رسید گفت که با ژاندارم‌های خود به پترزبورگ لشکر خواهد کشید. مردم ایران با علاقه تمام در جریان رویدادهای جنگ بودند و هر پیروزی آلمان را بر روسیه با فریادهای شادی درود می‌گفتند.»

■ تعداد نفرات کارشناسان نظامی سوئدی ژاندارمری ایران

در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران» از سی و شش کارشناس نظامی سوئدی نام برده شده است، البته نویسنده این کتاب شادروان «جهانگیر قائم‌مقامی» یادآوری نموده که تعداد نفرات بیش از این بوده است ولی او موفق بدست‌آوردن نام و مشخصات بیش از این تعداد نشده است. مورخ الدوله سپهر نویسنده کتاب «ایران در جنگ بزرگ» در نوشتاری در شماره ۲۵ سالنامه دنیا تعداد افسران سوئدی ژاندارمری را ۳۹ تن نوشته است. ویلهلم لیتن که در نخستین جنگ جهانی مدتی کنسول آلمان در تبریز بوده است در کتاب خود با عنوان «ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی» این تعداد نفرات را ۳۴ تن گفته است. در کتاب «تاریخ ژاندارمری ایران» نوشته سرهنگ دوم پرویز افسر به ۳۷ کارشناس نظامی سوئد در ژاندارمری ایران اشاره شده است. رضاقلی قائم‌مقامی که خود یکی از افسران ژاندارمری زمان سوئدی‌ها بوده است در کتاب خود با عنوان «وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی» این تعداد را حدود ۴۰ تن دانسته است. ولی تا آنجا که نگارنده پژوهش نموده‌ام تعداد نفرات افسران سوئدی ژاندارمری ایران ۴۷ تن بوده است که در این بخش از کتاب به معرفی آنان پرداخته می‌شود.

افسران سوئدی ژاندارمری ایران

● سر تیپ یالمارشُن

نامبرده در ۱۵ اوت ۱۹۱۱ به همراه دو افسر سوئدی دیگر «سرگرد شولد بران» و «سرگرد پیرسن» به درخواست دولت ایران جهت بنیاد نهادن یک ژاندارمری نوین و کارآمد که بر پایه آخرین دستاوردهای دانش نظامی باشد وارد تهران شد. او و همراهانش از «بدو ورود تا مدتی در مهمانخانه‌ای به نام پاریس که در خیابان علاءالدوله^(۱) قرار داشت سکنا گزیدند». ^(۲) یالمارشُن که از همان نخست به عنوان فرمانده کل ژاندارمری منصوب گردید در آغاز کار با کارشکنی‌های روس‌ها و عوامل آنها روبرو شد و مدتی بعد هم که نخواست بازبچه دست انگلیسی‌ها گردد مورد خشم آنها واقع شد و از راههای مختلف مانع کار او می‌شدند ولی یالمارشُن که او را باید گل سرسید کارشناسان اروپایی اعزامی به ایران دانست. پس از استقرار و مطالعات و بررسی‌های اولیه، ژاندارمری ایران را براساس اصول علمی پی‌ریزی نمود. یالمارشُن پس از اقدامات اولیه جهت گسترش و پیشبرد کار، دومین گروه از افسران سوئدی را به ایران فراخواند. با آمدن این گروه به ایران که بیشتر برای آموزش داوطلبان خدمت در ژاندارمری بود، این نهاد گسترش زیادی یافت و در سایه کاردانی و لیاقت یالمارشُن، ایران دارای یک ژاندارمری نوین، کارآمد و منسجم گردید. روس‌ها و انگلیسی‌ها که منافعشان ایجاب می‌کرد ایران دارای یک نیروی نظامی نیرومند و کارا نباشد اقدامات یالمارشُن را در تضاد با اهداف خود در ایران می‌دانستند و به همین جهت از هر فرصتی برای کوبیدن او و برکناری‌اش از فرماندهی ژاندارمری ایران استفاده می‌کردند و بهترین فرصتی که نصیب آنان شد هنگامی بود که یالمارشُن به یک مرخصی چندماهه در آوریل ۱۹۱۴ به سوئد رفت و در آنجا بنا به دعوت دولت چین و موافقت دولت سوئد جهت مطالعه و اقدامات اولیه برای تأسیس یک ژاندارمری به سبک جدید عازم چین گردید. کشورهای استعمارگر بویژه روسیه هیچ برایشان خوشایند نبود که چین هم در سایه یک ژاندارمری منسجم و کارآمد دارای امنیت گردد و دیگر در آن کشور هرج و مرج حاکم نباشد، کینه یالمارشُن را بیش از پیش به دل گرفتند و نزد دولت

۱- این خیابان در سال ۱۳۱۳ خورشیدی که مصادف بود با جشن هزارمین سال تولد فردوسی توسی به خیابان فردوسی تغییر نام داده شد.

۲- تاریخ انقلاب مشروطیت.

ایران چنین عنوان نمودند که چون یالمارسن در استخدام دولت ایران بوده است این حق را نداشته است که برای تأسیس ژاندارمری بدون اجازه دولت ایران به جین برود و به همین جهت با اصرار و فشار، از دولت ایران خواستند به محض بازگشت یالمارسن به ایران، حکم برکناری‌اش به وی ابلاغ گردد. یالمارسن پس از بازگشت از سوئد به ایران در اوایل ژانویه ۱۹۱۵^(۱) با اینکه برکناری‌اش به او ابلاغ نشده بود که آن هم ناشی از ترس دولت از مجلس شورای ملی بود که از یالمارسن حمایت می‌کرد، احساس نمود عوامل روس و انگلیس شرایط کار را بیش از پیش ناهموار کرده‌اند و ادامه کار و انجام وظیفه ممکن نیست به همین جهت دوباره به مرخصی رفت، با رفتن یالمارسن که در واقع نوعی اعتراض بود، سرو صدای مجلس شورای ملی به پشتیبانی از یالمارسن که در ۴ ژانویه ۱۹۱۴ از درجه سرهنگی، مفتخر به درجه سرتیپ سومی شده بود^(۲) بلندگردید و نمایندگان مجلس در یک جلسه غیرعلنی به تاریخ ۱۳ ژوئن ۱۹۱۵ خواهان توضیحات نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه در این مورد شدند «در جلسه خصوصی پارلمان از شاهزاده عین‌الدوله رئیس‌الوزراء و حاجی محترم السلطنه وزیر امور خارجه توضیح خواسته شد که چرا کنترات ژنرال یالمارسن سوئدی رئیس ژاندارمری را فسخ نموده‌اند.

وزیر خارجه در جواب گفت: مشارالیه بدون اجازه دولت ایران داخل خدمت مملکت چین شده معذالک هنوز کنتراتش را فسخ نکرده‌ایم و لکن درصدد الفاء آن هستیم.

مجلس علیرغم دولت به اکثریت رای داد که مرخصی ژنرال یالمارسن تمدید شود و ضمناً به او تلگراف نمایند هرچه زودتر به ایران معاودت نماید».^(۳)

یالمارسن به ایران بازگشت و تا اواخر سال ۱۹۱۵ به کار خود در ایران ادامه داد، در همین هنگام دولت ایران که دیگر تاب و تحمل فشارهای دولت روس و انگلیس را نداشت قرارداد سرتیپ یالمارسن را لغو نمود و به همین جهت، او از وزارت داخله (کشور) درخواست نمود «در ازاء خدمات او ماهیانه صد تومان به رسم مستمری از طرف دولت درباره مشارالیه برقرار شود، وزارت داخله عین پیشنهاد را به هیئت وزراء فرستاده است».^(۴)

■ گفتگوی عبدالله بهرامی با یالمارسن در سوئد درباره علت برکناری او

عبدالله بهرامی در هنگامی که ریاست شهربانی کل کشور با وستداهل سوئدی بود، نخست به عنوان مترجم در این اداره سرگرم کار شد او پس از مدتی جهت دیدن یک دوره آموزشی همراه با وستداهل راهی سوئدگردید. در این کشور با سرتیپ یالمارسن که به تازگی از ایران بازگشته بود دیدار نمود. عبدالله بهرامی در کتاب خاطراتش به این دیدار و گفتگوها که در

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۴۲.

۲- همان، ص ۱۰۸.

۳- همان، ص ۱۷۸.

۴- همان، ص ۲۷۲.

رابطه با سفر چین و برکناری یالمارشن است اشاره‌ای نموده است که در اینجا نقل می‌گردد: «کلنل یالمارشن پس از چند سال خدمت مطابق قرارداد خود برای گذراندن سه ماه مرخصی^(۱) به وطن خود مراجعت کرد. در آنجا از طرف دولت سوئد یک مأموریت موقتی به او ارجاع کردند که یک مسافرتی به چین نموده و با دولت چین برای اعزام هیئت مستشاری نظامی به آن مملکت مذاکراتی بنماید. دولت چین هم در آن زمان مثل مملکت ایران مورد تجاوز و تعرض دولت روسیه بود و به بهانه‌های مختلف در سرحدات آن اسباب ناامنی و اغتشاش را فراهم می‌ساخت، دستجات سارقین راهها را ناامن و تجارت محل را مختل ساخته بودند، ظاهراً به تلقین انگلیسی‌ها چینی‌ها هم در صدد برآمدند که از یک دولت بی‌طرف عده‌ای از صاحب منصبان را برای تشکیل و تعلیم ژاندارمری دعوت نماید، آنها هم به سوئد متوسل شده بودند، این بود که سوئد هم یالمارشن را برای چند هفته به آنجا فرستاد. روس‌ها از این بابت سخت آشفته گردیدند و بیشتر کینه یالمارشن را در سینه انبار کردند، بدبختانه در آن وقت ریاست کابینه ایران به محمد ولی خان سپهسالار سپرده شده بود. این شخص برای اینکه در دوره محمدعلی شاه خود را به آزادیخواهان نزدیک ساخته بود نزد ملتون یک جزئی وجاهتی داشت، ولی در حقیقت او هم مانند وثوق‌الدوله و سپهدار رشتی جزه سرسپردگان سفارت روس بود که با نفوذ آنها متصدی این مقام می‌شدند.

روس‌ها به سپهسالار دستور دادند که کنترات خدمت او را به این بهانه که بدون اجازه به چین سفر کرده است لغو نماید. سپهسالار بدون تأمل کنترات او را لغو و یک صاحب‌منصب دیگری که خود را به سفارت روس بیشتر نزدیک ساخته بود بجای او گمارد. این اطلاعات را من شخصاً از کلنل یالمارشن در مأموریت سوئد که با عده‌ای از صاحب‌منصبان دیگر در یک کلوب ملاقات کردم برای من حکایت نمود و علت لغو کنترات خویش را شرح داد. پس از رفتن یالمارشن رشته نظم بریده شد و سایر صاحب‌منصبان دیگر از رئیس جدید تمکین ننموده و هر یک سیاست جداگانه اتخاذ نمودند تا در اوایل جنگ بین‌المللی قسمتی از آنها به طرف آلمان‌ها رفته و با متفقین به مخالفت پرداختند بطوری که ژاندارمری به کلی متلاشی گردید».

■ سفیر انگلیس در ایران: امیدواریم از دست او خلاص شویم

همانگونه که پیش از این گفته شد روس‌ها و انگلیسی‌ها به هیچ عنوان با افسران سوئدی که تمایلی به این دو کشور نداشتند. خوب نبودند و تا می‌توانستند در راه آنها ناهمواری ایجاد می‌کردند و در این کار از زدن انواع و اقسام تهمت‌ها و برچسب‌های ناروا کوتاهی نمی‌کردند در اینجا برای آنکه بیشتر با نظرات دشمنانه انگلیسی‌ها با افسران سوئدی ژاندارمری ایران آشنا شوید متن کوتاه شده تلگراف سفیر انگلیس به کنسول این کشور در شیراز به تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۱۵ آورده می‌شود: «چنین به نظر می‌آید که یالمارشن عقل خود را گم کرده و کار خود را می‌خواهد بدست خود خراب کند، چه او در

هرجا هر قدر می‌تواند ضرر می‌رساند ما امیدواریم عنقریب از دست او خلاص شویم... بلژیکی‌ها^(۱) واضح است که خیلی غضبناک شده‌اند و در این دیوانگی ژنرال مقاصد سیاسی حس می‌کنند، لکن من خود در این خصوص شک دارم هرچند مغز ضعیف ژنرال ممکن است که بواسطه مشاورین عثمانی و آلمانی او را وادارد بعضی زحمت‌ها برساند»^(۲).

■ درخواست یالمارسن از عبدالحسین شیبانی (و حیدالملک)

عبدالحسین شیبانی نماینده مجلس شورای ملی ایران در ۲۴ ژوئن ۱۹۱۷ به عنوان یکی از نمایندگان ایران جهت شرکت در کنگره سوسیالیستها در استکهلم وارد سوئد گردید. تعدادی از افسران سوئدی ژاندارمری و نظیمه (شهربانی) ایران که به کشورشان بازگشته بودند، یا به دیدار شیبانی رفتند و یا با او مکاتبه نمودند. از جمله کسانی که با عبدالحسین شیبانی نامه‌نگاری نمود و درخواستی از او داشت و موفق به دیدار نماینده اعزامی ایران نگردید، فرمانده پیشین ژاندارمری ایران، کلنل یالمارسن بود عبدالحسین شیبانی در کتاب خاطرات خود به درخواست یالمارسن از او که بوسیله پیغام و نامه انجام گرفته و همچنین دیگر مطالبی در رابطه با او اشاراتی دارد که در اینجا به نقل از این کتاب ذکر می‌گردد: «شنبه ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۶ (آلمان - برلن) ماژور دوماره سوئدی را عصر ملاقات و با او مفصلاً صحبت کردم، می‌گفت «کلنل یالمارسن» معروف سوئدی مایل است از طرف آلمان‌ها به ایران برود و با «نظام‌السلطنه»^(۳) مشغول تنظیم قوای ایران باشد، اینجانب این مسئله را به اشتیاق تلقی کرده وعده دادم برای انجام آن اقدام نمایم...». «شنبه ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۶ - برلن - ... ساعت پنج بعدازظهر ماژور دوماره سوئدی به دیدن اینجانب آمده قدری صحبت کردیم، می‌گفت عنقریب آلمان‌ها شروع به حملات در طرف روسیه خواهند کرد. در خصوص کلنل یالمارسن تأکید کرده می‌گفت خوب است بگوئید من این مسئله را طرح کرده‌ام زیرا خودم هم به وزارت جنگ همین راپرت را داده‌ام». «۵ ژوئیه ۱۹۱۷ - استکهلم - نامه‌ای به کلنل یالمارسن نوشته از او خواهش کردم هر وقت به شهر می‌آید او را ملاقات کنم...». «۶ ژوئیه ۱۹۱۷ - استکهلم - ... دکتر «رمن مان» سردبیر روزنامه معروف «استکهلمزتی دینگن» که در این جنگ تقریباً بی طرف است می‌گفت مطلب خیلی زیاد داریم و جا بالنسبه کم ولی سعی می‌کنم هرطور شده یک مقاله‌ای راجع به ایران بنویسم. مقاله‌ای را نشان داد که کلنل یالمارسن راجع به ایران و جنگ اروپا در آن روزنامه نوشته است. می‌گفت چون حمله سخت به روس‌ها و انگلیسی‌ها کرده است برضد بی طرفی روزنامه عمل شده است...». «چهارشنبه ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۷ ... دیروز مقاله کلنل یالمارسن در روزنامه «استکهلمزتی دینگن» در دفاع از ایرانیان علیه سیاست روس و انگلیس منتشر شده بود. به روس‌ها و انگلیسی‌ها خوب

۱ - منظور کارشناسان بلژیکی می‌باشد که در وزارت مالیه (دارایی) ایران کار می‌کردند، در آن هنگام کارشناسان بلژیکی کاملاً از انگلیسی‌ها و روس‌ها حرف‌شنوی داشتند و در واقع بیشتر تابع آنها بودند تا دولت ایران.

۲ - کشف تلبیس، ص ۷۴.

۳ - رئیس، دولت موقت مهاجرین ایران که در زمان جنگ جهانی اول برای مدت کوتاهی در کرمانشاه تشکیل گردید.

تاخته است...» (۲۳ ژوئیه ۱۹۱۷ - امروز کلنل یالمارشن که در جایی در داخله سوئد منزل دارد نامه‌ای به اینجناب نوشته و اظهار می‌دارد که در این مدت به واسطه مشق و مانور قشون نتوانسته است به استکهلم برای دیدن اینجناب بیاید. امروز هم برای تعطیل، به محل منزل خانواده خود رفته و تا اواخر اوت در آنجا خواهد بود و بعد اگر اینجناب در استکهلم باشم به دیدن من خواهد آمد) «جمعه ۳ اوت ۱۹۱۷ - پیش از ظهر محمدخان از طرف آقای «مفخم الدوله»^(۱) آمد و بسته نامه‌های پترزبورگ را گرفت که برای ایشان ببرد. نامه‌ای هم به آقای مفخم الدوله نوشته به ایشان یادآوری کردم که کلنل یالمارشن نامه‌ای نوشته تقاضای وقت ملاقاتی از ایشان نموده است. اگرچه منزل کلنل نامبرده بیست و چهار ساعت از استکهلم دور است ولی بنا به اظهار خودش هر وقت برای ملاقات تعیین شود این مسافرت را بر عهده خواهد گرفت...» (۶ اوت ۱۹۱۷ .. خود کلنل یالمارشن هم به آقای مفخم الدوله مکتوبی نوشته و ملاقاتی از ایشان خواستگار شده است. ایشان جواب داده‌اند که چون مدتی خیال اقامت دارند راضی به زحمت کلنل نبوده که از این راه دور به ملاقات ایشان بروند، بلکه اواخر ماه که به استکهلم مراجعت می‌کنند ایشان را خواهند دید) «سه شنبه ۷ - اوت ۱۹۱۷ ... کاپیتان فولکه پیش از ظهر به ملاقات اینجناب آمد و اظهار کرد که با کلنل یالمارشن با تلفن صحبت کرده و جداً خواهش کرده است هر طور هست به توسط اینجناب ملاقاتی با آقای مفخم الدوله بنماید. بعضی مطالب هست که می‌خواهد حضوراً به ایشان بگوید و دیگر آنکه بعضی اطلاعات خصوصی و نقشه‌ها هم دارد که می‌خواهد به خود ایشان بدهد. خیلی لازم است که پیش از اینکه آقای مفخم الدوله اولیای امور سوئد را ببیند و به ملاقات پادشاه سوئد برود، این ملاقات با کلنل یالمارشن صورت گرفته باشد. نامه‌ای به آقای مفخم الدوله طبق خواهش یالمارشن نوشته و فرستادم و خواهش کردم اگر مانع سیاسی در کار نیست خوب است که هرچه زودتر وقتی را برای ملاقات کلنل تعیین کرده با او صحبت‌های لازم را به میان گذارد. (۲) نامه‌ای هم به خود کلنل در جواب نامه دوم اوت او نوشته او را از مساعدت خود مطمئن کردم...» «چهارشنبه ۸ اوت ۱۹۱۷ - صبح نامه مفصلی از کلنل یالمارشن دریافت کرده در این نامه شرح مسافرت اخیر خودش را به ایران جهت آوردن افسران سوئدی از ایران و تحریراتی که علیه او در تهران شده و عدم رضایت از اوضاع حالیه خودش و خدماتی را که باکمال صداقت به ایران کرده و میل مفروطی که امروز به مراجعت به ایران دارد در شش صفحه مفصل شرح می‌دهد. در پایان نامه خواهش کرده است که این نامه را برای آقای مفخم الدوله بفرستم تا ایشان هم از مطالب آن مطلع شوند. طبق خواهش کلنل فوراً نامه‌ای به آقای مفخم الدوله نوشته نامه کلنل را عیناً برای ایشان فرستادم. پس از فرستادن این نامه تلگرافی از کلنل واصل شده تأکید در فرستادن نامه او نزد وزیر مختار کرده. در جواب، تلگراف کردم که نامه او را فرستادم.» «پنجشنبه ۹ اوت ۱۹۱۷ - امروز صبح نامه‌ای از آقای مفخم الدوله دریافت کردم و نامه کلنل یالمارشن را رجعت داده و ضمناً می‌گوید هنوز از تهران دستوری برای استخدام افسران سوئدی نرسیده. وقتی هم که رسید باید با رعایت تمام

۱ - وزیر مختار ایران در پترزبورگ و سرپرست کنسول‌های ایران در کشورهای اسکندریه و...

۲ - احتمالاً مانع سیاسی در کار بوده است که «شیبانی» اشاره نموده است. و این مانع با دولت روس بوده است و با انگلیس.

اطراف کار، انتخاب آنها به عمل آید» «شنبه ۱۱ اوت ۱۹۱۷... امروز آقای مفخم‌الدوله با تلفن اطلاع داد که روز دوشنبه به استکهلم می‌آید...» «۷ سپتامبر ۱۹۱۷ - ... کلنل یالمارشن وارد استکهلم شده و با آقای مفخم‌الدوله ملاقات کرده است...» با اینکه این دیدار انجام گرفت ولی منجر به بازگشت کلنل یالمارشن به ایران نگردید و پیدا نیست که آیا او در این ملاقات آن اطلاعات خصوصی و نقشه‌ها را به مفخم‌الدوله داده است یا نه.

■ خودکشی یالمارشن

سرتیپ یالمارشن پس از بازگشت از ایران مدتی در کشورش زندگی کرد ولی پیدا نیست به چه انگیزه‌ای چند سال پس از بازگشت متأسفانه دست به خودکشی زد^(۱) در هیچ یک از کتابهای ایرانی که درباره افسران سوئدی ژاندارمری ایران مطالبی دارند درباره علت و انگیزه خودکشی یالمارشن مطلبی ذکر نشده است بدلیل عدم دسترسی نگارنده به منابع سوئدی تاریخ دقیق خودکشی، محل و علت و انگیزه این کار یالمارشن افسری که شایسته همه گونه «پاس و ستایش است، ناپیدا است در ضمن بد نیست بدانید کلنل فضل‌الله خان آق اولی که در اوایل کار یالمارشن در ایران سمت مترجمی او را بر عهده داشت به سرنوشت او دچار شد. کلنل آق اولی که افسری بسیار میهن‌دوست بود در ۲۱ مارس ۱۹۲۰ در اعتراض به قرارداد ننگین ۱۹۱۹ ایران و انگلیس خودکشی نمود.

■ دیدگاه چند تن نویسنده - تاریخ‌نگار - سیاستمدار - درباره سرتیپ یالمارشن

۱- عبدالله بهرامی (نویسنده - از افسران شهربانی (نظمیه) دوران سوئدی‌ها) : کلنل یالمارشن یک نفر صاحب‌منصب جدی قشون دولت سوئد بود، او به شخص خود و مأموریت جدید خیلی اهمیت می‌داد و احترام دولت ایران را در مقابل سایرین حفظ می‌نمود. در مقابل وزراء و هیئت دولت ایران مناسبات خود را هیچ وقت از نظر دور نمی‌داشت. هر دفعه که من به سمت مترجمی همراه او به هیئت دولت می‌رفتم مشاهده می‌کردم که این شخص چقدر نجیب و اصیل‌زاده است. رفتار و اخلاق او را روس‌ها به هیچ وجه نمی‌پسندیدند و او را از مأمورینی که دور سفارت پیوسته در گردش بودند و منتظر احکام و دستورالعمل آنها می‌شدند جدا نموده و درصدد کارشکنی وی برآمدند. ولی کلنل مهلت و بهانه به آنها نمی‌داد...»^(۲)

۲- عبدالله مستوفی (نویسنده - تاریخ‌نگار) : «... کلنل یالمارشن سوئدی افسر منظم صحیح‌العمل و وظیفه‌شناس. کار ژاندارمری را خیلی پیش برده و افراد کاری و افسران با انضباط تربیت کرده...»^(۳)

۱- خاطرات کحال‌زاده (دیده‌ها و شنیده‌ها)، ص ۴۲۹.

۲- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۱۴۷.

۳- شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ص ۳۶۹، جلد دوم.

۳- حسن تقی زاده (سیاستمدار و از گردانندگان روزنامه «کاوه»): «رئیس آنها (ژاندارمری ایران)

ژنرال یالمارشن شخصی خیلی نجیب بود...»^(۱)

۴- کلنل شهید محمد تقی خان پسیان^(۲): «من به شاگردی ژنرال یالمارشن که پدر ژاندارمری نوین ایران است

افتخار می‌کنم و همه وقت او را می‌ستایم.»^(۳)

«... یگانه صاحب‌منصب باشرافت و ایران‌دوست یعنی آقای ژنرال یالمارشن فقیه که نام باشرفش در قلب هر سرباز

صمیمی ایران مادام‌الحيات نقش ثابتی خواهد بود...»^(۴)

۵- ملک الشعرا بهار (شاعر - نویسنده - سیاستمدار): «... خداوند ژاندارمری ایران یالمارشن آن بزرگوار

سوئدی...»^(۵)

۶- محمدرضا کرم‌پور (تاریخ نگار): «... یالمارشن پس از ورود به تهران به ریاست ژاندارمری ارتقاء یافته و با

همکاری دوستان خود به تعلیم و تربیت افسران ایرانی و آشنا نمودن آنان به اصول نظامی همت گماشت و در مدت کوتاهی

یک‌دهه قشون منظم و مرتبی که به فتون نظامی وارد بودند آماده کرد... چون عده‌ای از عشاریر در مواقع مختلف مزاحم

مردم شده و برای تأمین اعاشه خود به اموال آنان تجاوز می‌کردند، یالمارشن آنان را با حقوق مکفی و به منظور تأمین

امنیت کشور استخدام و به حفاظت مأمور نمود، تا هم از وجود عشاریر استفاده شده و هم با فقر و بیکاری که عشاریر را دزد و

یاغی بارآورده بود مبارزه نماید...»^(۶)

● سرگرد شولدربران^(۷)

سرگرد شولدربران جزو نخستین افسران سوئدی بود که همراه با یالمارشن در ۱۵ اوت ۱۹۱۱ جهت تأسیس ژاندارمری

نوین ایران وارد تهران شد او پس از تشکیل ژاندارمری به فرماندهی هنگ دوم ژاندارمری تهران (مستقر در باغشاه)

منصوب شد.^(۸) وی مدتی پس از این انتصاب «در چندین مأموریت جنگی شرکت و برای بازرسی به غالب نقاط اعزام

۱- زندگانی توفانی، ص ۳۸۲.

۲- نامبرده افسری آزادخواه بسیار مین‌دوست و ملی‌گرا که زیر نظر افسران سوئدی آموزش دیده بود.

۳- خاطرات مهدی فرخ، ص ۹۹.

۴- قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان، ص ۲۵۱.

۵- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران.

۶- علل استخدام مستشاران خارجی از دول بی‌طرف پس از استبداد صغیر، ص ۴۱.

۷- در کتاب «ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی» نوشته ویلهلم لیث آلمانی نام این افسر سوئدی این‌گونه نوشته شده است،

«اسکار فن اسکیلودبراندت».

۸- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۱۵۸.

می‌شد»^(۱) از جمله مأموریت‌های جنگی سرگرد شولدبران می‌توان به شرکت نامبرده در جنگ بالرها‌های شورشی در لرستان اشاره کرد «... قوای ژاندارمری می‌بایستی به بروجرد بروند ولی عده کافی نداشتند تا با الوار مقابله کنند، مازور شولدبران مایل بود تا به بروجرد رفته ملاقاتی با الوار به عمل آورد که از طرز جدال و دفاع آنها اطلاع به هم رساند، با مؤلف مشورت کرد و قرار شد با یک عده غفلتاً وارد بروجرد شده به الوار حمله‌ور شوند و فوراً به طرف عراق^(۲) مراجعت کنند، کریم‌خان از طایفه بیات به معرفی سهام‌السلطان بیات برای راهنمایی تعیین شد. ژاندارمری تحت فرماندهی شولدبران به طرف بروجرد حرکت کرد^(۳)، آنان پس از رسیدن به «بروجرد بلافاصله از شهر خارج و به الوار حمله بردند، الوار به چابکی بر اسب‌های خود سوار شده به نوبه خود به ژاندارم‌ها حمله کردند ولی توپ و مسلسل به آنها امان نمی‌داد، یک عده از آنها کشته شده، عقب‌نشینی اختیار کردند، پس از انجام این حمله ژاندارمری فوراً به طرف عراق مراجعت کرد...»^(۴)

درباره پایان کار سرگرد شولدبران در ایران، به تاریخ مشخصی دست پیدا نکردم ولی به گمان فراوان نامبرده هم جزو آن ۹، افسری بوده است که در ماه مارس ۱۹۱۵ بر اثر کارشکنی‌های روس و انگلیس به ناچار به سوئد بازگشتند.

● سرگرد کارل پترسن

پترسن جزو نخستین افسران سوئدی بود که به همراه یالمارسن و شولدبران در ۱۵ اوت ۱۹۱۱ جهت بنیاد نهادن ژاندارمری به سبک اروپایی وارد ایران شد، سرگرد پترسن کار خود را در ژاندارمری ایران با عنوان «مری سواره نظام» هنگ دوم ژاندارمری مستقر در باغشاه تهران آغاز نمود. بنا بر نوشته نویسنده کتاب «تاریخ ژاندارمری» او در اغلب جنگ‌هایی که با باغی‌ها و شورشیان روی می‌داد شرکت می‌نمود. از تاریخ دقیق بازگشت پترسن به سوئد اطلاعاتی در دست نیست. عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک) در سفر سال ۱۹۱۷ خود به سوئد دیدارهایی با پترسن در استکهلم داشته است که در اینجا به نقل از کتاب خاطراتش آورده می‌شود: «سه‌شنبه ۲۶ ژوئن ۱۹۱۷ - ... یک ساعت به ظهر مانده کاپیتان پترسن افسر سوئدی که مدتی در ایران بود. و حالا در استکهلم مقیم است آمد و مفصلاً صحبت کردیم. کاپیتان نامبرده بسیار ایران دوست و مایل است کار در اینجا پیشرفت کند...».

«۳ ژوئیه ۱۹۱۷ - پیش از ظهر پترسن تلفن کرده از نگارنده احوالپرسی کرد. او را به ناهار دعوت کردم و با هم ناهار صرف کردیم. می‌گفت فردا به خارج شهر رفته و تا یک هفته خارج خواهد بود. قرار شد ساعت پنج و نیم مجدداً به هتل

۱- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۶۵.

۲- منظور «اراک» کنونی است که تا پیش از سال ۱۳۱۶ «عراق» خوانده می‌شد.

۳- در ۱۰ مارس ۱۹۱۴ به منظور سرکوبی الوار در نواحی بروجرد اردویی به فرماندهی مازور (سرگرد) شولدبران در مساحت ۵ نفر

افسر سوئدی دیگر اعزام گردید، (ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۰۸)

۴- از ماست که برماست، ص ۲۵۱، ۲۵۲

بیاید، صورت روزنامه‌جات مهم اسکاندیناوی را برای معرفی و طبع اعلامیه ما بدهد. دیگر اسامی چند نفر را برای ملاقات معین نموده تا با آنها راجع به ایران مذاکره کنم، تا برای افکار عامه سودمند باشد. ساعت پنج و نیم ایشان را ملاقات کردم. صورت روزنامه‌های مهم را با خود آورده بود. چند نفر را هم اسم داد که آنها را ملاقات و با آنها راجع به ایران مذاکره کنم. به کمپانی «گوست» هم تلفن کردیم قطعات جراید سوئد را که راجع به ایران از اواخر ژوئن تا اواخر ژوئیه اخبار درج کرده یا خواهند کرد، برای نگارنده بفرستند. برای هر قطعه پانزده «أر» می‌گیرند. قریب بیست و پنج روزنامه استکهلم و ولایات خلاصه اعلامیه ما را طبع کرده‌اند. امروز اعلامیه ایران را به سه زبان چاپ شده برای کلیه نمایندگان سوسیالیست فرستادم...» (۱۳ ژوئیه ۱۹۱۷ - کاپیتان پترسن سوئدی تلفن کرد و قرار گذاشت ساعت هشت برای ملاقات اینجانب به هتل بیاید. ولی اتفاقاً خبری از او نشد و طبق قراری که گذاشته بودیم سروقت نیامد...» «چهارشنبه ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۷ - صبح جانو^(۱) را ملاقات کردم شرحی از اوضاع عمومی صحبت می‌کرد. از برلن خبر مهمی نداشت. شرحی معرمانه راجع به شیخ ترکمان می‌گفت که از قرار معلوم جاسوس‌های انگلیس او را ربوده و با خود همراه کرده‌اند. غریب چیزی اینکه بعد از ظهر که پترسن صاحب منصب سوئدی به دیدن نگارنده آمد جوئی منزل همین شیخ بود. از او سؤال کردم برای چه جوئی او می‌باشد، جواب قانع‌کننده نداد، قدری سوءظن اینجانب را برانگیخت. دیگر اینکه از «فن ویزندونگ»^(۲) از من سؤال می‌کرد، به او جواب دادم که با نامبرده چندان آشنایی ندارم. در اینکه پترسن با انگلیسی‌ها ارتباط دارد حرفی نیست. خانمش هم با انگلیسی‌ها آمد و رفت دارد». سرگرد پترسن چند سال پس از بازگشت به سوئد راهی فرانسه شد و به عنوان رئیس یکی از بخش‌های «صلیب سرخ جهانی» سرگرم کارگردید و هنگامی که از سوی این سازمان مأموریت یافت تا از کشورهای ترکیه - مصر - عراق - بازدید داشته باشد. در نامه‌ای به یک دوست ایرانی با نفوذ که گویا جزو اعضای هیئت مدیره بانک ملی ایران بوده است اظهار می‌دارد چنانچه دولت ایران مایل به بازدید او به عنوان مأمور سازمان صلیب سرخ از ایران باشد این سازمان این دعوت را خواهد پذیرفت. این دوست ایرانی سرگرد پترسن که نامش در سند شماره $\frac{290}{6/164/8}$ «سازمان استاد ملی ایران» خوانا نیست در نامه مورخ ۲۲ بهمن ۱۳۱۲ (۱۹۳۳ میلادی) خود به وزارت امور خارجه (احتمالاً وزیر امور خارجه) در خواست پترسن و نقطه نظرات خود را در این باره بیان می‌کند، که در اینجا متن این نامه به نقل از سند ذکر شده آورده می‌شود:

«دوست عزیزم

مسیو کارل پترسن که سابقاً در ایران بوده و اکنون رئیس یکی از دوائر جامعه جمعیت‌های صلیب احمر در پاریس می‌باشد، مراسله به اینجانب نوشته مبنی بر اینکه مشارالیه از طرف دارالانشای جامعه مذکور در فوق، مأمور مسافرت به ترکیه و عراق و مصر و دیدن مؤسسات هلال احمر ممالک مزبوره گردیده است.

۱ - نماینده هند در کنفرانس سوسیالیستها در استکهلم.

۲ - از اعضای وزارت امور خارجه آلمان.

مسیو پترسن در مراسله خود علاوه نموده است که اگر از طرف دولت ایران و جمعیت شیر و خورشید سرخ اظهار علاقه‌ای نسبت به مسافرت مشارالیه به ایران شود، دارالانشای جامعه فوق موافقت خواهد کرد که در ضمن مسافرت به ترکیه و عراق و مصر مسافرتی هم به ایران بنماید. نظر به اینکه مسافرت مشارالیه ممکن است در تزئید روابط جمعیت شیر و خورشید سرخ با جمعیت‌های صلیب احمر و هلال احمر و تشریک مساعی جمعیت‌های مزبوره در پیشرفت مقاصد نوعیه فوایدی دربرداشته باشد خواستم توجه خاطر محترم را به این موضوع جلب نمایم تا در صورتی که صلاح بدانید شرحی به جناب مستطاب اجل آقای تقی‌زاده وزیر مختار پاریس مرقوم فرمایید که ایشان بنام دولت ایران نسبت به مسافرت مسیو پترسن به ایران ابراز تمایل بفرمایند».

وزارت امور خارجه درخواست و پیشنهاد «کارل پترسن» و دوست ایرانی‌اش را می‌پذیرد و از نامبرده برای دیدار از ایران دعوت به عمل می‌آید به همین جهت وزارت امور خارجه ضمن اطلاع به وزارت داخله (کشور) از این وزارتخانه می‌خواهد کمک لازم جهت تسهیل این مسافرت انجام پذیرد در اینجا نامه مورخ ۱۳۱۲/۱۲/۷ وزارت امور خارجه به وزارت داخله به نقل از سند شماره $\frac{۲۹۰}{۶/۱۶۴/۷}$ سازمان اسناد ملی ایران آورده می‌شود:

«وزارت جلیله داخله»

بطوری که سفارت شاهنشاهی در پاریس اطلاع می‌دهد کماندان^(۱) پترسن که یکی از صاحبمنصبان ارشد سوئدی و در بیست سال قبل در ایران بوده و بعدها از کار قشونی خارج گردیده مدت مدیدی است داخل کمیته صلیب احمر بین‌المللی شده است، نظر به اینکه مشارالیه از طرف صلیب احمر بین‌المللی عازم عراق و ترکیه و ضمناً مایل بود در صورتی که از طرف دولت ایران دعوتی از مشارالیه بشود از بغداد به ایران آمده و مطالعاتی در امور شیر و خورشید سرخ ایران نیز بنماید، مؤسسه شیر و خورشید سرخ این نظر را حسن استقبال کرده و از مشارالیه دعوت نموده، کماندان مذکور در اواسط ماه مارس از پاریس حرکت و پس از خاتمه کارهای خود در عراق و ترکیه از طریق بغداد به ایران خواهد آمد. متمنی است امر فرمایید دستورات لازم به مأمورین عرض راه صادر و در صورتی که محتاج به مساعدت و کمکی بشود موجبات تسهیل وسایل حرکت او را فراهم آورند.

از طرف وزیر امور خارجه

امضا»

چون میزبانی کارل پترسن با جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران بود این جمعیت هم در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۱۲/۱۲/۱۳ به وزارت داخله از این وزارتخانه جهت تسهیل مسافرت پترسن به ایران درخواست کمک می‌نماید. در اینجا با استفاده از سند شماره $\frac{۲۹۰}{۶/۱۶۴/۹}$ سازمان اسناد ملی ایران این نامه نقل می‌گردد:

«وزارت جلیله داخله»

کماندان پترسن که سابقاً از صاحبمنصبان ارشد سوئدی و در خدمت دولت شاهنشاهی ایران بوده و فعلاً به کارهای مؤسسه بین‌المللی صلیب احمرها اشتغال دارد بر حسب تمایل اتحادیه بین‌المللی صلیب احمرها و دعوت جمعیت شیر و خورشید سرخ و برای مطالعات در امور و تأسیسات این جمعیت به ایران مسافرت می‌نماید و در مدت اقامت در ایران مهمان هیئت مرکزی کل جمعیت می‌باشد. با ارسال سواد شرحی که سفارت دولت شاهنشاهی در پاریس در این خصوص به وزارت جلیله امور خارجه نوشته‌اند متنی است مقرر فرمایند حکام محترم و نمایندگان آن وزارت جلیله و مامورین لشگری و کنسولی و مخصوصاً گمرک در موقع ورود مشارالیه که تقریباً مقارن با اوایل فروردین (۳ آوریل) و از طریق کرمانشاهان خواهد بود. احترامات ایشان را مرعی داشته و وسایل تسهیل مسافرت مشارالیه را فراهم نمایند. موجب کمال تشکر و امتنان هیئت مرکزی کل جمعیت خواهد بود. از وزارت جلیله امور خارجه نیز تمنی قلمه است که به سفارت دولت شاهنشاهی در بغداد دستور بدهند که تاریخ حرکت کماندان پترسن را از بغداد به عزم ایران تلگرافاً به حکومت کرمانشاهان و هیئت مرکزی کل جمعیت اطلاع بدهند.

از طرف هیئت مرکزی کل

دکتر اعلم

امضاء»

● اگستروم

عبدالحسین شیبانی که بخشی از کتاب خاطراتش مربوط به مسافرت سوئد می‌باشد. به تعدادی از افسران سوئدی که مدتی در ژاندارمری ایران خدمت نموده و در آن هنگام به سوئد بازگشته بودند اشاره می‌کند که از جمله این افسران به شخصی بنام «اگستروم» اشاره دارد که چندین بار در استکهلم با عبدالحسین شیبانی دیدار داشته است، شیبانی می‌نویسد او جزو نخستین افسران سوئدی بوده است که وارد ایران شده و به مدت پنج سال در ایران اقامت داشته است.

تا پیش از چاپ و پخش کتاب «خاطرات عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک)» که به تازگی چاپ اول آن وارد بازار کتاب شده است نگارنده در هیچ یک از کتابهایی که در این باره مورد استفاده قرار داده‌ام به افسری که با این نام در ژاندارمری ایران شاغل باشد برخورد، نخست گمان کردم شاید «اگستروم» تعریف شده «نیلستروم» یا «کارلستروم» یا «جلستروم» که از افسران سوئدی ژاندارمری ایران بوده‌اند باشد که با مقایسه عملکرد و سابقه اقامت آنان در ایران دیدم که با هم همخوانی ندارند و «اگستروم» نمی‌تواند تعریف شده این نام‌ها و یا برعکس باشد. ولی هر چه هست او جزو افسران سوئدی ژاندارمری ایران بوده است. حال چرا به غیر از شیبانی دیگر منابع (ایران و خارجی) از او نام نبرده‌اند مشخص نیست که نگارنده امیدوارم با پژوهش‌های بیشتر در آینده هویت این شخص بهتر هویدا گردد. در اینجا مطالبی که عبدالحسین شیبانی در کتاب خاطرات خود درباره «اگستروم» نوشته است نقل می‌گردد:

«۴ ژوئیه ۱۹۱۷ (استکهلم) ... بعد اگستروم یکی از افسران سوئدی که در ایران بود به ملاقات نگارنده آمد. فارسی را

بخوبی یاد گرفته و حرف می‌زند. تا کرمان و بلوچستان هم رفته. از ایران تعریف و تمجید می‌کند. می‌گفت پارسال پس از

مراجعت از ایران و مراجعت از طریق کرمانشاه و بغداد، پنج ماه در رژیم خودش خدمت نظامی کرده بعد دیگر بیکار شده است، پدرش از او نگاهداری می‌کند. منزلشان تا استکهلم سه ساعت راه است...» «۵ ژوئیه ۱۹۱۷... بعد از ظهر اکستروم مجدداً به ملاقات اینجانب آمد با او صورتی از تمام افسران سوئدی که به ایران رفته و در خدمت ایران بوده‌اند و حالا چه اکتیف و چه ذخیره و چه پلیس، ترتیب داده شد، با آنهایی که در استکهلم با اطراف استکهلم هستند، ملاقات کنم.» «شنبه ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۷ - صبح زود اکستروم یکی از افسران سوئدی که در ایران بوده تلفن کرد که اینجانب را ببیند. قرار گذاشتیم که ساعت ده به هتل بیاید. ساعت ده آمد و تا ساعت پنج بعد از ظهر با هم بودیم و ناهار هم با هم صرف کردیم. حمیدخان هم بود، از قرار گفته اکستروم دیروز سه نفر از خانم‌های افسران سوئدی که شوهران آنها در ایران بوده‌اند و اکنون حیات ندارند به شهر آمدند که مخصوصاً اینجانب را ملاقات کنند... با اکستروم مدتی راجع به افسران سوئدی که در ایران خدمت کردند مذاکره در میان بود و یک صورتی از کلیه آنها، از افسران در خدمت و رزرو و پلیس ترتیب دادیم. افسران اکتیف سیزده نفر: یک نفر سرهنگ، یک مازور و یازده کاپیتان. افسران رزرو پانزده نفر و پنج افسر پلیس که دو نفر از آنها به نام «وستال»^(۱) و «بیورلینگ» در تهران و یکی بنام «استربلگ» در رشت اداره پلیس را تشکیل می‌دهند» «دوشنبه ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۷ - ... بعد از ظهر دو ساعتی با اکستروم و حمیدخان بودم. اکستروم از ایران و به خصوص از محاربات اخیر آزادیخواهان و ملیون علیه روس‌ها صحبت می‌داشت. زبان فارسی را خوب حرف می‌زند. از همان اول ورود بالمارش^(۲) به ایران با او بوده» و پنج سال در ایران توقف داشته و به نقاط مختلف رفته است. در محاربات ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶ ضدروس‌ها شرکت داشته است. پارسال تابستان به واسطه ناخوشی اجازه گرفته به سوئد برمی‌گردد و هنوز در اینجا است. اخیراً از وزارت جنگ آلمان درخواست خدمت کرده است ولی هنوز جواب مساعدی برای او نیامده است.»

● سروان آندن

از افسر ستاد ژاندارمری ایران یعنی سروان آندن اطلاعات بسیار کمی در دسترس می‌باشد در کتاب‌ها و دیگر منابعی که درباره افسران سوئدی ژاندارمری ایران مطالبی دارند تنها سه کتاب از سروان آندن فقط نام برده‌اند از جمله این کتاب‌ها «کشف تلیس» می‌باشد در این کتاب نامه کلنل مریل آمریکایی (وی در خدمت سفارت انگلیس در ایران بوده است) خطاب به کنسول انگلیس درج شده در این نامه به نام سروان آندن اشاره گردیده و از محتوای این نامه چنین برمی‌آید که او از بودن افسران سوئدی در ایران خرسند نبوده و سرگرم توطئه برای اخراج افسران سوئدی بوده است در این مورد به یک سطر از نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۱۵ کلنل مریل توجه فرمایید: «... من منتظر بعضی اقدامات هستم که یقیناً نتیجه آنها رفتن

۱ - منظور «وستادل» رئیس شهربانی ایران در زمان احمدشاه قاجار می‌باشد.

۲ - نخستین کسانی که با «سرهنگ بالمارش» در سال ۱۹۱۱ برای بنیاد نهادن یک ژاندارمری نوین و به سبک اروپایی وارد ایران شدند، شوولد برانده و «پترسن» بودند.

صاحب‌منصبان سوئدی خواهد بود، نیستم - مولر - فولکه - آندن و یالمارشن خواهند رفت»^(۱).

● سروان نیلس آنگمان

سروان نیلس آنگمان نخست کار خود را در هنگ اول ژاندارمری مستقر در یوسف‌آباد تهران شروع کرد، «این هنگ دارای ۱۴۰۰ تن پرسنل و حفاظت راه‌های اطراف از تهران تا دماوند، شمیران، رباط‌کریم و نیمه‌ای از جاده قزوین را به عهده داشت»^(۲) آنگمان پس از مدتی به فرماندهی ژاندارمری استان فارس منصوب و راهی مرکز استان یعنی شهر شیراز شد، استان فارس در آن هنگام به وسیله خان‌ها که دارای قدرت فراوانی بودند در نا امنی بسر می‌برد. انگلیسی‌ها در تحریک خان‌ها در ایجاد نا امنی و بلوا و آشوب به خاطر اینکه بتوانند در آنجا از خود نیروی نظامی داشته باشند نقش اساسی داشتند، به همین جهت سروان آنگمان از همان بدو ورود با مشکلات روبرو گردید یکی از این مشکلات پرداخت نشدن حقوق پرسنل ژاندارمری استان فارس از سوی وزارتخانه مالیه بود براساس مصلوب مجلس و هیئت دولت قرار بر این شده بود که «مالیه» حقوق پرسنل ژاندارمری را پرداخت کند ولی چون این وزارتخانه زیر نظر کارشناسان بلژیکی اداره می‌شد و بلژیکی‌ها هم از انگلیسی‌ها بیشتر از ایرانی‌ها احرف شنوی داشتند به درخواست دوستان انگلیسی خود به شکل‌ها مختلف از پرداخت حقوق پرسنل ژاندارمری شانه خالی می‌کردند.

تلگراف ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۵ آنگمان به تهران برای فرمانده کل ژاندارمری گویای مشکلات او و افشای کارشکنی‌های

دشمنان ژاندارمری می‌باشد:

«از شیراز به تهران

گیرنده کنل ادوال

چنانچه مالیه تهران بواسطه ملخ خوارگی تخفیف مرحمت کند ممکن است چندین هزار تومان در یک هفته فراهم نمود، این تنها عایدی است که اینجانب در آتیه می‌تواند بر آن اعتماد نماید، اوضاع غیر قابل تحمل است زیرا یک «شاهی»^(۳) در صندوق نیست. هشت ماه است غله نرسیده. پنج ماه است مواجب داده نشده و جیره هم چهار ماه است تأدیه نگشته»^(۴)

۱- کشف تلبیس، ص ۱۶۲.

۲- ایران از نفوذ مسالمت آمیز نا تحت‌الحماگی، ص ۱۷۴.

۳- واحد پول برابر $\frac{1}{3}$ ریال

۴- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۱۰

■ نقش آنگمان در ستاخیر ملی مردم شیراز

مردم شیراز که از نفوذ انگلیسی‌ها و عوامل آنها در شهرشان و دخالت‌های نابجای آنها در امور داخلی ایران به جان آمده بودند جهت کوتاه نمودن دست انگلیسی‌ها و عوامل‌شان از جمله حاکم شیراز که «قوام‌الملک» نام داشت. دست به تشکیل سازمانی که هدفش مبارزه با این بیگانگان و عوامل مزدورشان بود زدند. این سازمان «کمیته ملی دفاع از استقلال ایران» نام گرفت. افسران ایرانی ژاندارمری شیراز که افرادی آگاه و میهن‌پرست بودند مخفیانه با این کمیته تماس برقرار کردند و پس از گفتگوهای مقدماتی و بررسی تمامی جوانب کار تصمیم گرفتند شهر را به تصرف خود درآورند و بیگانگانی که همراه با عوامل خود در کار مملکت اختلال می‌کردند دستگیر نمایند. در این میان آنگمان که فرماندهی ژاندارمری استان فارس را به عهده داشت، از تصمیمات افسران ژاندارمری و کمیته ملی دفاع از استقلال ایران آگاه و با آنان هماهنگ بود ولی در ظاهر خود را ناآگاه و بی‌طرف نشان می‌داد. آنگمان هم مانند مردم ایران و تعداد زیادی از افسران سوئدی ژاندارمری ایران خواهان پیروزی آلمان در جنگ جهانی اول بود، به همین جهت با این نقشه همراه، و با «واسموس» آلمانی که در میان عشایر استان فارس بسر می‌برد و عشایر را به جنگ با انگلیسی‌ها و عواملشان ترغیب می‌کرد روابطی داشت. سرانجام هنگام اجرای نقشه ژاندارمری و کمیته ملی دفاع از استقلال ایران درباره انگلیسی‌ها و عوامل آنها در شامگاه ۹ نوامبر ۱۹۱۵ فرا رسید: «آنگمان رئیس ژاندارمری شیراز چند روز قبل از عملیات، از منطقه بازدید کرد. او نمی‌توانست خود در این عملیات دخالت کند، چون در آن صورت دولت دستاویزی پیدا می‌کرد تا او را از فرماندهی گردان سوم برکنار کند. در شب ۹ نوامبر، نیروهای ژاندارمری آرام و بی‌سر و صدا تمام نقاط استراتژیکی شهر را به تصرف خود درآوردند و خط تلگراف شیراز به تهران را نیز قطع کردند تا والی شیراز نتواند با مرکز تماس برقرار کند. صبح روز ۱۰ نوامبر، اوکونر در نهایت شگفتی متوجه شد که نیروهای ژاندارمری نه فقط در اطراف کنسولگری انگلیس موضع گرفته‌اند، بلکه افراد مسلح خود را بر بام خانه‌های مشرف به کنسولگری مستقر کرده‌اند. حتی برای محکم‌کاری یک مسلسل هم درست جلوی درب ورودی ساختمان کنسولگری گذاشته بودند. از طرف کمیته ملی دفاع از استقلال ایران به اوکونر اولتیماتوم داده شده بود که بدون فوت وقت خود را تسلیم کند وگرنه کنسولگری به توپ بسته خواهد شد. اوکونر در انتظار کمک قوام‌الملک بود تا با جنگجویان ایل خود که تعداد زیادی از آنان در شیراز بودند به افراد ژاندارمری حمله کند و او را نجات دهد ولی قوام هیچ حرکتی نکرد. انتظار اوکونر طولانی شد و سرانجام هیچ اقدامی برای رهایی او از سوی قوام صورت نگرفت. عاقبت اوکونر و افرادی ناچار به تسلیم شدند، به آنها فقط چند ساعت مهلت داده شد تا شیراز را ترک کنند. اوکونر در این فرصت کوتاه اسناد و مدارک مهم را سوزاند، ولی ظاهراً موفق به سوزاندن تمام اسناد نشده بود چون بعدها اسناد مهم دیگری هم در کنسولگری بدست آمد بدین ترتیب اعضای کنسولگری انگلیس در شیراز که ۷ مرد و ۴ زن را شامل می‌شد از شیراز اخراج شدند...»^(۱)

مدت زمان زیادی از پیروزی رستاخیز ملی مردم شیراز و افسران ژاندارمری نگذشته بود که دولت عوض شد و فرمانفرما که به دوستی با انگلیسی‌ها آوازه بود در رأس دولت قرار گرفت به دنبال این تغییرات ورق به سود انگلیسی‌ها و عوامل آنها برگشت و نیروهای ملی‌گرا زیر فشار قرار گرفتند. سرگرد نیستروم سوئدی که مورد اعتماد انگلیسی‌ها بود قدرت فراوانی در ژاندارمری پیدا کرد و تعدادی از افسران سوئدی ژاندارمری که همراه با ملی‌گرایان بودند مورد تصفیه قرار گرفتند. بر پایه همین دگرگونی‌ها با اینکه شهر هنوز در اختیار ژاندارمری و کمیته ملی دفاع بود، حاکم شیراز قوام‌الملک دل و جرأتی یافت و عرض اندامی نمود و بنا به درخواست دولت و سفارت انگلیس جهت آزادی کنسول انگلیس و عوامل‌شان دست به اقداماتی زد. نخست از در توطئه ولی با چهره دوستی وارد شد: «او کارگزار خود را که رابطه‌ای نزدیک با ملّیون داشت و اداری کرد تا ضیافتی ترتیب دهد و «وسترو» کنسول آلمان، «دووز» بازرگان آلمانی و نماینده شرکت فرش ایران و آلمان در شیراز و آنگمان فرمانده سوارنظام ژاندارمری را دعوت کند» مهمانان که بوسیله عوامل خود پی به نیت ناجوانمردانه‌ی حاکم شیراز برده بودند مهمانی را نپذیرفتند «بعدها معلوم شد که هدف از این دعوت دستگیری مهمانان بوده و احتمالاً حمله به ژاندارمری. ضمناً گفته می‌شد که قهوه زهرآلود نیز تدارک دیده بودند. این شاگرد زهر دادن از دیرباز معمول بوده و هنوز هم برای از میان بردن مخالفان به کار گرفته می‌شد»^(۱) قوام که با عدم پذیرش مهمانی از سوی کنسول آلمان و آنگمان و... تیرش بر سنگ خورده بود با پشتیبانی که از تهران می‌شد و قول و قرارهایی که سفارت انگلیس به او داده بود به آزار و اذیت هواداران کمیته ملی دفاع و ژاندارمری پرداخت به همین جهت چاره‌ای جز درگیر شدن برای ملی‌گرایان و نیروهای ژاندارمری با حاکم شیراز نماند نکته‌ای که از آن نباید غفلت کرد این است که اگر در همان هنگام که نیروهای ژاندارمری و «کمیته ملی دفاع» شیراز را به تصرف خود درآوردند و کنسول انگلیس و عواملش را دستگیر کردند، قوام و حامیانش را هم دستگیر می‌کردند دوباره دچار این دردسر و این جنگ ناخواسته نمی‌شدند «وسترو و آنگمان تصمیم گرفتند علناً با او وارد جنگ شوند. آنها فقط ۳۰۰ نفر ژاندارم در اختیار داشتند. بقیه ژاندارم‌ها در سراسر ایالت پراکنده بودند در شب ۱۹ دسامبر ۱۹۱۵ همه چیز تدارک دیده شده بود و قرار بود از سه جناح حمله شود، آنها دو توپ صحرائی را روی سقف بازار مستقر کرده بودند. روز ۲۰ دسامبر با شلیک توپ حمله آغاز شد اولین یورش برای تصرف تلگرافخانه با موفقیت انجام شد از محل تلگرافخانه فوراً به همه نیروهای ژاندارمری و همچنین به واسموس که در تنگستان بود خبر داده شد که بلافاصله حرکت کنند. این حمله موفقیت‌آمیز به دلیل خیابان‌های تنگ شیراز متوقف ماند... از روی بی‌خانه‌ها تک‌تیراندازان دشمن جلو حمله مهاجمین را می‌گرفتند، اولین روز درگیری بدون موفقیت چندانی سپری شد همینطور روزهای دوم و سوم و چهارم... نیروهای ژاندارم به سرعت تحلیل می‌یافت و تعداد قربانیان به طرز نگران‌کننده‌ای بالا می‌رفت. بالاخره روز هفتم اولین گروه از نیروهای کمکی وارد شدند و در بدو ورود به یکی از مراکز تجمع نیروهای قوام یعنی «شاهچراغ» حمله کردند... غروب همان روز (روز هشتم) نیروهای ژاندارمری شاهچراغ را تصرف کردند و بعد هم

به پیشروی خود ادامه دادند و اساموس با رسیدن خبر حمله فوراً از تنگستان حرکت کرده بود در کازرون «نصیر دیوان» جنگجویان خود را در اختیار او قرار داده بود. و اساموس همراه جنگجویان کازرونی به طرف شیراز می‌آمد. روز نهم به شیراز رسید. روز دهم جنگجویان کازرونی دست به محاصره زده و مقاومت دشمن را درهم کوبیدند. روز ۳۱ دسامبر، یازدهمین روز جنگ شهر شیراز فتح شد. ولی وقتی به ارگ وارد شدند، قصر آینه را که حملات توپخانه شیشه‌های آن را شکسته بود خالی یافتند. قوام‌الملک توانسته بود به موقع با افراد باقیمانده‌اش فرار کند.^(۱)

پیروزی ملی‌گراها بر قوام‌الملک و فرار او ضربه سخت دیگری برای سفارت انگلیس در ایران و همچنین دولت ایران بود که کوشش می‌نمود اوضاع را در استان فارس به روال پیشین بازگرداند، دولت و عوامل سفارت انگلیس برای اینکه آب رفته را به جوی بازگردانند سخت به تکاپو افتادند و بهترین راه را تجهیز حاکم فراری شیراز یعنی قوام‌الملک دانستند قوام‌الملک هم که پس از فرار، دست به جمع‌آوری نیروهای پراکنده‌اش زده بود به حمایتش آمادگی خود را برای جنگی دیگر با ژاندارمری و کمیته ملی دفاع اعلام نمود «... در این فاصله قوام‌الملک فرصت کافی یافته بود تا گروه زیادی هوادار دور خود جمع کند. البته برای این کار بهترین و مؤثرترین وسیله پول بود و پول هم از جانب انگلیسی‌ها از دهکده «لینگا» در اختیار او قرار داده شد بود، قضیه پول باعث شد تا طرفدارانش شایعات عجیبی را در مورد قدرت او رواج دهند این شایعات به لار هم رسید و گفته می‌شد که قوام‌الملک ده‌ها هزار قبضه سلاح و پول از انگلیسی‌ها دریافت کرده و نیروهای انگلیسی با توپخانه در حال حرکت به طرف شیراز هستند»^(۲) این شایعات و خبرها «منصور السلطنه» رهبر آینده قبایل خسه را که دست اتحاد به ژاندارمری داده بود و جهت مقابله با قوام همراه با تعداد زیادی ژاندارم که ژاندارمری در اختیارش قرار داده بود تا لار پیش رفته بود، ترساند و از آینده خود بیمناک شد و در یک اقدام خیانت‌آمیز به قوام‌الملک پیوست. حمایت تهران، پوله‌های سفارت انگلیس، وعده وعیدهای قوام به نیروهایش و خیانت منصورالسلطنه، سرانجام به پیروزی قاطع نیروهای قوام‌الملک بر ژاندارمری و کمیته ملی دفاع منجر شد، نیروهای قوام در تمامی جبهه‌ها نیروهای ملی را شکست دادند و هر آن به شیراز که در آنجا هم دیگر چندان نیروی مقاومتی موجود نبود نزدیک می‌شدند «وقتی آنگمان فرمانده سواران این خبر وحشتناک را شنید مصمم شد تا با نیروهای ژاندارم تحت فرمان خود راهش را بسوی بغداد باز کند متها قبل از حرکت می‌بایست منتظر ورود فراریان از لار باشد»^(۳) همین تعلل در رفتن به سوی بغداد که البته عملی جوانمردانه بود کار دست آنگمان داد و منجر به دستگیری او گردید در این هنگام که سرهنگ نیستروم همه کاره ژاندارمری گردیده بود آنگمان را از پست فرماندهی ژاندارمری استان فارس برکنار و سپس دستور دستگیری او را صادر کرد و برای فرماندهی ژاندارمری از هم باشیده شیراز یکی از نیروهای مورد اعتماد خود را فرستاد و با پولی که دولت در اختیارش قرار داده بود دستور داد تا حقوق پرسنل ژاندارمری را فوراً پرداخت نمایند و اطلاعیه هم صادر نمود مبنی بر اینکه: «هر کس بادولت

۱- واسوس لورنس آلمانی، ص ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳.

۲- همان، ص ۲۳۷.

۳- همان، ص ۲۳۸.

مخالفت کند به عنوان یاغی شناخته شده و مانند یک یاغی با او برخورد خواهد شد»^(۱) پس از دستگیری آنگمان که بدست افسران فریب خورده زیر دستش انجام گرفت، تعداد زیادی از افسران ژاندارمری و همچنین نیروهای «کمیته ملی دفاع» و هواداران‌شان نیز دستگیر و زندانی شدند «افسران ایرانی را که زندانی بودند، به اتهام خیانت محکوم کردند و با شکنجه کشتند. گفته می‌شد که افسران در برابر خونخواهی مرگبار خاندان قوام مردانه ایستادند»^(۲) و بدین شکل رستاخیر ملی مردم و ژاندارمری شیراز که دارای اشتباهات و ناپختگی‌هایی بود سرکوب گردید و آنگمان هم که تا آخرین لحظه از همراهی با این قیام کوتاهی نکرده بود دستگیر شد.

■ سرانجام آنگمان در ایران

در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۱۶ وزارت داخله (کشور) براساس اطلاعیه‌ای اعلام نمود که ۷ نفر از افسران سوئدی ژاندارمری ایران به علت «عملیات خود سرانه و ترمدآمیز و عصیان علیه دولت مرکزی از ژاندارمری دولتی اخراج و کلیه امتیازات و نشان‌های نامبردگان سلب گردیده است»^(۳) یکی از این ۷ افسر سوئدی سروان نیلس آنگمان بود که به ناچار ایران را به سوی سوئد ترک نمود.

● سروان ارتنگرن

در کتاب «تاریخ ژاندارمری ایران» از وی به عنوان افسری خوشنام و وظیفه‌شناس نام برده شده است. سروان ارتنگرن بیشتر مدت خدمت خود در ایران را در استان فارس سپری کرد و چون از کنسول انگلیس در شیراز حرف شنوی نداشت بارها از سوی این کنسول و عواملش مورد اتهامات ناروا گوناگون و توهین قرار گرفت. در ماه مارس ۱۹۱۵ کنسول انگلیس در شیراز از ارتنگرن به وزارت امور خارجه ایران شکایت نمود، شاکای مدعی شده بود که ارتنگرن ایرانیان را بر ضد انگلیسی‌ها تحریک و اقدام به جمع‌آوری تفنگ و نیرو برای جنگ با انگلیسی‌ها نموده است. کنسول درخواست نموده بود که سروان ارتنگرن به تهران احضار شود.^(۴)

معاون‌الدوله وزیر امور خارجه در تلگرافی که برای استاندار استان فارس «مخبرالسلطنه هدایت» فرستاد از او خواست که در این باره پژوهش کند، از متن پیام پیداست که وزیر امور خارجه گفته‌های کنسول انگلیس در شیراز را زیادی جدی نگرفته است «... نسبت‌هایی که به صاحب‌منصبان سوئدی می‌دهند در اینجا [تهران] با کفیل اداره ژاندارمری

۱- واسوس لورنس آلمانی، ص ۲۳۸.

۲- همان، ص ۲۳۹.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۷.

۴- خاطرات و خطرات، ص ۲۷۶.

مذاکره شد و اظهار بی‌اطلاعی و تقریباً انکار می‌کند. لازم است جنابعالی تحقیقات لازمه نموده صحت و سقم این نسبت‌ها را معلوم و در صورت صحت جداً جلوگیری فرمائید».^(۱)

کنسول انگلیس در شیراز و کارگزاران داخلی آنها بدنبال فرصت و بهانه‌ای می‌گشتند تا بلکه بتوانند اُرتنگرن را از استان «فارس» بیرون کنند. مأموریت سروان اُرتنگرن به شهر بوشهر و عدم دیدار با حاکم این شهر که از دوستان انگلیسی‌ها بود دستاویزی شد تا حاکم بوشهر و انگلیسی‌ها مأموریت اُرتنگرن به بوشهر را مشکوک و بر ضد انگلیسی‌ها عنوان کنند و دوباره از نامبرده شکایت کنند. در پی این شکایت «ادوال» قائم مقام ژاندارمری در نامه‌ای به تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۱۵ قاطعانه اتهامات وارده به اُرتنگرن را رد نمود و دفاع منطقی و مستندی از او نمود: «حضور حضرت اشرف وزیر داخله ... در صورتی که غفلت از ملاقات کردن حکمران بوشهر را این‌طور تغییر نموده جسارت نموده و اظهارات ذیل را عرض می‌نمایم: اولاً این امر به هیچ وجه مربوط به سفارت انگلیس نیست. ثانیاً چنانچه حاکم بوشهر شکایتی از رفتار کاپیتان اُرتنگرن می‌داشت می‌بایستی مستقیماً به وزارت داخله (کشور) اظهار کرده باشد.

ثالثاً حاکم بوشهر محتاج است که به وی بفهماند که آیا مشارالیه تابع اوامر دولت ایران است یا مطیع امر مأمورین انگلیس

رابعاً بر حسب عادات معموله ایران شخص حاکم می‌بایستی به تازه‌وارد یعنی کاپیتان اُرتنگرن که به بوشهر وارد شده دیدن نماید و بنا بر این تمام تقصیر بر عهده حکومت وارد می‌شود.

خامساً فونسلگری مقیم بوشهر و سفارت آن دولت از حدود اختیارات خودشان تجاوز نموده‌اند.

سادساً حاکم بوشهر انگلیسی‌ها را در اموراتی دخالت داده است که ابداً ربطی به ایشان نداشته است. از طرف دیگر به نظر من چنین می‌آید که خود آن‌ها از ملاقات کردن یک نفر صاحب‌منصب سوئدی که به دیدن ایشان نرفته صرف نظر می‌توانستند بنمایند، چونکه خودشان این قدر مقید نیستند که از بازدید کردن دیدن‌هایی که مکرر در بوشهر و شیراز و تهران از آنها شده است به عمل آرند.

سابعاً حیثیت دولت انگلیس می‌بایستی مانع می‌شد که تهمت‌هایی بزنند که برای اثبات آن نتوانند دلیل مقتضی اقامه نمایند و خیلی تأسف آمیز است که به راپورت‌هایی که به آنها داده‌اند درست غور و تأمل نکرده‌اند در صورتی که نمی‌توان تصور کرد که دهندگان راپورت ولی بی‌غرضانه هم که باشد در این اتهامات از احساسات خشم و غضب عاری و بری نبوده‌اند.

بالاخره چنین به نظر من می‌آید که این نسبت‌های تهمت‌آمیز که به هیئت سوئدی‌ها برمی‌خورد مخصوصاً در صدد اثبات آنها هستند و به همین علت است که آنها تذکار نموده و از حضرتعالی استدعا دارم که از پروتست‌های شدید ما

یادداشت فرموده و ناچار به اصرار هستیم که تهمت‌های کاذبه ایشان و جوایهایی که داده‌ایم بلافاصله به دولت ما و دربار استکھلم اطلاع داده شود.

قبول احترامات را مستدعی است - ادوال قائم مقام رئیس تعلیمات»^(۱)

از دیگر اقدامات ضد ژاندارمری کنسول انگلیس در شیراز، اشکال تراشی در پرداخت حقوق پرسنل این نهاد از سوی «خزانه‌داری» شیراز که زیر نظر کارشناسان بلژیکی اداره می‌شد بود، کارشناسان بلژیکی مقیم ایران از انگلیسی‌ها حرف‌شنوی تمام و کمال داشتند و به همین جهت خزانه‌داری شیراز چندین ماه از پرداخت حقوق پرسنل ژاندارمری خودداری نمود، و به همین دلیل سروان ارتنگرن از خزانه‌داری شیراز شکایت نمود.

شکایت ارتنگرن از خزانه‌داری شیراز بود، و این هیچ ربطی به کنسول انگلیس نداشت ولی چون این ارگان همدست با انگلیسی‌ها بود، کنسول انگلیس در شیراز سخت واکتش نشان داد و در نامه‌ای برای سفیر انگلیس در تهران که سراپا توهین و دشنام به ارتنگرن و سوئدی‌ها بود خواستار احضار ارتنگرن به تهران شد: «قونسول انگلیس در شیراز در یک مکتوب سخت مشتملی که به سفیر انگلیس در تهران نوشت و در آخر آن به تمام ملت سوئد دشنام داده بود از سفیر درخواست کرد که ارتنگرن را احضار کند از جمله نوشته است: ... کاپیتان ارتنگرن که پست‌ترین نمونه یک صاحب‌منصبی است حتی برای یک سوئدی هم ...»^(۲)

سرانجام اقدامات کنسول و سفارت انگلیس در ایران بر علیه سروان ارتنگرن نتیجه داد و دولت ایران در ۴ ژانویه ۱۹۱۶ سروان ارتنگرن را از شیراز به ژاندارمری شهر کاشان انتقال داد.^(۳)

انگلیسی‌ها که کینه‌ای سخت از ارتنگرن و چند افسر سوئدی دیگر به دل داشتند، انتقال ارتنگرن از شیراز به کاشان آتش کینه‌شان را فرو نماندند و همچنان خواهان احضار او به تهران و سپس اخراجش از ایران بودند. دولت ضعیف ایران بناچار به این درخواست‌گردن نهاد و در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۶ ارتنگرن از کاشان به تهران احضار شد و در ۱۰ آوریل ۱۹۱۶ به همراه شش تن دیگر از افسران هموطنش از ژاندارمری ایران اخراج گردیدند. وزارت داخله (کشور) در این باره اطلاعیه به این شرح صادر نمود:

«نظر به اینکه در واقعات اخیر هفت نفر از صاحب‌منصبان سوئدی مفصله‌الاسامی ذیل: مازور دماره - مازور چلستروم - مازور پوسه - کاپیتان ارتنگرن - کاپیتان آنگمان - کاپیتان سن سن - کاپیتان فلیوس - به اقدام خودسرانه و ترمدآمیز تثبیت و نسبت به دولت علیه عصبان و رزیده‌اند، وزارت داخله برای اطلاع قاطبه ایرانیان زحمت اظهار می‌دهد که اولیای دولت علیه کلیه امتیازات صاحب‌منصبان مزبور را سلب کرده و مشارالیهم دارای هیچگونه نشان و امتیازی از

۱- ایران و جنگ جهانی اول اسناد وزارت داخله، ص ۱۱۸

۲- کشف تلبیس، ص ۸۰

۳- ایران در جنگ بزرگ.

طرف دولت نمی‌باشند».^(۱)

● سرگرد اریک فریک

نامبرده که یک افسر فنی بود نخست کار خود را در ستاد فرماندهی ژاندارمری ایران در تهران آغاز نمود و تا اواخر سال ۱۹۱۴ در تهران بود و سپس به عنوان «کفیل ریاست رژیمان (هنگ) دوم ژاندارمری به قم فرستاده شد. در اواسط سپتامبر ۱۹۱۵ وزارت داخله موافقت هیئت دولت را با تمدید قرارداد سرگرد فریک و پنج افسر سوندی دیگر را به اطلاع ژاندارمری رسانید. «اداره تشکیلات ژاندارمری دولتی، نظر به حسن خدمات صاحب‌منصبان سوندی تجدید کتبرات شش نفر آنها که فعلاً در خدمت دولت هستند به اسامی ذیل در هیئت محترم وزراء تصویب شد و به وزارت امور خارجه نوشته شد که به اتمام رسانیده به آن اداره ارسال دارند: ماژور فریک - ماژور نیسترم - ماژور دُماره - ماژور لندبرگ - ماژور پوست - ماژور چیلاندر».^(۲) هنگامی که سرگرد اریک فریک به عنوان کفیل هنگ دوم ژاندارمری در قم بسر می‌برد برای یکی از اتباع با نفوذ و سرمایه‌دار روسیه مقیم قم بنام «آپشتین» که در این شهر به کار تجارت پنبه مشغول بوده است پیشامد ناگواری رخ می‌دهد. در آن هنگام شهر قم یکی از مراکز تجمع نیروهای کمیته دفاع ملی و رزمندگان مخالف حضور نیروهای روس و انگلیس که بی‌طرفی ایران را در جنگ جهانی اول نقض کرده و ایران را مورد حمله قرار داده بودند، بود. در پی بروز این رویداد برای بازرگان روسی و مورد پرورش قرار گرفتن ژاندارمری قم از سوی «اداره مرکزی ژاندارمری دولتی ایران» سرگرد فریک این توضیحات را در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۱۵ برای اداره مرکزی ژاندارمری فرستاد:

«آقای کلنل: مراسله مرجوعه نمرة ۳۸۶۷ را لفاً عودت و مفتخراً اطلاع می‌دهد که بر طبق راپورت سلطان محمدحسین میرزا، وقتی که آقای امیر حشمت وارد قم می‌شوند به مجاهدین او راپورت داده بودند که مبلغ بیست هزار تومان پول نقد در منزل روسی سابق الذکر موجود است. چون مجاهدین خیال داشته که به خانه مشارالیه رفته و پول را توقیف نمایند و از طرف دیگر چون قصد کمیته دفاع ملی این بود که از بروز و ظهور هرگونه اتفاق ناگواری درباره آن روسی جلوگیری نموده و مخصوصاً حیات وی را تأمین و حفظ نمایند لهذا کمیته تقاضا کرد که وجه متعلق به او توسط ژاندارمری توقیف و یک نفر ژاندارم هم به عنوان قراول در خانه‌اش گذاشته شود. این بود که تمام پول تاجر روسی را که سه هزار تومان بود در حضور تاجر با مهر خود تجارتخانه مهر سپس کمیته فوق الذکر آن را توقیف نمود.

همین که مراسله مرجوعه به این جانب رسید از اداره ژاندارمری قم توضیحات سخت خواسته شد اداره مزبور مطالب فوق را بیان و اضافه می‌کند که بر طبق احکام میرزا سلیمان‌خان که هنوز در قم به سمت معاونت وزارت داخله شناخته

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۷.

۲- همان، ص ۲۱۰.

می شد رفتار کرده است.

برای حفظ جان و مال تاجر روسی مذکور به محض وصول مراسله وزارت جلیله داخله احکام سخت تری به ژاندارمری محل راجع به استرداد وجه و استخلاص مشارالیه داده ولی اداره ژاندارمری به اینجانب اطلاع می دهد که با وجود این احکام روسی مزبور هنوز در توقیف کمیته بوده و پولش را هم کمیته توقیف کرده است به قسمی که اجرای احکام این جانب که متعاقب مرقومه حضرت اشرف شاهزاده وزیر داخله دامت شوکت داده شده بود برای اداره ژاندارمری آن محل غیرممکن گردید.

نظر به مطالب مندرجه فوق هیچگونه مسئولیتی بر اداره ژاندارمری قم وارد نیست چه که آن اداره تمام اهتمام و کوشش خود را در حفظ و تأمین جان و مال آن روسی به عمل آورده است. موارد مختلفه که به این حال دست داد به این جانب ثابت می کند که عمداً سوءتفاهمات در امورات تولید و صورت امر را تغییر می دهند تا به این وسیله برای اداره ژاندارمری اشکالات تولید شود و این اشکالات مخصوصاً متعاقب احکامی که از مقامات حائزه صادر شده و ژاندارمری مجری می کند ظاهر می شود.

لذا برای رفع این محذورات خواهشمند است اقداماتی که در این مورد لازم می دانید اتخاذ فرمایند خاتمه اضافه می کنم که یک فقره کاغذی که خود روس سابق الذکر نوشته عنقرب برای این جانب فرستاده می شود و به مجرد این که به وزارت داخله فرستاده شد می توان این امر را قضاوت نمود - فریک کفیل ریاست رژیمان نمرة ۲ ژاندارمری دولتی»^(۱) نوزده روز پس از دادن این توضیحات سرگرد فریک نامه ای دیگر برای اداره مرکزی ژاندارمری می فرستد مبنی بر اینکه رضایت بازرگان روسی «مسیو آپشتین» فراهم شده فریک رضایت نامه بازرگان روسی را هم بیوست نامه خود می نماید: «اداره مرکزی ژاندارمری دولتی ایران. من که مسیو آپشتین رئیس اداره شرکت ایران مقیم قم هستم اظهار می دارم که سلطان محمدحسین میرزا رئیس ژاندارمری قم در این موقع که این اتفاقات در قم روی داده ایشان کمال همراهی را با من کرده و من از ایشان کمال رضایت دارم .

آپشتین - امضاء»^(۲)

پس از مدتی از این ماجرا دولت های انگلیس و روسیه که متوجه همکاری و همراهی بیشتر افسران سوئدی ژاندارمری ایران با نیروهای مخالف حضور نظامی آنان از جمله «کمیته دفاع ملی» شده بودند «اصرار داشتند که تشکیلات ژاندارمری به کلی منحل و وظایف آن به قراقخانه واگذار شود، ولی دولت ایران، انحلال ژاندارمری را مقرون به صلاح تشخیص نداد و تصمیم گرفت به تغییر و تبدیل رؤسا و فرماندهان ژاندارمری اکتفا کند در اجرای این تصمیم ابتدا به «کلنل ادوال» رئیس ژاندارمری تکلیف شد از سمت خود استعفا کرده و به سوئد بازگردد ... پس از آن به ترتیب مازر فریک کفیل

۱ - ایران و جنگ جهانی اول - اسناد وزارت داخله، ص ۱۴۷.

۲ - توفان در ایران، ص ۵۴۳.

رژیمان دوم ژاندارمری ... از خدمت برکنار شدند»^(۱) افسر فنی سرگرد اریک فریک که سیم‌کشی تلفن جاده قزوین با مدیریت و کوشش او به انجام رسید^(۲) در ۱۶ ژانویه ۱۹۱۶ از ایران بسوی سوئد حرکت کرد.^(۳)

● سرهنگ ادوال

سرهنگ ادوال کار خود را در ژاندارمری دولتی ایران با سمت معاونت ژنرال یالمارسن رئیس کل ژاندارمری آغاز نمود و سپس مدتی را هم در ژاندارمری اصفهان خدمت نمود و «بعد از رفتن ژنرال یالمارسن به ریاست ژاندارمری دولتی ایران منصوب شد و تا زمان ملحق شدن غالب قسمت‌های ژاندارمری به قوای ملی و پیش‌آمد مهاجرت^(۴) ریاست را عهده‌دار بود باید دانست که اصولاً در طول جنگ اول جهانی ژاندارمری بسیار محدود شد زیرا شمال ایران در اشغال ارتش تزاری و جنوب هم مورد تجاوز قشون انگلیس واقع و قوای مسلحی به نام پلیس جنوب S.P.R که ساخته آنها بود در فارس و کرمان تأسیس شده بود و چندین رژیمان و باطالیان (گردان) ژاندارمری برای مدافعه وطن به قوای ملی ملحق و در صفحات غرب به جنگ مشغول بود. به هر حال کلنل ادوال در چنین وضعی ریاست را عهده‌دار ...»^(۵)

کلنل ادوال در گرماگرم جنگ جهانی اول همانند بیشتر افسران سوئدی و ایرانی ژاندارمری و همچنین عموم مردم ایران خواهان شکست روس و انگلیس در جنگ و پیروزی آلمان بود. کلنل ادوال را می‌توان یکی از تندروترین افسران سوئدی که روس و انگلیس را دشمن می‌دانستند به حساب آورد.

سفیران روس و انگلیس در ایران و همچنین عوامل آنها با کلنل ادوال دشمنی سختی داشتند و از هر فرصتی برای اتهام زدن به او و اخراجش از ایران کوتاهی نمی‌کردند، در این باره به گفتگوی سفیر انگلیس در ایران در ژانویه ۱۹۱۵ با کلنل مریل امریکایی توجه کنید: «... ادوال به کلی در دست آلمان‌هاست و یک احمق خیلی هولناکی است احکام خود را از معین الوزاره می‌گیرد که او (هم) یکی از خطرناک‌ترین مردم ایران است. دموکرات پرشور و دوست آلمان‌هاست».^(۶)

کلنل ادوال در برابر زورگویی‌های دولت‌های روس و انگلیس به هیچ عنوان کوتاه نمی‌آمد و به شدت در برابر درخواست‌های ناروای آنان ایستادگی می‌نمود، جهت شفاف شدن این گفتار، نقل نامه مورخ ۱۱ مه ۱۹۱۵ کلنل ادوال به

۱- توفان در ایران، ص ۵۴۳.

۲- گنج شایگان، ص ۱۸۴.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۱۶.

۴- منظور مهاجرت ملی‌گرایان به کرمانشاه و پیوستن به «کمیته دفاع ملی» می‌باشد این مهاجرت در نهایت منجر به تشکیل دولت موقت مهاجران شد که هدفش مبارزه با قوای متجاوز روس و انگلیس بود که بی‌توجه به بیطرفی ایران در جنگ جهانی اول ایران را مورد حمله قرار دادند.

۵- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۷۲ و ۷۱.

۶- کشف تلبیس، ص ۹۹.

عنوان رئیس ژاندارمری ایران به وزیر داخله (کشور) بی‌مناسبت نیست: «... و خاطر مبارک را مطلع می‌دارد، از قرار یک فقره راپورت تلگرافی جدید که دیشب از شیراز رسیده قشون انگلیس با تویخانه، ژاندارمری را تهدید و حکم نمود، یرج مقارن جلیل را تخلیه نموده تا خودشان آن را اشغال نمایند. اینجانب به شدت بر ضد این نوع رفتار نسبت به قوهای که امنیت داخلی مملکت بی‌طرفی به وی سپرده شده و در تحت ریاست صاحب‌منصبان مملکت بی‌طرفی است پروتست می‌نماید و بدین جهت دولت متبوعه خود را در استکھلم از این اتفاق مخبر خواهد ساخت. زیاده قبول مراتب احترامات فایقه را مستدعی است.»^(۱)

■ استعفاء ادوال و گفتگوی او با خبرنگاران روزنامه‌های درعد، و شهاب‌ناقب

در اوایل اکتبر ۱۹۱۵ کلنل ادوال ناچار به استعفا شد ولی این استعفاء از سوی دولت پذیرفته نشد. کلنل ادوال در تاریخ ۱۱۰ اکتبر ۱۹۱۵ در گفتگو با مدیر روزنامه رعد به بیان مشکلات و علت استعفاءی خود پرداخت:

«من و سایر صاحب‌منصبان سوئدی هر درجه که در قوه داشتیم اهتمام خود را صرف بقای ژاندارمری و جلوگیری از انحلال آن نموده و از هر درجه فداکاری مضایقت نورزیدیم. ولی اکنون بطوریکه احساس می‌کنیم گویا وجود ما را در ایران لازم نمی‌دانند و به وسایل غیرمستقیم اسباب حرکت اجباری و استعفاءی قطعی ما را فراهم می‌سازند و خیلی تعجب دارم اگر اولیاء دولت ایران میل ندارند ما به خدمت خود مداومت دهیم چه ملاحظه دارند که علناً نمی‌گویند «آقایان وجود شماها لازم نیست» و راضی نمی‌شوند که با یک طرز باشرفانه ایران را ترک کنیم هر روزه ما را سرگرم الفاظ کرده و از مساعدت لفظی می‌خواهند ما را امیدوار کنند در صورتیکه عملاً یک قدم موافقت با اداره ژاندارمری نمی‌شود.

کلنل می‌گفت پس از آنکه چندی قبل بواسطه شدت استیصال مجبور از احضار پستهای ژاندارمها شدیم دولت مرا احضار فرموده و امر کردند که حکم خود را موقوف‌الاجرا بدارم و گذشته از اینکه قول دادند چند روزه حقوق عقب‌افتاده ژاندارمری را خواهند پرداخت وعده همه‌گونه مساعدت با آینده ژاندارمری و قبول پیشنهادات وی دادند و برای اطمینان خاطر من کمیونی بنام اصلاح امور ژاندارمری در وزارت داخله تشکیل و چند روزی مرا مشغول بدان نمودند کمیسیون تشکیل و با حضور خود من جلساتی چند منعقد داشته مذاکرات لازمه را نموده راپورتی به هیئت وزراء تقدیم داشتند. من از زحمات و موافقت‌های کمیسیون نمی‌توانم تشکر خود را مستور دارم ولی متأسف هستم بگویم که هیچ نتیجه حاصل نشد یعنی دولت راپورت و پیشنهادات کمیسیون را محل توجه قرار نداده و حکم به اجرای آن نفرمود.

کلنل اضافه کردند که نه تنها با ژاندارمری مساعدت مالی و عملی نمی‌شود بلکه از امضای جواب کاغذهای عادی که بیش از چند ثانیه یا دقیقه اوقات اولیای امور را مشغول نمی‌سازد نیز مضایقه می‌شود کلنل می‌گفتند من به وزراء نمی‌خواهم نسبت قصور بدهم بلکه بیشتر ادارات را مقصر در حل نشدن امور ژاندارمری می‌دانم مثلاً وزارت داخله و

دوایر آن یک محل مخصوصی است برای گمشدن مراسلات و پیشنهادات ژاندارمری مراسله که امروز به وزارت داخله فرستاده می‌شود پس از ده روز که مطالبه جواب می‌کنیم بما جواب می‌دهند که چنین مراسله به ما نرسیده گمشده در زنبیل کاغذ پاره‌ها افتاده و برای ادای مراسم معمولی خواهش می‌کنند که مجدداً سواد آن فرستاده شود.

کلنل راجع به عدم مساعدت دولت مثالی چند آورده از جمله اظهار داشتند که برای صرفه‌جویی دولت و اینکه در سال مبلغ کلی کرایه کاروانسرا برای انبار ژاندارمری داده نشود چندی قبل به وزارت داخله پیشنهاد کردم دولت مقرر نمایند محل باستون که فعلاً غیر قابل استفاده واقع شده به ژاندارمری داده شود نه تنها وزارت داخله پیشنهاد کردم دولت مقرر نمایند محل نکرد بلکه جواب رد و قبول آنرا نیز نداده و من هر روزه گرفتار فشار مطالبه کرایه صاحبان کاروانسراها هستم و نمی‌دانم این مراسله من در کیف مدیرها یا جعبه‌های میز وزارت داخله مفقود شده یا به نظر وزیر رسیده است.

کلنل بالاخره بیان داشتند که آیا با این ترتیب می‌توان میل و رغبت بکار کردن داشت و آیا در صورتی که فعلاً حقوق عقب‌افتاده ژاندارمری تقریباً عبارت از یک میلیون تومان است چگونه من خواهم توانست با الفاظ خالی از معنی، حیات هزار نفر ژاندارم گرسنه را تأمین کنم و با کدام برهان و شاهی مطمئن باشم که میل دارند صاحب‌منصبان سوئدی در خدمت ایرانی باقی باشند و چگونه در صدد استعفا و کناره‌جویی برنایم قبل از آنکه با یک طرز نامناسبی مجبور از ترک این مملکت بشوم».

استعفای کلنل ادوال و سپس انتقاد او از دولت که منجر به حمایت بیشتر سیاستمداران ملی‌گرا از او گردید دولت را ناگزیر گرداند نه تنها استعفای او را نپذیرد بلکه درخواست‌های او را گردن نهد و قول مساعدت بیشتری بدهد این تغییر نگرش مثبت دولت نسبت به کلنل ادوال و با در واقع نسبت به ژاندارمری علیرغم ناخرسندی روس و انگلیس از این تغییرات از گفتگوی بعدی کلنل ادوال با مدیر روزنامه شهاب ثاقب کاملاً مشهود است:

«دیروز صبح کلنل ادوال را در اداره مرکزی ملاقات کردیم ما را با بشاشت و احترام پذیرفته آنگاه مقصود خود را از این ملاقات به این نحو اظهار کردیم: ما نمی‌توانیم و میل هم نداریم باور کنیم که شما در همراهی هیئت معظم دولت به خود و اداره ژاندارمری مشتبه شده و سوءظن داشته باشید - آیا حقیقه شما دلیل در دست دارید که ثابت کند وزراء کارشکنی کرده می‌خواهند شما استعفا از کار کنید؟

کلنل ادوال از این نسبتی که بدیشان داده شده خیلی تعجب کرده گفتند:

من ابدأ در هیچ ملاقاتی با هیچ کس شکایتی از شخص محترم رئیس‌الوزراء و هیئت دولت نکرده و ذره‌ای هم شکایت ندارم زیرا به خوبی از همراهی و مساعدت جدی وزراء درباره‌ی خودمان اطلاع دارم و همیشه ممنون بوده و اظهار قدردانی کرده و از صمیم قلب اطمینان دارم که جدیدت وزراء در دوام اداره و فراهم ساختن لوازم بقا و ترقی ژاندارمری از خود ما بیشتر است. مهمترین مسئله فعلاً پول است و من به شما صریحاً می‌گویم که دولت با تمام قوا برای رفع عسرت ما در کوشش است و از این بابت هیچ شکایتی نداریم و همه قسم مساعدت دولت را به چشم می‌بینیم بدهی است در سایر امور به طریق اولی دلتنگی نداریم. اگر بعضی اشخاص می‌خواهند به هیئت وزراء تنقید و اعتراض نمایند، خوب است پای ما را در میان

نیاروند و وسائل دیگری پیدا کنند دلگرمی ما فقط به پشت گرمی و مساعدت دولت است مجدداً از حقیقت امر جويا شدیم که موضوع چه بوده و در ملاقات با مدیر جریدهٔ مزبور چه اظهاری از طرف ایشان شده است کلنل ادوال گفتند: بلی من از اهمال و تسامح اعضاء وزارت داخله صحبت کردم که در جواب مراسلات و تقاضاهای ما آن طور که لازمه جدیت است مراقبت نموده اند بسا می شود که بعد از انتظار چندین روز و مطالبه جواب کاشف به عمل می آید که مراسله ما مفقود و یا در بین نوشتجات مخلوط شده و بدین سبب جریان لازم به عمل نمی آید.

باید دانست این مطالب جزئی است و موضوع یک شکایت مهمی را تشکیل نمی دهند مقصود هم شکایت نبوده فقط خواسته ام در آتیه بیشتر مواظب بوده و نگذارند مراسلات و تقاضاهای این اداره بلاجواب و معوق بماند و ثانیاً مطلب مربوط به هیئت محترمه دولت و کابینه وزراء نیست که من از آنها شکایت کنم آیا این مطلب باور کردنی است که گم شدن یک مراسله در وزارت داخله را موضوع شکایت از هیئت وزراء قرار داده آن وقت هم با آن جوارت از سوءظن و حرکات غیرمستقیم برای انحلال ژاندارمری و استعفاء قطعی خودمان صحبت نمایم؟ باز تکرار می کنم ما از وزراء متشکر و راضی هستیم که زیادتراً از خود ما به فکر و خیال ما هستند و تا آخرین درجه امکان همراهی و مساعدت کرده اند و اصلاً شکایتی از آنها نداریم».

■ اعلام آمادگی کلنل ادوال برای اجرای نقشه کودتای ملی گرایان ایران

سیاستمداران و نظامیان ملی گرای ایران که از دخالت های متعدد سفیران روس و انگلیس و کارگزاران آنها و همچنین اطاعت اجباری احمدشاه قاجار شاه جوان و بی قدرت ایران از این طیف و حضور نیروهای متجاوز روسی در نزدیکی تهران به ستوه آمده بودند، تصمیم به انجام یک کودتای نظامی جهت دستیابی به این اهداف گرفتند: ۱- دستگیری افسران روسی نیروی نظامی ایران موسوم به «قزاق» که با نیروهای متجاوز روسی همکاری می نمودند و در واقع سمت «راهنما» آنان را به عهده داشتند. ۲- دستگیری کارگزاران داخلی سیاست های روس و انگلیس. ۳- وادار نمودن احمدشاه جهت بستن قراردادهای نظامی و اقتصادی با دولت آلمان. ۴- انتقال پایتخت از تهران به اصفهان به جهت دور شدن از نیروهای روسی که در نزدیکی تهران اردو زده بودند و همچنین در امان ماندن از توطئه ها و دسیسه های سفارت های روس و انگلیس. ۵- تحت فشار قرار دادن احمدشاه قاجار جهت واگذاری پست های کلیدی کشور به نخبگان ملی گرا.

هر چند این تصمیم و اجرای آن از سوی سیاستمداران و نظامیان ملی گرا با جلب رضایت و کمک نیروهای ژاندارمری و تعدادی از افسران ایرانی نیروی قزاق که زیر نظر افسران روسی انجام وظیفه می نمودند گرفته شده بود ولی در کل با توجه به حضور نیروهای تجاوزگر روس و انگلیس که دنبال بهانه ای هم برای موجه جلوه دادن تجاوز خود می گردیدند، انجام این کودتا اقدامی نسنجیده و احساساتی بود که اگر صورت اجرا به خود می گرفت برای ایران پیامدهای ناگواری در پی داشت در این ماجرا کلنل ادوال و دیگر هموطنش «فریک» با نیروهای تحت امر خود مأمور دستگیری افسران روسی یکی از

نیروهای نظامی ایران موسوم به قزاق بودند. کودتا قرار بود در شب ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ انجام گیرد و به همین جهت تا دوروز مانده به انجام کودتا «همه چیز آماده بود، افسران ایرانی بریگاد قزاق و تعدادی از اعضای آن به طور محرمانه در جریان امر قرار گرفته و موافقت کرده بودند. دوگردان ژاندارمری تحت فرمان دو افسر سوئدی بنام‌های فریک و ادوال آمادگی خود را اعلام کرده بودند آنها قرار بود افسران روسی را خلع سلاح کرده و زندانی کنند. همچنین وزیران کابینه که از حزب ملیون بودند با این اقدام توافق داشتند. به گردان‌های ژاندارمری مستقر در همدان و اصفهان دستور داده شد بودتا به سوی تهران حرکت کنند»^(۱).

■ نقشه انجام کودتا لومی‌رود

مانند خیلی از نقشه‌های کودتا که روزی یا ساعتی مانده به اجرای آن لو می‌روند، نقشه کودتای ملی‌گرایان ایران هم یک روز مانده به تاریخ انجام آن لو رفت چرا چنین شد؟ پاسخ روشن است چون «در آن روزها که مرز دوستی و دشمنی متغیر بود و برق اسکناس چشم حریصان را خیره می‌کرد، بسیار مشکل و شاید ناممکن بود که خبری در تهران مخفی نگاه داشته شود. جای تعجب نبود اگر در روز ۱۴ نوامبر، یک روز قبل از کودتا این نقشه از جانب شخصی لو رفته باشد»^(۲) بدنبال لو رفتن نقشه انجام کودتا دستگیری‌ها از سوی افسران روسی نیروی قزاق آغاز شد تعدادی از افسران و دیگر پرسنل ایرانی این نیرو دستگیر شدند و حدود ۱۰۰ نفر هم که زرنگ جنیدند توانستند فرار کنند و بعد از مدتی به نیروهای «کمیته دفاع ملی» پیوستند. تعدادی از کوتاچیان هم شناسایی نشدند که ظاهراً اربک فریک و ادوال هم باید جزو این عده باشند.

■ حمله روس‌ها به ژاندارمری - استعفای ادوال و رفتن او از ایران

روس‌ها که از قول کمک همه جانبه دولت ایران به ژاندارمری و افسران سوئدی نگران شده بودند تصمیم گرفتند تا پیش از آنکه این وعده‌ها جامه‌ی عمل به خود بیوشاند ضربه نهایی و سختی را به ژاندارمری وارد کنند به همین جهت در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۱۵ حمله گسترده‌ای را به گروهان ژاندارمری مستقر در رباط کریم که تقریباً در نزدیکی تهران واقع است آغاز کردند این حمله به قدری کوبنده و برق‌آسا بود که «منتهی به از میان رفتن گروهان ژاندارمری آنجا گردید، وضعیت را به قدری سخت نمود که در ۲۹ دسامبر ۱۹۱۵ کلکل ادوال کفیل آن اداره به جرم تمایلات علنی ژرمانوفیلی منفصل گردید در این تاریخ از عده موجود قبل از نوامبر ۱۹۱۵ (۱۰۰۰۰ نفر و ۱۳۰۰۰ اسب) فقط ۱۴۰۰ نفر و ۵۲۹ دواب باقی و تمام اسلحه تقریباً از بین رفته و اسماً هنگ ۱ و هنگ ۲ مرکزی و گردان مستقل نمره ۸ تبریز باقی مانده بود»^(۳).

۱ - واسموس لورنس آلمانی، ص ۲۱۰.

۲ - همان، ص ۲۱۱.

۳ - ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۰۹ و ۱۱۱.

به دلیل این رویدادهای ناگوار دولت ایران که تا چندی پیش استعفای کلنل ادوال را نپذیرفته بود از او خواست که استعفا بدهد و کلنل ادوال به ناچار استعفای خود را به رئیس‌الوزراء تقدیم کرد^(۱) و در ۴ ژانویه ۱۹۱۶ سرگرد نیسترم که با انگلیسی‌ها میانه خوبی داشت بجای کلنل ادوال به ریاست ژاندارمری گمارده شد در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۶ کلنل ادوال به همراه همسرش از تهران به سوی سوئد حرکت کرد^(۲) روس‌ها که کینه سختی از کلنل ادوال به دل داشتند در هنگام عبور او و همسرش از شهر قزوین که به اشغال نیروهای روسی درآمده بود بی‌توجه به قوانین و مقررات و افکار عمومی و اینکه هر دو کشور ایران و سوئد در جنگ اعلام بی‌طرفی نموده‌اند در یک اقدام گستاخانه ادوال را دستگیر و زندانی نمودند. دولت ایران پس از اطلاع از این اقدام خودسرانه نیروهای روس، تلاش همه‌جانبه‌ای را برای آزادی کلنل ادوال آغاز کرد این تلاش‌ها سرانجام نتیجه داد و کلنل ادوال در ۳ فوریه ۱۹۱۶ آزاد و از قزوین به همراه همسر خود بسوی سوئد حرکت نمود.^(۳) عبدالحمین شیبانی هنگامی که در برلن بسر می‌برد. در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۱۶ با ادوال و همسرش دیداری داشته است: «ساعت پنج بعد از ظهر با ادوال و خانمش در هتل کایزرهف حسب الدعوه جای صرف شد. ادوال از گذشته مفصلاً صحبت می‌کرد... و نیز می‌گفت پنج نفر از صاحب‌منصبان سوئدی در اینجا هستند که می‌خواهند به ایران بروند ولی آلمان‌ها چندان میلی به رفتن آنها ندارند».^(۴)

● سرهنگ آلن اوگلا

آلن اوگلا تا پیش از ۴ ژانویه ۱۹۱۴ دارای درجه سرگردی بود. ولی در این تاریخ مفتخر به درجه سرهنگی گردید و به عنوان فرمانده هنگ سوم ژاندارمری مستقر در استان فارس به شیراز فرستاده شد. او برای برقراری امنیت در راه‌های استان فارس که از راه‌های ترانزیتی کشور بود دست به اقدامات بنیادی و اساسی زد از جمله «برای اولین مرتبه یک ستون ژاندارم تحت فرماندهی مستقیم مازور اوگلا برای پست‌گذاری از شیراز به طرف بوشهر حرکت کرد».^(۵)

در این مأموریت ژاندارمری تن به جنگی ناخواسته که از سوی عوامل انگلیس طراحی شده بود داد «از وقایع مهم این مأموریت آنکه یک نفر ارمنی بنام «مکروویچ» در آن موقع ریاست تلگراف «هندواروپ» را از طرف انگلیس در کازرون عهده‌دار بود، این شخص با دسایس و حيله سبب شد که در کازرون جنگی بین قوای ژاندارم و ناصرالدیوان کازرونی رخ دهد و چون بعداً قضیه دسیسه واضح گردید از طرف فرمانده رژیمن دستور تشکیل محکمه صحرایی نظامی صادر و پس از

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۱۳.

۲- همان، ص ۳۲۰.

۳- همان، ص ۳۲۱.

۴- خاطرات عبدالحمین شیبانی (وحیدالملک)، ص ۱۹۵.

۵- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۶۶.

محاکمه و رسیدگی، نامبرده به اعدام محکوم و در سربازخانه ژاندارمری کازرون تیرباران گردید.^(۱)

■ اعدام کا کاسیاه و اعتراض اوگلا به حاکم فارس

مخبرالسلطنه هدایت که در زمان جنگ جهانی اول برای مدتی حاکم شیراز بود بخاطر امضاء حکم اعدام فرد شرووری که از او به عنوان «کا کاسیاه» یاد کرده و مرتکب قتل شده بوده است با «اوگلا» برخوردی داشته است که در اینجا به نقل از کتاب خاطرات هدایت با عنوان «خاطرات و خطرات» بازگو می‌گردد: «سیورت رفت اوگلا بجای او آمد، کاردان تر است و شاید دستور موافقت هم دارد؛ لیکن دو صاحب‌منصب جوان همراه اوست هر دو دیوانه در زمان سیورت دو کا کاسیاه که دل ارباب خود را خون کرده بودند و از نزد آنها بیرون آمده مستخدم ژاندارمری شده بودند، یکی از آنها به سیورت حمله ور شده بود به اصفهان فرستاده بودند، دیگری روز روشن سیدی را به قتل رساند، نظمی او را توقیف کرد. دو قتل دیگر از طرف ژاندارم‌ها واقع شده بود وزیر سیلی گذرانده بودند. مردم وحشتی داشتند در طلب و قضاص از دحامی در حکومت کردند که من مجبور شدم درب حیاط را ببندم، به عدلیه رجوع کردم و حکم قضاص شد. چیلاندر سوئدی آمد که «کا کا» را ببرد، گفتم برو اوگلا رئیس کل را بگو بیاید مرا ملاقات کند، رفت، دانستم که به ماست مالی خواهد گذراند و وهن حکومت است، حکم عدلیه را امضاء کردم و قضاص شد، عصر اوگلا آمد که امر گذشته بود. روز دیگر طرف عصر صاحب‌منصبان جوان سوئدی مرا محاصره کردند، درهای حیاط را گرفتند، آمد و شد را منع کردند، بی ادبانه وارد اتاق من شدند و به تعرض نعش «کا کا» را می‌خواهند و گفتند حکم رئیس است، گفتم رئیس، مرنوس من است خودش بیاید، باز جسارت کردند، گفتم نعش کا کا در قبرستان است و روگردانیدم و مشغول مذاکره‌ای که بودم شدم، قدری معطل شدند و رفتند. کا کا که برای قهوه پختن استخدام شده است نظامی نیست، بالفرض نظامی باشد، قضاص به حکم عدلیه است. این را هم می‌گویم من در نتیجه عذری که اوگلا در حضور قنصل انگلیس خواست از بی‌احترامی‌هایی که به شخص من شده بود گذشتم...».

■ اهدای یک قالی ارزشمند از سوی مخبرالسلطنه هدایت به سرهنگ اوگلا

سرهنگ اوگلا هم همانند بیشتر افسران سوئدی ژاندارمری ایران سرانجام از سوی انگلیسی‌ها برچسب «هواداری از آلمان» و «همکاری با نیروهای ملی‌گرای ایرانی جهت مبارزه با انگلیسی‌ها» را خورد، سفارت انگلیس در تهران از دولت ایران مصرانه خواست که اوگلا به تهران احضار گردد و دولت ضعیف ایران ناچار به این درخواست گردن نهاد و از سرهنگ اوگلا خواسته شد که شیراز را به سوی تهران ترک کند. مخبرالسلطنه هدایت حاکم شیراز به جهت سپاسگزاری از اقدامات اوگلا برای او یک مراسم خداحافظی ترتیب داد و در این مراسم یک قالیچه ارزشمند به قیمت ششصد تومان که در آن روزگار پول کلانی بود به اوگلا هدیه داد «در خداحافظی یک تخته قالیچه کردستانی اعلا به اوگلا دادم و در آن وقت

یانصد، ششصد تومان می‌ارزید».^(۱)

■ نامه اوگلاز چین به دمازور اوگونو، کنسول انگلیس در شیراز

اوگلا پس از بازگشت به سوئد بنا بر دعوت دولت چین جهت آموزش نظامی پرسنل ژاندارمری چین راهی این کشور شد، اوگلا که پس از مدتی هنوز نتوانسته بود ناراحتی تهمت‌زدهای بی‌اساس کنسول انگلیس در شیراز را بر خود هموار کند از چین نامه‌ای که مبنی بر رد آن اتهام‌ها بود برای کنسول انگلیس در شیراز فرستاد. او در نامه مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۱۵ خود خطاب به مازور اوگونو چنین نوشته است: «اولاً من می‌توانم به شما قول شرف بدهم که نه من و نه صاحب‌منصبان سوئدی من، هرگز اقدامات و حتی قصد این را هم نکردم که صلح داخلی ایران را برهم بزنیم و یا اینکه بر ضد یک دولت خارج چه انگلیس و چه روس و چه آلمان اقداماتی بنماییم. همچنین ما نه اسلحه حمل کردیم و نه ذخیره، مگر آنهایی که برای «قراسوران» معین شده بود. دیگر آنکه هیچوقت هم بما (اقلاً بخودم) از طرف یک آلمانی اصلاً پیشنهادی از این قبیل نشده است».^(۲)

● سرگرد اسکار اولسون

نامبرده یکی از افسران هنگ سوم ژاندارمری (مستقر در استان فارس) بود که متأسفانه در جنگی ناخواسته که در ماه مارس ۱۹۱۴ بین نیروهای ژاندارمری با نیروهای یکی از خان‌های شهر کازرون بنام «ناصر دیوان» روی داد به شهادت رسید^(۳) این جنگ که در واقع برای «هیچ» بود به وسیله یکی از کارگزاران انگلیس در کازرون افروخته شد این آتش‌افروز که البته خودش هم گرفتار آتش گردید کسی نبود جز «مکرویچ» رئیس تلگرافخانه کازرون.

پرویز افسر نویسنده کتاب تاریخ ژاندارمری ایران در باره جنگ نیروهای «ناصر دیوان» با نیروهای ژاندارمری که منجر به کشته شدن اولسون و تعدادی دیگر گردید چنین نوشته است: «... در آن ایام سیم‌های تلگراف جنوب متعلق به کمپانی هند و اروپ بود که در حقیقت یک مؤسسه انگلیسی محسوب می‌شد و به همین مناسبت در شهر و نقاط مختلفه شعبات تلگراف دائر و مستخدمینی از کمپانی «هند و اروپ» ادارات و شعبات تلگراف را متصدی بودند، در کازرون نیز شعبه دائر بود که یک نفر ارمنی بنام مکرویچ ریاست آن را به عهد داشت، مشارالیه شخصی بود ناراحت و ماجراجو، به فاصله کوتاهی که از استقرار ژاندارمری در کازرون گذشت مکرویچ بنای اخلاق و تقنین را آغاز و بین تفنگچیان ناصر دیوان و خواجه عبدالله سوء تفاهماتی ایجاد و آنها را از قوای ژاندارمری بیمناک ساخت، به طوری که چندین دفعه تصادمات

۱ - خاطرات و خطرات، ص ۲۷۱.

۲ - کشف نلیس، ص ۷۰.

۳ - ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۰۸.

مختصری هم فیما بین رخ داد، و دامنه عملیات خلاف تفنگچیان مزبور بالا کشید و اقدام به تجاوزاتی کردند که ژاندارمری ناچار به جلوگیری گردید و جنگ شدید در کازرون بین قوای ژاندارمری و تفنگچیان ناصر دیوان و خواجه عبدالله آغاز و عده‌ای از طرفین مقتول و در این مصادمه مازور السون و نایب دوم حسینخان نیز به شهادت رسیدند در این جنگ تلفات زیادی به قوای ناصر دیوان وارد و چون در اثر وساطت اشخاص خیراندیش معلوم شد که مکروبیج این فتنه را بیا کرده، لذا ناصر دیوان و خواجه عبدالله دست از جنگ برداشته و تسلیم قوای ژاندارمری شده و صلح و صفا برقرار گردید. طبق دستور مازور اگلا فرمانده رژیمان که از بوشهر به کازرون مراجعت کرده بود مکروبیج رئیس تلگراف هند و اروپ کازرون دستگیر و پس از تحقیقات و ثبوت خیانت و اخلال، در دادگاه نظامی محکوم به اعدام و توسط ژاندارمری تیرباران گردید.

شادروان جهانگیر قائم مقامی در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران» اشاره‌ای دارد به کشته شدن اولسون و محل خاکسپاری او: «... مازور اولسون در واقعه ناصر دیوان در کازرون کشته شد و او را در باغ تخت شیراز دفن کردند ولی مرور قبر او محو شده بود تا اینکه تیمسار سرلشگر «فیروز» آن را تعمیر کرد».

هنگامی که عبدالحسین شیبانی در استکهلم به سر می‌برده است همسر اولسون به همراه دو تن دیگر از همسران افسران سوندی که آنها هم در گذشته بوده‌اند جهت دیدار با شیبانی به محل اقامت او می‌روند که گویا چون بدون تعیین وقت ملاقات بوده است موفق به دیدار با نماینده ایران نمی‌شوند «... دیروز (۱۳ ژوئیه ۱۹۱۷) سه نفر از خانم‌های افسران سوندی که شوهران آنها در ایران بوده‌اند و اکنون حیات ندارند به شهر آمدند که مخصوصاً اینجانب را ملاقات کنند، یکی از آنها خانم اولسون که در شیراز کشته شده و ... چون اینجانب در هتل نبودم موفق به دیدار آنها نشدم».^(۱)

● سروان نورن براندل

از سروان نورن براندل اطلاعات بسیار کمی در دسترس است، آنچه پیداست نامبرده نخست کار خود را در ژاندارمری ایران در کنار ژنرال المارشن در ستاد فرماندهی تهران آغاز کرد و پس از مدتی به بخش گرمسیری ایران یعنی جنوب کشور فرستاده شد «و مدت‌ها هم در صفحات جنوب خدمت کرد و در اثر گرما به اختلال مشاعر مبتلا و برای معالجه به سوئد اعزام گردید».^(۲)

● سرگرد مندل بورل

سرجرد مندل بورل کار خود را نخست در مدرسه نظام ژاندارمری تهران آغاز کرد^(۳) و سپس به هنگ ژاندارمری قزوین

۱ - خاطرات عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک)، ص ۳۴۲.

۲ - تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۷۰.

۳ - ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت‌الحمایگی، ص ۱۷۳.

منتقل گردید، در جنگی که در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۱۴ بین نیروهای ژاندارمری با نیروهای سرکرده یکی از اشرار منطقه نواحی «ساره» و «زرنده» بنام «عباس داغ داغ آبادی» روی داد^(۱) سرگرد مندل بورل زخمی گردید^(۲) و پس از بدست آوردن بهبودی نسبی به سوئد بازگشت.

● سرگرد پرویتس (پراویتز)

سرگرد پرویتس مدتی فرماندهی هنگ سوم ژاندارمری را که در استان فارس مستقر بود به عهده داشت و در این منطقه «زحمات فوق العاده‌ای برای استقرار امنیت متحمل شد»^(۳) بیشتر این زحمات فوق العاده از سوی کنسول انگلیس و عواملش که نمی‌خواستند ژاندارمری در استان فارس مستقر گردد ایجاد می‌گردید. با اینکه کنسول انگلیس در شیراز درباره «پرویتس» گفته بود: «مرد عاقلی است که فقط مشغول کار خود می‌باشد»^(۴) ولی از ساخت موانع گوناگون در راه او کوتاهی نمی‌کرد. ایجاد اغتشاش و تحریک خان‌ها علیه ژاندارمری، درخواست از عوامل خود در وزارت مالیه و همچنین خزانه‌داری شیراز مبنی بر عدم پرداخت حقوق پرسنل ژاندارمری به بهانه‌های گوناگون، برای اطلاع بیشتر از اینگونه کارشکنی‌ها به بخشی از نامه مورخ ۴ مارس ۱۹۱۵ کلنل مریل امریکایی (او در خدمت سفارت انگلیس در ایران بود) به کنسول انگلیس در شیراز توجه کنید: «... و از منابع محرمانه و خیلی موثق می‌شنوم که خزانه‌دار کل هینسنس^(۵) (Heynsens) در هفته‌های آتیه آنچه بتواند خواهد کرد که از رسیدن پول به سوئدی‌ها برای فراسوران [ژاندارم‌ها] جلوگیری نماید بطوری که بالاخره همه ناچار خارج خواهند شد»^(۶).

همین اقدامات و دخالت‌های بیجای انگلیس و عواملش در کار ژاندارمری ایران سرانجام حوصله «مرد عاقلی را که فقط سرگرم کار خودش بود» به آخر رساندند و او را وادار کردند تا نامه‌ای در اعتراض به اینگونه اقدامات در مورخ ۸ آوریل ۱۹۱۵ برای خزانه‌داری شیراز بنویسد: «خزانه‌داری لابد مسبوق است که به مقتضای قرارداد، تعهد شده است که مخارج لازم برای فراسوران قبل از مخارج دیگر مانند پلیس یا سایر ادارات باید پرداخته شود... از آنجایی که با این ترتیب، اوضاع مالی ما روز به روز دشوارتر می‌شود و اداره خزانه‌داری با وجود این نمی‌خواهد نسبت به این اداره مملکتی ما که عبارت از فراسوران باشد به وظیفه خود رفتار کند. من مجبور هستم و اولین اقدام من این خواهد بود که تائین‌های

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۰۸.

۲- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۷۰.

۳- همان، ص ۶۹.

۴- کشف تلبیس، ص ۸۰.

۵- نامبرده از کارشناسان بلژیکی وزارت مالیه ایران بود و حرفشوی تمام و کمال از سفارت انگلیس داشت.

۶- کشف تلبیس، ص ۱۶۶.

خود و اهالی را که امنیت آنها بسته به وجود فراسوران است از این رفتار دشمنانه خزانه‌داری مطلع سازم و از برای آنکه سوء تفاهمی در میانه واقع نشود من مجبورم که اسامی آن اشخاصی را که بر ضد منافع ایران کار می‌کنند آشکار سازم...»^(۱)

■ اعتراض به دستگیری کنسول آلمان و نقض بی‌طرفی ایران

سرگرد پراوتس در تلگرافی به تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۱۵ به اداره مرکزی ژاندارمری در تهران به نقل تلگراف اعتراض آمیز خود به کنسول انگلیس در بوشهر به جهت دستگیری «مسیو لیستمان» کنسول آلمان توسط انگلیسی‌ها می‌پردازد: «تلگرافی که به قونسول انگلیس مقیم بوشهر در خصوص دستگیری خودسرانه مسیو لیستمان قونسول آلمان و نتایج وخیمه آن نمودم به این مضمون بود: چنانچه قونسول لیستمان در بوشهر است، لطفاً تموده و فوراً وی را رها نمایید. والا من بر علیه این دستگیری پروتست می‌نمایم و آینده هم نمی‌توانم اجازت دهم که در نقاطی که ژاندارمری تأسیس گشته این طور بی‌طرفی ایران را نقض نمایند».^(۲) سرانجام دخالت‌های نابجا و کارشکنی‌های کنسول انگلیس در شیراز و عدم همکاری خزانه‌داری شیراز در پرداخت حقوق عقب‌افتاده پرسنل ژاندارمری ادامه کار و خدمت را برای سرگرد پراوتس ناممکن نمود و او استعفاء‌نامه خود را برای وزارت امور خارجه فرستاد و در تلگرافی به مورخ ۳۰ مارس ۱۹۱۵ به رئیس کل ژاندارمری استعفای خود را اعلام نمود: «... نظر به آنکه ممکن نیست بیشتر از این اجازت داد که دسایس و اکاذیب تعقیب گردد فعلاً مستقیماً استعفای خویش را به وزارت امور خارجه تقدیم نموده و به شما خاطر نشان می‌نمایم که این امر بدون مشکلات خیلی خطرناکی پیش نخواهد رفت».^(۳) سرگرد پراوتس (پراویتز) پس از استعفاء به سوئد بازگشت. عبدالحسین شیبانی هنگامی که در استهکلم بسر می‌برد نامه‌ای از پراویتز دریافت می‌کند، او در خاطرات به این مورد اشاره دارد: «۸ ژوئیه ۱۹۱۷ ... نامه‌ای از ماژور پراویتز سوئدی که مدتی فرمانده رژیم سوم ژاندارمری در شیراز بود واصل شد، اظهار همدردی با ایران کرد، خواستگار ملاقات اینجانب شده است. دوشنبه ۹ ژوئیه ۱۹۱۷ ... جواب نامه پراویتز که با ایران همدردی بسیار و با نظریات ما همفکری کرده بود دادم...».^(۴)

● سروان پویست

سروان پویست کار خود را در ژاندارمری ایران نخست با عنوان مربی پیاده نظام هنگ سوم ژاندارمری که در شیراز

۱- کشف تلبیس، ص ۸۰.

۲- ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، ص ۱۱۵.

۳- همان، ص ۱۲۱.

۴- خاطرات عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک)، ص ۳۲۹.

استقرار داشت آغاز نمود. از کارهای مهم وی در هنگام خدمتش در ژاندارمری شیراز انتقال مقدار زیادی جنگ‌افزار و مهمات وارداتی از بندر بوشهر به شیراز بود. سروان پویست به همراه سرگرد «لوند برگ» و تعدادی دیگر از افسران ایرانی موفق شدند جنگ‌افزارها و مهمات خریداری شده از اروپا را در ژانویه ۱۹۱۵ با ۴۶۳ رأس قاطر از راه‌های سخت‌گذر با توجه به مخالفت انگلیسی‌ها با این انتقال بگذرانند و محموله را درست و سالم به شیراز برسانند.^(۱)

■ زخمی شدن سروان پویست

ایل بختیاری یکی از ایل‌هایی بود که در پیروزی جنبش مشروطیت نقش بسزایی داشت و بی‌گمان می‌توان گفت اگر روزمندان این ایل به رهبری سردار اسعد وارد تهران نمی‌شدند محمده‌علی‌شاه قاجار به این زودی تخت شاهی را خالی نمی‌کرد و فراری نمی‌شد.

پس از پیروزی انقلاب مشروطیت تعدادی از سران این ایل عهده‌دار چند پست حساس حکومتی شدند «چندین حکومت مهم ایالات به آنها ارجاع شد و چند نفر در هیئت وزراء منسلک شدند البته این ترتیب باعث شده بود که آنها خود را در امور مملکتی ذی سهم می‌شناختند و نظریات خود را به هیئت وزراء تحمیل می‌کردند، سفارت انگلیس تقریباً از بختیاری‌ها حمایت می‌نمود... رؤسای بختیاری اغلب در خیابان علاءالدوله (خیابان فردوسی فعلی) سکونت نموده و هر کدام برای خویش دریاری تشکیل داده بودند و برای خود حکومت مستقلی داشتند حتی یکی از آنها وزیر مالیه وقت قوام‌السلطنه را برای اینکه در پرداخت مقرری سواران تعلل ورزیده بود از پشت میز وزارت دستگیر و در سر طوبله خود محبوس ساخته بود. بدیهی است این رفتار در افراد هم اثر داشته و سواران بختیاری که در پایتخت در اطراف کوچه‌های قدیم «بربری‌ها» و «پای ماشین» در کاروانسرا رحل اقامت افکنده بودند به خود مغرور شده و به اوامر آژان‌های جدید اعتنا نمی‌کردند تا اینکه غائله کوچکی باعث تشدید روابط شده و یک مبارزه رسمی در تهران بین این دو دسته به وقوع پیوست».^(۲)

توقعات افراد ایل بختیاری مستقر در تهران روز به روز بیشتر می‌شد آنها مسلحانه در تهران گردش می‌نمودند و در بعضی موارد مزاحمت‌هایی هم پدید می‌آوردند به همین جهت دولت تصمیم به خلع سلاح و گوشمالی دادن آنان گرفت ماموریت این کار به ژاندارمری باغشاه تهران واگذار گردید. در بگاه ۱۲ اوت ۱۹۱۳ نیروهای ژاندارم در نزدیکی محل سکونت بختیاری‌ها مستقر شدند و بطور غیر محسوس آنان را به محاصره خود آوردند عبدالله بهرامی در این مورد چنین نوشته است: «من به عادت معمول صبح زود به اداره آمدم، درها را از هر طرف بسته وعده زیادی از آژان و ژاندارم که از باغشاه آمده بودند در روی پشت‌بامها مشاهده کردم. آژان در را برای من گشود و من به طرف اتاق رئیس رفتم که از جریان امر با خبر

۱- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۱۴۶.

۲- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۱۵۱.

-شوم در آنجا کسی نبود ولی یک نفر افسر ایرانی ژاندارمری قدم می‌زد. با این شخص من از سابق جزئی آشنایی می‌داشتم و همدیگر را در مدرسه می‌شناختم. از او علت ازدحام این عده را پرسیدم. اظهار داشت که او خودش نیز از قضیه با خبر نیست، فقط دیشب به او امر شده است که با عده‌ای از شاگردان مدرسه پلیس و ژاندارم‌های باغشاه در نظمی حاضر باشند زیرا که امروز در شهر زد و خورده‌های مفصلی شروع خواهد شد، او به من سفارش کرد که بهتر است من به عذرکسالت به منزل برگشته و در اداره حاضر نشوم ممکن است که اداره از طرف بختیاری‌ها محاصره گردد»^(۱) تا ساعت ۸ صبح کار محاصره خانه‌های خوانین بختیاری در خیابان علاءالدوله و چهار کاروانسرای محل استقرار افراد این ایل بیابان رسید. بختیاری‌ها که متوجه محاصره خود شده بودند از روی پشت‌بامهای محل استقرار خود ناگهان به نیروهای ژاندارمری و پلیس حمله نمودند در حمله اول بختیاری‌ها تعداد زیادی از افراد ژاندارمری مورد اصابت گلوله قرار گرفتند که در این بین ۴ نفر کشته شدند در این درگیری که سروان پویست بعنوان فرمانده نیروهای ژاندارم مستقر در نظمی حضور داشت، زخمی گردید، که شرح ماجرا از این قرار است: «... ازدحامی در نظمی پدیدار گردید آژان و ژاندارم به طور حاضر باش در پشت بامها دراز کشیده و قراول‌های درها، زیادتر گردید صدای تیراندازی مکرر بگوش می‌رسید. مثل این بود که از چند جهت شروع به حمله نموده بودند. من هم مثل سایرین بالای ایوان جلو سر در عمارت ایستاده و به اطراف نگاه می‌کردم. یک افسر جوان سوئدی فرماندهی این عده را در آنجا به عهده داشت و یک «میتراپوز»^(۲) از باغ شاه با عده خود آورده بود ... بر شدت شلیک تفنگ افزوده شد یکی از آجودان‌ها که در محل تصادف بوده در آن وقت از راه رسید و به کاپیتن سوئدی جزئیات مبارزه را شرح داد و اظهار داشت: ... در کاروانسراها مقاومت زیاد نشد و زودتر تسلیم شده‌اند و به زودی عده‌ای از آنها را به اینجا می‌آورند که در «حیاط سوار» باگاری به باغشاه بفرستند. آجودان به سوالات کاپیتن جواب می‌داد و من نیز در نزدیکی آنها ایستاده بودم که یک دفعه دیدم کاپیتن چند قدم به عقب رفت و بعد مثل یک بار بسته‌ای، به زمین افتاد. سایر افسرها و ژاندارم‌ها که آنجا ایستاده بودند به جلو دویده او را بلند کردند، معلوم شد که یک گلوله که ظاهراً می‌بایستی از طرف خیابان چراغ برق محاذی ایوان آمده به سینه او اصابت کرده است. در اتاق مجاور یک رختخوابی آوردند و کاپیتن را روی آن دراز کردند. جراح ژاندارمری رسید و زخم را معاینه کرد. اظهار داشت که جراحت مختصر و سطحی است زیرا که گلوله از دور رسیده و از قدرتش کاسته شده است این صاحب‌منصب که اسم او کاپیتن پویست بود تنها افسر سوئدی بود که در آن روز مجروح گردید. بعد یک نفر دیگر از رفقای او آمد و ریاست نفرات نظمی را به عهده گرفت ... در میدان هیاوویی برخاست و چند نفر مجروح را از خیابان به نظمی آوردند. در این اثنا در اتاقی که کاپیتن پویست در آنجا پانسمان می‌شد بازگردید و جراح آمد و به فرمانده جدید گفت که حال کاپیتن بد نیست ولی بهتر است که عجلتاً در همین جا بخوابد

۱ - خاطرات عبدالله بیرامی، ص ۱۵۴.

۲ - نوعی مسلسل سنگین

و ما وسایل راحتی وی را همین جا فراهم نماییم تا بعد او را به مرخصخانه انتقال دهیم»^(۱) این جنگ در ساعت یک بعد از ظهر همان روز با تسلیم نیروهای ایل بختیاری به نیروهای ژاندارمری پایان یافت. سران ایل «به سفارت انگلیس ملتیجی شدند از طرف سفارت یکی از کارمندان نزد عین‌الدوله (نخست‌وزیر وقت) رفته و قرار ترک مخاصمه را داده بود ... یک ساعت بعد از ظهر یک آجودان مجدداً نزد افسر سوئدی آمد و اطلاع داد که بختیاری‌ها تسلیم شده و جنگ خاتمه یافته است. بعد از آن هم دستجات ژاندارم و پلیس با عده‌ای از اسرای بختیاری به میدان رسیده، موزیک فتح و نصرت می‌نواخت ... به غیر از اینکه در حدود سی نفر از طرفین مقتول و عده زیادتری مجروح شدند خسارت دیگری به شهر وارد نیامد ...»^(۲)

■ سرانجام سروان پوست در ایران

در دهم آوریل ۱۹۱۶ وزارت داخله (کشور) ایران اطلاعیه‌ای مبنی بر اخراج هفت نفر افسر سوئدی ژاندارمری صادر نمود که سروان پوست یکی از آن هفت تن بود. علت اخراج این افراد که البته متأثر از فشار روس و انگلیس بود اینگونه عنوان گردید «... به اقدامات خودسرانه و ترمدآمیز تشبث و نسبت به دولت علیه عصبان ورزیده‌اند، وزارت داخله برای اطلاع قاطبه ایرانیان زحمت اظهار می‌دهد که اولیای دولت علیه کلیه امتیازات صاحب‌منصبان مزبور را سلب کرد و مشارالیهم دارای هیچگونه نشان و امتیازی از طرف دولت نمی‌باشند»^(۳).

سروان پوست پس از برکناری از ژاندارمری ایران به کشورش بازگشت. عبدالحسین شیبانی هنگامی که در سوئد به سر می‌برده است دیداری با پوست داشته است «روز جمعه بعد از ظهر ماژور پوست سوئدی که جزء افسران سوئدی در خدمت ایران بوده، به ملاقات آمد و مدتی با او صحبت کردم. اطلاعاتی از زندگی در سوئد و به خصوص زندگی در استکهلم در دسترس نگارنده گذاشت. چند آدرس هم از آشنایان خود که در استکهلم مقیم هستند داد که اگر لازم شد به نگارنده کمک خواهند کرد. نیز آدرس چند نفر از افسران سوئدی که در ایران بوده‌اند و حالا در استکهلم یا اطراف شهر منزل دارند به نگارنده داد که آنها را اگر احتیاج شد ملاقات کنم»^(۴).

■ آیا این پوست همان سروان پوست است؟

در کتاب تاریخ بیست ساله ایران نوشته آقای حسین مکی به نام‌های استناد شده که در تاریخ ۱۳۲۲/۶/۱۷ (سپتامبر

۱- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۱۵۸ و ۱۵۶

۲- همان ص. ۱۵۹

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۷.

۴- خاطرات عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک)، ص ۳۰۷.

۱۹۴۳) از سوی وزیر امور خارجه ایران برای «کارداران» سفارت‌های سوئد و سوئیس در ایران فرستاده شده است.^(۱) نام کاردار سفارت سوئد در این نامه «م - پوست» عنوان گردیده است که البته برای نگارنده پیدا نیست آیا این آقای «م - پوست» همان «سروان پوست» بوده است یا نه در اینجا متن نامه آورده می‌شود: «شماره ۲۵۱۸ - مورخه ۲۲/۶/۱۷ - آقای کاردار عزیزم

احتراماً رونوشت اعلامیه‌ای را که جناب آقای نخست‌وزیر، امروز در مجلس شورای ملی راجع به اعلام وجود حالت مخاصمه بین ایران و آلمان و الحاق دولت شاهنشاهی به اعلامیه ملل متحده مورخ اول ژانویه ۱۹۴۲ ایراد نموده‌اند برای اطلاع و استحضار آن جناب به پیوست ارسال می‌دارد. خواهشمند است مراتب مندرج در اعلامیه را به اطلاع دولت سوئد - سوئیس برسانند تا لطفاً مقامات وابسته آلمان را از آن آگاه نمایند. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نمایند.

محمد ساعد

جناب آقای م. پویست کاردار سفارت سوئد - تهران

جناب آقای دکتر ارمن دینکر کاردار سفارت سوئیس - تهران»

● سرگرد تورل

از نامبرده آگاهی چندانی در دسترس نیست، آنچه پیداست وی مدتی فرماندهی گروهان ژاندارمری همدان را به عهده داشته است در کتاب «تاریخ ژاندارمری ایران» درباره او چنین نوشته شده است: «از افسران سوئدی ژاندارمری بود که مدتی فرماندهی باطالیان [گروهان] همدان را به عهده داشت، نامبرده از افسران رشید و جدی به شمار می‌رفت و بعد از مائز تورل، محمدتقی خان بسپان که از افسران تابعه تورل بود بفرماندهی باطالیان همدان رسید».

● سرهنگ چلستروم

وی کار خود را نخست در ژاندارمری استان فارس آغاز کرد و چون شایستگی فراوان از خود نشان داد پس از مدتی بفرماندهی ژاندارمری قزوین گمارده شد هنوز مدتی از انتقال سرگرد چلستروم به قزوین نگذشته بود که جنگ جهانی اول آغاز گردید و با اینکه دولت ایران اعلام بیطرفی نموده بود مدتی پس از آغاز جنگ سپاهیان انگلیس از جنوب، عثمانی از باختر و روس از شمال بی‌اعتنا به بی‌طرفی ایران به کشورمان حمله نمودند. سپاهیان متجاوز روس تا قزوین پیش آمدند، هنگ ژاندارمری قزوین مدتی به فرماندهی سرگرد چلستروم در گردنه آوج و اسدآباد و بیدسخ در برابر

۱ - در آن هنگام که در گرماگرم جنگ جهانی دوم بوده است کشور سوئد حافظ منافع آلمان در ایران و دولت سوئیس حافظ منافع ایران در آلمان بوده است.

تجاوزگران روس دلیرانه مقاومت نمود و بخاطر ابراز دلآوری در این جنگ‌ها در همان هنگام مفتخر به گرفتن درجه سرهنگی شد، پس از رفتن ژنرال یالمارسن از ایران سرهنگ چلستروم مدت زمانی کوتاه به ریاست کل ژاندارمری منصوب گردید در کتاب «تاریخ ژاندارمری ایران» درباره سرهنگ چلستروم چنین آمده است:

«مشارایه از شریف‌ترین افسران سوئدی ژاندارمری به شمار می‌رفت، نامبرده باکمال صمیمیت برای ایران خدمت کرده وظایف و تکالیف نظامی خود را با نهایت بی‌طرفی و بی‌نظری و صرفاً برای خاطر منافع ایران و ژاندارمری انجام می‌داد. مازرچلستروم در جنگ‌های بین ارتش ژنرال باراتف و ژاندارمری که در گردنه آوج و راه همدان و گردنه اسدآباد رخ داد دوش به دوش افسران و افراد رژیمان شرکت داشت.»

■ دیدار و گفتگوی یکی از اعضای «کمیته دفاع ملی» در شب عید نوبل با سرهنگ چلستروم در ملایر

رضاعلی دیوان بیگی، کارمند جوان وزارت امور خارجه و یکی از اعضای کوشنده و بزرگار کمیته دفاع ملی در هنگام جنگ جهانی اول و اشغال قسمت‌هایی از خاک کشورمان توسط قدرت‌های درگیر جنگ، در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۱۵ برابر با ۳۰ آبان ۱۲۹۴ از سوی این کمیته که جهت تحقق اهداف خود کوشش می‌کرد «با فرستادن مبلغین به ولایات دور و نزدیک فوری مردم را برای مقاومت منفی علیه روس و انگلیس برانگیزد و ایلات مسلح را به قیام وا دارد، تا طبق مواعید وزیر مختار و سایر مأموران رسمی دولت آلمان کمک نظامی و اسلحه و مهمات کافی از طریق ترکیه برسد و یک جبهه نیرومند در برابر قوای مهاجم روس و انگلیس در ایران بوجود آید»^(۱) مأموریت یافت تا از تهران به زادگاه پدری خود یعنی کردستان برود و با توجه به نفوذی که خود و بستگانش در آن نواحی داشتند اهالی و عشایر کردستان را با کمک نیروهای نظامی کمیته دفاع ملی سازماندهی و علیه متجاوزین روس به جنگ وا دارد او از طریق راه قم - اراک - ملایر راهی سنندج شد در ملایر دچار مشکل شد و از ادامه سفر بازماند که در نهایت با کمک و همکاری سرهنگ چلستروم مشککش حل و توانست به مأموریت خطرناک خود ادامه دهد، دیوان بیگی در این باره چنین نوشته است:

«در ملایر گفته شد روسها به همدان رسیده‌اند. دیگر کسی به آن شهر نمی‌رفت. اداره ارباب بهمین هم چاپارخانه‌های خود را برچید. دکتر که به جریانات محلی و وضع طرق و شوارع بصیرت کامل داشت گفت: «حالا دیگر باید از ملایر به نهند و از آنجا به کنگاور بروید تا بتوانید از طریق کرمانشاه خود را به سنندج برسانید. آن هم با نهایت عجله، زیرا ممکنست روسها از همدان پیشروی کنند و این راه نیز بسته شود - برای چنین مسافرتی احتیاج به اسب سواری دارید. اما این روزها چون ژاندارمها دواب بارکش را می‌گیرند، سکنه شهر و دهات چارپایان خود را پنهان کرده‌اند و قیمت یک یابو به هزار تومان رسیده.»

بواسطه ورود و خروج دستجات پیاده و سوار ژاندارم و بار و بنه آنها، در شهر جنب و جوشی فوق‌العاده مشاهده

می‌شد، زیرا گروهانهای ژاندارمری هم از اطراف به ملایر می‌آمدند که از اینجا به کنگاور بروند. بعد از چند روز جستجوی بی‌حاصل برای یافتن چهار پنج مال سواری، در صدد استمداد از رئیس ژاندارمها برآمدم که گفتند افسری است سوئدی موسوم به مازور چلستروم. بکروز غروب رفته به منزلش. روی کارت ویزیت خود به زبان فرانسه به او نوشتم: «برای کار لازمی می‌خواهم شما را چند دقیقه ملاقات کنم». فوری مرا پذیرفت. درون اتاق کوچکی که یک ضلع آنرا تخت‌خوابی گرفته بود، سه افسر سوئدی بلند قامت و چهره سوخته، در لباس آبی آسمانی، اطراف میزی ایستاده بودند. روی میز انبوهی شاخه سبز کاج توی کوزه گلی، چند شمع فروزان در شمعدان‌های مسی، سه چهار شیشه شراب و تعدادی ظرف باسلق و میوز جلب توجه می‌کرد. دود سیگار برگی فضای اتاق را معطر و شعله‌های آتش بخاری آن محفل انس را منور می‌ساخت. چلستروم جلو آمد دست مرا گرفت و گفت: «چون شب عید نوتل است جشن گرفته‌ایم، شما هم می‌توانید در مراسم با ما شرکت بکنید».

عذرخواهی کردم از اینکه بی‌موقع مزاحم شده‌ام. به اختصار موضوع مأموریت و شرح حال خود و همراهان را بیان نموده از جهت تهیه چند چارپا برای سواری از او کمک خواستم. قدری فکر کرد و آجودانش را صدا زد (سلطان مصطفی‌خان رومانی سابق سرتیپ شوکت فعلی) گفت به یاور سلطان‌زاده (کننل محمد تقی‌خان پسیان معروف در سالهای بعد) ابلاغ کنید از اسوارانش چهار اسب سواری با زین و یراق به آدرسی که این آقا به شما خواهند داد بفرستد و رسید بگیرد. با اظهار امتنان از او سؤال کردم:

- بهای این اسبها را چقدر باید پرداخت؟

- گفت مال دولت را نمی‌توان فروخت. چون مأموریت شما مهم است نباید معطل بشوید. به ورود سنج اسبها را

تحويل اداره ژاندارمری بدهید، خرج نگاهداری آنها در مدت مسافرت بابت کرایه محسوب خواهد شد.

از او راجع به جریانات منطقه جويا شدم. اظهار نمود: بعد از دو سه هفته زد و خورد و پایداری در گردنه آوج ژاندارمهای گردان قزوین و مجاهدین محلی، به واسطه برتری عده و اسلحه لشکریان روسی، ناچار عقب نشسته‌اند و شهر همدان به دست روسها افتاده. چون فرمانده قشون روس می‌خواهد از همدان هرچه زودتر خود را به کرمانشاه برساند که راه ارتباط مستقیم ایرانیان و متحدین را مسدود کند، ما باید در ارتفاعات (بید سرخ) بین کنگاور و صحنه موضع بگیریم و ایستادگی کنیم تا قوای ملی در کرمانشاه متمرکز شود، کمک خارجی هم برسد آن وقت شروع به حمله خواهیم نمود.

... صبح آن شبی که ملاقات مازر چلستروم دست داد، افسر بیطاری چهار رأس اسب چاق و سالم با زین و لوازم برای

ما آورد.»^(۱)

■ سرانجام سرهنگ چلستروم در ایران

سرهنگ چلستروم هم مانند تعدادی دیگر از افسران سوئدی ژاندارمری ایران به دلیل درخواست و فشار دولت‌های روس و انگلیس به ایران مبنی بر اخراج این افسران از ژاندارمری، به همراه شش تن دیگر از افسران هموطنش از این ارگان اخراج گردید. وزارت داخله (کشور) در اطلاعیه مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۱۶ این اقدام خود را به اطلاع همگان رساند. در این اطلاعیه که کامل آن در صفحات پیشین همین کتاب درج شده است دلایل برکناری سرهنگ چلستروم و دیگر افسران سوئدی «دست زدن به اقدامات خودسرانه و ترمرد و عصیان علیه دولت» ذکر گردیده است.

چلستروم پس از اخراج از ژاندارمری ایران به سوئد بازگشت و یک سال بعد در سوئد درگذشت. عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک) که در سال ۱۹۱۷ در استکهلم بسر می‌برده است درباره سرانجام چلستروم و همچنین خانواده‌اش چنین نوشته است: «شنبه ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۷ - صبح زود اکستروم یکی از افسران سوئدی که در ایران بوده تلفن کرد که اینجانب را ببیند. قرار گذاشتیم که ساعت ده به هتل بیاید. ساعت ده آمد و تا ساعات پنج بعدازظهر با هم بودیم و ناهار را هم با هم صرف کردیم حمیدخان هم بود. از قرار گفته اکستروم دیروز سه نفر از خانم‌های افسران سوئد که شوهران آنها در ایران بوده‌اند و اکنون حیات ندارند به شهر آمدند که مخصوصاً اینجانب را ملاقات کنند. یکی از آنها خانم اولسون که در شیراز کشته شده و دیگری خانم اریکسن که سال گذشته در بغداد فوت کرده و سومی خانم چلستروم که پارسال در سوئد از مرض مالاریا فوت شده است. چون اینجانب در هتل نبودم موفق به دیدار آنها نشدم. از این خانمها تنها خانم چلستروم، یک دختر کوچک دارد و آن دو خانم دیگر اولاد ندارند. پارسال همین خانم چلستروم را در «صلاحیه» در عراق عرب دیدم. یک نفر نوکر ایرانی با دو اسب ایرانی همراه داشت. بیچاره با زحمت زیادی بجه چند ماهه خودش را از گرما و پشه محفوظ می‌داشت...»^(۱)

● سرگرد چیلاندر^(۲)

سرگرد چیلاندر در ژاندارمری تهران به عنوان مرئی رسته تویخانه آغاز به کار نمود. او پس از مدتی به هنگ ژاندارمری استان فارس منتقل گردید محل خدمت او بیشتر در شهر آباده بود، سرگرد چیلاندر در هنگام اقامت خود در استان فارس توانست به نحو مطلوبی امنیت و آسایش را در حوزه استحقاقی خود برقرار نماید و با رفتار و کردار خوبی که داشت توانست در بین مردم محبوبیتی بدست آورد، با اینکه انگلیسی‌ها با افسران سوئدی ژاندارمری ایران خوب نبودند ولی «گراهام» کنسول انگلیس در اصفهان در نامه مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۱۴ خود به سفیر انگلیس «والتر تاونلی» درباره «چیلاندر» و دیگر افسران سوئدی چنین می‌نویسد: «حیات تأمین‌ها نسبت به صاحب‌منصبان سوئدی خود به نظر می‌آید که عموماً خیلی

۱- خاطرات عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک)، ص ۳۴۱.

۲- در کتاب وایران از نئود مسالمت آمیز تا تحت‌الحمایگی، نوشته ویلهلم لیتن آلمانی این نام «کیلندر» نوشته شده است.

خوب است. مخصوصاً ماژر لوندبرگ و کاپیتن چیلاندر گویا خیلی طرف میل بودند. در تمام راه مابین بوشهر و اصفهان به نظر می‌آید که همه جا امنیت تام حکمفرماست و تمام دهاتی‌هایی که من از آنها در خصوص قراسوران سؤال کردم بی‌اندازه از آن تمجید کرده ... در خصوص احترامات و مواظبتی که از طرف قراسوران (ژاندارها) مخصوصاً از طرف کاپیتن چیلاندر در آباده در حق شخص خودم در عرض مدت این سیاحت به عمل آمد هرچه تعریف کنم کم است و سایر سیاحان انگلیسی‌ها که تقریباً در همان موقع از این راه گذشته بودند عین احساسات مرا اظهار کرده‌اند»^(۱) چیلاندر بخاطر خدمات شایانی که در استان فارس انجام داد «به درجه ماژوری (سرگردی) نایل و به فرماندهی رژیمان ژاندارمری اصفهان منصوب شد».^(۲)

به دنبال حمله نیروهای ارتش روسیه تزاری به فرماندهی ژنرال باراتف به ایران و مقابله نیروهای مردمی و «کمیته دفاع ملی» با آنها و پیوستن بخش عمده ژاندارمری به کمیته دفاع ملی جهت بیرون‌راندن بیگانگان متجاوز از کشورمان «افسران رژیمان اصفهان و سران مجاهدین و کمیته دفاع ملی تصمیم قاطع گرفتند که به صفحات غرب عزیمت و در جبهه‌ای که در مقابل ارتش تزاری تشکیل یافته بود شرکت کنند، اما ماژر چیلاندر فرمانده سوئدی رژیمان تمایل و توافقی به این کار نداشت، لذا افسران ارشد رژیمان مانند سلطان [سروان] حبیب‌الله خان و سلطان مهدی قلی خان و سلطان عبدالعلی خان اعتماد مقدم، نامبرده را زندانی کرده بلافاصله رژیمان اصفهان با افسران و درجه‌داران و افراد که در حدود یکهزار و پانصد نفر می‌شدند. بمعیت هزار نفر از مجاهدین و سواران لمبانی از طریق اصفهان - خوانسار - گلبایگان خود را به بروجرود رسانیدند».^(۳) سرگرد چیلاندر که دید دیگر افسران سوئدی هم به مانند افسران ایرانی به کمیته دفاع ملی پیوسته‌اند و عازم غرب کشور هستند برخلاف میل خود و به ناچار همراه آنان شد ولی متأسفانه دچار ناراحتی عصبی گردید. رضاقلی قائم‌مقامی که خود از افسران ژاندارمری بوده است، درباره چگونگی شورش افسران رژیمان ژاندارمری اصفهان علیه سرگرد چیلاندر و سپس عزیمت ناچاری او به غرب کشور و دچار شدن او به بیماری عصبی چنین نوشته است: «چند روز بعد در ایام مرخصی، روزی نزدیک به ظهر مشاهده گردید از راه کلهر (بآوندپور) یکعهده افسر و افراد و اشخاص سریل از راه رسیده و بین آنها یکنفر از مستشاران سوئدی ماژر چیلاندر با حالت عصبانی دامن خود را بر از سنگ نموده و هرکس را می‌دید سنگی به طرف او پرتاب می‌کرد و اطراف خود را خلوت کرده بود ماژر فرماندهی فوج اصفهان که مبتلای به جنون شده ساعتی ساکت و خاموش و ساعتی حالت جنون از وی ظاهر می‌گردید به هرزبانی بود وی را به منزل خود برده دوروز از او پذیرائی کرده و در این دو روز معلوم شد ابتدا افسران ایرانی در اصفهان وی را تحریک به جنگ نموده و پیشنهاد می‌کردند لااقل قسمت‌های حاضر مرکز اصفهان را به طرف کرمانشاه حرکت دهند و خود را به جبهه جنگ برسانند، ماژر

۱- کشف تلبیس، ص ۱۴۹، و ۶۸.

۲- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۶۹.

۳- حسان، ص ۱۱۰.

چیلاندر که می‌دید روسها پیش رفته و به کرمانشاه نزدیک شده‌اند صلاح نمی‌دانست فوج خود را که در راه‌ها پراکنده هستند جمع‌آوری نموده و به حرکت درآید از طرفی این امر میسر نمی‌شد چه انگلیس‌ها در اصفهان نفوذ بسیار داشتند و قادر بودند حتی ژاندارمری را هم متصرف شوند چیلاندر می‌دانست موقع گذشته و چندین ماه است جنگ شروع شده و هیچ راهی برای این ستون نیست که بتواند خود را به جبهه برساند مگر از راه لرستان که عبور از آن حدود هم بدون زدو خورد میسر نمی‌گردد.

تمرد و تهدید

افسران ایرانی مانند مائز مهدی قلی خان تاج‌بخش، سلطان محمود خان بولادین^(۱)، سلطان حبیب‌الله خان شیبانی، سلطان صادق خان و چند افسر دیگر و یک عده افراد داوطلب به تصور اینکه چیلاندر تحت نفوذ ژنرال قونسول اصفهان و سیاسیون انگلیسی است او را دستگیر و توقیف نمودند و ضمناً وی را تهدید کردند به قسمی که بر اثر این تهدید اختلال حواس حاصل نموده کم‌کم به جنون رسید، اما افسران طی جلسات شورا و دقت بیشتری احساس کردند که چیلاندر ارتباطی با ژنرال قونسول انگلیس و مأمورین سیاسی نداشته است متأسفانه آنچه نباید بشود انجام گرفته و سازش بعدی بین آنها میسر نبود از این جهت عده از افسران ترک خدمت نموده با افراد داوطلب بسوی جبهه روان شدند مائز چیلاندر وقتی وضع را چنین دید و از طرفی زرمزه رفتن سوئدیاها را شنیده بود ماندن در اصفهان را بی‌نتیجه و باتفاق افسران و افراد به حرکت درآمدند ولی این عده از جاده معمولی خوف داشته و همه جا از دهات و قصبات دور از جاده‌های بزرگ راه‌پیمایی می‌کردند بین راه و خط سیر خود به یکدسته از مهاجرین برخوردارند که معروف آنها و لیدرهای احزاب به قرار زیرین بودند: عبدالحسین خان سردار محی، امیر حشمت ترک فرجداغی آقا سید ابوالحسن علوی، آقا سید یعقوب انوار، میرزا حسن طیب‌زاده، میرزا طاهر تنکابانی محمد خان حسین‌زاده آقا سیدجلیل اردبیلی و حاج میرزا علیرضا و یک‌عده دیگر از وکلای دوره سوم مجلس شورای ملی که متفقاً از راه لرستان پیش می‌رفتند و این مردان وطن‌خواه فداکار به هر ذلت و مشقتی حتی گرسنگی تن در داده آنچه را پول و اثاثیه داشتند بین راه لرستان بذل و بخشش کرده فقط جانی بدر برده پیاده و سواره خود را به جبهه رسانیدند.

تبعید

مائز چیلاندر چون حالت و پریشانی حواس خود را وابسته به اذیت و آزار افسران هنگ اصفهان پنداشته و اغلب به

۱- این افسر چندین سال بعد از جنگ بین‌المللی در حالیکه همه وقت مورد لطف مقامات عالی واقع می‌شد متأسفانه در ارتش شانشاهی نتوانست مقام خود را حفظ نماید تا جایکه با جان خود بازی کرده و بالاخره در باغ‌شاه تیرباران گردید. (زیرونوس، مربوط به کتاب «وقایع عرب ایران در حگت اول جهانی» نوشته رضاقلی قائم‌مقامی می‌باشد).

خود می‌گفت (مراذیت و آزار و تهدید نمودند) و این جمله را قسمی به زبان می‌آورد که هرکس می‌شنید باور کرده و دعوی او را ثابت می‌دانست و در دو روز پذیرائی وی در منزل خود چندین دفعه نزد نگارنده همین جملات را تکرار می‌کرد مختصر مدارک اختلال حواس خود را به جملات فوق تکیه می‌داد چه اینکه وقتی با همان حالت جنون و پریشانی حواس وارد قصرشیرین گردید قبل از هرکاری از چندین نفر افسران هنگ اصفهان نزد کلنل بوپ شکایت کرد و مراتب واقعه را به یک زبان خاصی شرح داده بود بطوریکه فرماندهان آلمانی هم ابتدا حالت مازر مزبور را بر اثر پیش آمد و زندانی شدن او در اصفهان دانسته و حدس می‌زدند شاید او را در توقیفگاه تهدید و اذیت و آزار کرده باشند در صورتیکه این حدس چسبندگی نداشت زیرا تمام اختیارات بدست افسران ایرانی بود اعم از نفرت اسلحه مهمات و پول موجود و غیره در دسترس آنها قرار می‌گرفت و مدرکی از مازر چیلاندر نمی‌خواستند که امتناع نماید و در نتیجه سبب اذیت و آزار وی شده که بالاخره از ترس و وحشت حالت جنون بدو دست داده باشد با وجود این افسران آلمانی برای خوشنودی وی چند نفر از افسران هنگ اصفهان را که ارشد آنها مازر مهدی‌قلی خان تاج‌بخش بود با سلطان محمودخان پولادین و چند دیگر به طرف بغداد تبعید کردند. تا شاید مازر چیلاندر تغییر وضع نماید. ولی متأسفانه تفاوتی حاصل نشد»^(۱)

● سروان دامر

به غیر از کتاب «رهبران مشروطه» نوشته آقای ابراهیم صفایی دیگر کتابهایی که در رابطه با اقامت سوئدی‌ها در ایران مطالبی داشته‌اند و مورد پژوهش نگارنده قرار گرفته است در هیچ یک از آنها به این نام «دامر» اشاره‌ای نشده است فقط در صفحه ۵۵۶ همین کتاب «رهبران مشروطه» به نام «دامر» در هنگام تشییع جنازه بیرم خان (رئیس پلیس تهران) اشاره شده است: «... دکتر سهراب‌خان در همدان دفن شد و جسد بیرم را با اتومبیل به تهران آوردند در روز سوم خرداد ۱۲۹۱ تشییع رسمی به عمل آمد و نمایندگان اصناف و ادارات دولتی هم شرکت کردند. جلو جنازه شصت نفر ژاندارم به ریاست کاپیتان «دامر» سوئدی و سپس یکصد نفر افراد گارد نصرت و سربازان قراول ارگ و دنبال آنان پنجاه نفر سپاهیان برگزیده بختیاری با پدک‌های متعدد قرار داشتند، دنبال سواران بختیاری نمایندگان اقلیت ارمنی با لباس عزا عکس بیرم‌خان را در میان حلقه گل حمل می‌کردند» به نظر نگارنده دور نیست که «دامر» تحریف شده «دماره» که نام یکی از افسران سوئدی ژاندارمری ایران در همان هنگام بوده است باشد.

● سرگرد نیلس دماره

نیلس دماره فرزند سرهنگ دماره از نجبای کشور سوئد بود^(۲) که پس از استخدام در ژاندارمری ایران، نخست در هنگ

۱- وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی، از ص ۲۵۴ تا ۲۵۷

۲- همان، ص ۹.

یکم ژاندارمری مستقر در یوسف آباد تهران به عنوان مربی سواره نظام به کار گمارده شد. این افسر سوئدی که «... در فن سواری بسیار لایق و کافی به نظر می آمد، جوانی بود چهارشانه قوی و ورزیده به سن بیست و هشت سال»^(۱) در پی شکست ژاندارمری بروجرد در جنگ با تعدادی از طوایف شورشی لرستان او «با دو اسکادران سوار و یک باتری توپ کوهستانی و یک گروهان پیاده نظام به طرف لرستان حرکت نمود».^(۲)

سرگرد دماره در ۲۳ - اوت - ۱۹۱۵ با نیروهای خود از تهران به سوی بروجرد حرکت نمود او در اولین فرصت پس از رسیدن به بروجرد جنگ را با شورشیان آغاز نمود. «شب ۲۵ ماه اوت وارد بروجرد شدم، حمله من به رازان خوب موفقیت حاصل نمود نظام السلطنه^(۳) تقریباً محبوس بود و قتیکه وارد آن محل شدم بعد از یک ساعت جنگ سخت الوار فرار کرده و ایالت را امداد نمودم. الوار که تشکیل چندین گروه هزار نفری داده بودند، حمله ور شده و سینه‌مانه جنگ کردند، به موقعیت حمله آنان اینجانب بنانی از راه رازان به سمت جلالن چولان عقب نشسته و پس از غروب آفتاب وارد شدم. هنگام آخرین ساعت یازگشت جماعت الوار به شدت حمله ور شده ولی به فضل خدا مثل انتظام حرکت نباعت امور منظم و بخوبی پیشرفت نمود. روز ۲۴ جماعت الوار با استعداد سواره زیاد ناحیه سیلاخور را حمله کرده و هر گروه آنها یکصد و پنجاه الی دوست و پنجاه نفر سواره می شدند ما به فرداً فرد این دستجات حمله کرده تا اینکه الوار، سیلاخور را تخلیه کردند. این حمله را سه فرسخ متعاقب امتداد داده و تا کنون باز نگشته، لیکن منتظر آنها هستیم. دو نفر صاحب منصب و دو نفر آسیران با چهل نفر ژاندارم گروهان‌هایی که در تنگه ازنا شکست خورده بودند جمع آوری نموده. دو نفر صاحب منصب اندکی مجروح شده و یکی از آسیرانها موسوم به عبدالرحیم خان به شدت مجروح گردیده. نصف ژاندارم‌ها کم و بیش صدمه خورده‌اند. آنها می‌گویند الوار به حلیه مجلس به لباس ژاندارم و به بهانه فروش آذوقه نزدیک بموضع گردیده‌اند. جماعت الوار به صد متری نزدیک شده و پس از استقرار در مواقع غفله شروع باتش کردند. جنگ شدیدی واقع و در آن جنگ ژاندارم‌ها در مقابل یک قوای ده برابر خود مقاومت و ایستادگی کردند رئیس ژاندارم ازنا مرتکب خط اسف آمیز گشته موفق خود را با یک عراده میترا لیز و وا گذاشته و به پستهای حمله ور شده بوسیله استعداد موقف خود مدد رسانیده است که نتیجه آن چنین شده و بالاخره کارلسن^(۴) تقریباً تنها در آنجا ماند، پس از آن یک جنگ سخت، که ۱۲ ساعت طول کشید طوایف الوار به منهزم داشتن آن دو گروهان و تصرف تنگه هرگز بدست الوار نمی افتاد بنا به راپورت صاحب منصبان یک نفر صاحب منصب سه نفر آسیران تخمیناً سی الی چهل نفر ژاندارم مفقود گردیده است و چون از اسامی آنها مطمئن نیستم از ذکر آن چشم می‌پوشم. وضعیت کنونی چنین است تنگه ساکوا و خرم آباد هنوز در دست محاصره است نظام السلطنه و

۱ - وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی، ص ۹.

۲ - ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۹۹.

۳ - حاکم لرستان.

۴ - از افسران سوئدی ژاندارمری.

اینجانب زنده و با دو اسکادران و دو گروهان و چهار توپ کوهستانی و سه عراده توپ بزرگ در بروجرد هستم. کارلسن احتمال مرده باشد ولی قطعاً مطمئن نیستم». (۱) سرانجام سرگرد دماره توانست در چندین جنگ که گاهی با خشونت‌های افراطی هم همراه بود شورشیان لرستان را شکست دهد و سرکوب نماید «دوشنبه ۱۱ اکتبر ۱۹۱۵ بموجب اطلاعاتی که از بروجرد به سفارت آلمان رسیده در نتیجه جدیت و حُسن تدبیر مازر دماره صاحب‌منصب سوئدی ژاندارمری که با عده کافی در سیلاخور اقامت دارد نظم و امنیت در صفحات لرستان و بروجرد برقرار شده و الوار در مقام تحویل دو عراده میتراپوز که سابقاً گرفته بودند برآمده‌اند...» (۲).

■ انهدام روستای حاجی آباد بروجرد و گشتار ساکنان آن به دستور سرگرد نیلی دماره

در تاریخ پنج‌شنبه ۱ ژوئیه ۱۹۱۵ شورشیان ایل بیرانوند لرستان با کمک اهالی روستای حاجی آباد (واقع در ۷ کیلومتری جنوب غربی بروجرد) بطور غافلگیرانه به پاسگاه روستا که دارای ۷ نفر پرسنل بود یورش بردند «... در ابتدا افراد دلیر و شجاع پاسگاه تا دو ساعت به سختی با آنها جنگیده و چون الوار چند نفر کشته و مجروح داشته‌اند، از این جهت خمشتاک، و مبارزه نموده و قسمت عمده عمارات دهکده را متصرف می‌شوند و در این موقع برج در اختیار پاسگاه بوده، با این وصف هر اندازه اشرار تلاش می‌کنند به تصرف برج قادر نمی‌شوند. متأسفانه بوسیله اهالی دهکده فهمیده بودند که طبقات برج تیر پوش است. پس از روی کینه و بغض، زنان و مردان آبادی را محرک شده و با خود مساعد و همراه کرده، جنایت تأثرآوری را طرح می‌نمایند و در این جنایت شوم اهالی مقداری زیاد بوته هیزم و سوخت زیر برج توده کرده و روی هم انباشته‌اند. زنها سوخت زیر برج را آتش در داده و تنور جنایت و عمل شوم خود را روشن کرده‌اند. شعله آتش کم‌کم به تیر و پرتوی سقف رسیده حرارت شعله و دود غلیظ خفه‌کننده فضای برج را فرا می‌گیرد و پوشش مرتبه تحتانی سوخته و به اطاق فوقانی سرایت می‌کند تا این موقع افراد رشید، صحیح و سالم و توانایی داشته و از آتش و شلیک گلوله وحشت و هراسی به خود راه نمی‌دهند بلکه فداکاری زیادتری می‌نمایند و با تمام سختی که دچار شده بودند هرگز کلمه تسلیم بخاطر نیاوردند در صورتیکه یکی بعد از دیگری از مرتبه فوقانی بوسط آتش درافتاده، دست و پا، سروصورت و لباس آنها سوخته و با اینکه به همگی جراحت وارد آمده و در آتش و دود غلیظ غوطه‌ور بودند و حرارت شدید و شعله سوزان آتش دلیران را احاطه داشته، متأسفانه راه‌گریزی هم بخود نمی‌دیدند با این حال ترک مبارزه نکرده و چون خود را نابود دیده و راه نجاتی نداشته‌اند مصمم شده بودند تا آخرین نفس به زد و خورد پردازند اما وقتی الوار فهمیدند پوشش برج سوخته و افراد پاسگاه به مرتبه تحتانی در افتاده‌اند و فقط درب کوتاه برج راه نجات آنها است درب را زیر آتش مضاعف تفنگ قرار داده و بی‌دری شلیک و تیراندازی نموده‌اند.

۱- تلگراف ۲۶ اوت ۱۹۱۵ دماره از بروجرد به سرهنگ ادوال در تهران به نقل از کتاب «ایران در جنگ بزرگ»، ص ۲۰۰.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۲۰.

بدنهای سوراخ سوراخ

بدبختانه فشنگ‌های کمر افراد از شعله آتش و حرارت آتش گرفته و به یکدیگر اصابت می‌نماید و همگی مجروح شده و از این حادثه ناگوار در ابتدا دو نفر جان سپرده و فرمانده آنها از چند انگشت یکدست مجروح شده و با وجود اینکه از ادامه رزم نفری بازمانده و از سوختگی و جراحات اعضای بدن خونریزی و درد شدید انگشت‌ها زجر می‌کشیده معه‌ذا تا زنده بوده فرمان می‌دهد بالاخره یکی بعد از دیگری جنگیده با شجاعت و شهامتی زیاد تمامی کشته می‌شوند و از قرار تحقیق تا آخرین لحظه حیات خود عجزی به زبان نیاورده و در راه میهن خود جانبازی می‌نمایند همین که اشرار مشاهده می‌کنند رنج و عذابی که نسبت به افراد پاسگاه روا داشته‌اند به اتمام می‌رسد، بیدرنگ دهکده را ترک گفته و به کوه‌های مغرب حاجی آباد پناه برده و پنهان می‌شوند. اما در همین روز یک ساعت بعد از ظهر وقتی اسواران اعزامی از مرکز تپ به یاری و کمک پاسگاه به محل واقعه می‌رسند حادثه شوم خاتمه یافته و اجساد نظامیان نیم سوخته با بدنهای سوراخ سوراخ در اطراف آتش در زیر برج همگی جان سپرده بودند و فقط از لباسهای نیمه سوخته، افراد شناخته می‌شوند.

فرمانده اسواران که وسائل حمل اجساد را به بروجرد نداشته است ناچار در کنار قبرستان همین دهکده شوم با بجا آوردن احترامات نظامی و شلیک دسته‌جمعی، اندام رشید برادران نظامی خود را دفن نموده و به خاک می‌سپارند.^(۱) سروان دماره پس از آگاهی از کشته شدن نظامیان پاسگاه حاجی آباد با افراد و تدارکات کافی جهت سرکوبی شورشیان راهی روستاهای «کیوره» و «حاجی آباد» گردید و در نزدیکی کیوره با شورشیان درگیر شد «... اول آفتاب، رزم آغاز گردید و در نتیجه یک روز جنگ تلفات سنگین به الوار وارد شد و از ستون مهاجم هم تا خاتمه نبرد چند اسب و قاطر مسلسل و یازده نفر کشته و زخمی به شمار می‌آمدند تا بالاخره غروب آفتاب کیوره مرکز اشرار به تصرف نظامیان درآمد و جنگجویان الوار در داخل ایل و طایفه خود پراکنده شدند لیکن این رزم تأثیر خاطر نظامیان پادگان لرستان را دور نمی‌ساخت و انتقام بیشتری را خواهان بودند تا ساکنین قره «حاجی آباد» نیز تأدیب شوند. بعلاوه پناهگاه مرتکبین ویران گردد. و غیر از این بغض و کینه نظامیان از کشتار فجیع الوار تسکین داده نمی‌شد.

اما ماژر دماره گو اینکه می‌خواست وسعت دامنه یک چنین اقدام شومی را قطع نماید و از وقوع این حوادث جلوگیری گردد، ولی هرگز مایل نبود بیش از تلفاتی که در جنگ روز به الوار وارد شده است افزوده شود معه‌ذا درخواست‌های نظامیان سبب شد که پس از اتمام گزارش رمز تلگرافی، عملیات دیگری مدنظر گیرد.^(۲) منظور از «عملیات دیگر» حمله به روستای حاجی آباد می‌باشد که در پی این حمله، حاجی آباد منهدم و ساکنینش قتل عام شدند. ولی درست روشن نیست چرا سرگرد دماره که ظاهراً زیاد هم به ادامه جنگ و کشت و کشتار مایل نبوده است دستور حمله به

۱- گزارش سرگرد «دماره» به فرماندهی کل ژاندارمری سرهنگ ادوال به تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۱۵ به نقل از کتاب «وقایع غرب ایران د

جنگ اول جهانی».

۲- وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی، ص ۲۶.

حاجی آباد را صادر و خود پیشاپیش نظامیان به سوی این روستا حرکت کرده، همراه و همدست با دیگر نظامیان مرتکب جنایتی بزرگ و نابخشودنی گردید آیا فقط «درخواست‌های نظامیان برای انتقام بیشتر» می‌تواند مجوزی برای یک فرمانده جهت قتل عام ساکنین یک روستا باشد؟ شاید یکی از دلایل سرگرد دماره در دادن دستور حمله به روستای حاجی آباد در ۳ ژوئیه ۱۹۱۵ این باشد. ولی جای این سوالات هم باقی است که آیا او هم مانند دیگر نظامیان دچار جنون انتقام نشده بوده است؟ و آیا این تصمیم متأثر از زیاده‌روی در میگساری نبوده است؟

در اینجا به نقل از شادروان رضاقلی قائم‌مقامی که خود یکی از افسران ژاندارمری و از معاونان سرگرد دماره بوده است شرح این جنایت آورده می‌شود: «... نیروی سوار به حالت ستون قطار پشت سر هم ساکت و خاموش به طرف مغرب ناحیه، پیش می‌رفت و از حال آرامش و سکوت قوای سوار حدس زده می‌شد حادثه شوم حزن‌آوری را انتظار دارند. اما دیری نگذشت که هوا اندکی روشن شده و به نظر می‌آمد ماژر دماره اسب کوبند خود را که گرگ نامیده می‌شد، سوار شده و در جلوی قوای خود با قدم بلند راه‌پیمایی می‌نمود و همچنین پشت سر او نگارنده و دو نفر شیورچی و یک امر بر سوار سپس یک هنگ سنگین سوار و همچنین به فاصله یک کیلومتر ستون مطول پیاده و توپخانه در حرکت بودند.

پنهان کردن زنان و مردان - لحظه بعد ستون سواره جلوتر از پیاده به طرف مغرب دهکده کیوره توجه داشت، در خارج دهکده حاجی آباد کنار جاده توقف نمود و در همین موقع هم ستون پیاده و توپخانه از عقب سر رسیده و از طرفی سلطان اکرام نظام که شب دهکده حاجی آباد را در محاصره گرفته بود، پاسداران قوای خود را جمع‌آوری نموده و سمت راست ستون سوار به خط ایستادند. لیکن عموماً در حال بهت به انتظار فرمان ماژر دماره بودند. در همین موقع گروهان اول پیاده به اجرای مأموریت شومی پیش رفت. نگارنده که شب قبل از مقصد فرماندهی آگاه شده بود به هر طریق ممکن می‌شد خود را به فرمانده گروهان مأمور رسانید و در داخل آبادی از درجه‌داران که مشغول جمع‌آوری ساکنین ده بودند با حال عجز و التماس تمنا کرد هر چند نفری ممکن باشد از مرد و زن خصوصاً کودکان را فراری دهند البته فرمانده گروهان نایب اول حسینقلی خان وقتی از موضوع خبر شد زیاده بر صد نفر جوان و کودکان را در چاه قنات در جنوب حاجی آباد پنهان کرد و چنان تصور می‌رفت که ماژر دماره هم به این عمل بی‌میل نبود. بالاخره گروهان مامورسی و هفت نفر زن و مرد پیر متجاوز از پنجاه و پنج سال را در خارج دهکده پشت دیوار مخروبه یکی از باغات شمال محوطه گردآورده و همگی را تحت مراقبت نگهبانان قرارداد. در این وقت یک دسته از گروهان کلیه احشام و اغنام و چهاربایان ساکنین قریه را از طولیه‌ها خارج کرده و به سوی چمن‌زار و مراتع دهکده پخش و متفرق نمودند و همچنین دسته دیگری از این گروهان به تمام خانه‌ها و عمارات روستایی و اماکن داخلی ده تقسیم شده کلیه انبارهای سوخت، ارزاق عمومی، خواربار، لوازم، اثاثیه در و پنجره اطاقها، ساختمانهای تیرپوش، سرباه‌ها و حمام که سوخت بسیار داشت از چهار سمت دهکده دفعتاً آتش در داده و شروع به تخریب کردند دیری نگذشت که گرد و خاک دود و دمه، شعله و لهیب آتش صعود کرده و به هر طرف پخش می‌شد و دود غلیظ به خصوص دود سوخت حمام محوطه را مسموم می‌ساخت در این گیر و دار ناگهان صدای خوفناک رگبار مسلسل کوه و دشت و قلوب جنبندگان پراکنده در چمن‌زار را به لرزه در آورده و شاید یک سوم فشنگ نوار

مسلل به مصرف نرسیده بود که صدای تک تک تیر طپانچه شنیده می‌شد گویی آخرین نفس ۳۷ نفر از زنان و مردان دهکده را به نام انتقام قطع می‌نمود چه قضا و قدر انهدام و تخریب دهکده و اعدام جمعی از ساکنین آنرا فرمان داده که یک چنین جنایت حزن‌آوری را در ظرف نیم ساعت به هولناک‌ترین وجهی جلوه‌گر به عرصه ظهور رسانیده متأسفانه بی‌تقصیر و خطاکار در آغوش یکدیگر در گودال خون‌آلودی کيفر دیدند و اجساد این کشته‌گان پشت دیوار باغ در قتلگاه مذکور زیر خاک پنهان شدند».^(۱)

سخنرانی سرگرد دماره - ربع‌ساعتی پس از انهدام روستای حاجی‌آباد و قتل‌عام ساکنان آن سرگرد دماره پس از پایان یافتن این ماجرای هولناک و غم‌انگیز خود را ناچار به ایراد یک سخنرانی برای نظامیان زیردست خویش دید از محتوای این سخنرانی پیداست که او این اقدام و اعمال وحشیانه را برای تأمین جانی آینده پرسنل ژاندارمری لازم می‌دانسته است هرچند که او خود بر این باور بوده است که عملی شوم و جنایت‌آمیزی انجام گردیده است.

«ربع ساعت از انهدام حاجی‌آباد و دفن مقتولین می‌گذشت که تمامی پیاده و سوار و توپخانه در کنار دهکده صف کشیده و مازر دماره در جلوی آنها خشمناک و در عین حال متأثر ایستاده و سخنرانی می‌نمود و اظهارات وی را جمله به جمله نگارنده ترجمه می‌کرد:

پسران و فرزندان: گویانکه یک چنین عملی شوم و مجازاتی خونین که اکنون اجرا شد مرا با شما متأثر و غمناک نمود و حقاً اجرای چنین امر جنایت‌آمیزی از وجدان پاک و اصول نوع‌پروری دور بود و نمی‌بایستی چنین منظره به ظهور می‌رسید ولی چون ابتدا از طرف مخالفین ما یعنی متمردين و اشرار طوایف با مساعدت و همراهی ساکنین این دهکده ویران‌کنونی سر زده و از راه خدعه و مکر ۷ نفر برادران ما را با رنج و عذاب بیشتری در آتش سوزانیده و بدن‌های رشید آنان را سوراخ سوراخ و زجرکش کرده‌اند خواهی نخواهی ما را به اخذ انتقام وادار کردند که مرتکبین را کيفر دهیم و از طرفی هم اکنون که با الوار و طوایف متمرّد آنها در جنگ هستیم البته اگر از طرفین ما با جوانمردی و شهامت شربت مرگ بنوشند ولو هر چند نفر باشند برای طرفین ما افتخار است ولیکن هرگاه جنایت مخوفی که الوار مرتکب شده‌اند انتقام گرفته نمی‌شد من بعد هیچ یک از برادران ما تأمین جانی نداشته و فداکاران نظامی به تجدید جنایت دچار می‌شدند مسلماً این حادثه خون‌آلود و آتش‌سوزی تکرار می‌شد اکنون امیدوار است در آتیه این قبیل حوادث واقع نگردد و از ظهور چنین بربریت خونینی جلوگیری شود. پس از این نطق تمام قوای حاضر دهکده را دستور داد به قبرستان رفته نسبت به ۷ نفر نظامیان کشته احترامات نظامی و آداب مذهبی بجا آوردند نیم ساعت بعد ستون طولانی مازر دماره به طرف بروجرد رهسپار شدند».^(۲)

۱- وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی، ص ۲۶ و ۲۷ و ۲۸.

۲- همان، ص ۲۸ و ۲۹.

■ سرگرد دماره باعث سقوط شهر نهاوند شد

در فوریه ۱۹۱۶ در گرماگرم جنگ جهانی اول ارتش روسیه که مناطقی از ایران را به تصرف خود درآورده بود، جهت تصرف شهر نهاوند که در دست نیروهای «کمیته دفاع ملی» بود روانه آن شهر شدند فرماندهی نیروهای مدافع این شهر به عهده سرگرد دماره بود. در ۲۱ فوریه ۱۹۱۶ جنگ سختی بین نیروهای روسیه و نیروهای ژاندارمری ایران در گرفت «... و بعد از تلفات زیاد مآزر دماره محاصره گردید ولی از طرف نظام‌السلطنه قوای امدادیه فرستاده شد».^(۱)

سردرد دماره منتظر رسیدن کمک فرستاده شده نماند و در یک عمل خودسرانه و غیرمنطقی و بدون هماهنگی با دیگر فرماندهان ظاهراً برای کمک‌خواهی، شبانه به طور پنهانی از نهاوند خارج و به سوی کرمانشاه که مقر و ستاد کمیته دفاع ملی بود حرکت کرد که همین عمل بی حساب و کتاب او باعث وحشت مدافعان شهر و پراکنده شدن آنها و در نتیجه سقوط شهر به دست نیروهای روس گردید «... در کرمانشاه هیچکس انتظار آمدن مآزر دماره را نداشت و به زودی معلوم شد که وی بدون اطلاع صاحب‌منصبان و افراد تحت فرمان خود شبانه از نهاوند خارج شده و به طرف کرمانشاه حرکت کرده است. دماره می‌گفت به کرمانشاه آمده است تا شدت حملات دشمن و وخامت وضع فرونت (جبهه) نهاوند را به زعمای قوم توجه داده سریعاً کمک بخواهد اما اقدام ناگهانی این صاحب‌منصب جوان سوئدی که در عیاشی و مشروب‌خواری راه افراط می‌پیمود^(۲) کار نهاوند را یکسره ساخت. زیرا سپاهیان وحشت‌زده وی که به زحمت در مقابل حملات توانفرسای روس مقاومت می‌کردند به تصور اینکه فرمانده‌شان فرار اختیار کرده است هر کدام از سمتی گریختند و نهاوند در برابر قشون روس بلا دفاع ماند «...».^(۳)

■ سرگرد دماره جان «لیتن» سرکنسول آلمان در تبریز را نجات می‌دهد

وینلهلم لیتن سرکنسول آلمان در تبریز در کتاب خاطرات خود در این باره چنین نوشته است: «سه‌شنبه ۶ آوریل ۱۹۱۶ ... در آن طرف مرز ایران اولین گروه سواران ایرانی در حالی که کلاه‌هایی از پوست بره بر سر داشتند در رأس ستون ما قرار گرفتند و ساعت ۱/۵ بعد از ظهر ما وارد قصر شیرین اولین شهر ایران شدیم در آن شهر «شیرخان صمصام‌السلطنه» سرکرده سنجایی‌ها به نام دولت به ما خوش آمدگفت. روز بعد مهمان او بودیم و در آن مهمانی سرهنگ دماره^(۴) سوئدی جان مرا نجات داد زیرا هنگام صرف غذا استخوان مرغ در گلویم گیر کرد و نزدیک بود خفه شوم ولی دماره آنقدر محکم بر پشت من زد تا بالاخره آن استخوان بیرون پرید ولی من تا دو روز شانه‌هایم بی حس بود».

۱- ایران در جنگ بزرگند، ص ۳۲۴.

۲- اغلب نویسندگان ایرانی که درباره اسرار سوئدی ژاندارمری مطالبی نوشته‌اند به می‌گساری افراطی سرگرد دماره اشاره نموده‌اند.

۳- توفان در ایران، جلد دوم، ص ۶۷۴.

۴- لیتن درباره درجه دماره اشتباه کرده است او سرگرد بوده است و نه سرهنگ.

■ اخراج سرگرد دماره

سرگرد دماره هم مانند بسیاری از افسران ایرانی و سوئدی ژاندارمری به کمیته دفاع ملی که گرایشانی به آلمان داشت پیوست و همین امر باعث اخراج او از ژاندارمری گردید در ۱۰ آوریل ۱۹۱۶ وزیر کشور ایران اطلاعیه‌ای مبنی بر اخراج ۷ نفر از افسران سوئدی ژاندارمری ایران را صادر نمود اتهام این افسران که سرگرد دماره هم جزو آنان بود اقدامات خودسرانه و ترمد آمیز ذکر گردیده بود.^(۱)

سرگرد دماره پس از برکناری از ژاندارمری ایران همراه با سه تن دیگر از افسران سوئدی به خواست آلمانی‌ها که در غرب ایران حضور داشتند به بغداد فرستاده شدند.^(۲) دماره مدتی بعد، از بغداد راهی آلمان شد و در برلن در یکی از آموزشگاههای نظام آنجا برای مدتی به کار مشغول شد و سپس به سوئد بازگشت. عبدالحسین شیبانی نماینده مجلس شورای ملی ایران هنگامی که در برلن بوده دیداری با سرگرد دماره داشته است: «امشب شام را مهمان مآزر دماره بودم. صحبت مفصلی از عملیات خودش در ایران می‌داشت و ضمناً تأسف زیاد از فقدان «کنت کانتیس» (آلمانی) می‌کرد و او را دوست واقعی ایران می‌خواند.»^(۳)

● سروان دکتر رنه

از نامبرده آگاهی بسیاری در دست است آنچه پیداست این است که دکتر رنه رئیس بهداری هنگ ژاندارمری کرمان بوده و در سال ۱۹۱۵ در همین شهر چشم از جهان فرو بست گویا وصیت خودش بوده است که جسدش را بسوزانند و خاکسترش را به سوئد بفرستند که چنین هم شد.^(۴)

● سرگرد ایس. و. زیفرت

نامبرده در هنگ اول ژاندارمری تهران (هنگ یوسف‌آباد) که دارای ۱۴۰۰ نفر پرسنل و ۴۵۰ رأس اسب بود خدمت می‌کرد. حفاظت راههای اطراف تهران مانند راه تهران - دماوند - شمیران - رباط کریم و نیمه‌ای از جاده قزوین به عهده این هنگ بود از هموطنان سرگرد زیفرت که برای مدتی در این هنگ همکاری او بودند می‌توان به سروان ایس هلمارک و سروان نیلس آنگمان اشاره کرد.^(۵)

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۷.

۲- وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی، ص ۲۶۰.

۳- خاطرات عبدالحسین شیبانی، ص ۱۵۱.

۴- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۷۱.

۵- ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت‌الحمایگی، ص ۱۷۴.

● سروان ژان سون سون

سروان ژان سون سون نخست کار خود را در ژاندارمری ایران در مدرسه نظام تهران به عنوان مربی سوارکاری آغاز کرد. این آموزشگاه دارای ۱۵۰ شاگرد و ۱۵۰ رأس اسب برای تدریس سوارکاری بود. سون سون پس از مدتی تدریس در این آموزشگاه به فرماندهی ژاندارمری کرمانشاه منصوب و به این شهر اعزام گردید و این در هنگامی بود که جنگ جهانی اول به اوج خود رسیده و کشورهای بزرگ درگیر جنگ، مانند روس و انگلیس و عثمانی بی‌اعتنا به بیطرفی ایران در جنگ هر یک قسمت‌هایی از خاک کشورمان را به تصرف خود درآورده بودند در این بین ژان سون سون هم مانند دیگر افسران سوندی و ایرانی ژاندارمری با کمیته دفاع ملی که با متجاوزین مبارزه می‌کرد، همکاری می‌نمود. در اینجا جهت آگاهی خوانندگان محترم از وضعیت مردم روزگار و همچنین چگونگی همکاری سروان سون سون با نیروهای کمیته دفاع ملی نگاهی می‌اندازیم به خاطرات رضا علی دیوان‌بگی که خود از اعضای فعال «کمیته دفاع ملی» بود و از تهران جهت کار تشکیلاتی به کردستان اعزام شده بود «... بالاخره قبل از ظهر خود را به سنقر رساندیم. برای جشن منزل زیاد معطل نشدیم. دکانداری ما را برد در یک کوچه بن‌بست و باریک، به خانه‌ای که به نظر جانی دنج و مناسب آمد. صاحبخانه زن نسبتاً مسنی بود و در غیاب شوهرش که به قصد کاسی رفته بود به کرمانشاه، اطاقی از خانه خود را برای امرار معاش به مسافران کرایه می‌داد. دختر ده دوازده ساله ملوسی داشت که چشمان شهلایش در سایه مژگانی انبوه و بلند جلب توجه می‌کرد. از لهجه کردی، کلاه زنانه و تنبان فراخ آنها معلوم بود به محیط کردستان وارد شده‌ایم.

از توی هشتی بوسیله پلکانی تنگ و تاریک ما را بردند بالای بام. دو طرف یک مهتابی عریض اطفاهایی بود مشرف به حیاط و ضلع دیگر دیواری کوتاه و مشبک رو به کوچه. اطاق آفتابگیر و مفروشی را با یک کرسی گرم در اختیار ما گذاشتند. دور و بر کرسی لحاف و تشک پستی و متکا بیش از حد انتظار پاکیزه بود. اسبها را زیر بالاخانه درون انبار طوبله‌ای جا دادند و صمد را پیش خود نشانند.

وقتی زیر کرسی قرار گرفتیم دخترک سماوری را که بخار از آن برمی‌خاست با یک سینی و چند استکان گذاشت روی کرسی. خودش جای درست کرد و گفت اگر مایل باشیم برای ناهار از بازار کباب سیخی خواهد آورد. با خیال راحت لم دادیم و متذکر شدیم اگر شب گذشته زود نمی‌جنیدیم خدا داند بر سرمان چه می‌آمد. حاجی گفت حالا هم باید احتیاطاً دو سه فرسخ از سنقر دور شویم. شیخ دیگر به هیچ قیمت زیر بار حرکت نمی‌رفت سهل است بنده هم حاضر نبودم همچو کرسی گرم و نرم را ول کنم و قبل از رفع خستگی سر به صحرا بزنم. در آن حال دروغاً هیایونی از کوچه به گوش رسید. بلافاصله در خانه را به شدت کوفتند. متحیر شدیم این دیگر چه جار و جنجالی است. دخترک سراسیمه از پشت بام به کوچه نگاه کرد و جیغ کشید:

«مادر! روسها می‌خواهند توی خانه بریزند!»

به هوای او مادرش هم بنای شیون گذاشت.

افراد مهاجم که دیدند صاحبخانه در باز نمی‌کند با ضربات شدید دست بکار شکستن در شدند. تصور کردیم روسها ما را

تعقیب و غافلگیر نموده‌اند.

آن جریان چنان به سرعت روی داد که مجالی برای تفکر و چاره‌جویی نماند.

من بی‌تأمل طیانچه ده تیر را از غلاف درآورده پر کردم، هر چند شیخ منعم نمود، رفتم روی بام که اگر مهاجمان وحشیانه در مقام آزار اهل خانه برآیند دفاع کنم. نتیجه هرچه شد بشود. ضمناً کیف پول خود را انداختم پیش دخترک، گفتم آنرا بردارد و پنهان کند که نصیب دشمن نشود. ولی او دست از عجز و لابه برنمی‌داشت. هی به کردی می‌گفت:

«آقا جان دستم بدامنت نگذار خانه ما را بیچاپند».

از شبکه دیوار رو به کوچه خواستم به بینم عدهٔ روسها چقدر است. همینکه چشمم به آنها افتاد برگشتم و بانگ برآوردم: «دختر ترس اینها ژاندارم ایرانی و مستحفظ ما هستند!»

معلوم شد کاپیتان سون‌سون شب را با سواران خود در آن حوالی به سر برده و روز به شهر آمده است تا افراد ژاندارم را در سنقر مستقر سازد. هدفش این بود که هنگام حمله قشون روس به مواضع سنگربندی شده بیدسرخ، جناح چپ آن خط دفاعی یک اندازه محفوظ باشد.

چون اهل سنقر نظامی‌ها را از ترس به خانه خود راه نمی‌دادند، ژاندارم‌ها ناچار به زور منزل تهیه می‌کردند و دخترک از دنیا بی‌خبر به خیالش سربازان روسی آمده‌اند خانه او را تاراج نمایند ...»

■ گزارش اوت ۱۹۱۵ سروان سون سون از موقعیت کرمانشاه برای سرهنگ ادوال فرمانده کل ژاندارمری (۱)

در اینجا یک نمونه از گزارش سون سون به عنوان رئیس ژاندارمری کرمانشاه برای سرهنگ ادوال فرمانده کل ژاندارمری مستقر در تهران آورده می‌شود این گزارش که کوتاه شده آن نقل می‌گردد نمایانگر گوشه‌ای از رویدادهای دوران برآشوب و هرج و مرج در جنگ جهانی اول است جنگی که ایران در آن هیچگونه دخالتی نداشت:

«... حسین رتوف بیگ فرمانده قشون ترک در تاریخ یازدهم آوریل ۱۹۱۵ وارد خاک ایران شده و امیر مفخم در همان تاریخ از سرحد به سوی کرمانشاه رجعت نموده است برحسب حکم شما مآزر نیستم رئیس رژیمان هفتم به من امر کرده دودسته ژاندارم در شهر کرمانشاه گماشته بانک‌ها و قونسول‌های خارجه را حفظ کرده از اقداماتی که موجب نقض بی‌طرفی است ممانعت کنم ... در ۶ مه در خلیل آباد یک منزلی دولت‌آباد امیر مفخم حکمران، را ملاقات کرده که در چنین موقعی که کرمانشاه بیشتر از همه وقت محتاج به حاکم بود، داشت فرار می‌کرد. امیر مفخم هر قدر اموالی که در زمان حکومت و انتظام کرمانشاه از مردم گرفته و جمع کرده بود با خودش برداشته و می‌رفت و اهالی ایالت کرمانشاه از حرکات خودش و سوارانش در ستوه آمده و در هیجان بودند و نزدیک شدن عساکر عثمانی بر هیجان آنها بیش از پیش می‌افزود. ورود ژاندارم (۱۰ مه ۱۹۱۵) در شهر خیلی اسباب تسکین اهالی شده و دکاکین بازار که تمام اجناس را صاحبانش خالی

کرده بودند مجدداً باز شده و مال‌التجاره‌هایی که از ترس سربازان عثمانی مخفی کرده بودند دو مرتبه در بازار آوردند ... در ۱۲ مه شایع شد که افواج عثمانی مشغول پیش آمدن هستند. رسیدن این اخبار موجب ازدیاد هیجان و تزلزل خاطر اهالی گردیده و اعیان شهر آدم‌های خویش را مسلح کرده و قسمت عمده از بازارها بسته گردید. مردم در میدان توپخانه و تلگرافخانه اجتماع نمودند که با هیئت وزرای تهران مذاکره کرده و اجازه بخواهند که به قوه قهریه از پیش آمدن عساکر ترک جلوگیری نمایند. در تمام مدت آن روز مشغول مذاکره با اعیان شهر بودم که با من همراهی کرده موجبات تسکین خاطر اهالی را فراهم سازیم ... ۷ ژوئن - سالار افخم پسر حاکم کرد را، رنوف بیگ دستگیر و توقیف نمود و ۱۳ ژوئن جنگ بین عساکر عثمانی و سکنه کرد واقع شده و ۱۷ ژوئن تا ۲۲ ژوئن جنگ کردند. بین عشایر سنجایی و گوران با عساکر ترک در کار بود^(۱) ... من به قنسول عثمانی اطلاع دادم که اتباع عثمانی ممکن است در شهر مورد تهدید واقع شوند و من هم به قدر کفایت ژاندارم ندارم که در موقعی که اهالی برضد آنها قیام نمایند آنان را حفظ نمایم. قونسول آلمان که بهتر از همه خطر موقع را فهمیده بود در مذاکرات با قونسول عثمانی با من همراهی می‌کرد، لیکن تمام مجاهدات ما بی نتیجه ماند. و در آینده معلوم شد که عقاید من در خصوص حادثه و جنگ کرمانشاه صحیح بوده است ... به من خبر رسید که بعضی از مفسدین می‌خواهند برضد من آنتریک بکنند زیرا که می‌گویند من رفته بودم نزد سنجایی‌ها برای این که آنها را با رنوف بیگ متحد بکنم که رنوف بتواند به آسانی به کرمانشاه بیاید، خلاصه این بود که می‌گفتند من که رئیس ژاندارمری محل هستم می‌خواهم بگذردم که اجانب داخل مملکت بشوند. مثل همیشه چند نفر از رجال و اعیان زودباور رفتند به تلگرافخانه و به وزیر داخله تلگراف کردند و باینجه این تلگرام در یک مجلسی از اهالی شهر من حقیقت مطلب را بیان کردم و اطمینان دادم که تمام مساعی من برای این بود که اجانب داخل نشوند و این مسئله را به خوشی تسویه نمایم. اگر یک نتیجه خوبی نبخشیده تقصیر خودتان بوده است. بعد یک نفر را فرستادن نزد من و از من معذرت خواستند و به من گفت برای توضیحاتی که من دادم اهالی کرمانشاه حاضرند با من موافقت کنند و مسئله را خاتمه بدهیم ... در شمال و جنوب شهر باغ‌های خیلی بزرگی هست که دور آنها دیوارهای سنگی است قشون دولت عثمانی روی یک تپه در مغرب شهر اردو زده بودند. ایل سنجایی و ایل گوران قشون دولت عثمانی را شب محاصره کردند. ایلات تادم چادرهای ترکی پیش رفتند و آنها را محاصره کردند. فوری از روی عادت ایشان [ایلات] شروع به غارت راگذاشتند. ترک‌ها وقت را غنیمت شمرده جمع شده و به کمک مسلسل و بعد توپ آنها ایلات را عقب‌نشانند. وقتی که ساعت پنج بعدازظهر ما رسیدیم اوضاع طوری بود که در فوق

۱ - سپاهیان عثمانی پس از تصرف کردند دست به اعمال وحشیانه و بسیار زشتی زدند، به این نام سالار افخم پسر حاکم کردند که به اسارت نیروهای عثمانی درآمده بود توجه کنید: مرا گرفته نزد حسین رنوف بیگ برده و در حضور قنسول عثمانی به من تحکم کردند که به خط خودت بنویس که قشون عثمانی توپ به کردند نسته و با زنان و دختران کردی اعمال شنیعه نکردند» من جواب دادم که سواد ندارم و از ترس آنکه مبادا مرا به قتل برسانند گفتم که منشی شما بنویسد و من امضاء نمایم و مشارالیه نوشته و من هم اجباراً امضاء کردم (به نقل از کتاب «ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، ص ۷۸).

نوشته شد و به نظر من تلفات از قرار ذیل بود:

از گوران، صدتا دوست‌نفر از سنجایی‌ها ۱۵ تا ۲۰ نفر و از ترکها در هر دو جنگ تقریباً ۳۰۰ نفر ... می‌شوشونمان از نزد ایلات مراجعت کرد و گفت آنها جنگ را خاتمه خواهند داد به شرطی که بعد از متارکه جنگ رنوف بیگ مراجعت نماید رنوف بیگ نیز در این مسئله موافقت داشت به شرطی که از طرف ایلات ایران به وی مزاحمت نشده و کمیونی که برای صلح دعوت می‌شود موضوع مناقشه را برطرف سازد ... ۲۹ ژوئن جلسه صلح در خسروآباد واقع شده و قرارداد یا معاهده ملفوف را فردای آن روز ۳۰ ژوئن نوشته و امضاء کردند و قشون عثمانی به طرف سرپل رجعت کرده و تا حال هم آنجا اقامت دارند».^(۱)

■ اخراج سون سون

همانگونه که پیش از این عنوان گردید وزارت داخله ایران در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۱۶ هفت نفر از افسران سوئدی ژاندارمری ایران را به دلیل همکاری با کمیته دفاع ملی و دیگر اتهاماتی چون «اقدامات خودسرانه و تمرد»^(۲) از ژاندارمری اخراج نمود یکی از این هفت تن سروان ژان سون سون بود که ناچار به ترک ژاندارمری و خاک ایران گردید.

● سرگرد سیورت

نامبرده جزو نخستین گروه از افسران سوئدی بود که پس از گروه سه نفری ژنرال یالمارسن وارد ایران شد^(۳) او نخست در هنگ یکم ژاندارمری یوسف‌آباد تهران سرگرم کار شد و با شکل‌گیری هنگ ژاندارمری شیراز به عنوان فرمانده ژاندارمری این شهر همراه با سه افسر سوئدی دیگر راهی آنجا شد هنگامی که سرگرد سیورت وارد استان فارس شد در آنجا ناامنی بیداد می‌کرد. خان‌های این استان سخت با هم درگیر بودند و به ناچار پای سرگرد سیورت و ژاندارمری هم به این درگیری‌ها کشیده شد. ژاندارمری بر اثر توطئه قوام‌الملک در منطقه سیاح با نیروهای صولت‌الدوله که از رقیبان قوام‌الملک بود در اوت ۱۹۱۲ وارد جنگ شد «ژاندارم‌ها در سیاح نفهمیده با صولت‌الدوله در افتاده، شکست خورده‌توب و تفنگ از دست داده‌اند، سیورت رئیس ژاندارم از شکم زخم برداشته است».^(۴)

مخبرالسلطنه هدایت که در آن هنگام حاکم شیراز بوده است در کتاب دیگر خود با عنوان «گزارش ایران» درباره علت آغاز جنگ و زخمی شدن سرگرد سیورت چنین نوشته است: «... قوام‌الملک به هر وسیله می‌خواهد بر صولت‌الدوله فایق بیاید و سردار احتشام را بجای برادر، ابلیخانی کند. نقشه‌ای می‌کشد که ژاندارم در معیت عده‌ای عرب با صولت‌الدوله طرف شوند. سیورت رئیس ژاندارم تأمل نمی‌کند تا قوه عرب برسد، بی‌گدار به آب می‌زند. بی‌اطلاع قوام و اقلأ خواستن بلد با

۱- ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، ص ۷۶ و ۷۷ و ۷۸

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۷.

۳- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۱۵۷.

۴- خاطرات و خطرات، ص ۲۴۸.

هشتاد سوار و صد و هشتاد پیاده و یک توپ به «سیخ»^(۱) می‌رود، دچار تشنگی می‌شوند در صورتی که در همان نزدیکی چشمه آب بوده (۱۷ - مرداد ۱۲۹۱) عده‌ای تلفات می‌دهد، توپ و تفنگ و مقداری قورخانه تسلیم می‌کند، پس از آن قشقائی‌ها چشمه آب را نشان می‌دهند. خود سیورت هم زخم برمی‌دارد ۲۱ شعبان (۲۹ مرداد) به شیراز برمی‌گردند و معلوم است که در انتظار چه حال دارند».^(۲)

■ حمله به سرگرد سیورت و احضار او به تهران

گویا مأموریت شیراز برای سرگرد سیورت زیاد خوشایند نبوده است. زیرا هنوز زخم جنگ با صولت‌الدوله کاملاً خوب نشده بود که باز از سوی «کاکاسیاهی» مورد حمله قرار می‌گیرد: «... در زمان سیورت دو «کاکاسیاه» که دل ارباب خود را خون کرده بودند و از نزد آنها بیرون آمده، مستخدم ژاندارمری شده بودند، یکی از آنها به سیورت حمله ور شده بود به اصفهان فرستاده بودند. دیگری روز روشن سیدی را به قتل رساند...».^(۳) سرانجام این بدبختی‌های هاکار دست سیورت داد و او را به تهران فراخواندند و «اوگلا» را بجای او فرستادند، مخبرالسلطنه هدایت هموطن او اوگلا را کاردان‌تر از سیورت می‌داند: «... سیورت رفت اوگلا بجای او آمد کاردان‌تر است».^(۴)

● سروان فلوسلیوست

از نامبرده آگاهی چندانی در دست نیست. در کتاب‌هایی که در این رابطه مورد پژوهش نگارنده قرار گرفت فقط نام وی در ابلاغیه ۱۰ آوریل ۱۹۱۶ وزارت داخله (کشور) که در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» درج شده، مشاهده گردید در این ابلاغیه که در صفحات پیش متن کامل آن آورده شده است سخن از اخراج ۷ نفر از افسران سوئدی ژاندارمری ایران به اتهام «اقدامات خودسرانه و ترمزدآمیز» است که یکی از این ۷ تن اخراجی‌ها سروان فلوسلیوست می‌باشد.

● سرگرد فولکه

سرگرد ایوان فولکه کار خود را در ژاندارمری ایران با تدریس در آموزشگاه ژاندارمری آغاز نمود، سپس به ژاندارمری اصفهان منتقل شد و پس از مدتی یعنی در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۱۴ به فرماندهی هنگ ژاندارمری اصفهان گمارده شد^(۵) در

۱- این منطقه در کتاب دیگر مخبرالسلطنه هدایت «خاطرات و خطرات» سیاخ نوشته شده است.

۲- گزارش ایران، ص ۳۰۷.

۳- خاطرات و خطرات، ص ۲۶۸.

۴- همان، ص ۲۶۸.

۵- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۰۸.

پی برکناری تعدادی از افسران سوئدی از ژاندارمری به دلیل پیوستن آنان به کمیته دفاع ملی و داشتن گرایشاتی به آلمان در گرماگرم جنگ جهانی اول. سرگرد ایوان فولکه به توجه به اصرار دولت ایران که خواهان ادامه کار او و ماندنش در ایران بود از کار کناره گیری نمود و به سوئد بازگشت. عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک) یکی از نمایندگان اعزامی ایران جهت شرکت در کنفرانس سوسیالیستها در استکهلم هنگامی که در این شهر به سر می برد دیدارهایی با سرگرد فولکه داشته است که در اینجا به نقل از کتاب خاطرات شیبانی به این دیدارها اشاره می گردد: «۵ ژوئیه ۱۹۱۷ ... نامه دیگر هم به مازر فولکه نوشته و از ایشان هم طلب ملاقات کردم ... - ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۷ - بعد از ظهر ساعت چهار با عزت الله خان هدایت به ملاقات آقای مفخم الدوله^(۱) رفته، جای را در آنجا صرف کردیم و تا یک ساعتی با هم بودیم. طبق گفته ایشان از تهران چند نفر افسر سوئدی را برای پلیس و ژاندارم تهران خواسته اند. منجمله اسم فولکه را برده اند که استخدام شود. نگارنده سفارش کردم اگر ممکن است برگردال و مازور فولکه را استخدام کنند، بسیار مناسب خواهد بود. هر دو ایران دوست اند با زبان ایرانی آشنایند و هر دو در کار خود مهارت و تجربیات کامل دارند ...»

«- شنبه ۴ اوت ۱۹۱۷ - صبح کاپیتان فولکه به دیدن نگارنده آمد. مدتی راجع به ایران با من صحبت کرد. دوستی و علاقه زیاد به ایران و تمایل به مراجعت به ایران اظهار می نمود و می گفت پس از مراجعت از ایران او بیشتر در احساسات، خودش را ایرانی تا سوئدی می داند. مبحثی را که با آقای مفخم الدوله راجع به تجدید استخدام خودش برای ژاندارمری ایران کرده بودم به ایشان گفتم. داوطلب شد به «اوپسالا» برای ملاقات آقای مفخم الدوله برود. می گفت دو روز بیشتر در استکهلم توقف نخواهد کرد...»

«- دوشنبه ۶ اوت ۱۹۱۷ - پیش از ظهر ساعت یازده کاپیتان فولکه به دیدن نگارنده آمد. گفت روز پیش به ملاقات مفخم الدوله به او پسالا رفته و دو ساعت و نیم با او بوده است. مفخم الدوله به او گفته است که دولت ایران چند افسر پلیس سوئدی خواسته ولی افسر ژاندارمری سوئدی هنوز نخواست است. ولی خودش با دولت سوئد مذاکره خواهد کرد تا اگر دولت سوئد رضایت داد که چند افسر ژاندارمری به ایران بدهد، آن وقت تلگرافاً به تهران اطلاع داده، رضایت و اجازه دولت ایران را در استخدام این افسران جلب خواهد کرد. کاپیتان فولکه و خانمش را به شام در گراند هتل دعوت کردم ... شب ساعت هفت با کاپیتان فولکه و خانمش و آقایان عزت الله خان و حمیدخان در گراند هتل شام صرف شد. تا قریب ساعت دوازده با هم بودیم. کاپیتان فولکه و خانمش هر دو ایران دوست اند و فارسی هم خوب حرف می زنند و تمایل قلبی به مراجعت به ایران دارند. خانم فولکه انگلیسی و آلمانی و فرانسوی خوب حرف می زند. قبل از ازدواج در مدرسه متوسطه معلمه بوده است. خواهری دارد که او هم در ایران بوده و فارسی می داند. کاپیتان فولکه هنوز اثاثیه خودش را از ایران نیاورده و در سفارت امریکا امانت گذاشته اند. مبلغی فرش و اثاث الیبت و صنایع مستظرفه ایرانی در آنجا دارند.»^(۲)

۱- سفیر ایران در روسیه که در آن سال سرپرستی کنسولگری ایران در کشورهای اسکاندیناوی به او سپرده شده بود.

۲- خاطرات عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک)، ص ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۴، ۳۶۴، ۳۲۴.

● سرگرد کارلبرگ

مورخین ایرانی در کتاب‌های خود از او با نام «کارلبرگ» یاد کرده‌اند ولی «ویلهلم لیتن» آلمانی در کتاب «ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی» از او با نام «آرلبرگ» یاد کرده است.

سردار اریک کارلبرگ فرماندهی هنگ پنجم ژاندارمری را که در قزوین مستقر بود به عهده داشت این هنگ دارای ۷۰۰ نفر پرسنل و ۲۵۰ رأس اسب بود. سرگرد کارلبرگ گویا اصلاً فنلاندی بوده است که تابعیت دولت سوئد را پذیرفته بود «... اولین فرمانده آن واحد (هنگ ژاندارمری قزوین) مائزر کارلبرگ بود، مشارالیه اصلاً اهل فنلاند بود ولی مدت‌ها در سوئد ساکن و تابعیت آن کشور را داشت. نامبرده از افسران فعال و صدیق میسیون ژنرال بالمارشن محسوب بود. تأسیس رژیم قزوین و استقرار واحدها در زمان او عملی شد بعد از چندی کارلبرگ تعویض و فرماندهی رژیم ژاندارمری قزوین به عهده مائزر چلستروم محول گردید...»^(۱) از نوشته «جهانگیر قائم‌مقامی» در پیشگفتار کتاب «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران» که چاپ اول آن در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) می‌باشد، پیداست که کارلبرگ مدت زمانی نزدیک به چاپ این کتاب در سفارت فنلاند در ایران به کار مشغول بوده است و در تهیه صورت اسامی افسران سوئدی ژاندارمری ایران جهت درج در کتاب نامبرده به جهانگیر قائم‌مقامی کمک نموده است «... در پایان واجب می‌دانم از آقای کلنل اریک کارلبرگ که از افسران سوئدی ژاندارمری بوده‌اند (از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۵) و فرماندهی هنگ پنجم ژاندارمری قزوین را به عهده داشته‌اند. که (اینک) در عین اشتغال به امور مهمه فیما بین دو کشور ایران و فنلاند و نداشتن وقت در نهایت گشاده‌رویی و سعه نظر مدتی از وقت گرانبهای خویش را به تهیه و تنظیم صورتی از اسامی افسران سوئدی ژاندارمری برای چاپ در کتاب حاضر اختصاص داده‌اند، صمیمانه شکرگزاری کنم».^(۲)

● سرگرد دکتر کارلستروم

نامبرده پزشک نظامی بود که به نوشته نویسنده کتاب «تاریخ ژاندارمری ایران» وی در سال‌های اولیه تأسیس ژاندارمری رئیس بهداری ژاندارمری تهران بود. دکتر کارلستروم پس از بازگشت به سوئد در سازمان صلیب سرخ به کار مشغول گردید.

● ستوان کارلسن

ستوان یکم کارلسن هنگامی که در هنگ ژاندارمری لرستان خدمت می‌کرد همراه با بخشی از نیروهای این هنگ در تاریخ یکشنبه ۲۲ اوت ۱۹۱۵ مورد تهاجم غافلگیرانه جنگجویان طوایف شورشی لرستان (ایرانوند - دیرکوند - پایی -

۱ - تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۱۱۳.

۲ - به نقل از مقدمه کتاب «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران»

سگوند - شیخه - مردان) قرار گرفت. در این حمله ستوان کارلسن به همراه تعداد زیادی از نیروهای ژاندارم کشته شد. رضا قلی قائم مقامی که یکی از افسران ژاندارمری لرستان بوده است و در چندین جنگ ژاندارمری با طوایف شورشی لرستان شرکت داشته است درباره این حمله و کشته شدن ستوان کارلسن و همکارانش چنین نوشته است: «باید دانست رؤسای ایل بیرانوند، شیخه و مردان که در حادثه «کیوره»^(۱) تلفات سنگین دیده و از محاصره قرارگاه قوای نظام السلطنه^(۲) هم نتیجه نبرده و بالاخره شکسته شده بودند از راه عناد و خصومت در صدد تلافی برآمدند و بدین منظور طوایف متمرد را با جوانان ایل بیرانوند چند هزار نفر مسلح به راه خرم آباد فرستاده و تمام پست‌های ضعیف بین راه که از هشت الی ده نفر تجاوز نمی‌کردند و همچنین مراکز دسته‌ها و گروهان را یکی بعد از دیگری متصرف شدند و افراد را خلع سلاح نموده و بیشتر آنها را لخت و عربان به کوه‌های اطراف پراکنده کردند و پاسگاههای رازان، زاغه، هرو، آستان را بدست آوردند اما افراد متواری بعضی مسلح برخی خلع سلاح شده عده بسیاری هم لخت و بعضی مجروح به مراکز عمده به ویژه تنگ زاهد شیر گرد آمدند لیکن وقتی نیروی عمده الوار از آستان به طرف خرم‌آباد متوجه شده بودند افراد تنگ زاهد شیر هم قادر به استقامت نبوده و این پست را نیز از دست داده و به خرم‌آباد جمع شدند در این تعرض از مرکز گروهان آستان یکی از افسران سوئدی نایب اول کارلسن با ۲۷ نفر افراد و گروهان و یک «افسر کوچک» کشته شدند این مرکز در تعرض دستجات الوار بیش از یک روز تاب مقاومت به خود ندیده در صدد بودند شب، قلعه آستان را که روی تپه مرتفعی واقع شده بود تخلیه نمایند ناگهان از سه طرف به آنها حمله‌ور شدند در یک ساعت جنگ، پاسگاه سقوط کرده و نابود گردید فقط سلطان «ایوان»^(۳) با یک قبضه مسلسل سنگین و پنجاه نفر عده و دو پنجاه تیر و مهمات مسلسلها دیوار قلعه را خراب کرده قوای خود و قاطرهای مسلسل را نجات دادند و همه جازد و خوردکنان به تنگ زاهد شیر رسیدند ولی چون این پاسگاه هم شش ساعت قبل تخلیه شده بود سلطان ایوان بهتر آن دید تا هر وقت شب باشد خود را به خرم‌آباد برساند پس متعاقب افراد قبل به حرکت درآمده و بازحمت و سختی زیاد سه ساعت از شب رفته به نیروی سلطان علی اصغر خان فرمانده گردان ملحق گردید در خرم‌آباد بطوری که فوقاً ذکر شد تمام راه عمومی لرستان یکسره بدست الوار متمرد درآمد و اغلب ارتفاعات مشرف به جاده را از گردنه رازان، کوه کلاه فرنگی، قلاع زاغه آستان و تنگ زاهد شیر را بدست گرفته به علاوه چند هزار تفنگچی از ارتفاعات اطراف شهر خرم‌آباد و مرکز گردان که دژ مستحکمی به شمار می‌رفت تحت محاصره قرار داده و هم‌چنین خطوط تلگرافی بین خرم‌آباد و بروجرد را از چند نقطه قطع کردند»^(۴) پس از رسیدن خبر حمله جنگجویان

۱- نام روستایی در نزدیکی بروجرد که چند روز پیش از این تهاجم، جنگ سختی بین ژاندارمری با طوایف شورشی لرستان در این محل درگرفته بود.

۲- حاکم لرستان.

۳- به نظر نگارنده منظور سروان «ایوان فولکه» افسر سوئدی ژاندارمری می‌باشد.

۴- وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی، ص ۳۳.

طوایف شورشی لرستان به مرکز، سرگرد دماره به دستور سرهنگ ادوال فرمانده کل ژاندارمری «با دو اسکادران سوار و یک باتری توپ کوهستانی و یک گروهان پیاده نظام به طرف لرستان حرکت نمود»^(۱) سرگرد دماره پس از رسیدن به بروجرد و پژوهش و بررسی درباره این حادثه، تلگرافی برای سرهنگ «ادوال» فرستاد که این تلگراف در بخش مربوط به سرگرد «دماره» آورده شده است. در این رابطه مورخ الدوله سپهر چنین نوشته است: «در همین تاریخ (۲۲ اوت ۱۹۱۵) الوار طوایف سگوند، بیرانوند - دیرکوند در خفا بر علیه ژاندارمری متحدگشته و دفعه با لباس مبدل به شکل کسبه طبق بسر دوره گرد یا به لباس ژاندارم در تمام راه بین خرم‌آباد و بروجرد شبانه از کوه‌ها بالا رفته و اغلب در پناه تخته سنگها، خودشان را مخفی و صبح زود به تمام پُست‌ها حمله، و آنهایی که به لباس کسبه بودند درب برج‌های ژاندارم برای فروش امتعه خود طبقاً از زمین گذاشته و همین که ژاندارم‌های برج‌ها مشغول انتخاب و خرید اجناس می‌شوند آنهایی که در پناه تخته سنگها مخفی بودند با اسلحه به ژاندارم‌ها حمله و داخل برج‌ها می‌شوند. شورش آنها عمومی و تنگ ازنا را متصرف، نظام‌السلطنه والی را محصور و به بروجرد هم حمله نمودند، در این غافلگیری چند نفر افسر منجمله کارلسن سوئدی و عده زیادی ژاندارم کشته می‌شوند، ولی ژاندارم‌های مرکز هنگ بروجرد با همراهی رؤسای طوایفی که مطیع مانده بودند حملات الوار را دفع و والی را از محاصره خارج و پُستهای آن راه را از تصرف الوار در می‌آوردند».^(۲)

● سرگرد کلینبرگ

سرگرد کلینبرگ کار خود را در ژاندارمری ایران نخست با پست معاونت ژنرال یالمارشن فرمانده کل ژاندارمری آغاز نمود^(۳) و چون در ۴ آوریل ۱۹۱۴ با شش ماه مرخصی ژنرال یالمارشن موافقت گردید «در غیاب او کفالت اداره ژاندارمری درضمن ریاست محاسبات به ماژر کلینبرگ محول گردید».^(۴)

■ شرکت سرگرد کلینبرگ در عملیات «ضدگودتا»

دولت‌های روس و انگلیس که از نخست‌وزیر وقت ایران «مشیرالدوله» به دلیل عدم همکاری نامبرده با سفارتخانه‌های این دو دولت و همچنین پابندی او به تزیبی طرفی ایران در جنگ ناخرسند بودند مصمم به برکناری او از پست نخست‌وزیری و نشان دادن میرزا جواد خان سعدالدوله به جای او شدند و به همین جهت در ساعت ۱۵/۳۰ روز شنبه ۲۴ - آوریل - ۱۹۱۵ «مارلینگ» وزیر مختار انگلیس و «باخ» شارژ دافر روسیه بدون اجازه قبلی متفقاً حضور شاه شرفیاب

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۹۹.

۲- همان، ص ۱۰۹.

۳- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۱۵۸.

۴- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۰۸.

شدند و در تحت جبر و فشار و تهدید شاه را مصمم داشتند که به عزل مشیرالدوله و نصب سعدالدوله و بستن مجلس و توقیف جراید و اخراج صاحب‌منصبان سوئدی و سپردن ژاندارمری به کلنل مریل امزیکایی و طرد دیپلمات‌های آلمانی و عثمانی از ایران مبادرت ورزد»^(۱) خبر این رویداد خیلی زود و البته پنهانی و تقریباً با نظر موافق احمدشاه بوسیله مشیرالسلطنه به سفارت آلمان رسانده شد^(۲) و سپس این خبر بوسیله احمد علی‌خان سپهر نویسنده کتاب «ایران در جنگ بزرگ» که در آن هنگام از هواداران کمیته دفاع ملی و منشی سفارت آلمان در تهران بود بطور پنهانی به سرگرد کلینبرگ داده شد «... احمد علیخان پیش از آن تأمل نکرد درشگه‌ای گرفت برای ملاقات با «ماژر کلینبرگ» به ستاد ژاندارمری رفت. کلینبرگ در غیاب ژنرال یالمارسن که با استفاده از یک مرخصی شش ماهه به سوئد رفته بود کفالت ژاندارمری را به عهده داشت. علی‌رغم نیروی قزاق که تحت تأثیر فرماندهان روسی از سیاست روسیه در ایران تبعیت می‌کرد، ژاندارمری در جهت منافع آلمان قدم برمی‌داشت و میان فرماندهان سوئدی و افسران ایرانی ژاندارمری با اعضای سفارت آلمان روابط دوستانه‌یی برقرار بود. به همین جهت هم قزاق و ژاندارم هرگز با هم تفاهم نداشتند و یکدیگر را به چشم عداوت می‌نگریستند. احمد علیخان یقین داشت که مرحله بعدی شبه کودتا استفاده از قوای قزاق خواهد بود. چه، اجرای موادی که از طرف وزرای مختار روس و انگلیس درخواست شده بود بدون مداخله و حمایت یک نیروی مسلح امکان نداشت و تنها بوسیله قزاقخانه می‌توانستند از عکس‌العمل مردم در قبال استقرار حکومت جدید و انحلال مجلس و توقیف جراید و تعطیل سفارتخانه‌های «متحدین» جلوگیری کنند. ماژور کلینبرگ به محض آنکه در جریان وقایع قرار گرفت گروهی از افسران سوئدی را که با سمت مستشار در تشکیلات ژاندارمری و نظمی خدمت می‌کردند به منزل خود در خیابان اسلامبول فراخواند و با حضور «احمد علیخان» وقایعی را که آرزو بعد از ظهر پیش آمده بود شرح داد و کسب تکلیف کرد:

- همانطور که می‌بینید لحظه حساسی است ... ما فقط چند ساعت فرصت داریم که این توطئه را درهم بشکنیم و اگر فرصت را از دست بدهیم درحقیقت همه چیز را از دست داده‌ایم!

افسران سوئدی حیرت‌زده یکدیگر را نگاه می‌کردند. باورشان نمی‌شد که در چنان موقعیتی، علی‌رغم افکار عمومی که به سختی از سیاست آلمان جانبداری می‌کرد و در شرایطی که هر روز خبر تازه‌یی از فتوحات آلمان می‌رسید، وزرای مختار روس و انگلیس دست به چنان اقدام حاد و خشنی زده بی‌طرفی ایران را به یکباره نقض کنند. اما هرچه بود، این یک ماجرای حقیقی بود و می‌بایستی در مقابل آن عکس‌العمل فوری به خرج داد. افسران سوئدی عقاید مختلفی ابراز می‌داشتند، یکی از آنها پیشنهاد کرد:

- کودتا را با ضدکودتا می‌توان عقیم ساخت. متفقین تا فردا منتظر شاه خواهند ماند و تا وقتی شاه ایران جواب منفی یا مثبت خود را اعلام نکند دست به اقدامی نخواهند زد. اما پس از آن اگر جواب منفی از طرف شاه دریافت دارند بدون

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۶۳.

۲- توفان در ایران: ج ۱، ص ۱۹۱.

شک متوسل به قوه قهریه خواهند شد و احتمال بسیار دارد که قوای نظامی روس وارد تهران شود و بلافاصله انگلیسها نیز از طرف جنوب نیرو پیاده کنند و بالاجبار از سلطان احمد شاه امضاء بگیرند. فرض دوم این است که از شاه جواب مثبت بگیرند که در آنصورت نیز کار تمام است و ما چاره‌ی نخواهیم داشت بجز اینکه از او امر پادشاه و دولتی که به فرمان شاه روی کار می‌آید اطاعت کنیم... من عقیده دارم همین امشب باید قوای ژاندارمری و نظمیه متفقاً برای خشتی کردن توطئه اقدام کنند. یعنی با قوه قهریه وارد فرح‌آباد شده شاه را بدزدیم و به خارج شهر ببریم. فردا علی الطلوع نیز مجلس و مردم را از وقایع مطلع کنیم و تصمیم را به عهده آنها بگذاریم این پیشنهاد را عده‌ای از حاضران، با فریادهای تصدیق و تحسین استقبال کردند. صاحب‌منصبان سوئدی از فرط خشم و ناراحتی در حمله به بطریهای مشروب و نوشیدن و سکی و آجوب بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. بطوریکه باده‌گساری هیجان آنها را مضاعف ساخته بود و قیل و قال کنان، در حالیکه جامهای خود را پیای به سلامتی امپراتور آلمان می‌نوشیدند، خواستار اقدام شدید فریب‌خیز برای خشتی کردن شبه کودتای متفقین بودند. بعضی از صاحب‌منصبان عقیده داشتند بایستی به عنوان عمل متقابل، همان شبانه وزرای مختار روس و انگلیس توقیف و تبعید شوند لی‌ماژور کلینبرگ این پیشنهاد را با قید احتیاط تلقی می‌کرد و معتقد بود اقدام نظامی آنها در صورتیکه از طریق دیپلماتیک حمایت و تأیید نشود عواقب ناگواری خواهد داشت و احمد علیخان نیز درین نظریه با وی همراه بود.^(۱) سرانجام تصمیم‌گیری درباره اقدامات سفارتخانه‌های روس و انگلیس موکول به دیدار و گفتگو با «کاردرف» کاردار سفارت آلمان، احمد علیخان نماینده ملتون، «عاصم‌بیک» سفیر عثمانی و سرگرد کلینبرگ در ساعت ۲۲ همان شب شد. این جلسه که بطور پنهانی در خانه سرگرد کلینبرگ برپا گردید سرانجام «... بعد از ساعتی مذاکره و تبادل نظر درباره وقایع روز، تصمیم گرفتند قبل از برآمدن آفتاب کودتای متفقین را بوسیله یک «ضد کودتا» در نطفه نابود و بی‌اثر کنند».^(۲) ساعت ۲۴ همان شب کاردار سفارت آلمان و سفیر عثمانی همراه احمد علی خان سپهر و سرگرد کلینبرگ سوار بر اتومبیل در حالی که سیصد سوار ژاندارم آنان را همراهی می‌کرد جهت دیدار با شاه و قبولاندن نظرات خود به او راهی قصر فرح‌آباد شدند «... فرمانده گارد سلطنتی که هنوز نمی‌دانست در آنسوی دیوارهای قصر چه خیر است بلافاصله «آماده‌باش» اعلام و کلیه افراد گارد مسلح شده به قراولان کشیک پیوستند و برای مقابله با حوادث احتمالی در نقاط مختلف قصر سنگر گرفتند... وزیر دربار در مقابل اصرار عاصم‌بیک و کاردرف خود را ناگزیر از آن یافت که به خوابگاه رفته، شاه را بیدار کند و جریان را معروض بدارد، یکساعت بعد از نیمه شب نمایندگان سیاسی آلمان و عثمانی که در عمارت قراولخانه انتظار می‌کشیدند از طرف پادشاه احضار شدند»^(۳) و این درحالی بود که قصر فرح‌آباد در محاصره نیروهای ژاندارمری به فرماندهی سرگرد کلینبرگ قرار داشت. نظر ملیون، فرماندهان ژاندارمری و سفارت‌خانه‌های عثمانی و آلمانی این بود که

۱- توفان در ایران، ج ۱، ص ۱۹۱ تا ۱۹۴.

۲- همان، ص ۱۹۵.

۳- همان، ص ۱۹۸.

«مشیرالدوله» در پُست نخست‌وزیری باقی بماند و شاه با استعفای او که تحت فشار انجام گرفته بود و همچنین انتصاب میرزا جواد خان سعدالدوله به پست نخست‌وزیری موافقت نکند.

گفتگوها دو ساعت و نیم به درازا کشید و نتیجه این مذاکرات نه به میل انگلیس و روس بود و نه به میل ملیون ایران و نمایندگان سیاسی عثمانی و آلمان، هرچند «نقشه کودتای متفقین نقش بر آب شده بود»^(۱) ولی احمدشاه با زرنگی و آینده‌نگری نه با ادامه کار مشیرالدوله موافقت نمود و نه با انتصاب سعدالدوله به پُست نخست‌وزیری «بالاخره در شخص عین‌الدوله توافق حاصل شد و فردای آن روز با کسب تمایل مجلس شورای ملی دست خط ریاست وزراء شاهزاده عبدالمجید عین‌الدوله از طرف شاه صادر گردید»^(۲) هرچند ملیون ایرانی و افسران ایرانی و سوئدی ژاندارمری به فرماندهی سرگرد کلینبرگ و سفارتخانه‌های عثمانی و آلمانی نتوانستند مشیرالدوله را در پُست نخست‌وزیری ماندگار نمایند ولی توانستند کودتای خزنده سفارتخانه‌های روس و انگلیس را با اقدام به موقع متوقف و بی‌اثر نمایند.

● کورتن‌گرین

در کتاب‌های مورخان ایرانی که درباره ژاندارمری دوره سوئدی‌ها مطالبی نوشته‌اند این نام دیده نمی‌شود. از سروان کورتن‌گرین به عنوان افسر ژاندارمری ایران فقط «لین» نویسنده و پژوهشگر آلمانی در کتاب «ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی» نام برده است. نگارنده گمان می‌کنم این نام تحریف شده «سروان ارتنگرن» باشد که در صفحات پیش به آن پرداخته شده است.

● سرگرد گلیمیست

از نامبرده آگاهی بسیار کمی در دسترس است آنچه پیداست او کار خود را در ژاندارمری ایران نخست در هنگ یکم ژاندارمری یوسف‌آباد تهران آغاز نمود^(۳) و سپس به هنگ دوم ژاندارمری مستقر در باغشاه تهران منتقل و بعد از آن به فرماندهی هنگ ششم ژاندارمری گمارده شد «مشارالیه مدت‌ها مربی رسته پیاده نظام رژیمان دوم ژاندارمری باغشاه بود و در غالب مأموریت‌های جنگی شرکت داشت، بعداً به فرماندهی مدرسه «سوزافیه» منصوب و سپس به فرماندهی رژیمان ششم ژاندارمری کرمان رسید و بعد از چند سال خدمت به سوئد مراجعت کرد»^(۴)

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۶۴.

۲- همان، ص ۱۶۴.

۳- همان، ص ۱۰۷.

۴- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۶۸.

● سرگرد گیسلاندر

از سرگرد گیسلاندر تنها اطلاعی در حد نام باقی است. در کتاب «تاریخ ژاندارمری ایران» نامبرده جزو افسران خوشنام و خدمتگزار سوئدی ژاندارمری ایران قلمداد گردیده است.

● گلوپ

سرهنگ گلوپ کار خود را در ژاندارمری ایران نخست در هنگ ژاندارمری اصفهان آغاز کرد. این هنگ دارای پانصد نفر نیرو و ۲۵۰ رأس اسب بود، همکاران هموطن گلوپ در این هنگ «ادوال» و «فولکه» بودند، ماندن گلوپ در هنگ اصفهان دیری نپایید و او پس از مدتی به ریاست ژاندارمری برآچرد گمارده شد و راهی این شهر گردید. پس از پایان جنگ جهانی اول و تسویه‌هایی که در ژاندارمری انجام گرفت سرهنگ گلوپ به فرماندهی ژاندارمری ایران منصوب گردید و تا تاریخ ۱۵ آذر سال ۱۳۰۰ در این پست باقی بود. در این «روز به خدمت کلنل گلوپ رئیس اداره ژاندارمری خاتمه داده شد و خود وزیر جنگ^(۱) ریاست آن را عهده‌دار و کفالت آن را به عهده کلنل عزیزالله خان ضرغامی وا گذاشت».^(۲)

سرهنگ گلوپ در طول خدمت خود در ژاندارمری ایران با مسایل و رویدادهای مهم و بزرگی روبرو شد که در اینجا چند نمونه از آنها نقل می‌گردد:

■ اطلاعات دادن سرهنگ گلوپ به سفارتخانه‌های فرانسه و انگلیس

از تلگراف مورخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹ «کاکس» سفیر انگلیس در ایران به «کرزن» وزیر امور خارجه این کشور چنین برمی‌آید که سرهنگ گلوپ با سفارتخانه‌های فرانسه و انگلیس روابط محرمانه‌ای داشته و اطلاعاتی از ژاندارمری ایران به این دو سفارتخانه می‌داده است. حال دادن این اطلاعات در آن هنگام که دولت ایران در وضع نابسامانی به سر می‌برده است و دولت‌های بزرگی مانند روس و انگلیس و فرانسه به خود حق دخالت در امور ایران را می‌داده‌اند امری عادی بوده است یا خیر داوری‌اش از عهده نگارنده بیرون است ولی آنچه مسلم است دادن اطلاعات از یک ارگان نظامی به دولت‌های بیگانه کاری ناپسند می‌باشد و پذیرفتنی نیست. در اینجا به نقل از صفحه ۶۰ کتاب «خاطرات سیاسی مورخ الدوله سپهر» تلگراف مورخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹ «کاکس» به «کرزن» آورده می‌شود: «شماره ۶۳۳ مورخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹ - برای استحضار شما خاطرنشان می‌شود: ۱- سرهنگ گلوپ رئیس ژاندارمری به من اطلاع می‌دهد که وابسته نظامی فرانسه دو روز قبل به دفتر او رفته و تقاضا کرده است آخرین صورت تعداد افراد ژاندارم و ساخلوهای آنها مورد مطالعه وی قرار گیرد. تقاضای او پذیرفته شد. مدارک و آنچه را که می‌خواست معاینه نماید ارایه گردید. ضمناً درخواست

۱- منظور سردار سپه آن هنگام و رضا شاه پهلوی ه چند سال بعد می‌باشد.

۲- تاریخ بیست ساله ایران، جلد اول، ص ۵۳۰.

نمود رونوشت‌هایی بطور مرتب برای نامبرده ارسال گردد به دلیل اینکه سفارت فرانسه که حافظ منابع سوئد می‌باشد علاقه زیادی به پیشرفت و ترقی ژاندارمری دارد، در خاتمه مجدداً پرسید آیا صاحب‌منصبان افراد ژاندارمری مطمئن هستند که قرارداد ایران و انگلیس^(۱) لطمه به مصالح آنها نخواهد زد و گلوپ در جواب گفته است که رئیس‌الوزراء ایران همه‌گونه اطمینان به ایشان داده است.

۲- مسیو مالزاک ویس کنسول فرانسه هفته گذشته با ملای وابسته رسمی ژاندارمری ارتباط شخصی برقرار کرده و به او گفته است در آن اداره به اطلاع عموم برساند که سفارتخانه‌های فرانسه و امریکا و روسیه در مخالفت با اجراء قرارداد انگلیس و ایران از آنها تقویت خواهند کرد. گلوپ ملا را به محل دورافتاده‌ای منتقل خواهد کرد...

■ دفاع گلوپ از یک افسر ژاندارمری که مدیر مسوول روزنامه «میهن» را تازیانه زده بود

در اینجا به نقل از صفحات ۴۰۱ و ۴۰۰ جلد دوم کتاب «اسناد مطبوعات ایران» به شرح ماجرای تازیانه خوردن «بنان السلطنه» مدیر مسوول روزنامه «میهن» بدستور سرگرد فضل‌الله خان (فرمانده هنگ ژاندارمری اصفهان) می‌پردازیم. نتیجه‌ای که از بررسی نامه‌نگاری‌های طرفین درگیری که در این کتاب مندرج است گرفته می‌شود، دفاع سرهنگ گلوپ از این افسر خطا کار می‌باشد و این گناه از سرهنگ گلوپ که خود از کشوری بوده است که در همان هنگام مردمانش و دولتش برای مطبوعات احترام و ارزش فوق‌العاده‌ای قابل بوده‌اند شگفت‌آور به نظر می‌رسد.

■ پاسخ وزارت داخله (کشور) به شکایت بنان السلطنه مدیر مسوول روزنامه میهن

«آقای بنان السلطان مدیر جریده میهن

کاغذ شما راجع به شکایتی که از ماژور فضل‌الله خان رئیس رژیمان نمره ۶ ژاندارمری دولتی دارید، ملاحظه، چون رسیدگی به این امر مربوط به محاکمات نظامی بوده، شرح لازم در تحت نمره ۱۵۱۸ به وزارت جلیله جنگ نوشته شده شما هم به وزارت معزی‌الیها مراجعه نمایید، که موافق مقررات قانونی به اظهارات شما رسیدگی نمایند.
[امضا ناخوانا] [مهر] وزارت داخله»

■ شکایت کارکنان روزنامه میهن به عدلیه (دادگستری)

در پی دستگیری و تازیانه‌زدن مدیر مسوول روزنامه «میهن» اصفهان به دستور فرمانده ژاندارمری این شهر، کارکنان روزنامه میهن به دفاع از مدیر خود برخاسته و از فرمانده ژاندارمری به دادگستری شکایت می‌کنند و چون در رابطه با شکایت خود پاسخ مناسبی دریافت نمی‌کنند در تاریخ ۱۰ - امرداد - ۱۲۹۹ در نامه‌ای به دادگستری خواهان پی‌گیری این

۱ - منظور قرارداد ننگین ۱۹۱۹ ایران و انگلیس می‌باشد که به دلیل مخالفت مردم ایران لغو گردید.

ماجرا و مجازات خاطی می‌شوند:

«مقام عالی ریاست محترم مدعی العموم استیناف دامت شوکنه راجع به قضیه آقای مدیر ماکه بدون سابقه، رئیس رژیمان نمره شش اصفهان او را دستگیر و هفتصد تازیانه زده است در تحت شماره ۱۵۵ تقاضا نمودیم از رئیس رژیمان بر حسب وظیفه استیضاح خواسته که به دستاویز کدام حکم از محاکم قانونی مرتکب چنین جنایت بزرگی شده، آنچه جواب رسیده مرقوم فرمائید، زیرا این قضیه بر ایالت جلیله و سایر اهالی مجهول است، و کشف این جنایت بزرگ را عموم اهالی خواهانند.»

[اداره میهن]

■ دستور احضار سرگرد فضل‌الله خان به دادگاه

به دنبال شکایت بنان السلطان از سرگرد فضل‌الله خان به وزارت جنگ این وزارت‌خانه در طی نامه‌ای با شماره ۷۱ در مورخ ۲۱ - ۱ مرداد ۱۲۹۹ به فرماندهی ژاندارمری از سرهنگ گلرپ می‌خواهد که «روز شنبه ۲۳ برج جاری آقای مازور فضل‌الله خان برای شکایت مدیر جریده میهن در محاکمات نظامی فوق‌العاده سه ساعت بعد از ظهر حاضر شود، لازم است امر فرمایند مشارالیه در ساعت معین حاضر شود»

■ پاسخ سرهنگ گلرپ

سرهنگ گلرپ در تاریخ ۲۱ - ۱ مرداد ۱۲۹۹ طی نامه‌ای به ریاست دادگاه اطلاع می‌دهد که: «ریاست محترم محکمه نظامی در جواب مراسله شریفه نمره ۷۱ راجع به احضار یاور [سرگرد] فضل‌الله خان اصلاحاً اشعار می‌دارد، صاحب‌منصب مشارالیه فعلاً سخت مریض و در تجریش (باغ معتضدالحکما) تحت معالجه می‌باشد.»

■ اعتراض بنان السلطان به پاسخ گلرپ و عدم حضور سرگرد فضل‌الله خان در دادگاه

در پی پاسخ سرهنگ گلرپ به رئیس دادگاه مبنی بر بیمار و بستری بودن سرگرد فضل‌الله خان و عدم حضور نامبرده در دادگاه، بنان السلطان با نوشتن دو نامه پی‌درپی برای دادگاه اظهارات سرهنگ گلرپ را دروغ خواند و خواستار پی‌گیری ماجرا از سوی دادگاه شد. نامه اول بنان السلطان برای دادگاه: «حضور مبارک اعضاء محترم محکمه فوق‌العاده نظامی دام اقبالهم العالی

در جواب شرحی که از اداره ژاندارمری نوشته شده و عدم حضور مازور فضل‌الله خان را در محکمه، مبتنی بر ناخوشی او قرار داده‌اند، بنده این عُذر را جداً تکذیب می‌نمایم و مشارالیه در نهایت سلامت مزاج می‌باشد، به علاوه ناخوش بودن او را بایستی یک نفر طبیب حاذق بی‌غرض برطبق مقررات قانونی تصدیق نماید و مکتوب اداره ژاندارمری برای اقناع محکمه مدعی کافی نخواهد بود، مستدعی است موافق قانونی، مشارالیه را احضار و احقاق حق فرمائید.»

نامه دوم: «حضور مبارک اعضاء محترم محکمه فوق العاده نظامی، دام اقبالهم العالی
ماژور فضل الله خان که برحسب مشروحه اداره ژاندارمری به عذر مریض بودن از حضور در محکمه استنکاف
ورزیده بود به موجب اطلاعات واصله، امروز برای تحویل دادن رژیمان نمره ۶ به اتفاق جناب ماژور عبدالعلی عازم
اصفهان است!! اینک که صدق عرایض بنده مبنی بر عدم ناخوشی مشارالیه ثابت گردید، مستدعی، امر فوری به احضار
مشارالیه در محکمه صادر گردد نهایت تشکر حاصل است»

■ توضیحات گُلروپ به رئیس دادگاه در رابطه با دروغ خواندن اظهاراتش توسط بنان السلطان

سرهنگ گُلروپ در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۲۹۹ طی نامه‌ای برای رئیس دادگاه ضمن رد ادعاهای بنان السلطان توضیحاتی
هم بدین شرح اضافه نمود: «ریاست محترم محکمه فوق العاده نظامی مراسله شریفه نمره ۹۸ متضمن سواد مشروحه مدیر
«میهن» واصل و جواباً اشعار می‌دارد، یاور فضل الله خان برحسب تصدیق آقای نایب سرهنگ «لقمان الملک» به مرض
مالاریا مبتلا و هیچ نمی‌توان کسالت مشارالیه را تردید نمود اما راجع به حرکت او از تهران، لزوماً زحمت اظهار می‌دارد
اخیراً به موجب حکم عمومی نمره ۱۷۸ یاور عبدالعلیخان به ریاست رژیمان نمره ۶ منصوب و لذا در اجرای حکم فوق و با
موافقت مقام منبع ریاست محترم وزراء عظام دامت عظمته و وزارت جلیله داخله، رئیس سابق رژیمان مزبور به اتفاق یاور
مومی الیه به اصفهان عزیمت نمود که قسمت مذکوره را تحویل و محاسبه خود را تسویه نماید. بدیهی است پس از انجام این
امر به تهران معاودت خواهد نمود» از متن این نامه‌ها پیداست که سرهنگ گُلروپ کاملاً در جهت سرپوش گذاشتن بر
خطای سرگرد خطا کار اقدام می‌کرده است و هیچ مایل نبوده که حتی او در دادگاه حضور یابد. اگر همانگونه که سرهنگ
گُلروپ گفته است سرگرد فضل الله خان سخت بیمار بوده است که حتی نمی‌توانسته به دادگاه برود. پس چگونه می‌توانسته با آن
حال وبا وسایل حمل و نقل ابتدایی آن موقع خود را برای تسویه حساب به اصفهان برساند و از آنجا قصد مسافرت به
هندوستان را داشته باشد. با توجه به یکی دیگر از شکایات بنان السلطان پس از رفتن سرگرد فضل الله خان از تهران به
اصفهان متوجه می‌شویم که سرهنگ گُلروپ چگونه با بیمار جلوه دادن سرگرد فضل الله خان و پشتیبانی غیرمستقیم از او
مانع از حضور وی در دادگاه و اجرای عدالت گردیده است:

«مقام محترم محکمه فوق العاده نظامی - از قرار اطلاع حاصله که بطور غیرمستقیم بدست آمده، ماژور فضل الله خان
از اصفهان به طرف هندوستان حرکت نموده و یا چنین خیالی را در نظر گرفته است. لهذا خاطر اولیاء آن محکمه را متوجه
می‌دارم که نتیجه تسامح و کوچک شمردن قضیه همان خواهد بود که یک نفر سرباز متجاسر خود سر این چنین حرکتی
نماید. مستدعی است هرگاه مقصود آن محکمه محترم فقط حقوق مظلومین امثال بنده است، اقدامات سریع تلگرافی از
هر مجرای که صلاح می‌دانید به عمل آید.»

■ سرکوب کودتاگران بوسیله نیروهای ژاندارمری به فرماندهی سرهنگ گلرپ

مدتی پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سیدضیاء و رضاخان میرینج به دلیل اوضاع نابسامان و آشفته کشور، تعدادی از نظامیان و سیاستمداران که دارای توان نظامی و مالی بودند در فکر انجام کودتا بودند از جمله این افراد می‌توان به سردار اسعد بختیاری، نصرت‌الدوله فرمانفرما و سالار جنگ پسر بانو عظمی اشاره کرد.^(۱) کودتای سردار اسعد و فرمانفرما بنا بر دلایلی انجام نشد ولی سالار جنگ دست به اقدام زد و با نیروهایش از اصفهان به قصد تصرف تهران به حرکت درآمد و خود را تا نزدیکی تهران رساند ولی در جنگ با نیروهای ژاندارمری به فرماندهی سرهنگ گلرپ که به مقابله با او شتافته بودند شکست خورد در کتاب «تاریخ ۲۰ ساله ایران» درباره این رویداد چنین آمده است: «... یکی دیگر از نامزدهای کودتا، سالار جنگ پسر بانو عظمی می‌باشد، که خودش هم داوطلب بود یک ماه پیش از کودتای سیدضیاء دست به کار شد، با قوای مسلح چریک که از یک عده ارمنی و مقداری سوار بختیاری و عده‌ای از نفرت جنگجوی روزمزد تشکیل یافته بود، از اصفهان حرکت کرده در حدود سیاه کوه ورامین به یاغی‌گری برخاسته بود و چنین تصمیم داشت که با عده خود تهران را تصرف نماید، ولی پایداری سخت عده‌ای از نیروی ژاندارم، مانع از پیشرفت وی به طرف تهران گردید برای دفع شر او بود که در تاریخ ۶ برج دلو ۱۲۹۹ - کلنل گلرپ رئیس تشکیلات ژاندارمری شخصاً برای سرکشی بسته و بازدید و دادن دستورات به اردوی ژاندارم و دفع غائله از تهران به طرف ورامین حرکت کرده و سالار جنگ را در سیاه کوه شکست داده. خودش به کاشان فرار کرد و چهار نفر از همراهانش دستگیر شدند».

■ دستگیر شدن سرهنگ گلرپ به دستور کلنل محمدتقی خان پسیان فرمانده ژاندارمری خراسان

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سیدضیاء و رضاخان میرینج و دستگیری اشراف، درباریان و شاهزادگان قاجار توسط کودتاچیان، از سوی سران کودتا به کلنل محمدتقی خان پسیان که فرمانده ژاندارمری خراسان بود. دستور داده شد قوام‌السلطنه که از رجال قاجار و از سیاستمداران کهنه کار و یکی از اشراف بزرگ ایران بود و البته وابستگی‌هایی هم به بیگانگان داشت و در آن هنگام حاکم خراسان بود دستگیر، و به تهران فرستاده شود. کلنل محمدتقی خان پسیان هم، چنین کرد و در روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ قوام‌السلطنه را در شهر مشهد دستگیر و به تهران فرستاد. ولی از بخت بد کلنل پسیان، پس از مدتی کمتر از دو ماه سیدضیاء از نخست‌وزیری برکنار و به خارج از کشور تبعید گردید و در میان ناباوری خیلی‌ها که از سیاست سررشته‌ای نداشتند و از مسائل پشت پرده بی‌خبر بودند قوام‌السلطنه که تا چند روز پیش در زندان بسر می‌برد به نخست‌وزیری منصوب گردید، قوام‌السلطنه اندکی پس از اشغال پست نخست‌وزیری دستور دستگیری دستگیرکننده‌اش یعنی کلنل محمدتقی خان پسیان را صادر کرد ولی کلنل محمدتقی خان پسیان که از مدت‌ها پیش تصمیم داشت به حکومت سیاستمداران وابسته و پوسیده پایان دهد تن به اسارت نداد و اقدامی را که می‌خواست مدتی بعد انجام دهد جلو انداخت و

سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچید و کلیه مراکز و اداره‌های دولتی مشهد و دیگر شهرهای خراسان را به تصرف خود درآورد و در اندیشه آن بود که تهران را تصرف و به حکومت خائنان خاتمه دهد.

حکومت مرکزی که از اقدامات فرمانده ژاندارمری خراسان به وحشت افتاده بود، برای آرام کردن او گلوب فرمانده کل ژاندارمری و تنی چند از افسران عالی‌رتبه ژاندارمری را راهی خراسان نمود. دیدار و گفتگوی گلوب با کلنل محمدتقی خان پسیان نه تنها نتیجه ثمربخشی نداد بلکه منجر به دستگیری کوتاه مدت گلوب و گروه همراهش هم گردید، بقیه ماجرا را از قول «قدرت منصور» که یکی از افسران کلنل محمدتقی خان پسیان بود و در آن رویداد حضور داشته است به نقل از کتاب تاریخ ۲۰ ساله ایران (جلد اول ص ۴۶۸) می‌آوریم: «پس از دستگیر ساختن قوام‌السلطنه، کلنل حکمران نظامی خراسان شد و بر وسعت تشکیلات ژاندارمری افزود. چه گفتگوها بین او و مرکزبان بود، به گفتار کنونی من مربوط نیست. کلنل قوای تحت فرمان خود را به «اردوهای» تقسیم و هر «اردو» را به جانی مأمور کرد. اولین و مهم‌ترین اردوی او، اردوی بهادر و تحت فرماندهی کلنل اسمعیل خان بهادر بود که در طریق منتهی به تهران به حرکت درآمد. من رئیس دفتر این اردو بودم این اردو از شهر مشهد حرکت کرد و در قریه طرق (دو فرسخی مشهد) توقف نمود. روزی کلنل محمدتقی خان به مقر این اردو آمده و ضمن مذاکره با کلنل بهادر چنین دستور داد: «چون از مرکز، صاحب‌منصبی برای بازدید قسمت می‌آید، سعی کنید این قسمت از هرگونه نقص برکنار باشد». البته این دستور نظامی، جزئیاتی را در برداشت و تمام را ذکر نمود، حتی وضع قرار دادن چادرهای سربازان را، روز بعد باز به مقر اردو آمده و با حضور من به فرمانده اردو چنین گفت: «من تصور کردم که برای سرکشی می‌آیند ولی اکنون فهمیده‌ام نظری دیگر در کار است». پس از این بیان، دقایقی چند با فرمانده اردو به خلوت صحبت کردند و خود به مشهد مراجعت نمود. فرمانده اردو بر اثر این مذاکرات در حدود یک اسواران، سرباز و افسر انتخاب کرد و بی صدا با این عده هازم حرکت شد. من نیز از آنان بودم. هیچ یک از افراد، مقصد را نمی‌دانستند تا اینکه به «شریف‌آباد» رسیدیم. شریف‌آباد تقریباً در چهار فرسخی «طرق» مقر اردو و شش فرسخی شهر مشهد و به طرف تهران واقع است. پس از ورود به شریف‌آباد، سواران را راحت کردند فرمانده اردو «کلنل اسمعیل خان بهادر» در میدان آبادی منتظر بود تا افراد هیئت اعزامی از مرکز رسیدند. آنقدر که حافظه من یاری می‌کند، افراد این هیئت این آقایان بودند: کلنل گلوب سوئدی رئیس کل ژاندارمری ایران، کلنل عزیزالله خان ضرغامی، کلنل سالار نظام، کلنل فتحعلی خان نقفی، مازور صادق خان و افسری که در آن زمان رتبه نایب داشت و معروف به «شیخ حسین خان نمره یک» بود. این آقایان که وارد شدند، کلنل گلوب به کلنل بهادر دستور داد که عده ژاندارم را اینجا هر چه هست حاضر کنید بازدید کنیم. کلنل بهادر با احترام نظامی توقع کرد: قدری راحت کنید تا عده حاضر شود. آقایان به منزلی که قبلاً تهیه شده بود راهنمایی شدند و در آنجا کلنل بهادر پرسید که منظور این هیئت از این مسافرت چیست؟ کلنل گلوب برآشفته و گفت: معلوم می‌شود شما آیین خدمت و دیسپلین را فراموش کرده‌اید و نمی‌دانید که مادون حق ندارد از مافوق توضیح بخواهد! بهادر در پاسخ چنین گفت: مطابق همان آیین و دیسپلین، من سوگند یاد کرده‌ام که به ایران خیانت نکنم و امروز این روش شما را خیانت نسبت به ایران می‌دانم، زیرا در موقعی که مرکز کشور از هر طرف مورد تهدید است، تمام صاحب‌منصبان

ژاندارمری به یک منطقه امن آمده‌اند و اگر مقصود بازرسی بود یک صاحب‌منصب کافی بود، به این دلایل به نام صیانت مصالح وطن و به امر کلنل محمدتقی خان، شما را توقیف می‌کنم. بهادر این سخنان را گفت و دور شد و سپس صاحب‌منصبانی نزدیک رفته و مطابق دستور، آقایان را خلع سلاح کردند. بعد از این حوادث، کلنل بهادر به من دستور داد که شخصاً به مشهد بروم و جریان امور را به عرض کلنل محمدتقی خان برسانم. در این باب تأکید کرد که من نباید در مقر اردوی خودمان «قریه طرق» خود را به کسی نشان بدهم و نباید هیچکس از افراد اردو از این ماجرا با خبر شود. علت این بود که خبر محرمانه برسد، زیرا در اردوی ما افسرانی بودند که با افراد هیئت اعزامی از مرکز نسبت‌های نزدیک داشتند و بیم آن می‌رفت که در صورت باخبر شدن آنان از ورود چنین هیئت، بند و بسته‌های مغایر مصلحت، صورت بگیرد. من تمام شش فرسخ راه را که در خم و پیچ کوهستان است، سوار یورتمه و چهارنعل بی‌موم، در «طرق» اسبم را عوض و پس از رفع خستگی، بدون این که کسی متوجه ورود و خروج شود (جز گماشته و مهتر که مورد اعتماد بودند) به طرف مشهد حرکت کردم. چنان «بر طبق دستور» در تاخت و تاز شتاب داشتم که وقتی به مشهد رسیدم و مقابل بنای حکومتی «دارالایاله» از اسب پیاده شدم، خود و مرکب به دشواری نفس می‌زدیم ... به اتاق کلنل محمدتقی خان که وارد شدم عارف قزوینی^(۱) شاعر معروف معاصر هم آنجا بود، من پس از سلام نظامی به کلنل، قدرت تکلم و ایستادن نداشتم، تاخت و تاز به آن شتاب، با اسلحه و دوربین و تجهیزات کامل جنگی، به طوری ناتوانم کرده و از پایم درآورده بود که کلنل با دست به شانهم فشار آورده و مرا بر صندلی نشانده. در این حال عارف برخاست و دستی بر کتف من زد و چنین گفت: «امیدوارم خبر فتح تهران را بیاوری». هنوز کلنل نمی‌دانست من چه خبری دارم و مجال داد تا قدرت تکلم پیدا کنم، آنگاه پرسید چه خبر آورده‌ای؟ من شرح بازداشت هیئت اعزامی را گفتم ... فرمودالساعه به شریف‌آباد می‌رویم. اتومبیل کلنل حاضر و حرکت کردیم ... به شریف‌آباد رسیدیم افراد ژاندارم هورا کشیدند. دهقانان و کشاورزان و اهل محل، قربانها نمودند و کلنل با این وضع به دیدار بازداشت‌شدگان شتافت. نیم‌ساعتی در اتاق آنان بود، با یکدیگر چه می‌گفتند نمی‌دانم، زیرا در آن مجلس حضور نداشتم همین که همه از اتاق خارج شدند، کلنل ضمن تودیع به ایشان چنین گفت: «امیدوارم ما در میدان جنگ با هم روبرو نشویم. قرار بر این شده بود که آقایان از همانجا به تهران بازگشت کنند ...».

همانگونه که پیداست قدرت منصور در گفتگوی بین کلنل گلرپ و کلنل پسیان حضور نداشته است تا در این باره مطلبی بنویسد در اینجا جهت آگاهی خوانندگان برای اینکه بدانند بین این دو فرمانده چه گذشته است به نقل مطلبی از علی‌اکبرخان رئیس دفتر کلنل پسیان که در کتاب «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان» درج شده است می‌پردازیم:

۱- عارف قزوینی یکی از دوستان بسیار صمیمی و با وفای کلنل محمدتقی خان پسیان بود و هنگامی که کلنل در جنگ با عوامل دولت مرکزی کشته شد و سرش از پیکر جدا گردید (در ۹ مهر ماه ۱۳۰۰ در نزدیکی فوجان) این شعر را سرود:

امروز رها ز قید هستی است	این سرکه نشان سرپرستی است
ایسن عاقبت وطن‌پرستی است	با دیده عسرتش بسینید

« پس از ورود کلنل به عمارت دارالحکومه و مبادله تعارفات معموله و اندکی استراحت، به اتفاق گلرپ به باغچه دارالحکومه رفتند، بین آنها مذاکره جریان داشت و خلاصه مصاحبه را که علی اکبر خان رئیس دفتر کلنل، در دفتر خاطرات کلنل حسب تقریر کلنل یادداشت کرده بود و به من گفت چنین بوده است: کلنل محمدتقی خان به گلرپ گفته بود، الان خراسان با یک قشون بسیار مجهز و کاملاً با ایمان، در امنیت کامل و نظم و آرامش بسر می برد ... رجاء و اتق دارم که عملیات من به موازات اصول وطن پرستی است و در مرکز معکوس جلوه گر شده است! ... به هر تقدیر، آمدن شما به مشهد مصلحت خودتان هم نیست و صلاح در این است محترمانه به تهران مراجعت نمایید و آنچه را که شنیدید به وسیله مسیو وستاهل^(۱) ریاست کل نظمیه مملکتی که مرد شرافتمند و با شهامتی است، به عرض ملوکانه برسانید. کلنل گلرپ گفته بود، چرا نخواستید این افتخار نصیب من شود؟ شاید از من و یا بعضی از همکارانم گله مند هستید، این طور نیست؟

- چرا، از کجا این معنی را دریافتید؟ - از سخنان ماژور بهادر چنین استنباط کردم.

- درست است، گله سهل است بلکه شکایت دارم.

- شکایت؟

- آری شکایت.

- چرا و به چه علت؟

- به علت این که، از شی که به تهران شیخون زده شد، شما صاحب منصبان سوئدی، با وجود داشتن قوای بیشتر و مجهزتر و دیسیپلینه، کوچکترین دفاعی از مرکز ثقل مملکت نمودید و عدم دفاع شماها را این طور نزد خود توجیه کردم که شهامت و رشادت سربازی شما تحت تأثیر دیگران خرد و بلکه مضمحل شده است و از آن به بعد از شماها مایوس شدم.

آیا شما برای حفظ و حراست سلطنت مشروطه ایران و مخصوصاً پایتخت مملکت قسم یاد نکرده بودید؟

- فقط تنها صاحب منصبی که بی اطلاع ماند «وستاهل» رئیس نظمیه مملکتی بود، اطلاع دارم که او در یک شب

مهمانی از مستر نومان سفیر انگلیس سوال کرده بود، در قزوین چه خبر است؟ او در پاسخ تجاهل کرده بود، ولی وستاهل

از لحاظ مقامی که داشت اصرار می ورزد و در نتیجه نومان گفته بود، قول شرافت می دهم که من بی اطلاعم. من در تهران

نبودم شاید شماها دیدید و یا شنیدید که تنها قوه‌ئی که در مقابل هجوم عده قلیلی قزاق به دفاع پرداختند کمیساریاهای شهر

تهران بود، من به وستاهل آفرین می گویم، مطمئن باشید نام او در صفحات تاریخ ایران ما به نیکی و شرافت ضبط خواهد

شد، بعکس ... در این جا گلرپ از شدت خجلت برافروخته و رنگش کاملاً تغییر یافته بود، لبش را گاز می گرفته است ...

ماژور اسماعیل خان طبق دستور قلی، حضرات را باتفاق آسیران اسدالله خان عودت می دهد، و این صاحب منصب تا

سزوار آنها را مشایعت کرده بود. بعداً شنیده شد که کلنل گلرپ و همراهانش چند روزی در نیشابور تحت نظر بوده‌اند و

پس از عزیمت اردوی بهادر به فرماندهی ماژور بهادر در سزوار، آنها را به تهران اعاده می دهند».

مهدی فرخ که در آن هنگام کارگزار خراسان بوده است در کتاب خاطرات خود ضمن اینکه خود را از یاران کلنل محمدتقی خان پسیان دانسته درباره دیدار و گفتگوی گلوب با کلنل پسیان چنین نوشته است: «آن روز به کلنل پسیان اطلاع دادم که این بار آقای قوام السلطنه خواب بدی برای شما و من دیده است زیرا خبر یافته‌ام که «کلنل گلوب» رئیس کل ژاندارمری ایران به اتفاق پنج کلنل ایرانی و سی نفر ژاندارم تهرانی به سوی خراسان حرکت کرده‌اند. کلنل پرسید: منظور اینها از آمدن به خراسان چیست؟ گفتم آقایان نقشه خطرناکی در پیش دارند، اینها می‌خواهند به محض ورود به خراسان شما را در اطاق خودتان توقیف کرده سپس با عده کلنل‌ها، قوای خراسان را در دست گرفته بعد شما را تحت‌الحفظ به تهران بفرستند. کلنل به شدت ناراحت شد و به فکر فرورفت، و چیزی نگذشت که اسماعیل خان بهادر مأمور شد با نفرت خودش به طرف شریف‌آباد حرکت نموده مراقب اوضاع و احوال باشد و آن روز به محض ورود فرمانده کل قوای ژاندارمری ایران به شریف‌آباد ناگهان اسماعیل خان بهادر او و دیگر کلنل‌ها را محاصره نمود و سپس همه را توقیف کرد و بعد در انتظار دستور کلنل پسیان ماند ... اندکی بعد کلنل پسیان شخصاً به شریف‌آباد آمد و سپس هفت کلنل، هفت کلنل خشمگین و نگران در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. کلنل پسیان به محض دیدن کلنل گلوب گفت: «می‌توانم از جناب فرمانده کل قوای ژاندارمری ایران بیرسم در خراسان چه اتفاقی افتاده است که شما با پنج کلنل ایرانی و سی ژاندارم تهرانی به سوی خراسان حرکت کرده‌اید؟». کلنل گلوب سکوت کرد، کلنل پسیان گفت: آقای فرمانده ...! شما برخلاف اسلاف خودتان، موجودی بی‌نهایت ترسو، خائن، مزدور و پیش‌پا افتاده هستید، من به شاگردی ژنرال یالمارسن که پدر ژاندارمری نوین ایران است افتخار می‌کنم و همه وقت او را می‌ستایم، اما می‌دانم که او و امثال او از اینکه شما هموطن او هستید ننگ دارند. از شما می‌پرسم آقای فرمانده کل قوای ژاندارمری! مگر شما به من دستور نداده بودید که آقای قوام السلطنه را توقیف کرده او را به تهران بفرستم؟ اکنون چرا به فرمان همان گناهکار به خراسان آمده و می‌خواهید حاصل همه زحمات مرا بر باد بدهید؟ چرا؟ سکوت عمیق و آمیخته به احترامی، کلنل‌های ایرانی را فراگرفت، و کلنل گلوب سرش را پایین انداخت. کلنل پسیان دوباره ادامه داد: «من با هزاران خون دل، آن چنان سازمان ژاندارمری در خراسان بوجود آوردم که شما نظیر آنرا در هیچ کجای کشور نخواهید دید، حالا چه شده است که آمده‌اید این سازمان سالم و درست را از هم بپاشید؟ ... وقتی رجال ما دلشان به حال ملت و مملکت خویش نسوزد، شما که یک افسر خارجی هستید جای خود دارید. به هر حال بروید از نظرم دور شوید که من از نامردی و خیانت متنفرم. متعاقب این احوال، کلنل‌ها یکی پس از دیگری از مقابل کلنل پسیان دور شدند».

ابراهیم صفای در کتاب خود با عنوان «رهبران مشروطه» بدون پرداختن به علل و انگیزه رستاخیز کلنل پسیان و یا حتی اشاره‌ای به خیانت‌های قوام السلطنه که تا چند روز پیش از دریافت حکم نخست‌وزیری به گناه خیانت به کشور در زندان به سر می‌برد^(۱) داشته باشد ماجرا را اینگونه شرح داده است: «قوام در ۱۴ خرداد کابینه خود را تشکیل داد. و پس از

۱- قوام السلطنه در روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ هنگامی که حاکم خراسان بود به دستور دولت مرکزی توسط کلنل محمدتقی خان پسیان ←

معرفی دولت، صمصام السلطنه بختیاری را به استانداری خراسان برگزید، ولی جمعی که به دستور کلنل در تلگرافخانه مشهد متحصن شده بودند می‌گفتند، ما فقط کلنل را می‌خواهیم! قوام به مسیو «لئون گوستاودبوا» بلژیکی رئیس دارائی دستور داد که بدون اجازه مرکز پول به ژاندارمری ندهد، ولی دبوا در کار خود مسامحه نمود و کلنل در پولهای دارائی تصرف کرد، قوام ناچار مسیو دبوا را عزل کرد اما کلنل او را نگاه‌داشت دبوا در مخالفت با قوام با کلنل همصدا شد و درآمد دارائی زیر نظر کلنل قرار گرفت. قوام چند افسر ژاندارمری را به سرپرستی کلنل گروپ افسر سوئدی و سی ژاندارم برای مذاکره با کلنل به خراسان فرستاد. کلنل به جای اینکه با این فرستادگان دولت مشکلات خود را در میان بگذارد باز هم به غرور جوانی و به اغوی فرخ کارگزار خراسان به کار ناشایسته‌ئی دست زد و فرستادگان دولت را در شریف‌آباد (نزدیک مشهد) توقیف و خلع درجه نموده به تهران بازگرداند. با این عمل متمرده و زشت و باغیگری کلنل و دعوی خود مختاری او محرز شد، قوام السلطنه که از مماشات خود نتیجه‌ئی نگرفته بود به امیر شوکت‌الملک معلم و سردار معزز بجنوردی و سایر خان‌های محلی دستور قلع و قمع او را داد، باید منصفانه قبول کرد که جز قوام السلطنه هر کس رئیس دولت بود جز این چاره نداشت».

یحیی دولت‌آبادی که در همان هنگام با کلنل پسیان نامه‌نگاری داشته در این باره چنین نوشته است: «... در این احوال قوام السلطنه گروپ سوئدی رئیس کل ژاندارمری را با یکی دو نفر صاحب‌منصب به خراسان می‌فرستد به خیال اینکه کلنل مجبور خواهد بود بر حسب تکلیف نظامی تسلیم رئیس کل ژاندارمری بشود و در این صورت زودتر خواهند توانست به غائله خراسان خاتمه بدهند. کلنل از مسافرت رئیس کل ژاندارمری آگاه می‌شود و بدیهی است تکلیف خود را مشکل می‌بیند زیرا از یک طرف نمی‌خواهد برخلاف ترتیب نظامی رفتار کرده باشد و از طرف دیگر یقین دارد فرستادن گروپ و چند صاحب‌منصب جزء به خراسان از طرف قوام السلطنه برای دلجویی کردن و پاداش خدمت دادن به او نیست بلکه مقصود گرفتاری و هلاکت اوست این است که قبول می‌کند گروپ را در سرحد خراسان بپذیرد با یک شرط بی‌آنکه معلوم کند آن شرط چیست. گروپ با همراهانش با غرور موفور از تهران روانه می‌شوند کلنل هم با یک عده از صاحب‌منصبان خود که به آنها اعتماد دارد از مشهد به طرف سرحد می‌آید. چیزی که تا نزدیک سرحد به رئیس کل ژاندارمری پوشیده است این است که شرط ملاقات او با کلنل چه خواهد بود آنجا می‌فهمد که باید خود و همراهانش به کلی ترک سلاح کنند بعد از آن کلنل را ملاقات نمایند در صورتی که کلنل و همراهانش مسلح بوده باشند گروپ که به ظاهر برای صلح آمده است نه برای جنگ چاره ندارد مگر این شرط را بپذیرد این است که مأمورین کلنل با کمال ادب و احترام رئیس کل ژاندارمری را با همراهان او خلع سلاح نموده زان پس بر آنها وارد می‌شود. بدیهی است کلنل مسلح در مقابل رئیس کل ژاندارمری بی‌اسلحه مهمان خود هر قدر ادب و فروتنی کند چیزی نباخته بلکه سرشکستگی گروپ و همراهانش افزوده است. کلنل به گروپ

← فرمانده ژاندارمری خراسان دستگیر و به تهران فرستاده شد ولی دو ماه بعد قوام از زندان آزاد شد و به نخست‌وزیری ایران منصوب گردید و این بار قوام دستور دستگیری کلنل پسیان را صادر نمود که سرانجام به شهادت کلنل پسیان منجر گردید.

حالی می‌کند که او یاغی دولت نیست ولی برای تمکین کردن از دولتی که قوام السلطنه در رأس آن قرار دارد و می‌خواهد در مقابل فرمانبرداری که کلنل از دولت پیش از او نموده است از وی انتقام بکشد حاضر نمی‌باشد. کلنل در این ملاقات گروپ، از خیالات بد قوام درباره خود بیش از پیش بی‌برده به گروپ جواب منفی داده او را به تهران برمی‌گرداند و خود به مرکز ایالت بازگشته زین پس دسیسه‌های دولتیان را با احتیاط‌تر تلقی می‌نماید.^(۱)

● سرگرد لاسن

این افسر سوندی دانمارکی تبار، کار خود را در ژاندارمری ایران نخست از آموزشگاه افسری باغشاه تهران آغاز کرد، و چون در کار آموزش موفقیت خوبی داشت نظر سرهنگ وستداهل فرمانده سوندی شهرزبانی را بخود جلب کرد، وستداهل پس از گرفتن موافقت مقامات ژاندارمری، از سروان لاسن که البته بعد به درجه سرهنگی هم مفتخر گردید برای آموزش نیروهای پلیس دعوت بعمل آورد «نخستین اقدام وستداهل پس از تصفیه اداره نظمیة آموزش افسران و افراد آن بود. وستداهل برای این کار از لاسن یاری گرفت و سیصد نفر پاسبان را برای اخذ تعلیمات به ساخلو باغشاه و سیصد نفر دیگر را به ساخلو یوسف آباد گسیل داشت.»^(۲)

لاسن پس از چند سال تدریس و اقامت در تهران به عنوان فرمانده ژاندارمری زنجان منصوب و عازم آن شهر گردید از رویدادهای مهم زنجان در هنگام اقامت لاسن در این شهر، می‌توان به جنگ نیروی ژاندارم به فرماندهی لاسن با حاجی بابا اردبیلی که از یاغیان و اشرار معروف منطقه بود اشاره کرده در کتاب تاریخ ۲۰ ساله ایران (جلد اول ص ۴۲۶) در این باره چنین آمده است: «کلنل لاسن سوندی حاکم نظامی و فرمانده ژاندارمری زنجان روز ۵ سرطان (خرداد) ۱۳۰۰ تلگرافاً به هیئت وزراء گزارش داد که حاجی بابا اردبیلی که از یاغی‌های معروف بوده به طرف زنجان برای قتل و غارت حرکت کرده است و کلنل لاسن با قوای خود برای جلوگیری از وی صبح سوم برج سرطان از زنجان عزیمت و در یک فرسخی شهر با آنها مصادف می‌شود و پس از جنگ سختی که چند ساعت دوام داشته حاجی بابا شکست خورده و به طرف اردبیل فرار می‌نماید. قوای ژاندارم نیز او را تعاقب می‌کند.»

■ دستگیر شدن لاسن بوسیله کودتایجان

لاسن در زمستان سال ۱۳۰۰ مأموریت یافت تا به عنوان معاون کلنل لمبرک همراه با سه گروهان از نیروهای ژاندارمری مرکز جهت سرکوبی اشرار و یاغیان آذربایجان به سرکردگی «سمیتقو» به آذربایجان برود، لمبرک و لاسن در جنگ با سمیتقو شکست خوردند و عقب نشینی کردند به همین جهت از طرف استاندار آذربایجان (مخبر السلطنه هدایت)

۱- حیات یحیی، جلد چهارم، ص ۲۷۴

۲- نظم و نظمیة در دوره قاجار ص ۱۸۷.

به تبریز فرا خوانده شدند و آنان تا مدتی نزد استاندار بودند و قرار بود به تهران فرستاده شوند که کودتای افسران ملی‌گرای ژاندارمری آذربایجان به رهبری ابوالقاسم لاهوتی^(۱) پیش آمد که این رویداد باعث شد به جای اینکه لاسن و لمبرک به تهران بروند بدست کودتاگران دستگیر و زندانی گردند که البته مدت بازداشت آنان بدلیل شکست کودتا کوتاه بود.

در اینجا با استفاده از کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ص ۱۷۶» که ماجرای کودتا را از قول یکی از افسران کودتا نقل کرده است به شرح دستگیری لاسن و لمبرک می‌پردازیم: «... و همان شبانه هم عده سوار [کودتاگران] بطرف شبستر و صوفیان به عنوان جلودار حرکت کرد و به آنها مأموریت داده شد که در هر چند کیلومتر راه آهن سیم‌های تلفن و تلگراف را قطع نمایند و این مأموریت کاملاً بطور دقیق صورت عمل بخود گرفت ... قطع سیم و گزارش مهم شهربانی تبریز حاج مخبرالسلطنه را به شک انداخته کلنل لمبرک و ماژور لاسن را که در آن موقع در تبریز بودند، قرار بود به تهران حرکت کنند با اتومبیل به صوفیان فرستاد تا از قضیه اطلاعاتی بدست آورند و موضوع روشن و کشف شود منتهی به محض رسیدن به صوفیان این دو نفر افسر تحت بازداشت در آمدند. عدم مراجعت و علامات شرطیه که بین آنها و حاج مخبرالسلطنه والی آذربایجان قبلاً پیش‌بینی و مذاکره شده بود، والی را از خطر حمله به تبریز آگاه نمود. دستور داد قوای زیادی از ژاندارم و قزاق به پل‌های آج‌چایی و ارتفاعات خارج شهر برای دفاع شهر تبریز رفته و دفاع از شهر را به عهده گیرند.»

کودتاگران با اینکه در ساعات نخستین کودتا، پیروزی‌هایی بدست آوردند ولی در نهایت شکست خوردند و تعدادی از آن‌ها دستگیر و تعدادی هم فرار کردند و لمبرک و لاسن هم پس از مدتی کوتاه که در بازداشت بودند آزاد گردیدند.

● سرهنگ لمبرک

در کتاب تاریخ ژاندارمری ایران نوشته پرویز افسر درباره سرهنگ لمبرک چنین نوشته شده است: «این شخص بدو خبرنگار نظامی یکی از جراید سوئد بود که سابقاً در ارتش سوئد دارای درجه ستوان یکمی بوده، نامبرده به ایران آمده و در رژیمان سوم فارس با درجه کاپیتانی در قسمت پیاده رژیمان استخدام گردید بتدریج ترقی و به درجه کلنلی رسید و قلیل مدتی هم به کفالت ژاندارمری منصوب و بعداً با یک ستون ژاندارم به عنوان کمک به رژیمان آذربایجان به تبریز عزیمت کرد تا با قوای ژاندارم در مهاباد که با اسمعیل سمیتقو درگیر بود تشریک مساعی کند». معاون سرهنگ لمبرک در این مأموریت جنگی سرگرد لاسن بود.

لمبرک در ۱۸ فروردین سال ۱۳۰۰ همراه با سه گروهان ژاندارم جهت سرکوبی اشرار به سرکردگی سمیتقو که از سوی ترکیه تحریک و پشتیبانی می‌شد از مرکز بسوی تبریز حرکت نمود. بد نیست بدانید «... شهرت و عصیان اسمعیل آقا معروف به سمیتقو به حد اعلی رسیده بود و چنان زهره چشمی از آذربایجان و آذربایجانی گرفته بود که همه را مرعوب خود ساخته

۱- از افسران ژاندارمری و شاعر معروف که بعداً به شوروی گریخت و در آنجا ساکن شد.

(۱) بود.

لمبرک و نیروهایش پس از ورود به تبریز مورد پذیرایی خوبی قرار گرفتند «اهالی تبریز از ورود عده‌ای ژاندارم که در آن روزها دارای وجهه ملی فوق‌العاده‌ای بود تجلیل و پذیرایی فوق‌العاده بعمل آورده و حاج مخبرالسلطنه هدایت که در آن موقع والی آذربایجان بود خوش باش گفته از آن‌ها میهمانی نمود».^(۲)

لمبرک پس از مدتی استراحت و سر و سامان دادن به وضع اردو «با قطار راه‌آهن به طرف شرفخانه حرکت و پس از الحاق به قوای چریک سوار، سردار عشایر قره‌داغی که خدمتگزار دولت بوده به خوی رهسپار و با تشریک مساعی قوای قره‌داغی چند ضربه سخت به سمیتقوزده که مورد تقدیر دولت و آذربایجانی‌ها واقع شد».^(۳)

سمیتقو در مدت زمانی کوتاه به نیروهای خود سر و سامانی داد و باز بنای تعرض را گذارد. قوای ژاندارم به فرماندهی سرهنگ لمبرک همراه با نیروهای تحت فرماندهی سردار عشایر قره‌داغی بار دیگر با سمیتقو درگیر شدند این درگیری برای سردار عشایر و لمبرک پایان خوشی نداشت، سردار عشایر قره‌داغی کشته شد و نیروهای ژاندارم هم شکست سختی را پذیرا شدند «جنگ با سمیتقو با شدت درگیر و زد و خورد هر روز ادامه داشت تا اینکه بر حسب خیانت اطرافیان سردار عشایر بدست نوکرهای خودش کشته و اردوی او که مأمور حفظ جناح چپ اردوی ژاندارم بوده در یک روز متواری، حتی جسد سردار عشایر بطور ناشناس یک روز در دست تصرف اتباع سمیتقو بود. در این موقع که کردها قوای سردار عشایر را در هم شکستند ناگهان با تمام قوای خود بر سر عده ژاندارم تاخته کار آنها را هم ساختند (آذر ۱۳۰۰) عده ژاندارم با تلفات سنگین به شرفخانه عقب نشسته دفاع خوی را به عهده اهالی خوی و قوای چریک آنجا واگذار کردند».^(۴)

پس از خاتمه موقت جنگ که با پیروزی اشرار همراه بود، سرهنگ لمبرک و معاونش سرگرد لاسن از سوی استاندار آذربایجان (مخبرالسلطنه هدایت) به تبریز فرا خوانده شدند.

■ دستگیر شدن لمبرک توسط کودتاگران

سرهنگ لمبرک و سرگرد لاسن هنگامیکه پس از شکست از نیروهای سمیتقو دوران بلا تکلیفی خود را در تبریز سپری می‌کردند گروهی از افسران ژاندارمری مستقر در شرفخانه به سرکردگی ابوالقاسم لاهوتی دست به کودتا زدند که در این جریان لمبرک و لاسن هم توسط کودتاگران دستگیر و زندانی گردیدند، جهت آگاهی بیشتر در این باره نگاه شود به مطالب مربوط به سرگرد لاسن.

۱- تاریخ ۲۰ ساله ایران، جلد دوم، ص ۵۲.

۲- همان، ص ۵۲.

۳- همان، ص ۵۲.

۴- همان، ص ۵۴.

■ نظر یک تاریخ‌نگار درباره لمبرک

پرویز افسر نویسنده کتاب تاریخ ژاندارمری ایران سرهنگ لمبرک را بی‌علاقه نسبت به انجام وظایفش دانسته و بر این باور است که او در جنگ با سمیتقو همکاری شایسته و بایسته‌ای ننموده است «نامبرده در حین خدمت نشان داد که به وظایف علاقمند نیست و نام خوبی از خود باقی نگذاشت».

■ پایان کار لمبرک در ایران

سرهنگ لمبرک پس از آزادی از دست کودتاگران به تهران بازگشت و «بعد از مدت کوتاهی از خدمت ژاندارمری بر کنار و با انتقال به بریگاد مرکزی^(۱) به ریاست آن قسمت منصوب و بعداً هم از ایران طرد شد»^(۲).

● سرگرد لوندبرگ

لوندبرگ نخست در ژاندارمری شیراز به کار گماشته شد و پس از مدتی فرماندهی ژاندارمری کازرون به او واگذار گردید او با رفتار انسانی و خوب خود توانست در بین پرسنل ژاندارمری کازرون و همچنین مردم این شهر برای خود محبوبیتی کسب کند، با اینکه انگلیسی‌ها با افسران سوئدی ژاندارمری ایران روابط خوبی نداشتند با این حال «گراهام» وابسته نظامی کنسول انگلیس در اصفهان در نامه‌ای که در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۱۴ به سفیر انگلیس در تهران نوشته اعتراف دارد که لوندبرگ و چند افسر سوئدی دیگر محبوب القلوب هستند: «حسب تأییدها^(۳) نسبت به صاحب منصبان سوئدی خود بنظر می‌آید که عموماً خیلی خوب است، مخصوصاً ماژور لوندبرگ و کاپیتان چیلاندرگویا خیلی طرف میل باشند»^(۴). «احساسات افراد نسبت به صاحب منصبان سوئدی خود عموماً خوب به نظر می‌آمد. ماژور لوندبرگ در کازرون و کاپیتان چیلاندر در آباءه ظاهراً اولین درجه در محبوب القلوبی هستند»^(۵).

■ کار بزرگ لوندبرگ

شاید بتوان گفت مهمترین و بزرگترین کاری را که سرگرد لوندبرگ در ژاندارمری استان فارس با موفقیت کامل به پایان

۱- بدگمانی سلطان احمدشاه از ژاندارمری موجب شد که هم ژاندارمری منززل و ضعیف شود و هم شاه به فکر فوای دیگر افتد که مخصوص او باشد (سال ۱۹۱۶) این نیرو بریگاد مرکزی نامیده شد، (تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران ص ۱۶۰).

۲- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۷۰.

۳- سربازان بدون درجه (فرهنگ معین).

۴- کشف تلبیس، ص ۶۸.

۵- همان، ص ۱۴۹.

رساند، آوردن محموله جنگ افزار و مهمات وارداتی از بندر بوشهر به شیراز بود این محموله بدلیل نا امنی راهها و کارشکنی انگلیسی‌ها به مدت یک سال در بوشهر مانده بود تا اینکه مأموریت آوردن آن به سرگرد لوندبرگ واگذار گردید لوندبرگ با کاردانی و سنجیدن تمام جوانب کار، این مأموریت خطیر را با همکاری تنی چند از افسران ایرانی و یک افسر هموطن خود بخوبی به انجام رساند. «شرح قضیه مزبور چنین بود که در سال ۱۹۱۴ مقداری اسلحه و مهمات برای ژاندارمری به بوشهر وارد شد ولی به علت نا امنی راههای جنوب یک سال در آنجا باقی ماند تا در صفر ۱۳۳۳ (ژانویه ۱۹۱۵) مازور لوندبرگ و کاپیتن پویست افسران سوئدی ژاندارمری شیراز مأمور شدند با پیش‌بینی‌ها و احتیاط‌های لازم مهمات مزبور را از بوشهر به شیراز حمل کنند. لوندبرگ با کاروان مهمات در ۱۵ ژانویه از بوشهر حرکت کرد و به سلامت به مقصد رسید ولی این پرده پوشی‌های او که فقط از بیم دستبرد اشرازان و شاید هم دستیاران و گماشتگان انگلیسی‌ها بود^(۱) بهانه‌ای بدست «آقایان جنوب»^(۲) داد که سوئدی را بدست داشتن در توطئه‌ای با شرکت آلمانی‌ها و عثمانی‌ها و ایرانیان بر ضد انگلیسی‌ها و بیطرفی ایران متهم نمایند»^(۳) انگلیسی‌ها که گمان می‌کردند هر کار ژاندارمری ایران باید با نظر و صلاحدید آنان باشد این کار لوندبرگ و همکارانش را که در واقع جزو وظایف آنان بود به گونه‌ی دیگر جلوه دادند و بزرگ نمایی نمودند کنسول انگلیس در بوشهر در تلگرافی که در ۱۷ ژانویه ۱۹۱۵ برای سفیر انگلیس در تهران می‌زند اینگونه خیالپردازی می‌نماید «لوندبرگ در ۱۵ ژانویه از بوشهر با ۴۶۳ قاطر که بار ذخیره داشتند حرکت کرد، وی مدت خیلی خیلی در اینجا اقامت نمود و اقدامات خود را بطور خیلی مخفی کرد که اسباب شبهه هیچکس نشود. لیکن بعضی حرف‌های عجیب و غریب در افواه منتشر شده است... از طرف دیگر مشهور است که عثمانی‌ها و سوئدی‌ها به تحریک آلمان‌ها بر ضد ایران اقداماتی می‌خواهند بنمایند؛ بعلاوه شنیده می‌شود که یالمارسن به امر دولت سوئد اعمال خیانت آمیزی در نظر دارد»^(۴).

همانگونه که گفته شد لوندبرگ و همکارانش این محموله مهم را با تمام کارشکنی‌هایی که شد صحیح و سالم به شیراز

رساندند.

۱- با سوابقی که انگلیسی‌ها در این گونه موارد داشتند احتیاط و پرده پوشی‌های سرگرد لوندبرگ منطقی و حساب شده بوده است در کتاب کشف نلیس به سابقه انگلیسی‌ها در انجام اینگونه کارها و اینکه چرا لوندبرگ دست به مخفی‌کاری و احتیاط زده است مطالبی مندرج است که نقل می‌گردد: «... و چون انگلیسی‌ها سابقاً یک مرتبه یک مقدار ذخیره معادل ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ فشنگ که دولت ایران برای اصفهان سفارش داده بود در راه محمره به اهواز بر خلاف هر قانونی ضبط کرده بودند لهذا این مرتبه صاحب‌منصبان سوئدی که مأمور این حمل و نقل بودند یعنی «لوندبرگ» و «پوست» بعضی پیشدستی‌ها و احتیاطاتی بجا آورده بودند که این دفعه دیگر آن اتفاق روی ندهد».

۲- در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران» درباره این عنوان چنین توضیح داده شده است: «این عنوانی است که سفیر انگلیس در یک نامه خصوصی خود به طور طعنه و کنایه به عمال سیاسی انگلیسی در جنوب ایران داده است».

۳- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۱۴۸.

۴- کشف نلیس، ص ۱۵۱.

■ اشتباه بزرگ لوندبرگ

در میان آلمانی‌ها و سوئدی‌های شاغل در استان فارس و بوشهر، لوندبرگ و واسموس (کنسول موقت آلمان در بوشهر و معروف به لورنس آلمانی) از محبوبیتی ویژه برخوردار بودند از مردم عادی گرفته تا خان‌های بزرگ این مناطق برای این دو تن احترام خاصی قابل بودند ولی لوندبرگ بر اثر یک اشتباه و عدم آگاهی وی از فرهنگ، آداب و رسوم ایرانیان بویژه عشایر، نزدیک بود کار دست خودش بدهد و دوستی را تبدیل به دشمنی نماید و کار هنگامی به خوبی و خوشی پایان یافت که یکی از خان‌های با نفوذ منطقه که از لوندبرگ دلخور شده بود دستور داد تا نام تمامی سگ‌های ایل را لوندبرگ بگذارند. «داگو برت فن میکوش» در کتاب خود «واسموس لورنس آلمانی» به این مورد اشاره‌ای دارد: «ایل بزرگ قشقایی ایللی است چادر نشین که مقر آن در اطراف کوه‌های شیراز است افراد این ایل به لحاظ تربیت امیب شهرت فراوانی دارند. واسموس اسم اسب خود را به احترام هدیه کننده آن قشقایی نام نهاد بود که البته صولت‌الدوله این نامگذاری را به او خرده نگرفته بود ولی یکی از افسران سوئدی ژاندارمری به نام لوندبرگ از یکی از خان‌های قشقایی سگی هدیه گرفته بود و آن را قشقایی نامیده و خان قشقایی پس از اطلاع از این نامگذاری اسم همه سگ‌هایش را گذاشته بود لوندبرگ».

■ ماجرای لوندبرگ با اداره گمرک

در ماه مه سال ۱۹۱۶ سرگرد لوندبرگ جهت استفاده از مرخصی خود راهی سوئد گردید، نامبرده در این سفر افزون بر لوازم شخصی مقداری قالی و قالیچه و اشیاء عتیقه و چند قبضه شمشیر همراه خود داشته است، که اداره گمرک بندر انزلی از قالی و قالیچه‌ها و عتیقه‌های لوندبرگ حقوق گمرکی می‌گیرد و شمشیرها را هم ضبط می‌کند لوندبرگ با استناد به اینکه مجلس شورای ملی ایران، افسران سوئدی شاغل در ایران را از پرداخت حقوق گمرکی، لوازم سفری خود معاف کرده است در نامه‌ای به مدیر کل گمرکات خواهان پس دادن مبلغ گرفته شده تحت عنوان عوارض گمرکی و همچنین شمشیرها می‌گردد. در اینجا با استفاده از سند شماره $\frac{۲۴۰}{۳۰/۱۸/۵}$ سازمان اسناد ملی ایران متن نامه سرگرد لوندبرگ نقل می‌گردد: «۱۵ ژانویه ۱۹۱۷ - اداره کل گمرکات - در ماه مه سال گذشته موقعی که اینجانب از انزلی عبور کرده و به سوئد می‌رفتم گمرک محلی از اشیاء سفری من حقوق گمرکی گرفته و بعلاوه چند فقره اسلحه که با خود داشتم ضبط کرده‌است چون صاحب منصبان سوئدی همواره از پرداخت هاکس [!؟] اشیاء سفری خود معاف بوده و اینجانب تنها از این معافیت محروم گردیده‌ام متنی است قدغن نمایید حقوقی که از من گرفته‌اند و اسلحه ضبطی را مسترد دارند. قائم مقام فرماندهی کل امنیه - لوندبرگ»

■ ۱۴ عدل قالی نمی‌تواند جزو اشیاء شخصی حساب شود

لوندبرگ در نامه خود به مدیر کل گمرک، اخذ عوارض گمرکی از او را، مربوط به اشیاء سفری خود می‌داند ولی از پاسخ

مدیرکل گمرک به او معلوم می‌شود اخذ عوارض گمرکی از لوندبرگ مربوط به لوازم سفری و شخصی او نبوده بلکه از قالی و قالیچه‌های او بوده است که به تعداد زیاد همراه خود به سوئد می‌برده است. در اینجا به نقل از سند شماره $\frac{۲۴۰}{۳۰/۱۸/۴}$ سازمان اسناد ملی ایران پاسخ مدیرکل گمرک به لوندبرگ آورده می‌شود: «... ۱۴ عدل قالی نمی‌تواند جزء اشیاء شخصی حساب شود... و نظر به دلایل فوق اینجانب مع‌التأسف نمی‌تواند تقاضای شما را روی آن قسمت که راجع به قالی هاست به موقع قبول و اجابت گذارد».

■ سرانجام ماجرا

درباره اینکه سرگرد لوندبرگ در این ماجرا چه نتیجه‌ای گرفته است از نامه‌ای که وزارت مالیه (دارایی) برای اداره کل گمرک نوشته و با شماره $\frac{۲۴۰}{۳۰/۱۸/۴}$ در سازمان اسناد ملی ایران ثبت است؛ پنداشت که شمشیرها به نامبرده پس داده شده است ولی حقوق گمرکی که بابت قالی‌ها و اشیاء عتیقه از او گرفته شده قانونی بوده و شکایت لوندبرگ بی‌مورد بوده است. درباره اینکه سرگرد لوندبرگ تا چه تاریخی در ایران بوده است اطلاعاتی در دست نیست ولی آنچه پیداست این می‌باشد که در ۴ ژانویه ۱۹۱۶ قرار داد نامبرده تمدید گردید.^(۱)

● سرگرد لیچنل

نامبرده سرپرستی هنگ چهارم ژاندارمری (مستقر در کرمان) را به عهده داشت این هنگ که در سال ۱۹۱۳ بنیاد نهاده شد دارای ۲۰۰ نفر نیرو و ۲ گروه مسلسل بود این هنگ حفاظت جاده کرمان - بندرعباس را که سابقاً اطراف آن توسط ایل بهارلو، مسکون شده بود به عهده داشت. از همکاران هموطن سرگرد لیچنل در این هنگ می‌توان به سرگرد گلیمستد و سرگرد دماره و سروان گرتن گرین اشاره کرد.^(۲)

● سرگرد کنت لون هویت

او فرزند ملکه سوئد بود که همراه با دیگر افسران سوئدی جهت پایه گذاری ژاندارمری نوین ایران وارد کشورمان شد، پس از تأسیس آموزشگاه افسری، فرماندهی آن به او واگذار گردید و پس از مدتی «به فرماندهی رژیمان یکم گمارده شد و در جنگ ساوه شرکت و مدتی هم بفرماندهی رژیمان سوار تعیین گردید».^(۳)

سرگرد کنت لون هویت متأسفانه سرانجام خوبی در ایران نداشت، او در راه انجام وظیفه به همراه دو تن دیگر از

۱- سالنامه دنیا، شماره ۲۵، ص ۱۲۰.

۲- ایران از نفوذ سالمیت آمیز تا تحت الحمایگی، ص ۱۷۵.

۳- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۵۶.

همکاران ایرانی اش کشته شد «در ۱۹ آوریل ۱۹۱۴ مازورکنت لون هویت و دو نفر افسر ایرانی «مازور حصن السلطنه» و «آسپیران سیف‌الله‌خان» در «کوره» از نواحی ساوه و زرند در جنگ با عباس داغ‌داغ‌آبادی و شجاع لشکر بقتل رسید»^(۱) «حسینقلی خان‌شقایق که کتاب «خاطرات متحن الدوله» بکوشش او در سال ۱۳۵۳ به چاپ رسید در پیوست این کتاب درباره کشته شدن سرگرد کنت لون هویت و برادرش حصن السلطنه و سیف‌الله‌خان چنین نوشته است: «در همین سالها کشور عزیز ما در قبضه سیاست دولت انگلستان و رقیب همیشگی اش روسیه تزاری بود و کلیه امور اجتماعی مفسحوش و در ملوک الطوایفی و سرکشی و راهزنی یاغیان و سارقین مانند عباس داغ‌داغ‌آبادی، نایب حسین و ماشاء‌الله‌خان کاشی، صولت‌الدوله قشقای و غیره با شناخت و مساعدت عوامل مرکز سر به طفیان و آدم‌کشی گذاشته بودند. در سال ۱۲۹۰ شمسی برابر ۱۹۱۱ میلادی شکایات بسیاری از طرف روجانیون و مسافرین و بازرگانان قم، کاشان و اراک از رفتار لاهوتی نایب^(۲) ژاندارمری که مأموریت حفاظت از راه‌های بین قم و اراک به او محول شده بود، به دولت نموده بودند. لذا طبق امر وزارت داخله وقت اداره کل ژاندارمری یک هیئت بازرسی به ریاست مازور حصن‌السلطنه، مازورکنت لونهویت مستشار ژاندارمری و نایب سیف‌الله‌خان افشار با عده‌ای ژاندارم در تاریخ مردادماه ۱۳۳۱ هجری قمری مطابق ۱۲۹۰ شمسی^(۳) مأمور رسیدگی به این شکایات و اعمال خلاف رویه و تعدیات لاهوتی می‌شوند. چون لاهوتی قبلاً بوسیله ایادی خود در قم از آمدن این هیئت بازرسی مطلع بوده در بین راه قم به اراک در دهکده راهگرد یا راهگرد با عده همدست خود موضع گرفته در حوالی عصر غفله از چند طرف به سوی آنها تیراندازی می‌نمایند، در نتیجه مازورکنت سوئدی و نایب سیف‌الله‌خان در همان اولین شلیک مورد اصابت گلوله قرار گرفته به قتل می‌رسند، و مازور حصن‌السلطنه از ناحیه پهلو و شکم تیر می‌خورد. لاهوتی و یارانش که از نتیجه کار خود و مقتول نمودن این صاحب‌منصبان اطمینان داشتند متواری می‌گردند، چون عده ژاندارم‌ها که همراه این نظامیان بودند از نظر تعداد کمتر بودند هیچگونه عکس‌العملی نتوانستند به عمل آورند بالاخره اجساد مقتولین و بدن نیمه‌جان مازور حصن‌السلطنه را به قم حمل می‌کنند ولی به علت خونریزی شدید مازور حصن‌السلطنه هم بین راه جان می‌سپارد. پس از آوردن همه شهدا به تهران تشییع جنازه رسمی به عمل می‌آید و برادر شهیدم در مقبره خانوادگی در صفائیه نزدیک حضرت عبدالعظیم (ع) مدفون می‌گردد».

در کتاب تاریخ بیست ساله ایران درباره این رویداد به نقل از کتاب «سیاست شوروی» چنین آمده است: «ابوالقاسم لاهوتی قبل از جنگ بین الملل اول فرمانده ژاندارمری قم و کاشان بود، یک نفر «سید» از افرادی جرمی مرتکب شده برای فرار از مجازات در صحن حضرت معصومه بست نشست، لاهوتی او را جبراً از بست بیرون کشیده تیرباران کرد عوام

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۰۸.

۲- درجه نظامی برابر با «ستوان».

۳- خان‌شقایق درباره تاریخ این رویداد غم‌انگیز اشتهاء نموده است تاریخ درست این حادثه همانی است که مورخ الدوله سپهر در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» ذکر کرده است می‌باشد یعنی سال ۱۹۱۴ میلادی.

قم و متولی باشی به احمدشاه تلگرافاً شکایت کردند. لاهوتی بعلاوه از آن هم متهم به اخاذی بود لذا هیئت مرکب از مازورکت افسر سوندی که در خدمت ژاندارمری بود و مازور حصن السلطنه و یک افسر دیگر بنام سیف‌الله‌خان فرزند سردار کل ظاهراً با سم شکار به دهات اطراف رباط کریم و اطراف قم می‌روند ولی باطناً برای بازرسی امور آن منطقه مأمور شده بودند سه افسر نامبرده در یکی از دهات غفلتاً مورد حمله افراد مجهولی که داخل یک قلعه سنگر گرفته بودند واقع می‌شوند. کنت و سیف‌الله‌خان کشته شده حصن السلطنه مجروح می‌گردد و او را به رباط کریم منتقل نموده شب او را هم خفه کردند. دولت این عملیات را بتحریک لاهوتی دانسته مأمورینی می‌فرستد و او را گرفته در تهران زندانی می‌کنند ولی لاهوتی با کمک همدستانش از زندان گریخته و به کرمانشاه رفته مخفی می‌شود. غیباً حکم اعدام لاهوتی را صادر می‌نمایند».

■ دیدار دیپلمات ایرانی با مادر لون هویت در سوند

حدود بیست سال پس از این رویداد اندوهناک نویسنده معروف، مشفق کاظمی^(۱) به دبیر اولی سفارت ایران در سوند منصوب گردید^(۲) مشفق کاظمی به مناسبت سال نو مسیحی، در اول ژانویه به همراه سفیر و دیگر اعضای سفارت ایران در سوند جهت عرض تبریک به بانوی اول دربار سوند به حضور او بار می‌یابند، بانوی اول سوند کسی نبود جز کنتس لون هویت مادر سرگرد کنت لون هویت، مشفق کاظمی درباره این بار یافتن چنین نوشته است: «... اول سال مسیحی رسید در سوند مراسم سلام برگزار نمی‌شد و تنها تشریفات عبارت از این بود که روزی در هفته اول ژانویه دیپلمات‌ها بایستی به دیدن اولین خانم دربار یعنی کنتس لون هویت که خیلی مسن بود بروند دیپلمات‌ها با لباس ژاکت و هر دسته مرکب از وزیر مختار و اعضای سفارت خانه بر حسب تقدم قرار می‌گرفتند و پس از آنکه دربان اسم و مقام آنان را بلند اعلام می‌کرد از در اتاق وارد شده و دستی به خانم کنتس داده و از در دیگر خارج می‌شدند. برای ما ایرانیان در این مراسم یک اشکالی در میان بود به این معنی که چون پسر این کنتس جزو اولین افسران ژاندارمری بود که پیش از جنگ اول جهانی به ایران آمده و متأسفانه در جنگ رباط کریم بدست اشرار کشته شده بود، بنابراین شنیدن اسم ایران طبعاً برای آن خانم خاطره خوشی را تازه نمی‌کرد و شاید به همین علت بود که اعلام کننده همواره نام ایران را با طرز مهمی بر زبان می‌آورد»^(۳).

نیاز به گفتن است که پیکر سرگرد کنت لون هویت را پس از کشته شدنش در ایران سوزانیدند و سپس خاکستر او را به

۱ - نویسنده کتاب رمان «تهران مخوف» کاظمی با نوشتن این کتاب به اوج شهرت رسید و این کتاب بارها تجدید چاپ شد کاظمی گویا در سال ۱۳۷۴ در پاریس درگذشت.

۲ - روزگار و اندیشه‌ها ص ۳۵۶.

۳ - همان، ص ۳۷۷.

سوئد بردند. (۱)

● سرگرد مولر

از سرگرد مولر آگاهی چندانی در دست نیست تنها آنچه پیداست این است که او نخست در هنگ دوم ژاندارمری (هنگ مستقر در باغشاه تهران) به عنوان مربی رسته پیاده نظام سرگرم کار شد (۲) این هنگ حفاظت از راههای سلطان آباد عراق، (اراک)، قم، تهران را به عهده داشت. وی پس از مدتی به هنگ سوم ژاندارمری منتقل و همراه این هنگ راهی شیراز گردید.

● سرگرد نرد کیست

از نامبرده آگاهی چندانی در دسترس نیست و فقط در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» و مقاله‌ای در شماره ۲۵ سالنامه دنیا که هر دو به قلم مورخ الدوله سپهر می باشد.

به نام سرگرد نرد کیست اشاره و توضیح داده شده است که در ۴ ژانویه ۱۹۱۶ تنی چند از افسران سوئدی از کار برکنار و تنی چند تمدید قرار داده شدند که نام سرگرد نرد کیست جزو کسانی است که ماندگار شدند.

● سرگرد نیکلین

از سرگرد نیکلین اطلاعاتی موجود نمی باشد، در کتاب های «تاریخ ژاندارمری ایران» و «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران» فقط به نام او اشاره کرده اند و اینکه او معاون اداری و مالی ژاندارمری ایران در روزگار حضور افسران سوئدی بوده است.

● سرگرد هویتن - پ - نیسترم

سرگرد نیسترم در سال ۱۹۱۳ وارد ایران شد و نخستین قرار دادش با ژاندارمری ایران سه ساله بود که پس از پایان یافتن آن پیمانی دوباره بست. (۳) او کار خود را نخست در آموزشگاه نظام تهران با تدریس سوارکاری آغاز کرد این آموزشگاه دارای یکصد و پنجاه شاگرد و یکصد و پنجاه رأس اسب بود (۴) نیسترم در نقاط مختلف ایران از جمله تهران - کرمانشاه و

۱- تاریخ ژاندارمری ایران، ص ۶۵.

۲- همان، ص ۶۵.

۳- تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، ص ۱۵۶.

۴- ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی، ص ۱۷۳.

شیراز خدمت نمود. در ۴ ژانویه ۱۹۱۶ بدنبال برکناری کلنل ادوال سوئدی فرمانده ژاندارمری ایران به اتهام همکاری با «کمیته دفاع ملی ایران و هواداری از آلمان. سرگرد نیستم به فرماندهی ژاندارمری گمارده شد در این باره نشریه روسی «روسکویه سلوو» چنین نوشت: «... رئیس تشکیلات ژاندارمری ایران ادوال سوئدی که روح ماجراجویی نظامی آلمان و عثمانی است و تمام قوای مسلحه ایران را بدست دشمنان ما داده از طرف حکومت ایران معزول و به جای مشارالیه افسر سوئدی دیگری «ماژور نیستم» که مخالف آوانتور خصم مشهور شده است به ریاست تشکیلات ژاندارمری انتخاب گردید.»^(۱)

داگوبرت فن میکوش در کتاب خود «واسموس لورنس آلمانی» در این باره چنین داوری نموده است: «... فریک - وادوال دو فرمانده ژاندارمری که با ملیون نزدیک بودند از منصب خود برکنار شدند و ژاندارمری کاملاً تحت سرپرستی وابسته نظامی انگلیس قرار گرفت. فرماندهی نیروها به عهده سرگرد نیستم سوئدی که مورد اعتماد انگلیسی‌ها بود گذاشته شد، انتصاب نیستم به فرماندهی ژاندارمری برای جنوب ایران انتخاب صحیحی نبود و نتایج وخیمی به بار آورد.»
درباره اینکه سرگرد نیستم هواداری طرفی ایران در جنگ جهانی بود یا هوادار انگلیس و روس داوری واقعاً سخت است ولی آنچه به خوبی پیداست این می‌باشد که او پس از برگزیده شدن به فرماندهی ژاندارمری اقداماتی را بر علیه ملیون و آلمانی‌های مقیم ایران آغاز کرد او حتی دستور داد دو تن از افسران سوئدی ژاندارمری ایران را که در رستخیز مردم شیراز بر علیه حاکم این شهر که هوادار سیاست انگلیس بود و با آنها همراهی کرده بودند دستگیر کنند.^(۲) و سپس در این رابطه اطلاعیه‌ای صادر نمود «... هرکس با دولت^(۳) مخالفت کند به عنوان یاغی شناخته شده و مانند یک یاغی با او برخورد خواهد شد.»^(۴)

بدنبال این اطلاعیه دستگیری ملیون و آلمانی‌های مقیم ایران آغاز گردید «... روز بعد با حالی نزار در معیت ژاندارمری از یک منطقه خشک صخره‌ای عبور کرده و به شیراز رسیدیم، شهری که با باغ‌های سرو و مزارع سرسبز، مانند جواهری در این زمین سبز قرار داشت، مقابل دروازه ارگ خسته و درمانده از اسب پیاده شدیم، در تالار ساختمان برج، فرمانده جدید نیروهای ژاندارمری، فتح‌الملک باگروهان مخصوص منتظر ما بود او به ما گفت که بازداشت هستیم و از ما خواست که اگر سلاح و یا چیز دیگری داریم تحویل بدهیم. او در پاسخ به سوال من که پرسیدم به چه حقی متوسل به زور شده است. نامه سپهدار صدر اعظم ایران را نشان داد و نیز نامه دیگری که به فرانسه نوشته شده بود و به دستور سرهنگ نیستم سر فرماندهی ژاندارمری صادر شده بود، در این فرمان نوشته شده بود که ما محرک شورش‌های کرمان هستیم و باید بازداشت

۱- نشریه روسکویه سلوو، به نقل از «توفان در ایران»، ص ۵۴۶.

۲- عملیات در ایران، ص ۲۱۰.

۳- منظور، دولت سپهدار است که در آن هنگام بنازگی به بست نخست‌وزیری رسیده بود، او از هواداران سیاست روس به شمار می‌رفت.

۴- واسموس لورنس آلمانی، ص ۲۳۸.

شوم، در این وضع هر مقاومتی بیهوده بود...»^(۱)

یکی از کارهای درخور یادآوری و شایسته نیستم در هنگام خدمتش در ژاندارمری ایران سرکوبی یکی از راهزنان و اشرار بزرگ ایران «نایب حسین کاشی» بود که اگر چنانچه نایب حسین کاشی با زرنگی خاص خود تحت عنوان مبارزه با متجاوزان روس با نیروهایش به ملیون مبارز درگیر با اشغالگران روس نبیوسته بود انهدام گروهش و کشته شدن و یا دستگیری خود و پسرانش بدست نیستم حتمی بود. نایب حسین کاشی با این شگرد هر چند که در نبرد با نیستم خیلی از امکانات و نیروهایش را از دست داد ولی توانست جان سالم بدر ببرد.

■ پایان کار نیستم در ایران

در اوایل ماه اوت ۱۹۱۶ نیروهای عثمانی و آلمانی در منطقه خاورمیانه ضربات سختی بر نیروهای انگلیسی و هم‌پیمانانش وارد کردند به همین جهت سفیران روس و انگلیس مستقر در تهران خطر حمله نیروهای آلمان و عثمانی را به تهران و دستگیری خود و عوامشان را احساس نمودند و در پی فرار از تهران برآمدند، سرگرد نیستم که در بین همگان به ضدیت با ملیون ایرانی و همچنین ضدیت با دولت‌های آلمان و عثمانی مشهور شده بود خطر را احساس نمود و پیش از پیشامد چنین اتفاقی (هرچند که روی نداد) ایران را ترک نمود، سرگرد نیستم در ۱۸ - اوت ۱۹۱۶ از راه استرآباد به طرف روسیه حرکت کرد و از طریق این کشور خود را به سوئد رساند، پس از رفتن سرگرد نیستم سرگرد گلرپ به جای او گمارده شد سرگرد نیستم بعدها خاطرات خود را از ایران در کتابی با عنوان :

FEM AR IPERSIEN SOM GENDARM OFFICER به چاپ رسانید این کتاب در سال ۱۹۲۸ در

استکهلم منتشر گردید.^(۲)

نیستم پس از بازگشت به سوئد از ضدیت خود با ملی‌گرایان ایران و افسران سوئدی هم عقیده آنان دست برداشت و با نوشتن مقالاتی در روزنامه‌های استکهلم به این ضدیت ادامه می‌داد. عبدالحسین شیبانی در خاطرات خود در هنگامی که در آلمان بسر می‌برده به این مورد اشاره دارد: «۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ - امروز هوا سرد است و برف شدیدی می‌بارد... امروز مقاله‌ای در روزنامه شرق نزدیک آلمانی به امضای افسران سوئدی که سابقاً در خدمت ایران بودند خواندم. از خودشان در مقابل تنقیدات نیستم که علیه آنها و ملیون ایرانی شرحی در روزنامه سوئدی نوشته است دفاع کرده، وقایع پارسال تهران و اقدامات ملیون ایران و ژاندارمری را در این مقاله ذکر می‌کنند».

۱ - از خاطرات زایلر فرمانده یک گروه از نظامیان آلمانی در زمان جنگ جهانی اول به نقل از کتاب «واسوس لورنس آلمانی» ص

۲ - نگارنده توانستم بوسیله دوست ارجمند آقای کریم منیری که مقیم سوئد می‌باشد قسمت‌هایی از این کتاب را بدست بیاورم.

● سرگرد گوستاویلیستروم

هنگامیکه در شامگاه اول خرداد ۱۳۷۷ از نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران به اراک باز می‌گشتم بسیار شادمان بودم. شادمانی من به خاطر یافتن و خریداری کتابی کوچک به نام «شاخه نبات» بود که در زیر این عنوان چنین نوشته شده بود: «خاطرات سرگرد نیلستروم افسر سوئدی ژاندارمری ایران از وقایع فارس و نهضت تنگستانی - آوریل - سپتامبر ۱۹۱۵»

نخست گمان کردم سرگرد نیلستروم که از او به عنوان نویسنده آن کتاب و افسر سوئدی ژاندارمری ایران نام برده شده همان سرگرد نیلستروم است که با اثر اشتباه مترجم و با اشتباه جایی تبدیل به نیلستروم گردیده است ولی با مطالعه کتاب متوجه شدم که زود داوری نموده و سرگرد نیلستروم کسی دیگر است و نمی‌تواند سرگرد نیلستروم باشد هر چند که وجود این شخص در ژاندارمری ایران با توجه به توضیحات نویسنده و مترجم درباره سال ورودش به ایران و مدت اقامتش در کشورمان با واقعیات تاریخی نمی‌خواند و به همین جهت نگارنده گمان می‌کنم در ترجمه این کتاب بویژه در ترجمه سوئدی به انگلیسی اشتباهاتی رخ داده است که در این باره توضیحاتی پس از آوردن پیشگفتار این کتاب و ادعای سرگرد نیلستروم در مورد سال ورودش به ایران داده خواهد شد، نگفته نماند که سرگرد نیلستروم هم همانگونه که در صفحات پیش توضیح داده شده است از دوران اقامتش در ایران و خدمت در ژاندارمری کتاب خاطراتی دارد که در سوئد به چاپ رسیده است و تا آنجایی که من پژوهش نموده‌ام این کتاب که به زبان سوئدی است به فارسی برگردانده نشده است و اینجانب چند صفحه‌ای از این کتاب را بوسیله یکی از دوستان ایرانی مقیم سوئد تهیه کرده‌ام. بخشی از خاطرات سرگرد نیلستروم که با نظر مترجم بدون هیچ توضیحی «شاخه نبات» نام گرفته است (نگارنده گمان می‌کنم بدلیل اینکه سرگرد نیلستروم چند ماهی را در ژاندارمری شیراز شهر حافظ سپری نموده است مترجم بنا بر علاقه‌ای که به حافظ داشته است نام معشوقه حافظ که به روایتی شاخه نبات نام داشته است برای این نامگذاری انتخاب کرده است) به کوشش افشین پرتو از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است. پرتو در پیشگفتار این کتاب درباره سرگرد نیلستروم و چگونگی ترجمه بخشی از خاطرات دوران اقامت او در ایران چنین نوشته است: «چند روز به نوروز ۷۱ مانده بود. یار مشق و عشقی که سالها پیش چهار بهار را با او در شیراز گذرانده بودم و امروز در انگلستان به تدریس در دانشگاه مشغول است و سالهاست که او را در نامه‌های پر محبتش زیارت می‌کنم، برای شادباش گویی نوروز دو کتاب و چندین برگ کاغذ برابم فرستاد. از آنجا که هر چه از دوست می‌رسد نیکوست! آن دو کتاب و چندین برگ کاغذ را نخست بر چشم و سپس در میان مجموعه‌ای از کتاب‌هایی که گرد آورده‌ام و گاه سری به آنها زده و چشمی بر آنها می‌خواهانم، قرار دادم. دو کتاب حاصل تحقیق وی بود و چندین برگ کاغذ ترجمه انگلیسی. متنی از زبان سوئدی. متنی شامل خاطرات افسری سوئدی که چند سالی را در ژاندارمری ایران خدمت کرده بود. کتابها را خواندم و آن چند برگ کاغذ ناخوانده ماند. تا آنکه به فراخوانی، پر محبت دعوت به ارسال مقاله‌ای برای کنگره بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیسعلی دلواری شدم. در جستجو برای یافتن اسنادی جهت نگارش مقاله‌ای نگاهی به آن چند برگ انداختم و دریافتم که کاری پر ارج است. متن دل‌انگیزی است شامل خاطرات «گوستاویلیستروم» افسر سوئدی ژاندارمری ایران که درجه سرگردی داشته و از ژوئیه سال ۱۹۰۸ تا سپتامبر ۱۹۲۲ میلادی در ایران بوده است

وی در روزگار پرحادثه‌ای در ایران بوده روزگاری که در آن آتش جنگ جهانی اول بر جان ایران افتاده و کودتای سال ۱۹۲۱ روی داده است. خاطرات او دربردارنده مشاهدات و شنیده‌های اوست در آن سالها، او اوضاع ایران پیش از آغاز جنگ جهانی اول، رویدادهای ایران در طول جنگ مزبور، حوادث ایران پس از پایان یافتن آن جنگ و ماجراهای منجر به وقوع کودتای رضاخان. وی در سال ۱۹۲۲ میلادی به سوئد بازگشته و نظامیگری را کنار نهاده و به نویسندگی پرداخته و در این زمینه شهرتی به دست آورد و در سال ۱۹۵۶ میلادی در سن هفتاد و دو سالگی در لندن مرد و به خاک سپرده شد. از او چند کتاب به زبانهای سوئدی و فرانسوی و انگلیسی پیرامون رویدادهای زمانه عمرش و مجموعه شعری به زبان سوئدی بر جای مانده است ولی نامی از خاطراتش در ایران در مجموعه آثار به چاپ رسیده‌اش به چشم نمی‌خورد. خاطرات نیلستروم از دوران اقامتش در ایران که به زبان سوئدی نگاشته شده در سال ۱۹۹۰ میلادی توسط نوه دختری‌اش «هری هامیلتون» به انگلیسی برگردانده شده و به عنوان تکلیفی درسی در دوره دکتری تاریخ به آقای دکتر اوزنگ میرهن ارائه گشت و من افتخار آن را یافتم که نسخه‌ای از آن را به عنوان عیدی نوروز ۷۱ از آن دوست پر ارج دریافت دارم. ترجمه انگلیسی مجموعه خاطرات نیلستروم که به پیشنهاد دکتر میرهن عنوان «وابیکنگی در کرانه کور» بر آن نهاده شده با توجه به روح شاعرانه نیلستروم متنی شیرین است و در بسیاری موارد نگاهی موشکافانه به رویدادهای ایران در دو دهه نخستین سده بیستم میلادی دارد. امید است خدا توانی دهد و بزودی ترجمه آن به فارسی پایان یافته و منتشر گردد. ششمن بخش از خاطرات نیلستروم در ایران با عنوان پیشنهادی دکتر میرهن «شاخه نبات» در بر دارنده خاطرات وی از مأموریت شش ماهه او (آوریل تا سپتامبر ۱۹۱۵) در فارس است. دوره‌ای که در آن نهضت تنگستان را می‌گیرد و با فاجعه شهادت رئیسعلی دلواری پایان می‌یابد. فاجعه‌ای که نیلستروم را می‌آزارد. وی به گفته خودش در آن شش ماه مأمور ایجاد ارتباط خبری میان شیراز و تهران بوده ولی با توجه به عملکردهای او در آن دوره شش ماهه می‌توان دریافت که مأموریتی امنیتی و در واقع ایجاد رابطه‌ای میان جناحی در تهران و واسموس آلمانی را داشته است.

با مطالعه خاطرات او می‌توان ضمن آشنا شدن با رویدادهای فارس در شش ماهه میانی سال ۱۹۱۵ میلادی سری نیز به گوشه‌هایی از نهضت مردان دلاور جنوب در تنگستان و دلواری زد. بر آنم که برای بزرگداشت مرحمت آقای دکتر میرهن عنوان پیشنهادی او را بر این نوشته نهم و از آنروست که این اثر «شاخه‌نبات» نام گرفته است.

همانگونه که خواندید افشین پرتو سال ورود سرگرد نیلستروم به ایران را ژوئیه ۱۹۰۸ و سال رفتن او از ایران را سپتامبر ۱۹۲۲ دانسته یعنی اینکه نامبرده ۱۲ سال در ایران اقامت داشته است که البته گفته پرتو بر اساس متن کتاب می‌باشد «آوریل ۱۹۱۵ - ... سومین بهاری است که در تهرانم و هفتمین بهار است که در ایران. در شهری شرقی، دور از دیارم. در شهری شرقی که گاه آرزوی من کنم یککاش در آن زاده شده بودم...»^(۱) این گفته‌های سرگرد نیلستروم و پرتو به این دلایل با واقعیات تاریخی نمی‌خواند.

۱- نخستین گروه از افسران سوندی که بفرماندهی سرهنگ یالمارسن جهت بنیاد نهادن ژاندارمری نوین ایران وارد کشورمان شدند در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۱۱ بود با این حساب، سال ورود سرگرد نیلستروم به عنوان افسر ژاندارمری ایران بی‌معنا می‌باشد

۲- این نام (سرگرد گوستا و نیلستروم) در هیچ یک از کتابهایی مانند: تاریخ ژاندارمری ایران، - ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت الحمایگی، - تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، - وقایع غرب ایران - و... که به تاریخ تأسیس ژاندارمری نوین ایران و حضور افسران سوندی در این ارگان پرداخته‌اند نیامده است.

۳- هیچ افسر سوندی ژاندارمری ایران مدت ۱۲ سال در ایران اقامت نداشته است
طولانی‌ترین مدت اقامت در ایران مربوط به افسران سوندی از آن گوستاو وستداهل فرمانده شهربانی ایران می‌باشد که از سال ۱۲۹۲ تا ۱۳۰۲ در ایران اقامت داشت همانگونه که در مقدمه گفتم نگارنده نخست گمان نمودم که سرگرد نیلستروم همان سرگرد نیسترم است که بنا به این دلایل نمی‌تواند اینگونه باشد
۱- نام کوچک نیسترم، هویتمن می‌باشد و نام کوچک نیلستروم «گوستاو».

۲- سال ورود و خروج نیسترم به ایران با سال ورود و خروج نیلستروم به کشورمان به هیچ عنوان نمی‌خواند.
۳- از متن این کتاب به خوبی پیداست که سرگرد نیلستروم با نیروهای ملی و همچنین عوامل سیاست آلمان در ایران در زمان جنگ جهانی اول مانند واسموس روابط خوبی داشته است و از کمک به آنان به طور مخفی کوتاهی نمی‌کرده است ولی سرگرد نیسترم همانگونه که در صفحات پیش شرح داده شد به هیچ وجه با نیروهای کمیته دفاع ملی و عوامل سیاست آلمان در ایران خوب نبود و دستور دستگیری آنان را صادر کرد.

حال با این توضیحات وجود این شخص «سرگرد نیلستروم» در ژاندارمری ایران برای نگارنده مبهم است، امیدوارم خوانندگانی که اطلاعاتی در این باره دارند از روی لطف مرا بی‌خبر نگذارند.^(۱) در اینجا برگ‌هایی از خاطرات سرگرد نیلستروم از دوران اقامتش در شیراز در هنگام جنگ جهانی اول و دیدارش با قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس یعنی رئیسعلی نقل می‌گردد:

«یکم اوت - ساعتی با رئیسعلی و واسموس تنها بودم. از آرزوهایش سخن هاگفت و از نداشته‌هایشان و اینکه در شیراز به یاد ما باشید. گفت قرار است تا چند روز دیگر مجمعی داشته باشیم. و خانها می‌آیند.

من برای ناهار رفتم و چون برگشتم آنان را آماده رفتن دیدم. روی اسب که نشست پیش رفتم. دستم را روی زانویش گذاشتم و مانند خودش آن را فشردم. چهره‌اش دردم شد. معلوم بود دردی در زانو دارد. لبخندی زد و گفت. «شاید باز هم دیدمتان» و بعد خداحافظی و تاختن و رفتن.

۱ - در این باره به وسیله یکی از دوستان شمالی (آقای کورش رحیمیان) کوشش‌هایی صورت گرفت تا گفتگو و یا دیداری با آقای افشین پرتو انجام گیرد که متأسفانه آقای پرتو بنا به دلایلی در خارج از رشت بسر می‌برد.

رئیسعلی رفت و ساعتی بعد زائر خضرخان. هر چند در آن روز کمتر به او پرداخته بودم ولی وی را بسیار خموش یافته بودم. نشان می داد که بیش از شور، شعور دارد. سنی از او رفته بود و موهایش بیشتر سفید بود تا سیاه. لاغر بود و با زبانی که هر از چندگاه از گفتن می ماند. آخرین جمله اش به شوخی به من این بود که «ببخشید دیارمان خیلی گرم است» و سپس هی به اسب و تاختن. نرم اسب می تاخت. مشخص بود که دل آرامی دارد. آن شب با واسموس ماندیم. چندبار رویدادها را مرور کرد. در جستجوی راهی برای رفع مشکلات می گشت.

«هفتم اوت

به شیراز بازگشته ام و هنوز در شکر دیدار رئیسعلی و واسموس در چاه کوتاه هستم. امروز را به دادن گزارش ها به تهران گذراندم.

نهم اوت

وضع خراب شده. دیروز انگلیس لشکرکشی خود به بوشهر را تکمیل کرد. خبرهای رسیده حاکی است که چهار ناو جنگی انگلیس به بوشهر رسیده است و نیروهای فراوانی وارد بوشهر شده اند.

دهم اوت

خبرآور رسید. انگلیس چهار ناو به بوشهر آورده و به گمان، هزار سرباز جدید را برای تقویت نیروی ارتش انگلیس در بوشهر پیاده کرده است. واکنش تهران در مقابل این خطر جدید آرام بود. گویا کار را از دست رفته می بیند.

چهاردهم اوت

ماه رمضان تمام شد. امروز جشن بریاست - جشنی با بن مایه غم. مردم دل و دماغ شادی را ندارند. خبرهای جدید تأسف بار است. ناوهای انگلیس به دلوار رفته و از میان دریا آن آبادی را به توپ بسته اند.

هفدهم اوت

خبر حمله ناوهای انگلیسی به دلوار تکمیل شده است و سه ناو از چهار ناو لنگر انداخته در بوشهر، راهی دلوار شده و آن آبادی را به توپ بسته اند. چند خانه ویران گشته ولی بیشترین صدمه را محصولات مردم دیده اند. دولت توان رویارویی ندارد.

هجدهم اوت

رئیسعلی بر خروشیده است. امروز شیراز در سیلاب نام رئیسعلی غرق بود. شاید بیشتر پسرهایی که امروز به دنیا آمدند رئیسعلی نامیده شده باشند. خبرها حاکی از تلفات سنگین انگلیسی هاست. می گویند در روز اول برخورد دلوارها و انگلیسیها یکصد انگلیسی مُرده اند و در روز دوم سیصد نفر. خموشی شکل گرفته پس از فاجعه دوازدهم ژوئیه از شیراز رخت بر بسته. انگار همه سر قیام دارند. رئیسعلی دوباره مردم را زنده کرده است.

بیست و یکم اوت

دو روز کار سخت داشتم. تماس با تهران و ارائه گزارش رویدادهای جنوب حقیقت امر اعلام شده است. تلفات

انگلیس در روز نخست بیست نفر و روز دوم هشتاد تن و در مجموع یکصد تن. هر چند که شمار کشتگان انگلیسی به هر زبانی فرق می‌کند.

بیست و دوم اوت

خبری داغ رسید. انگلیس برای انتقام خون کشته شدگانش دیروز دست به لشکرکشی بزرگی زده ولی نتیجه حمله بهتر از پیش نبوده و با گذاشتن حدود صد کشته راه بازگشت به بوشهر را پیش گرفته است. این خبر همه را به هیجان آورد. می‌گویند صولت و ناصر دیوان قصد انتقال نیروهایشان به جنوب را دارند. زائر خضرخان همه نیروهای خود را به میدان آورده است.

بیست و ششم اوت

در هر تماسی با تهران از آن سو اطلاعات بیشتری راجع به رخ داده‌های بوشهر می‌خواهند. آخرین خبری که دادم این بود «ضربه سنگینی دیروز به سواره نظام انگلیس در بیرون بوشهر خورد». نام واسموس پن از چند روز خموشی دوباره بر زبانهاست. رئیسعلی غوغایی به راه انداخته است. او را در روز غمینی دیدم. ایکاش در این روزها و در اوج پیروزی‌هایش می‌دیدم.

بیست و هشتم اوت

در خیرهاست که مستوفی الممالک دوباره بر سر کار آمده است. شاید وضع فرق کند.

چهارم سپتامبر

آنچه را که هرگز آرزوی شنیدنش را نداشتم خیر آوردند. دیروز در نبرد میان دلوارها و انگلیسیها، رئیسعلی کشته شده است. رسیدن این خبر که هنوز راست و دروغش مشخص نیست شیراز را در غم فرو برده است و من شاید از روزی که به شیراز آمده‌ام هیچگاه پادگان ژاندارمری را اینقدر غمین ندیده باشم.

پنجم سپتامبر

خبر درست بود. رئیسعلی کشته شده است. اصل خبر اینست که یکی از طرفداران رئیسعلی به تحریک دشمنان وی در میانه ستیزه‌ای از پشت رئیسعلی را مورد اصابت گلوله قرارداد و کشته است. خبر دردناکی است. حوصله کار را ندارم. امشب هیچ شوری در پادگان نیست و شهر پر هیاهوی شیراز نیز خموش است.

نهم سپتامبر

عزاداری بزرگی در شیراز به راه افتاده است. امروز مجلس سوگواری بزرگی برپا بود. شهر غرق گریه و ناله است. مردم بر مردی می‌گریند که که هیچگاه او را ندیده‌اند. من او را دیده بودم ...

بیست و دوم سپتامبر

امروز به تهران فراخوانده شده‌ام. گویا کس دیگری به جای من راهی شیراز خواهد شد. پاییز غمگینی است. امروز به آرامگاه حافظ رفتم. تمام عصر را به تنهایی در آنجا نشستم. به هنگام بازگشتن در میدانی چند بچه را دیدم که در پی هم

می‌دوند. به هم که رسیدند دست به گریبان هم انداختند. شنیدم یکی می‌گفت «این کارو ول کنیم، بریم رئیسعلی شیم» پس رئیسعلی زنده است.

بیست و پنجم سپتامبر

فردا شیراز را ترک می‌کنم. این شهر و آوازه‌اش را، این شهر را و هیاهویش را، صولت را، ناصر دیوان را، زائر خصرخان، واسموس را و ... رئیسعلی را.

پاییز آمده است. چند برگ زرد روی درخت چنار رو بروی اتاقم خود را به من می‌نمایانند. باید بخوابم. فردا سفر سختی در پیش است ...».

تبرستان

www.tabarestan.info

● سرگرد دکتر کنراد هیل

در کتاب‌های «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران» و «ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت الحما یگی»، از وی به عنوان دامپزشک ژاندارمری ایران نام برده شده است و در کتاب تاریخ ژاندارمری ایران درباره وی چنین نوشته شده است: «ریاست دامپزشکی ژاندارمری را به عهده داشت».

● سروان هیرتا

وی کار خود را در ژاندارمری ایران نخست با عنوان مربی سوار نظام هنگ ژاندارمری قزوین آغاز نمود، هنوز مدت زمان زیادی از حضور سروان هیرتا در قزوین نگذشته بود که ایل اینانلو سر به شورش برداشتند و در مناطقی از شهرستان قزوین دست به شراکت زدند، که نیروهایی از هنگ ۵ قزوین و هنگ ۲ ژاندارمری مرکز مامور سرکوب شورشیان شدند، یکی از فرماندهان این نیروها سروان هیرتا بود که متأسفانه در نبرد سختی که بین نیروهای ژاندارمری با نیروهای ایل شورشی در گرفت همراه با ۲۴ ژاندارم دیگر کشته شد «... اتباع ظفر نظام رئیس ایل اینانلو در نواحی هنگ ۵ قزوین شروع به باغی‌گری نموده و برای سرکوبی آنها قوایی از هنگ ۵ قزوین و هنگ ۲ مرکز مأمور گردید. در یکی از جنگ‌ها که در ۲۰ اوت ۱۹۱۵ در ماشگین هفت فرسخی جنوب قزوین اتفاق افتاد کاپیتان هیرتا و ۲۴ نفر ژاندارم کشته و ۱۹ نفر مجروح گردیدند».^(۱)

به دنبال کشته شدن سروان هیرتا و ۲۴ ژاندارم دیگر اطلاعیه‌ای از سوی سرهنگ ادوال قائم‌مقام اداره ژاندارمری در روزنامه‌ها بدین شرح منتشر شد: «کاپیتان هیرتا در روز جمعه ۲۰ اوت در موقعی که به مقامات دشمن حمله‌ور شده در چهارصد متری سنگرهای آنان هدف گلوله گردید، در روز شنبه مازر لوندبرگ و کاپیتان هلمارک با اتومبیل حرکت کرده در

ساعت سه بعد از ظهر همان روز به قزوین رسیده...»^(۱)

در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۵ ژنرال یالمارسن فرمانده کل ژاندارمری به منظور گرامیداشت یاد کشته‌شدگان افسران سوئدی «سروان هیرتا» و «کارلسن» مراسمی در خانه خود برپا داشت «امروز مجلس ترحیمی در منزل ژنرال یالمارسن رئیس کل ژاندارمری به مناسبت ورود خاکستر دو نفر افسر مقتول سوئدی، کاپیتن هیرتا و کارلسن منعقد بود».^(۲)

● هارویدسون

از نامبرده که دامپزشک و مربی نعلبندی ژاندارمری ایران بوده است آگاهی چندانی در دست نیست. فقط در کتاب‌های «تاریخ ژاندارمری ایران» و «ایران در جنگ بزرگ» به نام و کار او اشاره شده است سال ورود و خروج او پیدا نیست ولی آنچه هویداست این است که او در سال ۱۳۰۰ در ایران بسر می‌برده است.

● سرگرد هلمارک

سرگرد ایس هلمارک نخست کار خود را در ژاندارمری ایران در هنگ اول ژاندارمری مستقر در یوسف‌آباد تهران آغاز نمود، سپس به عنوان فرمانده ژاندارمری عراق (اراک) راهی این شهر گردید و چون با «کمیته دفاع ملی» که با نیروهای متجاوز روس و انگلیس در هنگام جنگ جهانی اول درگیری داشت، همکاری می‌کرد در ۱۲ دسامبر ۱۹۱۵ به همراه تعدادی دیگر از افسران سوئدی به همین اتهام از ژاندارمری اخراج گردید در این رابطه وزارت داخله (کشور) اطلاعیه‌ای در ۱۲ دسامبر ۱۹۱۵ منتشر کرد.

«چون افسران سوئدی ماژر جلیستروم، رئیس ژاندارمری قزوین، ماژر هلمارک رئیس ژاندارمری عراق [اراک] و ... اطاعت دولت را ننموده و سربچی از اوامر مرکز کرده‌اند از این تاریخ از شغل خود منفصل می‌باشند و اداره ژاندارمری مفاد حکم را تلگرافاً به آنها اطلاع بدهد».^(۳)

■ افسران سوئدی ژاندارمری ایران از نگاه روزنامه‌ها و صاحب‌نظران

رضاقلی قائم‌مقامی (از افسران ژاندارمری روزگار سوئدی‌ها و نویسنده کتاب «وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی»): «افسران سوئدی با حسن نیت و آراستگی در آفتاب گرم بنادر جنوب و بادهای خشک و ناسالم ایران، مانند وطن اصلی خود هرگونه زحمت و مشقت را متحمل می‌شدند و شرافتمندانه از دایره خدمتگذاری قدمی خارج نگذارده و

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۹۹.

۲- همان، ص ۲۱۳.

۳- همان، ص ۲۷۴.

با سیاست عاقلانه از نزدیکی به بیگانگان کناره‌جویی می‌کردند و یک چهارم این مردان شریف جانبازی نموده و هرگز از وظایف خدمتی خود منحرف نشدند. تلفات آنها در ایران معرف خدمات آنها می‌باشد و این افسران نجیب در ارتش ایران با فداکاری خود نام نیک تاریخی باقی‌گذاشتند و در مدت کمی یک عده افسر و افراد نیروی نظامی ورزیده، جنگجو، با ایمان درست، دل‌هایی لبریز از مهر میهن و با انضباط تربیت کرده تحویل ملت و مجلس شورای ملی نمودند ... روس‌ها و انگلیس‌ها که از مستشاران سوئدی بدبین شده و آنها را ضد خود می‌دانستند، اخراج آنان را از خدمت ایران جداً درخواست نموده و با سختی نتیجه را انتظار داشتند و حتی حاضر بودند هر مبلغ از مدت کتترات آنها باقی‌مانده به افسران سوئدی بدهند و کتترات آنها را فسخ نمایند»^(۱)

● **سر والتر تاونلی سفیر انگلیس در ایران (در نامه‌ای خصوصی به سرگرد اکوئر وابسته نظامی سفارت انگلیس به تاریخ ۷ آوریل ۱۹۱۵):**

«سوئدی‌ها از آنجایی که آلمان دوست هستند طرف میل ملت ایران شده‌اند و کار خلافی نمی‌توانند بکنند. برای هر کابینه بسیار مشکل است که جداً بر ضد آنها اقدامی کند. فقط امیدی که ما داریم آنست که شاید بشود به توسط دولت سوئد از شر آنها خلاص شویم...»^(۲)

● **ل.ی. میرشینگف (پژوهشگر انستیتو آسیای فرهنگستان علوم اتحاد شوروی و استاد دانشگاه دولتی مسکو و نویسنده کتاب «ایران در جنگ جهانی اول»):**

عوامل آلمان می‌خواستند ژاندارمری ایران را که در تحت فرماندهی افسران سوئدی بود به هواداری از خودشان بکشاند. ژاندارمری پس از بریگاد قزاق مؤثرترین نیروی نظامی ایران بود و از لحاظ شماره بر نیروی قزاق تفوق داشت. در سال ۱۹۱۵ - ژاندارمری مرکب از ۷۰۰۰ ژاندارم به سرپرستی ۷۵ افسر ایرانی و سوئدی بود. واحدهای ژاندارم در تمام نواحی ایران پخش شده بودند و اغلب به اراده افسران سوئدی و با تحت تأثیر دموکرات‌ها و ملیون ایران از آلمان جانبداری می‌کردند، در همان آغاز جنگ کلنل بلازنوف فرمانده لشکر قزاق با مشاهده فعالیت‌های مشکوک میسیون آلمانی در تهران در گزارش خود نوشت: «آنهايي که باید در این میسیون دیده شوند ژاندارم‌ها و افسران سوئدی هستند که بی‌شک با کوشش خستگی‌ناپذیری به میسیون آلمانی کمک می‌کنند...» تقریباً یک سال بعد سازنوف وزیر امور خارجه روسیه تزاری به سفارت روس در تهران اطلاع داد که اداره سانور نظامی مسکو نامه‌هایی از «استکهلم - اندشیل بانک» را به عنوان

۱- و فایع غرب ایران در جنگ اول جهانی، ص ۴ و ۵.

۲- کشف نیلیس، ص ۱۵۸.

«برگدهال»،^(۱) «ادوال» و «دماره» افسران سوئدی با حواله‌های وزارت امور خارجه آلمان به چنگ آورده است. سازنوف نوشت: «خواهشمندم این موضوع را که گواه رشوه گرفتن سوئدی‌ها از دشمنان ماست به دولت شاه اطلاع دهید».^(۲)

● جیمز مابریلی (نویسنده و مورخ انگلیسی):

«افسران سوئدی بسیار علاقمند و قابل بودند ولی به علت عدم آشنایی به خلق و خوی و زبان مردم اشتباهات متعددی مرتکب می‌شدند. نیروی ژاندارم علی‌رغم تزیینات مالی و مخالفت‌های روس‌ها به نیروی بالنسبه مؤثری تبدیل شد و با اینکه از لحاظ دیسیپلین هنوز هم کاستی‌هایی داشت ولی در طول زرد و خوردهایی که در خلال سال‌های ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ با عشایر داشت کارایی خوبی از خود نشان داد ولی در بهار ۱۹۱۴ / ۱۲۹۳ که کلنل یالمارسن افسر ارشد سوئدی ایران را ترک گفت و در طول سه چهار ماه بعد نیز دیگر افسران سوئدی اکثراً کشور را ترک گفتند آن بخش از سوئدی‌هایی نیز که بر جای ماندند حال اگر احساسات آلمان خواهی کسب نکردند ولی تمایلات ضد روسی آشکاری بخود گرفتند و کل نیروی ژاندارم رو به قهقرانها^(۳)

حسن تقی‌زاده (سیاستمدار - پژوهشگر - نویسنده و یکی از بنیادگذاران مجله معتبر کاوه در کشور آلمان) در کتاب خاطرات خود «زندگی توفانی» درباره ژاندارمری و افسران سوئدی، چنین اظهار نظر نموده: «وقتی شوستر^(۴) آمد به ایران در مجلس دوم خواستند خارجی‌ها را (بلژیکی‌ها را) از گمرک بر دارند و از مملکت سوئد صاحب‌منصب نظامی بیاورند و قوه نظامی درست کنند. رئیس آنها ژنرال یالمارسن شخصی خیلی نجیب بود، قوه نظامی ایران، سربازانش ارزش پول سیاهی نداشت، ایران قشونش منحصر به قزاقخانه بود، مردم از این‌ها ناراضی بودند، در قیام مجلس و مشروطیت آنها هم با مجلس دشمن بودند، باید گفته شود این قزاق‌ها را دانه دانه از بدترین مردم انتخاب می‌کردند، سوئدی‌ها درست به عکس آنها بودند، سعی می‌کردند بهترین اشخاص را انتخاب کنند، همین قدر که می‌گفتند من جزء قشون سوئدی هستم مثل اعتبار بانکی بود».

۱ - از افسران سوئدی شهربانی ایران.

۲ - ایران در جنگ جهانی اول، ص ۵۱.

۳ - عملیات در ایران (جنگ جهانی اول) ص ۴۲

۴ - کارشناس امور مالی اهل امریکا.

■ بخشی از متن بیانیه یک گروه سیاسی ایرانی مخالف دولت‌های عثمانی و آلمان در زمان جنگ جهانی اول (این بیانیه در خرداد ۱۲۹۶ ژوئن ۱۹۱۷ در تهران پخش گردید):

«... و باز سفارت وی [ویلهم دوم - امپراتور آلمان] در دربار تهران بود که در دو سال پیش ژاندارم‌های کشور ایران را (با تحریکات عجیبه و بخشش پنجاه هزار لیره، به افسران نان کور سوئدی و ارگان وطن فروش یک کمیته^(۱)) ایران به بادده. تا صحرای عربستان به اسیری کشید و به کشتن داد...»^(۲)

● دیدگاه دوزیر کشور سوئد (درباره افسران سوئدی ژاندارمری ایران):

«در سال ۱۹۱۷ حسن تقی‌زاده به همراه وحیدالملک شیبانی به عنوان نماینده ملیون ایران در کنگره سوسیالیست‌ها که در استکهلم برپا شده بود شرکت می‌کنند. در این سفر تقی‌زاده از سوی «وزیر کشور» سوئد به صرف ناهار دعوت می‌شود در این دیدار وزیر سوئدی اشاره‌ای دارد به افسران سوئدی ژاندارمری ایران که در اینجا با استناد به کتاب خاطرات تقی‌زاده نقل می‌گردد: «... من که به سوئد رفته بودم، وزیر داخله سوئد پیش من آمد و مرا به ناهار دعوت کرد، صحبت که می‌کردیم گفت آن کاری که سوئدی‌ها در ایران کردند خوب نبود. نمی‌بایستی در کارها دخالت می‌کردند. ما خیلی طرفدار آنها بودیم بنابراین من خیلی مدافعه کردم، گفتم آنها بهترین اشخاص را دور خود جمع کرده بودند.»

● محمدرضا کریمی پور (تاریخ‌نگار): «افسران سوئدی به تصدیق دوست و دشمن سربازان شایسته و قابل‌بودند که بی‌ریا برای ملت ایران کار می‌کردند ملت ایران از این حسن استخدام خوشوقت، آنان را به قشون یفرم‌خان سردار ملی تشیبه کرده با کمال علاقه از آنان پشتیبانی می‌کردند.»^(۳)

■ نظر دولت ایران (به نقل از نامه مورخ ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۲ - به رئیس ژاندارمری ایران):

«... باید خوب ملتفت باشید که دولت کمال رضایت را از حسن خدمات صاحب‌منصبان سوئدی دارد و هیچوقت جدیت و صمیمیت آنان را فراموش نکرده و نهایت سعی را برای بقا و توسعه این اداره به عمل خواهد آورد و شما هم البته به عموم رؤسا و صاحب‌منصبان سوئدی مراتب قدردانی دولت را ابلاغ خواهید کرد تا بدانند و مطمئن باشند که خدمات

۱ - منظور به کمیته دفاع ملی می‌باشد که با پشتیبانی ژاندارمری و تعدادی از افسران سوئدی با نیروهای متجاوز روس و انگلیس مبارزه می‌نموده.

۲ - چهل خاطره از چهل سال، ص ۱۳.

۳ - علل استخدام مستشاران خارجی، ص ۴۲.

آنها مجهول و مکتوم نیست و همیشه طرف توجه و تقدیر اولیای دولت بوده و هستند».^(۱)

■ در کتاب «کشف تلبیس» که از طرف گردانندگان روزنامه کاوه چاپ و منتشر گردید (این کتاب به زبان سوئدی ترجمه شده است) درباره افسران سوئدی ژاندارمری ایران چنین نوشته شده :

«... صاحب‌منصبان سوئدی که اجیر ایران بودند و از این دولت پول می‌گرفتند اگر هم فقط بدلیل آن باشد که نظام سوئد را در در انظار بست نکنند، سعی می‌کردند به اعتمادی که دولت ایران به آنها ابراز کرده سکنه وارد نیاورند و از عهده این امر خطیر بر آیند».

● خسرو معتضد (نویسنده و مورخ معاصر) :

«ژاندارمری ایران که به وسیله مستشاران سوئدی تأسیس و راه‌اندازی شد و صاحب‌منصبان جوان آن تحت تعلیمات میهن‌دوستانه افسران سوئدی و وریدادهای پس از مشروطه، احساسات ناسیونالیستی عمیقی داشتند، افسران ژاندارمری به فعالیت‌های متهورانانه‌ای برای افکندن سلطه روس و انگلیس در ایران دست زده بودند. آنان از طریق افسران سوئدی با آلمانی‌ها آشنا شده و از ایشان بمب و مهمات و سلاح دریافت می‌داشتند. اعمال فشار سفارت روس و انگلیس برای اخراج یالمارسن سرتیپ سوئدی و فرمانده و رئیس ژاندارمری ایران در افسران ژاندارمری تأثیر نامطلوب بر جا گذاشت زیرا یالمارسن به راستی از محبوبیت چشمگیری در میان ایرانیان برخوردار بود. ژاندارمری که بوسیله دولت مشروطه ایران راه‌اندازی شده بود به مثابه نماد نظامی دولت انقلاب در برابر قزاقخانه که یک سازمان دست‌نشانده و جیره‌خوار روسیه تزاری و عامل نظامی فشار و زورگویی و استیلاگری دولت روسیه قلمداد می‌شد، محبوبیت و احترام خاصی در افکار عمومی ایران بدست آورده بود.»^(۲)

● کلنل شهید محمدتقی‌خان پسیان (از افسران میهن‌پرست و روشنفکر ژاندارمری):

«صاحب‌منصبان سوئدی با یک صمیمیت فوق‌العاده که تا امروز در کمتر از مستخدمین و مستشاران خارجی ایران دیده شده است شروع به کار کردند و در عرض مدت خیلی با محظورات فوق‌العاده داخله و خارجی اغلب از طرق و شوارع مهم ایران که تا آنوقت از کثرت قطاع‌الطریق و اشرار مسدود شده بود و هیچ مسافر یا مال‌التجاره به سلامت عبور نمی‌کرد و همواره اغتشاش راه‌های مذکور بهانه بزرگ دول همجوار بود منظم کرده و قراولخانه‌های مرتب در آنها بنا نهاده و از هر حیث امنیت دادند و در اجرای مقاصد فوق‌دوش‌بدوش صاحب‌منصب و ژاندارم ایرانی در مقدمترین صفوف جنگ بر

۱- ایران و جنگ جهانی اول (اسناد وزارت داخله) ص ۱۲۴.

۲- فیصر و شاه - ۳۰۰ سال روابط آلمان و ایران.

خلاف مواد کترات خودشان که نبایستی در جنگ شرکت نمایند فقط به امر وجدان خود جنگیده و عده‌ای قربانی داده و عده‌ای مجروح به وطن خود مراجعت نمودند».^(۱)

● عبدالله مستوفی (از نویسندگان و رجال خوشنام اواخر دوران قاجار و اوایل پهلوی) :

«سوئدی‌ها بدون هیچ دخالتی در سیاست خارجی، وظیفه سربازی خود را کاملاً رعایت کرده و اجمالاً ژاندارمری تنها نیروی منظم ملی به شمار می‌آمد که بی‌گربه رقصانی‌ها و سیاست‌بازی‌های قزاقخانه نظم داخلی را برقرار می‌نمود».^(۲)

● ح.م. زاوش (از مورخین معاصر) : «هیأت افسران سوئدی به زیاست بالمارسن زحمات زیادی برای تربیت افسران و درجه‌داران ژاندارمری کشیدند که بحث پیرامون اقدامات گسترده بالمارسن بیرون از موضوع مقاله ماست. تنها به این نکته اشاره می‌کنم که ژاندارمری در جنگ بین‌الملل اول خدمات و فداکاری زیادی از خود نشان داد».^(۳)

۱- ایران در جنگ بزرگ - ص ۱۱۲.

۲- تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من، ج ۲، ص ۴۵۷.

۳- تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۲۹۶.

تبرستان

www.tabarestan.info

نگاهی به تاریخ نظمیه (شهربانی) ایران

تا پیش از تشکیل نظمیه یا شهربانی به سبک نوین و اروپایی در روزگار ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۵۷ خورشیدی، نظم و امنیت شهرها به عهده داروغه بود «که زیر نظر اداره‌ای به نام «دیوان بیگی» - اداره حکومتی - فرمانداری - که در رأس آن بیگلریگی (فرماندار حاکم) قرار داشت انجام وظیفه می‌کرد و واحدهایی که در اختیار داروغه بود، محتسب، شحنه، گزمه، شبگیر، نامیده می‌شدند».^(۱)

در آن هنگام نظم و امنیت شهرها در شب دارای قوانین ویژه‌ای بود که شاید امروزه برای بسیاری این پرسش پیش آید که مگر حکومت نظامی برقرار بوده که اینگونه قوانین اجرا می‌شده است «حدود چهار ساعت از شب گذشته روی پشت‌بام داروغه‌خانه طبل خبردار می‌زدند و سپس شیور می‌نواختند، با این اختراها دیگر کسی اجازه نداشت از خانه بیرون رود، مگر اینکه از داروغه‌خانه اجازه داشته و نام شب را بداند، اگر در عبور بی‌موقع، عابر نام شب را درست می‌گفت عبور می‌کرد، در غیر این صورت او را به داروغه‌خانه جلب می‌کردند و پس از شناسایی چنانکه آدم با اهمیتی بود با اخذ انعام، او را به منزل و مقصدش می‌رساندند، برای هر شب نام یکی از شهرها تعیین می‌شد و مراتب به شبگردان ابلاغ می‌گردید».^(۲)

معمولاً به سران حکومت و وابستگان آنها و افراد با نفوذ اسم شب داده می‌شد و البته در موارد بسیار هم به افراد پولدار بطور پنهانی فروخته می‌شد، کسی که نام شب را تعیین می‌کرد «امیر شب» خوانده می‌شد که بمرور به «میرشب» متداول گردید. «میرشب» یکی از پیشه‌های مهم و پولساز آن روزگار بود و به قول معروف سرقفلی داشته است «چنین مقامی از شأن و احترام ویژه‌ای برخوردار بود و چنانکه از عنوان آن پیداست میرشب حاکم شبانه شهر بود».^(۳) آنچه از خواندن نوشته‌های گوناگون گذشتگان درباره اداره‌های حفظ نظم و امنیت جامعه مانند «دیوان بیگی» و «داروغه‌خانه» و کارکرد مأموران آنها مانند «محتسب» «عسس» «شبگرد» «گزمه» و ... حاصل می‌گردد این است که در بیشتر موارد آن‌ها به جای اجرای قوانین و کوشش برای ایجاد امنیت و آسایش و آرامش برای همگان خود محل امنیت و آسایش و آرامش جامعه

۱ - تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۱۵۷.

۲ - نظم و نظمیه در دوره قاجاریه، ص ۳۷.

۳ - تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۲۵۸.

بوده‌اند «داروغه‌ها افرادی بی‌رحم و سنگدل و شقاوت پیشه بودند»^(۱) چارلز جیمز ویلس در کتاب خود «تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه» درباره رفتار ستگرانه داروغه‌ها با گناهکاران و یا به ظاهر گناهکاران چنین نوشته است: «داروغه هر شهر و یا رئیس پلیس آنجا به احکام بسیار سخت حکم می‌کند و خود آن‌ها بسیار سخت دل و قسی‌القلب هستند، مقصر بدبخت را چوب می‌زنند و غذا نمی‌دهند ولی هر گاه مقصر ایشان قدری صاحب ثروت باشد در آن وقت مادامی که مشارالیه پول خرج می‌کند، ایشان با او مانند مهمان رفتار می‌نمایند و همینکه پول او تمام شد آن وقت با او همانطور رفتار می‌کنند که با مقصر رفتار می‌کنند، در ایران به مقصر بسیار بد می‌گذرد و در اول کار هر چه پول و یا لباس داشته باشد باید تسلیم داروغه نماید و پس از آن هم پاهایش را مفلول (غل و زنجیر شده) و گردنش را زنجیر کرده و در محبس بسیار تنگی که شبیه مسکن جانوران است در نزد محبوسین محبوس می‌گردد، داروغه اگر اطمینان کامل و صحیح داشته باشد که هنوز مقصر را از مال و منال رمقی باقی است، آن وقت به مقصر یادآور می‌شود که اگر می‌خواهی که از قید و زنجیر مستخلص گردی آنچه که داری بیاور و باهم نصف کنیم، چنانچه مقصر به خواست داروغه گردن نهد فی الفور او را به حاکم شهر تسلیم می‌دارد و معلوم است که حاکم شهر مقصر مزبور را یا مورد شکنجه و تنبیه و یا محبوس می‌دارد، خلاصه داروغه هر شهر بقدری بی‌مروت است که حتی از عارض (شاکی) هم رشوه مأخوذ می‌دارد».

ناصرالدین شاه قاجار در سفرهایی که به اروپا کرد به خیلی از عقب‌ماندگی‌های ایران در زمینه‌های مختلف پی‌برد و به همین جهت تصمیم گرفت در اندک مواردی هر چند ظاهری و روبنایی، دست به اصلاحاتی بزند از جمله این موارد اندک، تأسیس نظمیّه یا همان شهربانی به سبک اروپا بود به همین جهت او در سفر دوم خود به اروپا در سال ۱۲۵۷ (۱۸۷۸ میلادی) از دولت اتریش برای بنیاد نهادن اداره پلیس تهران، به شکل نوین و اروپایی درخواست یاری نمود «در پی این درخواست دولت اتریش هم پس از مدتی مطالعه یک نجیب‌زاده ایتالیایی را که در امور پلیس دارای اطلاعاتی بود به ناصرالدین شاه معرفی نمود «کنت آنتوان دومونت فورت» پس از ورود به تهران به بررسی وضع شهر پرداخت و ضمن گزارشی به ناصرالدین شاه اعلام کرد که با چهارصد پلیس بیاده و شصت پلیس سواره می‌تواند امنیت شهر تهران را به نحو رضایت‌بخشی تأمین نماید. شاه با درخواست وی موافقت کرد...»^(۲)

مدت زمان کوتاهی پس از ورود کنت دومونت فورت به ایران «تابلو نخستین نظمیّه ایران به سبک اروپا در ضلع جنوب‌غربی میدان توپخانه تهران نصب گردید»^(۳) متن تابلو که نمایانگر ریاست کنت دومونت فورت بر نظمیّه و احتسایه (شهرداری) بود بدین شرح بود «**اداره جلیله پلیس دارالخلافه و احتساییه**».

با تمام کارشکنی‌هایی که کامران میرزا پسر شاه و حاکم تهران می‌نمود تا «کنت» در کارش شکست بخورد تا او همانند

۱- تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۲۵۸

۲- همان، ص ۲۶۹

۳- همان، ص ۲۶۹

گذشته بتواند از گناهکاران و بی‌گناهان دربند، اخاذی کند این اتریشی ایتالیایی تبار توانست سر و سامانی به وضع آشفته تهران بدهد ناصرالدین شاه که از اقدامات کنت راضی بود برای اینکه دهن یاوه‌گویان و از جمله کامران میرزا که در موارد متعدد کوشش می‌نمود اقدامات کنت را بی‌ارزش جلوه دهد ببندد در شعری که سرود به ستایش از کنت و کارهایش پرداخت:

زنهار حذر کنید رندان زبلیس
یک جو نرود به خرج ایشان تدلیس
در کنده «کنت دومونت فورت» خواهد مُرد
در چرخ اگر کند خطایی برجیس

ارادل و اوباش که احتمالاً از عوامل کامران میرزا بودند و اقدامات کنت به منافع نامشروعشان نطماتی وارد آورده بود با چراغ سبز بعضی از مقامات، تصمیم گرفتند ضرب شستی به «کنت» نشان دهند به همین جهت آنان دختر جوان کنت را که لیلی نام داشت ربودند و به محل «چاله سیلابی» که گویا محله خوشنما می‌نموده است می‌برند و به همین جهت در همان هنگام این ترانه عامیانه از سوی مخالفان کنت ساخته شد و در کوی برزن خوانده می‌شد:

لیلی را بردند چاله سیلابی، لیلی
براش آوردند سیب و گلابی، لیلی
لیلی گل است، لیلی
خیلی خوشگل است لیلی

«کنت آنتوان دومونت فورت» پس از چهارده سال خدمت در ایران و سر و سامان دادن به وضع آشفته و بی‌سر و سامان نظم و امنیت تهران «سرانجام بر اثر دسیسه و تحریک، تقنین عده‌ای از درباریان که در رأس آنان کامران میرزا فرزند شاه و حاکم تهران قرار داشت از سمت خود معزول گردید»^(۱) و از آن هنگام تا ورود افسران سوئدی نظمیه در زمان احمدشاه قاجار و تشکیل دوباره این اداره به سبک اروپایی، ریاست نظمیه با نظامیان ایرانی بود و در این مدت اقدامات چشمگیر و درخور گفتنی از این اداره و رؤسای آن که زیر نفوذ حاکم تهران و دیگر مقامات بودند دیده نمی‌شود.

■ درخواست کمک دولت ایران از دولت سوئد برای بنیاد نهادن یک شهربانی نوین در ایران

دولت ایران که نتیجه خوبی از استخدام افسران سوئدی در ژاندارمری گرفته بود به جهت سر و سامان دادن به وضع نظمیه، در زمستان سال ۱۲۹۱ تصمیم گرفت چند افسر سوئدی را هم به استخدام این اداره درآورد به همین جهت نخست گفتگوهای اولیه با ژنرال یالمارسن فرمانده سوئدی ژاندارمری ایران انجام گرفت و با کمک و راهنمایی وی در نوبت اول و در سال ۱۲۹۲ سه کارشناس نیروهای انتظامی سوئدی که عبارت بودند از ۱- وستاهل ۲- برگدال ۳- ارفاس، وارد ایران شدند «در این هنگام قاسم خان والی سردار همایون رئیس کل نظمیه بود. آن گروه از کارکنان شهربانی که نمی‌خواستند به اصطلاح زیر بلیت و فرمانبردار مستشاران سوئدی باشند و طبعاً میل داشتند اداره امور نظمیه با خود آنان باشد شهربانی را ترک گفتند و سردار همایون نیز از سمت خویش استعفا کرد. وستاهل و همکاران سوئدی اش برگدال و ارفاس سه ماه در

تهران سرگرم مطالعه بودند و پس از سه ماه در نظمیة حضور یافته و آن را از سردار همایون تحویل گرفتند، وستداهل دو نفر مترجم به نام رادسر و مدیر الملک^(۱) برگزیدند، رادسر پیش از ورود سوئدی‌ها در تهران وارد خدمت پلیس شد و صاحب منصب جزء بود^(۲) افسران سوئدی پس از تحویل گرفتن نظمیة دست به اقدامات گسترده‌ای در این اداره زدند که در اینجا بطور کوتاه به مواردی از آنها اشاره می‌گردد:

۱- پاکسازی شهربانی از افراد مخالف نظم نوین

همانگونه که گفته شد پس از آغاز بکار افسران سوئدی در شهربانی، گروهی که مخالف حضور آنان بودند استعفا دادند و گروهی هم که شہامت استعفاء دادن نداشتند بصورت پنهانی به مخالفت می‌پرداختند و به اشکال گوناگون کارشکنی می‌کردند «در آن وقت کارشکنی هم بر علیه افسران سوئدی بوسیله کارمندان قدیم شروع شده و از خارج نیز تقویت می‌گردیدند، تشکیل نظمیة مرتب، همیشه مخالف منافع عده زیادی است که از این ممر سوءاستفاده‌های سرشاری حاصل می‌نمایند، این قبیل اشخاص ترقی یک چنین اداره‌ای را نمی‌توانند با سکوت تحمل کنند آذامه همکاری افسران سوئدی با اینگونه افراد ناممکن بود به همین جهت هیأت مستشاری سوئدی پس از مطالعه و بررسی پرونده استخدامی افسران شاغل در شهربانی حدود ۶۰ تن از آنان را اخراج کردند»^(۳) پس از این پاکسازی بود که وستداهل و دیگر همکارانش توانستند دست به اقدامات اصلاحی و بنیادی دیگر در شهربانی بزنند.

۲- ایجاد آموزشگاه پلیس

دومین اقدام وستداهل به عنوان رئیس نظمیة و همکارانش پس از پاکسازی، تأسیس دو آموزشگاه برای تربیت و آموزش پرسنل این ارگان بود افزون بر نیروهای تازه استخدام که می‌بایست دوره آموزشی را بگذرانند. نیروهای قدیمی هم موظف به دیدن دوره‌هایی در این آموزشگاه‌ها شدند. در یکی از این آموزشگاه‌ها که به «مدرسه آسپیرانی موسوم بود، افراد پلیس را در رشته‌های آگاهی و کشف جرایم و کارآگاهی، تعقیب مجرمین سیاسی تعلیم می‌دادند»^(۴)

۳- تقسیم تهران به ۱۰ منطقه و راه‌اندازی کلانتری در هر یک از این مناطق

وستداهل و همکارانش پس از اقدامات گفته شده تهران را به ۱۰ منطقه تقسیم نمودند و در هر منطقه یک کلانتری تأسیس کردند، کلانتری‌ها و یاقبول سوئدی‌ها «کمیساری‌ها» دهگانه در این مناطق عبارت بودند از: ۱- ارگ ۲- دولت ۳- حسن آباد ۴- سنگلیج ۵- قنات آباد ۶- مهدیه ۷- قاجاربه ۸- بازار ۹- عودلاجان ۱۰- شهرنو

۴- ایجاد اداره آگاهی (تأمینات) به شکل نوین

۱- مدیر الملکت لقب محمود حم است او در سالهای بعد به مقام وزارت امور خارجه ایران رسید.

۲- نظم و نظمیة در دوره قاجاریه، ص ۱۸۶.

۳- تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۲۹۶

۴- همان، ص ۲۹۶.

یکی از کارهای بسیار خوب و سودمند افسران سوئدی تأسیس اداره آگاهی یا به قول آن زمان «تأمینات» به سبک نوین و آشنایی پرسنل این اداره با آخرین روش‌های کشف جرایم بود «پلیس تأمینات برای نخستین بار در زمان سوئدی‌ها با طبقه‌بندی جرایم آشنا شد و هر شعبه‌ای در تحقیق یک یا دو نفر از جرایم، کارشناسی پیدا کردند برای بار اول از روش (Dactyloscopie) انگشت‌نگاری و آنتروپومتري (تن‌پیمایی) در تحقیقات جرایم استفاده شد» اداره آگاهی (تأمینات) در روزگار سوئدی‌ها دارای هفت شعبه بود که «به جرایم قتل و جرح، سرقت و جیب‌بری، حمل اسلحه، سکه‌قلب، تقلب، هتک ناموس و منافیات عفت و فریب اطفال و همچنین امور مهمانخانه‌ها و کاروانسراها رسیدگی می‌کرد و افزون بر این عملیات مربوط به تشخیص هویت مجرمین را نیز بر عهده داشت».^(۱)

اینک پس از گفتاری کوتاه درباره چگونگی تشکیل نظمیه (شهربانی) به سبک نوین بدست افسران سوئدی و اقدامات آنها، در اینجا به شرح حال یکایک این افراد پرداخته می‌شود.

تبرستان

www.tabarestan.info

افسران سوئدی نظمیه (شهربانی) ایران

● ژنرال وستداهل

وی در اواسط سال ۱۲۹۲ (۱۹۱۳ میلادی) بنا بر دعوت دولت ایران (در زمان نخست‌وزیری مستوفی‌الممالک) همراه دو سوئدی دیگر بنام «برگدال» و «ارفاس» وارد ایران شد و به ریاست نظمیه تهران منصوب گردید و وستداهل در هنگام ورود به ایران دارای درجه سرگردی بود که بعدها تا درجه ژنرالی ارتقاء یافت. او پیش از آمدن به تهران کفیل یکی از کلاتری‌های شهر استکهلم بود، وستداهل در طول اقامتش در ایران که ده سال و چهار ماه به درازا کشید توانست در تهران و بعضی از شهرهای ایران نظمیه‌هایی نوین و آشنا به علم روز پایه‌گذاری کند. او در اوایل کار بدلیل نداشتن امکانات از پرسنل و امکانات ژاندارمری با موافقت ژنرال یالمارسن فرمانده سوئدی این ارگان استفاده نمود «نخستین اقدام وستداهل پس از تصفیه اداره نظمیه آموزش افسران و افراد آن بود، وستداهل برای این کار از لاسن^(۱) یاری گرفت و سیصد نفر پاسبان را برای اخذ تعلیمات به ساخلوی باغشاه و سیصد نفر دیگر را به ساخلو یوسف‌آباد^(۲) گسیل داشت و وستداهل علاوه بر این در مجاورت اداره مرکزی نظمیه در میدان سپه سابق دو آموزشگاه دایر کرد...»^(۳)

اقامت ده‌ساله ژنرال وستداهل در ایران با رویدادهای بسیار و تعیین‌کننده‌ای مصادف بود که نتایج بسیاری از این رویدادها چیزی جز هرج و مرج و آشوب و آشفته‌گی اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نبود از جمله این رویدادها می‌توان به این موارد اشاره نمود:

- ۱- آغاز جنگ جهانی اول و اشغال بخش‌هایی از کشورمان بوسیله نیروهای نظامی روس و انگلیس و عثمانی
- ۲- تشکیل «کمیته دفاع ملی» جهت مبارزه با عوامل روس و انگلیس و مقابله با متجاوزان
- ۳- کوچ سیاستمداران و تعدادی از نمایندگان ملی‌گرا مجلس از تهران و دیگر شهرهای ایران به کرمانشاه و تشکیل دولت دومی در ایران با نام «دولت موقت مهاجرین» این دولت که بیشتر اعضای آن از اعضای نفرت‌کمیته دفاع ملی بود

۱- درباره نامبرده نگاه شود به بخش افسران سوئدی ژاندارمری ایران در این کتاب.

۲- آموزشگاههای نام برده شده هر دو از آن ژاندارمری بوده است.

۳- نظم و نظمیه در دوره قاجاریه، ص ۱۸۷.

در اواسط جنگ جهانی اول اعلام موجودیت نمود.

۴- پیدایش سازمانی انقلابی با مشی مسلحانه با نام « کمیته مجازات »

۵- کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ سیدضیاء و رضاخان که سرانجام منجر به برکناری احمدشاه قاجار و روی کار آمدن حکومت پهلوی گردید.

ژنرال وستداهل با توجه به پست مهم و حساسی که داشت خواه ناخواه در بیشتر این موارد بطور مستقیم یا غیر مستقیم درگیر بود که در اینجا به مواردی از آنها و همچنین زندگی شخصی او در ایران و گفتگوهای او با روزنامه‌ها و اشاره می‌گردد.

■ بی‌خبری وستداهل از اقداماتی برای تغییر پایتخت

نزدیک به یک سال از اقامت وستداهل به عنوان رئیس نظمیته تهران گذشته بوده که جنگ جهانی اول، آغاز گردید و پس از مدتی پای نیروهای متجاوز روس و انگلیس و عثمانی به کشور بیطرف ایران باز شد و نیروهای تجاوزگر روس حتی تا نزدیکی تهران پیش آمدند دولت ایران در اعتراض به این اقدام روس‌ها تصمیم به انتقال پایتخت از تهران به اصفهان گرفت^(۱) (بیشتر به اصرار نیروهای ملی‌گرا و پرسنل ژاندارمری) بیشتر افسران سوئدی و ایرانی ژاندارمری از هواداران دو آتشه انتقال پایتخت و حرکت هر چه سریعتر احمدشاه قاجار به اصفهان بودند، با اینکه این طرح سرانجام در لحظات آخر منتفی اعلام گردید و احمدشاه از تهران خارج نشد^(۲) ولی گروه زیادی از ملی‌گراها و افسران ژاندارمری از تهران خارج شدند (این افراد چندی بعد دولت «موقت مهاجرین» را در کرمانشاه تأسیس نمودند). اما مطلبی که در این بین جالب است بی‌خبری وستداهل از این ماجرا تا آخرین ساعات بوده است و سؤال اینجاست افسران سوئدی ژاندارمری که خود در این ماجرا دخیل بوده‌اند چرا به موقع وستداهل را از ماجرا مطلع نکرده‌اند. این مسئله می‌تواند بیانگر این واقعیت باشد که وستداهل کوشش می‌نموده که در آن هنگام خود را از جریانات سیاسی کنار نگاه دارد و روی همین اصل هموطنان او در ژاندارمری و حتی نظمیته به او اطلاعاتی در این باره نداده بودند، در اینجا شرح ماجرا به صورت کوتاه از کتاب خاطرات عبدالله بهرامی آورده می‌شود: «یک روز صبح که من به اداره آمدم هیجان شدیدی در میان آژانها و سوارها مشاهده کردم

۱- در جنگ جهانی دوم در زمان رضاشاه پهلوی دولت ایران از ترس اشغال تهران توسط روسیه یک همچنین تصمیمی گرفت که البته عملی نگردید.

۲- گروهی بر این باور هستند که این حرکت یک مانور سیاسی بود که دولت با زیرکی به آن دست زد و نتیجه مثبت هم که همانا بازگشت نیروهای روس از نزدیکی تهران و عدم اشغال این شهر بود گرفت. عبدالله بهرامی در خاطرات خود در این باره چنین نوشته: «اساسا چنین تصور می‌رود که اخبار حرکت شاه و دولت یک پنهان سیاسی بود که شخص مستوفی‌الممالک (نخست‌وزیر) برای جلوگیری از ورود قشون روس به تهران بکار برده و در دربار به هیچ‌وجه مقدمات سفر فراهم نشده بود».

که علت آن را نمی‌توانستم حدس بزنم، تعدادی قاطر و سایر چهارپایان را دیدم که آژان‌ها آنها را جلب کرده و در توی حیاط معطل هستند، تمام اعضای دواير مختلف در عرض اینکه به دفاتر خود بروند در جلوی میدان توپخانه ازدحام کرده بودند، در آنجا هم تعداد زیادی قاطر و سایر چهارپایان به بیگاری آورده بودند و صاحبان آنها التماس و تضرع می‌نمودند، و در آنجا به من گفتند که الساعة اعلیحضرت از قصر حرکت خواهد کرد و به اصفهان خواهند رفت. حسب الامر، تمام ادارات مخصوصاً نظمیه هم تهران را باید ترک نمایند یکی از مأمورین مخفی که بیشتر در مجلس و با نمایندگان ارتباط داشت گفت از یرشب عده‌ای از وکلای شهر به طرف قم رفته‌اند و معروف است که عده زیادی امروز و فردا خواهند رفت. در این بین وستداهل که تازه رسیده بود و از دربار او را با تلفن احضار کرده بودند از اداره بیرون آمد و از دیدن این بساط، از من بیشتر تعجب کرد و از من پرسید که کدام یک از صاحب‌منصبان سوئدی دستور حرکت پلیس را داده‌اند. خود او هم مثل من از همه جا بی‌خبر بود. من آن وقت اظهار بی‌اطلاعی کردم. بعد معلوم شد که اریکسن رئیس پلیس که خودش به تنهایی با سایر سوئدی‌های ژاندارمری از ایران رفت این فرمان را صادر کرده است. وستداهل با معاون خود «مشیر همایون» به هیئت وزرا رفت و بعد از نیم ساعت مراجعت نمود و دستور داد که قاطرهای بیگاری را مرخص نمایند زیرا حرکت شاه موقوف شده، از قرار معلوم فرمانفرما به وسیله سفارت انگلیس شاه را از حرکت تهران باز داشته است و روس‌ها قول داده‌اند که قشون آنها از کرج به این طرف تجاوز نمایند ... دولت مستوفی الممالک بلافاصله پس از اینکه از طرف سفارت انگلیس اطمینان حاصل نمود که قشون روس از ورود به تهران منصرف شده است، ارباب کیخسرو را که با دموکراتها مناسبات زیاد داشت به قم فرستاد و از نمایندگان درخواست نمود که برای حفظ صلح و بی‌طرفی صلاح است که آنها مسافرت خود را به همین نقطه خاتمه داده و به مرکز مراجعه کنند».

■ شایعه استعفای وستداهل و گفتگوی او با روزنامه رعد

در ۱۲ اکتبر ۱۹۱۵ روزنامه رعد در رابطه با شایعه استعفای وستداهل و رفتن او از ایران و همچنین وجود مشکلاتی در اداره نظمیه گفت و گویی با وستداهل انجام داد که متن این گفتگو بنقل از کتاب «ایران در جنگ بزرگ» در اینجا آورده می‌شود: «با رئیس تشکیلات نظمیه ملاقاتی نموده و راجع به سبب عزیمت ایشان سوالاتی کردیم مسیو وستداهل پس از بیان مقدماتی اظهار کردند: بدون آنکه بخواهند درجه صمیمیت و صداقت خود را در ادای وظایفی که بر عهده داشتند و تاکنون به پایان رساندند اظهاری نمایند همین قدر می‌گویند که، به هیچ‌وجه مایل نیستند نتیجه زحمات ایشان از بین برود و بنابراین تأسف دارند که بدون شرایط ثابتی نمی‌توانند در ایران اقامت کرده و با جریان وضعیات ناگوار دم‌ساز باشند.

مسیو وستداهل اظهار کردند: تقریباً بودجه نظمیه در تهران در ماه ۲۵ هزار تومان است در حالی که اگر حقوق برج میزان را حساب کنید ۱۶۰ هزار تومان عقب افتاده دارند و ده هزار تومان هم در ماه حقوق نظمیه رشت و قزوین است و بنابراین اگر دولت مصمم است که در اساس نظمیه تزللی وارد نشود و ایشان هم در خدمت خود (به شرط تصویب دولت سوئد) مداومت نمایند باید قبلاً از طرف دولت یکی از منابع عایدات برای صرف به این موارد تخصیص داده شود که مرتباً

در هر ماه به نظمیۀ پیردازند مسیو وستداهل علاوه کردند که یکسال و نیم است از طرف دولت به ایشان وعده و اطمینان داده شده که پس از افتتاح مجلس تمام کارهای مربوط به نظمیۀ تصفیۀ و حل خواهد شد در صورتی که هنوز هیچ نتیجۀ و اثری از این مواعد دولت مشاهده نگشته و می‌گفتند با این ترتیب نمی‌توانند کار بکنند و شایسته خود نمی‌دانند هر روز به درب ادارات دولتی دویده برای وصول حقوق افراد پلیس ملتجی به اولیاء امور گردند تا با هزاران اصرار پس از چندین هفته پنج هزار تومان دریافت دارند.

مسیو وستداهل می‌گفتند اگر تا اول نوامبر ۱۹۱۵ (۲۲ ذیحجه ۱۳۳۳ هجری قمری) که موقع انقضاء کتترات ایشان است تأمینات لازمۀ داده نشود هر آینه تهران را ترک و به سوئد حرکت خواهند کرد و در دربار سوئد ناگزیر از این اظهار خواهند بود که نمی‌توانستند با داشتن مقام رسمی بنام صاحب‌منصب سوئدی با یک پیشاهلدهای ناسازگاری سازش نمایند».

■ دیدار وستداهل با میرزا کوچک خان جنگلی

میرزا کوچک خان جنگلی در جوانی و پیش از آنکه تبدیل به یک انقلابی بزرگ و یکی از قهرمانان مبارزه با استعمار شود به توصیه سپهدار اعظم فتح‌الله خان سردار منصور و بوسیله خان ملک ساسانی سیاستمدار و نویسنده خوشنام دوره قاجاریه جهت استخدام در نظمیۀ تهران دیداری با وستداهل داشته است، خان ملک ساسانی در کتاب خاطرات خود با عنوان «یادبودهای سفارت استانبول» در این باره چنین نوشته است: «... مسیو وستداهل قبول کرد که هر سه نفر را با رتبه استواری به خدمت نظمیۀ بگمارد (سال ۱۲۹۲ خورشیدی) دو نفر همراهان میرزا کوچک خان قبول کردند ولی میرزا تقاضای درجه افسری داشت. چون مورد قبول وستداهل واقع نشد با هم بیرون آمدیم. بعد از آن تاریخ اغلب به منزل من می‌آمد و با من مأنوس شد در ضمن صحبت، از دخالت‌های اجانب در امور ایران بسیار ناراحت بود...».

■ کمیته مجازات و وستداهل

پیدایش کمیته مجازات در سال ۱۲۹۵ خورشیدی (۱۹۱۶ میلادی) بازتاب گسترده‌ای در جامعه‌ی بحران‌زده آن روزگار ایران داشت در اینجا پیش از پرداختن به برخورد وستداهل و نظمیۀ با این سازمان زیرزمینی و انقلابی تندرو نگاهی کوتاه داریم به تاریخچه آن و سپس به برخورد نظمیۀ به ریاست وستداهل با این سازمان و دستگیری و مجازات آنان. در اوج جنگ جهانی اول یعنی در اوایل شهریور ۱۲۹۵ دو تن از رزمندگان انقلاب مشروطیت به نام‌های میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده که از خانواده‌های اصیل و سرشناس بود و اسدالله خان ابوالفتح‌زاده (سرتیب مستعفی قزاقخانه) که در دفاع از مجلس شورای ملی در واقعه ناگوار به توپ بستن مجلس شرکت داشتند. پس از تبادل نظر و گفتگوهای درباره اوضاع بسیار بحرانی و نابسامان ایران به این نتیجه می‌رسند که منشأ عمده این نابسامانی‌ها عملکرد خائنانه بعضی از سیاستمداران و سران حکومت می‌باشد و سرانجام به این باور می‌رسند که اگر سازمانی انقلابی بنیاد نهاده شود و این خائنان به کیفر برسند جامعه اصلاح خواهد شد و ایران روی آرامش و رفاه و سعادت را به روی خود خواهد دید. کمی بعد

این دو تن نظر خود را با یکی دیگر از دوستان خود به نام محمدنظرخان مشکوة الممالک که او هم یکی از رزمندگان انقلاب مشروطیت بوده در میان می‌گذارند که او هم نظر آنان را برای تأسیس سازمانی که هدفش نابودی خائنان و وطن‌فروشان بود می‌پذیرد و بدینسان سازمانی به نام «کمیته مجازات» متولد می‌گردد.

اعضای نخستین این کمیته «در وهله اول به عملیاتی از قبیل خرید اسلحه و تهیه لباس سیاه و بلند برای شب و غیره دست زدند، ابوالفتح‌زاده رئیس قوه عامه، مشکوة الممالک رئیس دفتر و منشی‌زاده، رئیس کل کمیته گردید»^(۱) بعد از مدت زمانی کوتاه میرزا علی اکبر ارداقی (برادر قاضی ارداقی قزوینی که در دوره استبداد صغیر به دستور محمد علی میرزا در باغشاه به وضع فجیعی به قتل رسید)^(۲) و عمادالکتاب نیز به جمع آنها اضافه شدند و بدینسان کادر مرکزی کمیته مجازات شکل گرفت کمیته‌ای که «اعتلای وطن و قطع دست‌های عوام‌ها، نا پاک بیگانگان از آرزوهای شریف و انسانی آنها بود»^(۳) پس از تکمیل کادر مرکزی، کمیته دست به تنظیم مرامنامه و جذب عوام‌ها اجرایی زد «همین که مرامنامه تنظیم شد مؤسین باکریم دواتگر ضارب شیخ فضل‌الله نوری تماس گرفتند، او نیز با چند تن از رفقای خود جهت اجرای منویات کمیته خود را حاضر اعلام کرد»^(۴).

کمیته مجازات در اواخر بهمن ماه سال ۱۲۹۵ خورشیدی نخستین ترور خود را انجام داد کسی که ترور و کشته شد میرزا اسماعیل خان رئیس انبار غله تهران بود که پیش از آن «پیشکاری دارایی سیستان و بلوچستان را به عهده داشت [او] مقادیر زیادی گندم به بهای ارزان به انگلیسی‌ها فروخت و از این راه سود سرشاری به جیب زد، پس از بازگشت به تهران اصلاً حساب دوران مأموریت خود را به وزارت دارایی پس نداد و چون تکیه‌گاه اصلی او انگلیسی‌ها بودند، از مقامات دولتی کسی وی را تعقیب نکرد تا جایی که روزنامه‌ها به صدا درآمدند و علیه وی مقالات افشاگرانه منتشر نمودند»^(۵) میرزا اسماعیل خان پس از بازگشت از سیستان و بلوچستان با زد و بند توانست پست ریاست غله تهران را بدست آورد او پس از بدست آوردن این سمت به اعمال خیانت‌کارانه و سوجدویانه خود ادامه داد بر اثر این اعمال نادرست، در گرماگرم جنگ جهانی اول و کمبود شدید مواد غذایی به جای اینکه نان و خواروبار با نرخ دولتی و بی‌کم و کاست بدست مردم برسد سر از بازار سیاه در می‌آورد و به همین جهت در تهران قحطی شدیدی پدیدار شد که در واقع مصنوعی بود و پیامدش مرگ و میر بسیاری از مردم تهران بود. ترور میرزا اسماعیل خان بوسیله کریم دواتگر سی و پنج ساله در ساعت ۱۶/۴۵ دقیقه روز ۱۷ فوریه ۱۹۱۷ انجام گرفت.

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۱۶.

۲- تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۲۹۸.

۳- همان، ص ۲۹۸.

۴- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۱۶.

۵- تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۲۹۸.

دومین شکار کمیته مجازات خودکریم دواتگر بود که پس از کشتن میرزا اسماعیل خان بنای باج‌گیری را از کمیته مجازات گذاشت و در چند مورد اضافه بر دستمزد خود پولهایی از کمیته گرفت ولی هر بار پول بیشتری درخواست می‌نمود و چون سرانجام کمیته مجازات در برابر اخاذی‌های او ایستادگی کرد، کریم دواتگر تصمیم به قتل اعضای کادر مرکزی کمیته مجازات گرفت. خود او به یکی از اعضای کمیته مجازات به نام علی اکبر ارداقی که تقریباً از دوستان صمیمی او بوده است در این باره گفت: «اگر تو امروز به نظرم نیامده بودی تمام اعضای کمیته مجازات را نابود می‌کردم این تو بودی که تصمیم مرا به تأخیر انداختی ولی تا فردا تصمیم خود را به مرحله اجراء خواهم گذارد»^(۱) با آگاه شدن کادر مرکزی کمیته مجازات از تصمیم کریم دواتگر این کادر کشتن کریم دواتگر را تصویب کرد. «در ساعت ۹/۵ شب مورخ سوم آوریل ۱۹۱۷ کریم دواتگر در نزدیکی کلیسای ارامنه در محله سنگلج ترور و کشته می‌شود».^(۲)

سومین کسی که بوسیله کمیته مجازات ترور و کشته شد متین السلطنه صاحب امتیاز و مدیر مسئول روزنامه «عصر جدید» بود که به باور کمیته مجازات روزنامه‌اش تبدیل به پاتوق و بلندی‌گوی عوامل استعمار، وطن‌فروشان و خائنان شده بود و در دفاع از اعمال ننگین و زشت میرزا اسماعیل خان رئیس غله تهران سنگ تمام گذاشته بود که همین امر «باعث تحریک احساسات مردم گردید و کمیته مجازات را وادار کرد که او را در لیست سیاه خود وارد کند».^(۳)

«متین السلطنه در ساعت ۲۰/۳۰ تاریخ ۲۲ مه ۱۹۱۷ در اتاق کار خود در محله حسن‌آباد تهران به قتل رسید»^(۴)

«پس از کشته شدن متین السلطنه به جرم همکاری با اجانب میرزا علی اکبرخان که مرد نویسنده و ادیبی بود اولین بیانیه کمیته مجازات را به رشته تحریر درآورد و من این بیانیه را بوسیله ژلاتین در ۵۰ نسخه چاپ کردم و در شهر منتشر نمودیم».^(۵)

در اینجا برای آگاهی بیشتر خوانندگان از آرمان و اهداف اعضای کمیته مجازات نخستین بیانیه این سازمان به نقل از کتاب «ایران در جنگ بزرگ» آورده می‌شود:

هموطنان! متین السلطنه کشته شد در حالیکه با خود بار سنگینی از خیانت و بی‌شرافتی را همراه برد. ما جامعه را از وجود این عنصر بی حیثیت پاک کردیم تا سرمشق برای سایر اشخاص خیانت پیشه باشد که شاید روبه خود را عوض نمایند. حقیقه کمال سرافکنده‌گی و شرمساری برای ملتی است که دیده شود پایه مملکت‌فروشی و جاسوسی و خدمت با جانب در آن بجایی رسیده است که خود آن عوامل ناپاک هم خوب و بد خدمات ایران بر باده خود را انتقاد می‌کنند و از همه بدتر این

۱- اسرار تاریخی کمیته مجازات، ص ۲۱

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۳ و ۴۱۷

۳- تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۲۹۹

۴- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۱۸

۵- از اظهارات منشی‌زاده در بازجویی نظیه به نقل از «ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۳».

قبیل افراد با افکار شیطانی و بلید خود تمام دستجات و عناصر میهن پرست را تخطئه می نمایند. در یک اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی بس حساس (مثل امروز) که ملل دنیا با میلیونها مرد و زن از هستی و استقلال وطن عزیز خود دفاع می کنند بدبختانه در ایران سرشکسته و آشفته افراد و اشخاص فقط از طریق جاسوسی، مملکت فروشی و خیانت و جنایت پیش می روند و ترقی می کنند و کسانی که جاه طلبی و مقام دوستی چشمانشان را کور کرده است تا می توانند بیشتر ایران را در قید اسارت و مذلت و بردگی اجانب محصور و مقید می سازند. متأسفانه این اوصاف رذیل، که در پیشگاه ملل بزرگ و اجتماعات مترقی علامت کمال پستی و ذنانت افراد است در مملکت ما یکی از بزرگترین موجبات ترقی و افتخار بشمار می رود. هموطنان! عشق به وطن یک موهبت طبیعی و خدادادی است و حتی دیده شده است که حیوانات و چهارپایان نیز بدون توجه به مخاطرات عظیم از مسکن و مأوای خود تا پای جان دفاع کرده اند. ما در جلوه چشم خود می بینیم که مصادر امور و افرادی که با هزاران حيله و نیرنگ صندلیهای صدارت و وزارت را به چنگ می آورند کمترین علاقه به سرنوشت ملت، چگونگی اوضاع و احوال مملکت ندارند. بعضی اینکه فردی با تمهید مقدمات یا از طریق سیاسی یا با توسل به جهات مذهبی زمام امور را بدست گرفت، اولین هدف او این است که نقش وطن فروشی خود را بخوبی بازی کند!

هموطنان، با این ترتیب ما ناچاریم ملاک لیاقت و حدود ظرفیت و کاربری و کاردانی متصدیان عالی رتبه دولت و زمامداران را از مقدار خیانت و وطن فروشی آنان بدست آوریم و مدتی است که ما در این زمینه مشغول مطالعه و سنجش هستیم و هریک از افراد را به خوبی تشخیص داده ایم که با انجام چه نوع خیانت و جاسوسی و با چه دستهایی به مقاصد بلید خود رسیده اند.

هموطنان! مجربترین و پخته ترین دیپلماتها در مملکت ما کسانی هستند که به بهترین وجهی بتوانند نظریات جاه طلبانه و مغرضانه و خلاف حق و عدالت و انسانیت مأمورین خارجی و نمایندگان سیاسی دول زورگو و استعمار طلب را اجرا نموده و رضایت خاطر آنها را جلب کنند. این قبیل افراد خود را حتی قهرمان صحنه سیاست و بزرگترین نجات دهنده مملکت معرفی می کنند. محل تردید نیست که وجود یک چنین عناصر عاری از شرافت در مملکت و سکوت مرگبار ملت در مقابل این دسته خائن و وطن فروش از لحاظ سیاسی هر روز اوضاع ایران را وخیمتر می کند و از لحاظ اجتماعی نیز بشماره و تعداد وطن فروشان و جاسوسان می افزاید.

هموطنان! ساعت کار و عمل فرا رسیده است؛ نباید بیش از این اجازه داد که جاسوسان و وطن فروشان ذلت و سرافکنندگی مادر وطن را فراهم ساخته و آن را در ذلت و عذاب غوطه ور سازند. اعضاء کمیته مجازات یاری خداوند متعال تصمیم به فداکاری عظیمی گرفته اند، سعی خواهند کرد برای رهائی هموطنان عزیز از بدبختی و مذلت با خطر و ناکامی و بدبختی روبرو شده و حتی جان خود را در این راه فدا نمایند. به این جهت به نام خدای ایران و در راه تأمین سعادت و خوشبختی افراد ملت ما دست بکار شدیم و با اولین تیر انتقام کمیته مجازات میرزا اسماعیل خان اولین آکتر تأثر وطن فروشی و جاسوسی و خیانت به خاک و خون در غلطید زیرا این مرد انبار غله پای تخت را به عهده داشت و بدستور اجانب و به منظور تأمین نظریات جاه طلبانه خود، با ایجاد قحطی مصنوعی در تهران باعث مرگ و میر عده از اهالی

بایخت شد. پس لازم بود که به سزای عمل پست خود برسد و نقشه خائنانه‌اش با خود او در دل خاک مدفون گردد و نتواند خوشبختی و سعادت خود را در مذلت و بیچارگی و استیصال هموطنان و قدرت و شوکت اجانب ببیند. اکنون برای دومین بار مأموریت خود را اجراء کرده‌اند. کمیته مجازات با هیچ یک از دستجات سیاسی داخلی و خارجی ارتباطی ندارد و اولین تشکیلات در ایران است که با یک پروگرام صحیح و مقدس دور از تمام اغراض و نظریات شخصی شروع به کار و عمل کرده است. کمیته مجازات تنها هدفش از بین بردن خائنین و جاسوسها و خدمتگذاران دستگاههای خارجی است بدون اینکه به شخصیت و مقام و دسته‌بندی آنها توجه داشته باشد. کمیته مجازات مصمم است انتقام خون بیگناهان مملکت را از خائنین و عمال خارجی و جاسوسها باز ستاند و باید همه مردم اصلاح طلب و علاقمند به بقای ایران عزیز این کمیته را بمثابة دستی که از آستین منتقم حقیقی بیرون آمده تا ریشه جاسوسی و وطن‌فروشی را از ایران بکند تلقی نماید. کمیته مجازات از عموم هموطنان درخواست می‌کند که خیانتکاران را در هر ایاس و شغلی که می‌باشند معرفی نمایند. در پایان کمیته مجازات با صدای بلند این جمله آسمانی و ملکوتی را بگوش خیانتکاران فرو می‌خواند:

«سرزمینی که محل سکونت و آقائی ایرانیان با فرو افتخار بوده بیش از این نباید مرکز جاسوسی و خیانت مشتی عناصر پلید باشد».

هرگاه شما نمی‌خواهید به مادر وطن ترحمی کنید، به مادر و فرزندان و همسر خود رحم نمایید و بدانید در قرن بیستم دیگر نمی‌شود به خیانت و جاسوسی ادامه داد در این قرن جاسوسی و بی‌شرافتی و وطن‌فروشی به اجانب محکوم به مرگ و زوال است.

محل مهر کمیته مجازات و یک امضاء غیر قابل تشخیص.»

چهارمین شکار کمیته مجازات روحانی و مجتهد معروف تهران «آقامیرزا محسن» بود او در ساعت ۱۰/۲۰ روز ۷ ژوئن ۱۹۱۷ ترور و کشته شد «میرزا محسن در حالی که سوار بر الاغ بود و حاجی عبدالعلی نوکرش دنبالش بود، از منزل قوام السلطنه برمی‌گشت در موقع ورود به منزل خود در حین رسیدن به چهار راه مسجد جامع دو نفر ناشناس که از چند ساعت قبل در آن حوالی قدم می‌زدند، میرزا محسن را هدف تیر قرار دادند و چون تیر اولی به خطا رفت، دومی هفت گلوله بسوی او شلیک کرد، آقا میرزا محسن کشته و قاتلین شروع به فرار کردند. اطلاعاتی که درباره این قتل بدست آمده حاکی از آن بوده که بعضی از عابرین و اشخاص ناظر قاتلین را شناخته‌اند ولی علائم و آثاری که از آنها باقی مانده مأمورین را به کشف قطعی جرم نزدیک نساخت».^(۱)

پنجمین کسی که بوسیله یکی از اعضای کمیته مجازات کشته شد «منتخب الدوله»^(۲) بود، او نه با رأی و نظر کمیته

۱- گزارش کمیسر ۸ بازار در مورخ ۷ ژوئن ۱۹۱۷، به نقل از «ایران در جنگ بزرگ» ص ۴۱۸.

۲- داماد حسن وثوق الدوله و از تبار اشراف ایران. او تحصیلات خود را در بیروت به پایان رسانید. در امور مالی متخصص بود، (تهران در گذرگاه تاریخ ایران، ص ۲۹۹).

مجازات بلکه با نظر و دستور یکی از اعضای آن به نام «بهادر السلطنه» که با منتخب الدوله دشمنی شخصی داشت کشته شد و همین عمل خودسر و کینه‌توزانه ضربه سخت و هولناکی به کمیته وارد کرد و می‌توان گفت یکی از دلایل عمده از هم پاشیدگی و انهدام کمیته مجازات همین کار نابخردانه و سنجدیه بهادر السلطنه بود، پس از این ترور، بانی آن یعنی بهادر السلطنه سخت مورد بازخواست و اعتراض کادر مرکزی کمیته مجازات قرار گرفت، بهادر السلطنه که گمان نمی‌کرد اینگونه مورد اعتراض اعضای کمیته قرار گیرد از آینده خود بیمناک شد و ترسید که به سرنوشت کریم دوانگر دچار گردد، او برای حفظ جان خود تصمیم گرفت که اعضای کمیته مجازات را لو دهد و به همین جهت پنهانی به نزد ستداهل رئیس سوندی نظمیه تهران رفت نام اعضاء و اسرار کمیته مجازات را افشاء نمود «... در این امر همه متفق القولند که اسامی و نشانی دقیق اعضاء کمیته را روزی بهادر السلطنه به کلنل س. ک. و ستداهل رئیس کشکلات نظمیه ایران تبلیم می‌کند و بلافاصله در ۲ شوال ۱۳۳۵ (امرداد ۱۲۹۶) اعضاء کمیته همه دستگیر می‌شوند.»^(۱)

تا پیش از کشته شدن منتخب الدوله کمیته مجازات در بین مردم و بعضی از رجال و سیاستمداران دارای محبوبیت بود حتی مستشارالدوله که در آن هنگام وزیر داخله (کشور) بوده است بر این باور است که احمدشاه قاجار تا پیش از قتل منتخب الدوله با عملیات کمیته مجازات موافق بوده است شاه فقط پس از ترور منتخب الدوله است که در یک نشست خصوصی نارضایتی خود را از اقدامات این سازمان ابراز می‌دارد: «کمیته مجازات از مسیر خود منحرف شده است...»^(۲) همانگونه که گفته شد تا پیش از ترور منتخب الدوله عملیات کمیته مجازات با استقبال مردم روبرو می‌شد ولی در مقابل، وطن‌فروشان و جاسوسان سخت به وحشت افتاده بودند و دست و پای خود را جمع کرده بودند تا جایی که نخست‌وزیر همان دوران یعنی وثوق الدوله که نماد خیانت و وطن‌فروشی است از ترس به کفر رسیدن توسط این سازمان ناچار به استعفاء شد «یکشنبه ۵ شعبان ۱۳۳۵ (۲۶ مه ۱۹۱۷) جلسه فوق العاده هیئت وزراء در منزل وثوق الدوله تشکیل گردید و رئیس الوزراء به همکاران خود اطلاع داد که تصمیم به استعفا گرفته است»^(۳) علت را بطور واضح تصریح نکرد اما معلوم بود که تأثیر انقلاب روسیه در میان آزادیخواهان و عملیات کمیته مجازات موجب وحشت و نگرانی وثوق الدوله شده «...»^(۴).

در کتاب «تهران در گذرگاه تاریخ ایران» درباره ترس سران خیانت‌کار حکومت از جمله وثوق الدوله چنین آمده است: «اقدامات تروریستی کمیته مجازات چنان ترس و وحشت در دل خیانت‌کاران و کارگزاران وابسته به استعمار پدید آورده بود که آرام و قرار و خواب راحت را از آنان سلب کرده بود، چنانکه یکی از رجال آن زمان تعریف کرده: که روزی در

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۳۰.

۲- اسرار تاریخی کمیته مجازات، ص ۹۹.

۳- استعفا نامبرده در روز ۲۸ مه ۱۹۱۷ از طرف احمد شاه قاجار پذیرفته شد - ایران در جنگ بزرگ ص ۴۱۴.

۴- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۱۴.

فصل خزان در منزل وثوق الدوله (حسن وثوق عاقد قرار داد ایران بر باده ۱۹۱۹) در تحریرش بودیم از قیافه او وحشت و نگرانی زیاد به چشم می‌خورد و گاه از صدای برگ درختان چنار که بر زمین می‌افتاد دچار وحشت می‌شد و همچنین می‌پنداشت که کسی در پشت درختان انبوه باغ مخفی شده است».

در کتاب «اسرار تاریخی کمیته مجازات» درباره ترس و وحشت خیانت‌کاران از کمیته مجازات چنین نوشته شده است: «کمیته مجازات در بادی امر طوری عمل کرد که همه خیال می‌کردند که تروریست‌های آن، همه جا بوده و از کلیه اعمال خائنین به وطن و خیانت‌های آنان مستحضر بوده و به همین جهت هرکس کمترین انحرافی در زندگی سیاسی و اداری خود مرتکب می‌شد بر جان خود ایمن نبود و تصور می‌کرد اسم او در لیست سیاه کمیته مجازات قرار گرفته و به سرنوشت دیگر متهمین دچار خواهد شد».

■ سرانجام کمیته مجازات

نظمیه تهران به ریاست وستداهل سوئدی با سر نخ‌هایی که خود بدست آورده بود و با کمک مؤثر یکی از اعضای خائن کمیته مجازات یعنی «بهادر السلطنه» توانست به فعالیت این سازمان زیرزمینی که در اواخر بهمن ۱۲۹۵ با ترور میرزا اسماعیل خان آغاز شده بود در مرداد ۱۲۹۶ پس از ترور منتخب الدوله خاتمه دهد.

تا پایان مرداد ۱۲۹۶ کلیه اعضای کمیته مجازات دستگیر و روانه زندان شدند دستگیر شدگان به مدت نه ماه در زندان بودند ولی به دلیل بروز بیماری در بین آنان با درخواست آنها مبنی بر انتقال همگی به منزل ابوالفتح‌زاده موافقت شد. بهادر السلطنه که خیانتش بر همگان آشکار شده بود «خود را در تنگنای عجیبی مشاهده می‌کند، به کلنل وستداهل متوسل می‌شود که او را دوباره به محل اول یعنی زندان عودت دهند، وستداهل هم خواهش او را می‌پذیرد»^(۱) منشی‌زاده هم به دلیل ابتلا به بیماری حصبه و با مساعدتی که با او می‌شود به منزل خودش منتقل و در آنجا زیر نظر گرفته می‌شود.

با روی کار آمدن کابینه «صمصام السلطنه» اعضای کمیته مجازات از زندان‌های رهایی می‌یابند. دو تن از اعضای فعال کمیته یعنی مشکوة الممالک و احسان‌الله‌خان که آینده‌نگر بودند و پیش‌بینی می‌کردند که عمر کابینه صمصام السلطنه طولانی نخواهد بود به مازندران و گیلان گریختند، هنوز مدت زمان زیادی از گریز این دو تن نگذشته بود که پیش‌بینی آنها درست از کار درآمد، دولت صمصام السلطنه سقوط کرد و وثوق الدوله که از دشمنان قسم خورده کمیته مجازات بود به درخواست «علماء و معارف که در شاه‌عبدالعظیم تحصن کرده بودن بر کرسی ریاست وزراء نشست»^(۲).

اولین اقدام نخست‌وزیر جدید یعنی وثوق الدوله دستور دستگیری دوباره اعضای کمیته مجازات بود، همگی به جز آن دو تن که به مازندران و گیلان فرار کردند دستگیر و زندانی شدند که مدتی بعد، «رشیدالسلطان» و «حسین‌خان‌الله» از

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۳۰.

۲- همان.

اعضای اجرایی کمیته به مرگ محکوم گردیدند، محل اعدام آنان میدان توپخانه بود و هر دو در یک روز در این میدان اعدام شدند «... حسین خان‌لله و رشیدالسلطان را با فریاد «زنده باد کمیته مجازات» «مرگ بر خائنین» به پای دار می‌بردند، وداع رشیدالسلطان با مردم تماشاچی و پاسابانان زندان می‌گویند به حدی مؤثر بوده که پاسابانی در حال اغما به زمین می‌افتد»^(۱) عبدالله بهرامی که خود از افسران نظمیه در همان روزگار بوده است در کتاب خاطراتش در این باره چنین نوشته است: «... هر دو نفر مرگ را با رشادت استقبال کردند، رشیدالسلطان قبل از مصلوب شدن همین که دژخیم طناب را به گردن او می‌آویخت یک دفعه فریاد بلندی نمود که در تمام میدان پیچید و داد زد: «مرده باد وثوق‌الدوله و نیست باد سلطنت بریتانیای کبیر».

یک روز پس از اعدام این دو تن، بنیادگذاران کمیته مجازات را یعنی ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده که هنوز در بین مردم و بعضی از دولتمردان از محبوبیت و شخصیت خاصی برخوردار بودند و تا آن هنگام در محل «باغشاه» و به طور جداگانه نگهداری می‌شدند و اعدام آنان احتمالاً بازتاب ناخوشایندی در پی داشت ظاهراً به عنوان تبعیض به کلات نادری واقع در استان خراسان، از تهران با وضع نامناسبی در کمی پس از نیمه شب خارج می‌کنند و در بین راه و در نزدیکی سمنان و با توطئه قبلی آنها را به عنوان اینکه می‌خواسته‌اند فرار کنند به قتل می‌رسانند. عامل اجرای این توطئه یکی از افسران ژاندارمری به نام مغیث‌الدوله امیرعلایی بوده است. جریان اجرای توطئه و قتل این دو تن اینگونه بوده است: «در دو فرسخی سمنان در قهوه‌خانه «میان‌خانه» ژاندارم‌ها پیاده می‌شوند و به آنها پیشنهاد می‌کنند آرام‌آرام بروند تا اینها از عقب برسند، همینکه دوست قدمی از قهوه‌خانه دور می‌شوند ژاندارم‌ها با هیاهو بر اسب‌های خود سوار شده و انمود می‌کنند که محبوسین قصد فرار داشته‌اند و شروع به شلیک می‌کنند، ابوالفتح‌زاده در اثر اصابت تیری به قلب در دم از اسب فرو می‌غلند، منشی‌زاده به طرف ژاندارم‌ها می‌تازد با یکی از آنها گلاویز می‌شود و فریاد می‌کشد: رفقای دیگر مرا در تهران کشتند این رفیق را هم در اینجا... تیر ژاندارم‌ها و قنداق و سرنیزه تفنگ آنها او را بر زمین می‌غلطانند...»^(۲)

■ سرانجام دیگر اعضای کمیته مجازات

میرزا علی اکبرخان ارداقی، عمادالکتاب و مشکوة‌الممالک که او را هم دوباره دستگیر و از مازنداران به تهران آورده بودند به مدت پنج سال به خارج از تهران تبعید شدند. میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز با وساطت تنی چند از دوستان و بستگانش که با وثوق‌الدوله آشنایی و رابطه داشتند از زندان رهایی یافت.

بهادرالسلطنه «در جنگ‌های با اسمعیل آقا سمیتقو (باغی و شورشی مناطق آذربایجان و کردستان) از طرف قوای دولتی جاسوسی می‌کرده و پس از قلع و قمع اکراد به وضع فجیعی جان سپرده است»^(۳).

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۳۰.

۲- همان.

۳- همان.

برای دیگر اعضای کمیته مجازات محکومیت‌هایی از پنج تا پانزده سال زندان در نظر گرفته شد.

■ نگاهی به روند برخورد نظامیه به ریاست و ستداهل با کمیته مجازات

در اینکه بنیانگذاران کمیته مجازات و بیشتر اعضای آن مردانی میهن‌پرست، پاکدامن و فداکار بودند هیچ گمانی نیست. ولی پرسش اینجاست که آیا با شیوه‌های ترورستی و ایجاد جو ترس و وحشت می‌توان به اهدافی عالی مانند آزادی، عدالت و ... دست یافت؟

آیا یک سازمان زیرزمینی هرچند که اعضای آن درست‌کار و پاکدامن باشند صلاحیت آن را دارند که یک فرد خطا کار حتی حائن به مردم و کشور را بطور غیابی محکوم به مرگ نمایند؟ تاریخ می‌گوید برگزیدن شیوه ترور و اعدام افراد حتی از بدترین نوع آن از صلاحیت یک گروه که حتی دارای آرمان‌های خیرخواهانه باشد بیرون است و در چهارچوب مبارزات سیاسی و اجتماعی اینگونه حرکات جایگاه مناسبی ندارند و معمولاً هم نتایج مثبتی به بار نمی‌آورند و همانند جرقه‌ای می‌ماند که پس از مدتی کوتاه به خاموشی می‌گرایند به همین جهت عمر کمیته مجازات از آغاز عملیات بیشتر از شش ماه دوام پیدا نمی‌کند و به سرنوشتی دچار می‌شود که پیش از آن اینگونه سازمان‌ها شده بودند یعنی دستگیری اعضا، زندان و اعدام و در نهایت نابودی سازمان.

گفتنی است که اگر نبود حمایت‌های غیرمستقیم تعدادی از سران حکومتی مانند مستوفی الممالک (نامبرده در چندین دوره نخست‌وزیر بود)، مستشارالدوله (وزیر کشور) و حتی خود احمدشاه قاجار، عمر کمیته مجازات به شش ماه هم نمی‌رسید ولی به دلیل نظر مساعد این افراد نسبت به کمیته و همچنین افراد بانفوذ دیگری که مخالف سیاست‌های استعماری انگلیس و عوامل آنها در ایران بودند اعضای کمیته مجازات توانستند مدتی کوتاه پس از دستگیری در نوبت اول از زندان رهایی یابند. وستداهل به عنوان رئیس شهربانی به آرمان‌ها و ایده‌های یک سازمان آن هم از نوع زیرزمینی و ترورستی‌اش کاری نداشت، برای او حفظ امنیت، انجام وظیفه و جلب رضایت دولت و حفظ آبروی شهربانی و خودش هدف نهایی بود ولی او در راه رسیدن به این اهداف با مشکلات و موانع بسیاری روبرو بود.

در جریان پیدایش و عملیات کمیته مجازات چشمان بسیاری به وستداهل و نظامیه دوخته شده بود، وستداهل می‌دانست عدم شناسایی به موقع اعضای کمیته مجازات و نابودی آن به معنای باخت او و دیگر افسران سوندی خواهد بود.

به گمان زیاد اگر نبود حمایت‌هایی که گفته شد با توجه به اینکه اعضای کمیته مجازات به اندازه‌ای که شایسته و بایسته است در حفظ اسرار سازمان کوشا نبودند، دستگیری اعضای آن و انهدام این سازمان حتی در اوایل کار برای وستداهل و شهربانی زیاد نمی‌توانسته سخت و مشکل باشد. یکی از دلایل درستی این گفتار می‌تواند این حرکت وستداهل باشد که نقل می‌گردد. وستداهل پس از آنکه توانست اسامی کلیه اعضای کمیته مجازات را بدست آورد و با اینکه دستگیری آن افراد وظیفه‌اش بود و از مدت‌ها پیش از او خواسته شده بود به این کار اقدام کند، چون از جریان‌ات پشت پرده آگاهی داشت برای

اتمام حجت و برای اینکه به خودش ایرادی گرفته نشود لیست اسامی را در پاکتی می‌نهد و در جلسه هیئت دولت حضور می‌یابد و پاکت را به رئیس الوزراء می‌دهد و از رئیس الوزراء درباره دستگیری اعضای کمیته مجازات کسب تکلیف می‌کند؛ که «... او هم بدون آنکه در پاکت را بگشاید روی آن می‌نویسد به رئیس نظمیه اجازه داده می‌شود که اشخاصی که اسامی آنها در این صورت درج شده دستگیر و با اختیارات تام قانونی تعقیب و مجازات نماید».^(۱) وستداهل پس از آنکه در حضور کلیه وزراء بطور قاطع و روشن دستور دستگیری اعضای کمیته مجازات را از نخست‌وزیری می‌گیرد ولی باز چون می‌دانست احمدشاه قاجار به دلایلی، زیاد با اقدامات کمیته مجازات مخالف نیست^(۲) به حضور احمدشاه رسید و از او که به دلیل ترویجی مورد منتخب‌الدوله دیگر به این سازمان خوشبین نبود و همچنین از سوی دولت انگلستان تحت فشار بود دستور دستگیری اعضای کمیته مجازات را هم از شاه جوان قاجار گرفت.^(۳)

■ وستداهل دستور دستگیری اعضای کمیته مجازات را صادر می‌کند

وستداهل در ۲۱ - ۱ مرداد ۱۲۹۶ دستور دستگیری سران کمیته مجازات را صادر کرد، در این روز نخست عمادالکتاب (نویسنده بیانیه‌های کمیته) و ارداقی دستگیر شدند «هنگامی که عمادالکتاب و ارداقی در اداره مشغول کار بودند بوسیله مأمورین به نظمیه احضار و به اتاق آقای عبدالله خان [بهرامی] رئیس اداره تأمینات منتقل می‌شوند و سپس از آنجا آنان را به اتاق وستداهل رئیس وقت نظمیه وارد نموده و تحویل مازور محمودخان رئیس زندان می‌نمایند، مازور محمودخان به دستور وستداهل میرزا علی اکبر ارداقی را به اتاق شماره ۲ و عمادالکتاب را به اتاق شماره ۵ راهنمایی نموده و پس از تفتیش لباس و تحویل اشیاء غیر ضروری آنها را توقیف می‌نماید».^(۴)

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۰.

۲- یکی از دلایلی که احمدشاه را در ابتدا به عملیات کمیته مجازات خوشبین کرده بود کشته‌شدن و در لیست سیاه قرارگرفتن تعدادی از اشراف و عوامل سیاست استعماری انگلیس در ایران بود. این افراد با دخالت‌های بسیار زیاد و نابجای خود در کار شاه و دولت باعث رنجش شاه و تعدادی دیگر از سران حکومت شده بودند.

۳- در جلد اول تاریخ ۲۰ ساله ایران نوشته حسین مکی در این باره چنین آمده است: «... علامت آنها (کمیته مجازات) در بیانیه‌هایی که با عبارات ادبی نشر می‌دادند صورت یک فشنگ بود که در وسط آن فشنگ «کمیته مجازات» نوشته بود، احمدشاه ابتدا از این کمیته چندان بدش نمی‌آمد، ولی کابینه مصمصام‌السلطنه مجبور شد در نتیجه توطئه‌هایی سران کمیته را دستگیر کند، وستداهل سوئدی رئیس شهربانی وقت به امر احمدشاه آنها را دستگیر کرد، لیکن تحقیقات و بررسی بطور ملام و با کمال ملاحظه حابرداری از آنها به عمل آمد تا کابینه دوم وثوق‌الدوله به روی کار آمد در این کابینه کلیه اعضای کمیته نامبرده توقیف شدند، چند نفری معدوم و بقیه حبس یا تبعید گردیدند، معضی از آنها هم پس از چند سال حبس مرخص شدند.

۴- اسرار تاریخی کمیته مجازات، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

■ احتمال دارد وستداهل ترور شود

علی اکبر ارداقی با استفاده از عوامل نفوذی کمیته مجازات در اداره نظمی که به گمان نگارنده کسی جز عبدالله خان بهرامی نمی‌توانسته باشد (البته نویسنده کتاب «تهران در گذرگاه تاریخ ایران» قضیه را برعکس می‌داند و بر این باور است که بهرامی عامل نفوذی نظمی در کمیته مجازات بوده است) موفق می‌شود نامه‌ای را که برای خانواده خود نوشته بوده است بدست آنها برساند. ارداقی در ۲۶ مرداد ۱۲۹۶ پاسخ‌نامه خود را دریافت می‌کند و متوجه اخبار جالبی در رابطه با کمیته مجازات می‌شود از جمله اینکه «... با دستگیری اعضای کمیته کلیه اعضای تأمینات، از ترس جان خود دست از کار کشیده و در محل کار خود حاضر نشده‌اند... احتمال دارد وستداهل در طرف فردا یا پس فردا مورد ترور قرار گیرد»^(۱) البته چنین نشد و وستداهل مورد هدف قرار نگرفت ولی مدتی بعد یکی از بازرسان نظمی به نام «صفا» مورد ترور قرار گرفت و کشته شد که بعداً بجای خود بدان خواهیم پرداخت.

■ سخنرانی وستداهل در جمع پرسنل نظمی و بازجویی او از دستگیرشدگان

عبدالله بهرامی که در آن هنگام رئیس اداره تأمینات بوده است و نمی‌خواست در دستگیری اعضای کمیته مجازات و بازجویی از آنها نقشی داشته باشد، با آغاز اقدامات جدی و همه‌جانبه وستداهل برای انهدام این سازمان نخست تقاضای تغییر شغل و سپس مرخصی می‌نماید، او درباره ترس بازجویان و مأموران اداره نظمی از اقدامات انتقام‌جویانه بعدی کمیته مجازات و همچنین سخنرانی وستداهل برای این افراد چنین می‌نویسد: «... وستداهل شخصاً به اداره تأمینات آمده و برای اعضاء نطقی کرده و گفته بوده است که برای نظمی مایه ننگ است که چند نفر آدمکش جمعی را به قتل برسانند و آنها از ترس دست‌ها را روی هم گذارده تماشا کنند اینک که عبدالله خان [بهرامی] خودش تقاضای تغییر شغل کرده است به او مرخصی داده»^(۲) و خودم قضیه کمیته را تعقیب خواهم کرد. از اعضا تقاضا کرده بود که با او در این قسمت کمک نمایند، رؤسا هم بالاجماع جواب منفی داده و از انجام این وظیفه عذرخواسته... تا مدت یک هفته هیچکدام از کمیسرها حاضر به قبول این مأموریت نشده بودند، وستداهل یکایک آنها را طلبیده و بوسیله مترجم طرف اعتماد با او صحبت داشته و مواعید زیاد داده و گفته بود که هر یک از آقایان که در این مأموریت موفقیت حاصل نماید معاون اداره تأمینات خواهد شد بعلاوه جایزه مهمی از طرف دولت به او عطا خواهد گردید»^(۳) بازجویی از دستگیرشدگان تا شش روز پس از دستگیری به دلایلی

۱- اسرار تاریخی کمیته مجازات، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲- به غیر از بهرامی یکی دیگر از پرسنل اداره تأمینات به نام سرابندی هم از کارکنان گرفت در کتاب «ایران در جنگ بزرگ»، در این باره چنین نوشته شده است: «... در اداره تأمینات برای بازجویی اعضای کمیته مجازات هیچکس حاضر نمی‌شد، عبدالله خان بهرامی از ریاست اداره کناره گرفت، جعفرقلی خان سرابندی استعفا نمود...»

۳- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۵۱۲

که شاید عمده‌ترین آنها احتمالاً می‌تواند این سه دلیل باشد انجام نگرفت ۱- ترس بازجویان و دیگر پرسنل نظمیه از اقدامات انتقام‌جویانه بعدی کمیته مجازات ۲- تعلق خاطر تعدادی از آنها به کمیته مجازات ۳- دشمنی با وستداهل. وستداهل چون اینگونه دید در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۲۹۶ خود دست به کار شد و بازجویی از اعضای دستگیر شده «کمیته مجازات» را که صدای اعتراضشان از بلا تکلیفی بلند شده بود که «... برای چه پس از پنج روز توقیف هنوز تکلیف ما روشن نشده است در حالی که پس از ۲۴ ساعت باید از ما استنطاق شده باشد»^(۱) به عهده گرفت. در این تاریخ نخستین بازجویی بوسیله وستداهل از علی اکبر ارداقی آغاز شد، مترجم وستداهل در این بازجویی‌ها «زمان خان» بود که از افراد مورد اعتماد رئیس نظمیه بود و محل بازجویی «در گوشه غربی حیاط زندان اتاقی بود که در آن دومیز قرار داشت که بالای اتاق پشت یکی از آنها وستداهل رئیس وقت نظمیه نشسته بود و زمان خان مترجم در پشت میز دیگر مطالب مهمین و رئیس نظمیه را ترجمه می‌کرد» قرار داشت.

بازجویی‌های طولانی وستداهل از اعضای کمیته مجازات نتیجه‌ای در پی نداشت حتی اقدامات دیگری مانند دستگیری مورخ‌الدوله سپهر (کارمند سفارت آلمان در تهران و نویسنده کتاب «ایران در جنگ بزرگ») به گمان اینکه دولت آلمان در این ماجرا نقش دارد نتوانست کمکی به محکومیت قطعی متهمان کند تا اینکه سرانجام وستداهل دوباره متوسل به بازجویان ایرانی شد، او در این باره گفتگوی مفصلی با احمدصفا که از بازجویان خبره اداره تأمینات بود انجام داد «وعده ارتقاء رتبه و انعام، طمع احمد صفا را تحریک نمود ... وعده مال و مقام دید بصیرت او را کور کرد و بدون ملاحظه وارد میدان عمل شد، سه، چهار نفر از اعضای جزء تأمینات را که در خارج با بعضی از مقامات داخلی و خارجی ارتباط داشتند به همکاری انتخاب کرد مشغول کار شدند».^(۲)

با آغاز بکار «صفا» اعضای کمیته مجازات دوباره به بازجویی فراخوانده شدند نخستین کسی که مورد بازجویی قرار گرفت علی اکبر ارداقی بود «صفا مستنطق نظمیه قبل از اینکه استنطاق خود را آغاز کند بنا به سابقه آشنایی قبلی که با میرزا علی اکبر ارداقی داشت می‌گوید: کلیه اعضای تأمینات پس از دستگیری کمیته مجازات دست از کار کشیده و فقط من حاضر شده‌ام از متهمین بازجویی کنم و به همین جهت سایر اعضای نظمیه به من تاسی نموده قرار است سرکار خود خود حاضر شوند....».^(۳)

در اینجا ادامه گفتگو کوتاه و جالبی که بین «صفا» و «علی اکبر ارداقی» پیش از آغاز بازجویی شده است نقل می‌گردد: «... من قبلاً در این باره مطالعه کرده‌ام و به این نتیجه رسیدم که از نقطه نظر آزادیخواهی نباید در کشف قضایای مربوط به کمیته مجازات وارد شوم و از متهمین بازجویی کنم ولی از لحاظ انجام وظیفه‌ایکه به عهده دارم باید این پیشامد را استقبال

۱- اسرار تاریخی کمیته مجازات، ص ۱۲۱.

۲- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۵۱۲، ۵۱۳.

۳- اسرار تاریخ کمیته مجازات، ص ۱۲۳، ۱۲۲.

کنم و پس از یک سلسله مجادلات قلبی و وجدانی بالاخره راه دوم را انتخاب کرده و امروز حاضر شده‌ام که از متهمین کمیته مجازات استنطاق کنم» ارداقی در پاسخ اظهارات صفا می‌گوید: نظر به سابقه دوستی می‌گویم ای کاش این کار را قبول نمی‌کردید زیرا برای خود خطری را به جان خریدید که من آن را به رأی‌العین می‌بینم صفا می‌گوید: آقای ارداقی شما اشتباه می‌کنید زیرا اقدامات احتیاطی لازم از هر حیث به عمل آمده و به فرض اینکه همه و یا حتی چند از متهمین کمیته مجازات مستخلص شوند دیگر قادر نخواهند بود اقدامات گذشته خود را دنبال کنند و مهمتر اینکه مردم و نظمی به تیات باطنی آنان پی برده و پرده از اعمال آنان برداشته شده و به همین جهت دیگر حنای آنان برای جامعه ایرانی رنگی ندارد...^(۱) بعد از بازجویی از علی اکبر ارداقی روز بعد نوبت به بازجویی یکی از بنیادگذاران و مغز متفکر «کمیته مجازات» یعنی ابراهیم منشی‌زاده رسید در این بازجویی بنا بر اهمیت موضوع و استداهل هم شرکت می‌کند، و استداهل و صفا در وهله اول بازجویی نمی‌توانند اعترافات قاطع و روشنی که دال بر محکومیت قطعی او باشد بدست بیاورند به همین جهت برای به حرف درآوردن متهمین و بویژه سران «کمیته مجازات» تسلیم پیشنهاد ناچوانمردانه یکی دیگر از بازجویان می‌گردند.

البته جای این پرسش باقی است که چرا و استداهل که پیشینه روشنی داشته و از کشوری بوده است که اینگونه روش‌های اقرارگیری سالها است که در آنجا به دست فراموشی سپرده شده و محکوم و ناپسند است. به چنین پیشنهاد شرم‌آوری کردن می‌نهد. احمد صفا که بعداً بوسیله اعضای دستگیر نشده سازمان به سزای اینگونه اعمال ننگین خود رسید داستان اقرارگیری از متهمین «کمیته مجازات» در وهله دوم را که منجر به اعترافات آنان گردید اینگونه برای عبدالله بهرامی بازگو کرده است: «... احمد صفا گفت که اشخاص توقیفی در اول وهله به کلی منکر قضایا و حرفی نمی‌زدند مخصوصاً ابو الفتح زاده و منشی‌زاده. وقتی که و استداهل وارد اتاق شد جلوی او نایستاده و مراتب احترام را بجا نیاوردند و من متحیر بودم که به چه وسیله آنها را مجبور به اقرار نمایم.

یکی از مفتشین اظهار داشت که این عده تمام از اشخاص محکم و جهان‌دیده بوده به این چیزها مرعوب نخواهند شد بهتر است که خانواده‌های آنها را از زن و خواهر و مادر توقیف نمایم تا به این وسیله آنها برای نجات بستگان خود به تقصیر خویش اعتراف کنند و من همین کار را کردم.

ابوالفتح‌زاده که تا آن وقت خیلی با تکبر و مناعت حرف می‌زد از دیدن بستگان خود به گریه افتاد و به من گفت شما با مردها طرف هستید یا با زن‌ها؟

من گفتم با مردها طرف هستیم ولی اگر آنها مثل زن‌ها برسند ناچار ما از خود زنها تحقیق می‌کنیم. این حرف در او اثر کرد و تمام وقایع را اعتراف کرده و پای او را قانع استنطاق را امضاء نمود. سایرین هم به او تاسی کرده آنچه اتفاق افتاده است

با صراحت بیان گفته‌اند...»^(۱) با این شیوه زشت، وستداهل و صفا توانستند از اعضای «کمیته مجازات» اعتراف بگیرند و پرونده اعترافات آنان که به ششصد صفحه می‌رسید^(۲) جهت صدور حکم به دادگاه ارایه دهند، چگونگی به کیفر رسیدن این محکومین بطور کوتاه در صفحات پیش گفته شد و اما بد نیست بطور خلاصه آگاهی یابید از چگونگی ترور و کشته شدن احمد صفا «دوسه روز پس از ختم استنطاقات میرزا احمدخان صفا در یکی از کوچه‌های تاریک «ولی‌آباد» نیمه شب به قتل می‌رسد، بدون شک دستور قتل میرزا احمد خان از طرف رؤسای کمیته صادر شده بود.»^(۳)

هرچند وستداهل در سرکوبی و برخوردی که منجر به انهدام کمیته مجازات شد از نظر خود و دولت وقت ایران خوب عمل کرد و کوشش می‌نمود وارد جریانات سیاسی نشود مگر در مواردی معدود (یحیی دولت‌آبادی از سیاستمداران خوشنام آن روزگار و نویسنده کتاب چهار جلدی «حیات یحیی» اینگونه معتقد نیست وستداهل را جزو باند وثوق‌الدوله که از سیاستمداران وابسته به انگلیس بود می‌داند) ولی شیوه اقرارگیری او از مهمین کمیته مجازات و همچنین سرکوبی مخالفان قرارداد ننگین ۱۹۱۹ ایران و انگلیس که به کوشش وثوق‌الدوله بسته شده بود به محبوبیتی که وستداهل در اوایل کار بدست آورده بود خدشه وارد کرد و دیگر اقدامات خوب و سازنده او را زیر پرش برد.

البته نمی‌توان یک طرفه به نزد قاضی رفت، اظهار نظر درباره کارکرد وستداهل در ایران هنگامی مستندتر و آسان است که دست کم خاطرات مکتوب وستداهل از دوران اقامت ده‌ساله‌اش در ایران مورد بررسی قرار گیرد. بطوری که نویسنده و مترجم معروف آقای دکتر حسین ابوترابیان اظهار داشته‌اند و شخصاً مطلب را پی‌گیری کرده‌اند «ستداهل از دوران اقامت خود در تهران و برعهده داشتن ریاست پلیس یادداشت‌هایی به زبان سوئدی دارد که اگر روزی ترجمه شود بسیاری از اسرار پلیس آن زمان و به یقین ماجرای کودتای ۱۲۹۹ و مطالب سیاسی دیگر روشن خواهد شد.»^(۴)

■ درخواست وستداهل از وزیر داخله برای بستن روزنامه «ستاره ایران»

در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ (۱۳۳۶ هـ - ق) وستداهل نامه‌ای برای وزیرکشور نوشت و در آن نامه از وزیر درخواست کرد روزنامه «ستاره ایران» به دلیل انتقاد و اهانت به نظمیه توقیف شود در اینجا نامه وستداهل به نقل از جلد دوم کتاب «اسناد مطبوعات ایران» آورده می‌شود:

«مقام منبع‌بندگان حضرت مستطاب اجل اشرف امجد ارفع، آقای قوام‌السلطنه وزیر داخله دامت شوکته.

۱ - خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۵۱۵، ۵۱۴.

۲ - پلیس خفیه، ص ۲۴.

۳ - ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۵.

۴ - اظهارات دکتر ابوترابیان، به نقل از کتاب «نظم و نظمیه در دوران قاجاریه»، ص ۱۹۲.

با کمال توقیر و احترام به استحضار خاطر مبارک می‌رساند که مدیر «ستاره ایران»^(۱) از چندی قبل به این طرف به جهاتی که بر این اداره مجهول است بنای ضدیت و لجاجت را با کارکنان اداره نظمیہ را گذاشته، اختصاصاً تنقیدات و تعرضات بی‌مدرک و اساس به این اداره نموده است.

در نمره ۷۲ جریده «ستاره ایران» در دو موضوع باز اداره نظمیہ را مورد اعتراض و تنقید قرار می‌دهد، یکی راجع به قضیه چوب‌زدن مشهدی حسن نام در کمیاریای شمیران، دیگری در موضوع شب‌نامه‌هایی که برضد حضرت اشرف وزیر دربار منتشر گردیده است. اولاً چنانچه عموم مردم به غیر از مدیر «ستاره ایران» می‌دانند کمیاریای شمیران به عهده اداره امنیہ است و اگر بالفرض سوء رفتاری هم از آن کمیسری ناشی شود، به هیچ وجه از این حیث بر اداره نظمیہ ایرادی وارد نیست، ثانیاً به هیچ وجه معقول نیست که اداره نظمیہ برای انتشار چند شبنامه مورد اعتراض واقع گردد، در صورتی که این اداره متهای جدیت را در جلوگیری از پیشامدهایی که مسبب هیجان و طغیان گردد، به منصفه ظهور رسانیده و در تعقیب مراکز و عناصر آشوب طلب به هیچ وجه فروگذار نکرده است. وانگهی در صورتی که مدیر روزنامه «ستاره ایران» به این اندازه از تشنجات هیجان‌آور متأثر و متأسف است، چطور راضی شده که آشکارا در روزنامه خود طرفداری از مؤسس «کمیته مجازات» نموده و اداره نظمیہ را از اقداماتی که درباره آنها شد، تنقید بکند، از این رو معلوم می‌گردد که مقصود مدیر مذکور فقط اعتراض و تنقید و برای این مقصود متشبث به هر وسیله و بهانه می‌شود.

لذا یک نسخه از روزنامه مذکور نمره ۷۲ تقدیم حضور مبارک داشته و خاطر مقدس را به مضامین بی‌نزاکت و کنایات اهان‌آمیز که به این اداره خطاب گردیده، و هتک احترام اداره نظمیہ و رئیس آن را که بخوبی صداقت و صمیمیت خود را به دولت علیه ثابت نموده است، متوجه داشته و امیدوار است امر و مقرر فرمائید جریده مذکور را که عنصر تنقیدات پوچ و بی‌فایده و دفتر انتشارات بی‌اصل و آشوب‌آور است توقیف گردد.

احترامات فائقه را تقدیم می‌دارد.

رئیس کل تشکیلات نظمیہ - وستداهل»

■ یک سؤال از اداره جلیله نظمیہ

عنوان بالا تیر مقاله‌ای بوده است در صفحه دوم روزنامه «زبان آزاد» به مدیریت ملک الشعراى بهار در رابطه با شایعه ارتباط عبدالله بهرامی معاون اداره تأمینات با کمیته مجازات. در این مقاله سؤالاتی از وستداهل شده و وستداهل هم پاسخ روزنامه را داده است که در اینجا هر دو مورد یعنی پرسش و پاسخ به نقل از کتاب خاطرات عبدالله بهرامی آورده می‌شود: «اخیراً در بعضی محافل شنیده می‌شود میرزا عبدالله خان که جدیداً به ریاست نظمیہ آذربایجان منصوب شده از مدتی قبل

۱- مدیر روزنامه «ستاره ایران» علی کمال‌السلطان نام داشته و محل روزنامه واقع در تهران خیابان لاله‌زار و ترتیب انتشار آن هفته‌ای ۳ شماره بوده است.

با عده‌ای از محبوسین نظمیه که به نام کمیته مجازات دستگیر شده بودند کاملاً ارتباط داشته و به همین جهت مورد سوءظن آقای رئیس تشکیلات واقع و از ریاست تأمینات تهران معاف گردیده است و بعلاوه پس از انفصال هم برضد شخص کلنل وستداهل باره‌ای اقدامات نموده که توضیح آنرا عجالتاً جایز نمی‌دانم لهذا از آقای کلنل وستداهل محترماً سؤال می‌کنم اگر آنچه مردم می‌گویند و ما می‌شنویم راست است؟ به چه مناسبت برادران آذربایجانی ما را دچار یک چنین شخصی نموده‌اید و کسی را که از اداره خود رانده‌اید برای حفظ جان و ناموس اهالی یک مملکتی روانه داشته‌اید و اگر هم این مسموعات خالی از صحت است چون شما او را به وزارت داخله پیشنهاد کرده‌اید در حقیقت مسئولیت این کار متوجه شما خواهد بود مقتضی است برای رفع شبهه از اذهان عموم مراتب رضایت خود را از صحت اعمال میرزا عبدالله خان اعلام دارید تا ما و برادران آذربایجانی بتوانیم به آسودگی خاطر عملیات او را تقویت نمائیم.» موسیو وستداهل در جواب این سؤال مراتب ذیل را می‌نویسد:

«آقای مدیر محترم روزنامه زبان آزاد»

در صفحه دوم شماره ۲۷ روزنامه در تحت عنوان یک سؤال از اداره نظمیه شرحی راجع به میرزا عبدالله خان مندرج و توضیح خواسته شده بود برای اطلاع مدیر محترم روزنامه و جواب سؤال مزبور زحمت داده می‌شود، عبدالله خان مشارالیه برای کشف کمیته مجازات از طرف این جانب مأمور گردید ولی پس از چندی احساس نمودم که آن طوری که باید در کشف کسبه مجازات جدیت به عمل نمی‌آورد و به همین جهت به مشارالیه چندی مرخصی داده شد، در همان ایام کمیته کشف گردید و چون به من معلوم شد که او اقدامات لازمه را به عمل نمی‌آورد او را منفصل نمودم. برحسب مراسلات خصوصی که به اینجانب رسیده بود بعضی اعضای کمیته معرفی شده بودند. صورتی به آقای عبدالله خان داده شد که تعقیب نماید لکن مشاهده گردید که در دستگیری و تعقیب آنها اقدامی به عمل نیاورد. دیگر عدم اقدام ایشان از ترس بوده یا طرفداری بنده اطلاعی ندارم. در باب اعزام ایشان هم به آذربایجان پیشنهاد این مأموریت از طرف این جانب نشده و اداره نظمیه آذربایجان در تحت او امر مستقیم وزارت داخله خواهد بود.

رئیس کل تشکیلات نظمیه . وستداهل»

■ وستداهل و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱)

در نخستین ساعات بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹ تهران بوسیله ۲۱۰۰ نفر از نیروهای ارتش که در آن هنگام قزاق خوانده می‌شد (به دلیل اینکه مریبان و کارشناسان این نیرو روسی بودند این نام روسی برای آنها متداول شده بود) و ظاهراً از قزوین برای گرفتن حقوق عقب‌افتاده خود به سوی تهران حرکت کرده بودند، اشغال گردید.

در پایان همان روز مقاومت‌های پراکنده در هم شکسته شد و کودتاگران تمامی مناطق حساس تهران را به تصرف خود درآوردند «می‌گویند پنج نفر برای انجام کودتا با یکدیگر متحد شده و هم قسم شده پشت قرآن را هم مهر کرده‌اند، این قرآن

اکنون در دست مسعود خان کیهان است. این پنج نفر عبارت بودند از ۱- سیدضیاءالدین^(۱) ۲- رضا خان میربیج^(۲) ۳- مازور مسعودخان ۴- سرهنگ احمدخان امیراحمدی ۵- کلنل کاظم خان سیاح^(۳). در طراحی و پیروزی این کودتا ابرقدرت آن روزگار یعنی انگلستان نقش بزرگی داشت ولی تصمیم سران کودتا به هیچ وجه سرنگونی حکومت احمدشاه قاجار نبود بلکه این پنج نفر «قسم خوردند که برای حفظ استقلال مملکت و تخلیه ایران از قشون بیگانه و نگاهداری سلطنت احمدشاه»^(۴).

بیست سال بعد سیدضیاءالدین طباطبایی یکی از سران اصلی کودتا، پس از بازگشت از یک تبعید طولانی و انتخاب شدن از سوی مردم به نمایندگی چهاردهمین دوره مجلس شورای ملی هنگام طرح اعتبارنامه‌اش باز در این مورد تأکید نمود: «... یک خبری را به شما می‌گویم و آن این است که ما پنج نفر قسم خوردیم که به ایران خدمت کنیم...»^(۵)

اظهارنظر درباره کودتا و نتایج آن بحثی جداگانه است و موضوع این کتاب نمی‌باشد ولی آنچه مسلم است خود احمدشاه از انجام عملیات کودتا آگاهی داشته و می‌توان گفت از دلایل عمده موافقت ضمنی شاه با این اقدام، نخست تمهد کودتاگران به حفظ سلطنت او و دوم برنامه دستگیری تعداد زیادی از رجال و اشراف متنفذ قاجار پس از پیروزی کودتا بوده است که دولت در دولت تشکیل داده بودند و شاه جوان در واقع بازیچه‌ای بیش در دست آنان نبود و اگر رابطه‌ای هر چند کم و غیرمحسوس بین شاه و کودتاگران نبود غیرممکن بود نیروی ژاندارم مستقر در تهران در برابر کودتاگران کوتاه بیاید.^(۶)

همانگونه که نیروهای شهربانی که به نسبت کمتر از نیروهای ژاندارم بودند و پیدا نیست به چه علت سران این ارگان مانند سران نیروی ژاندارم در جریان قرار نگرفته بودند در برابر کودتاگران کوتاه نیامدند و با آنها درگیر شدند بویژه نیروهای مستقر در کلانتری ۶ که سرسختانه دفاع نمودند که در این درگیری ۱۰ تن از پرسنل این کلانتری در مقابله با نیروهای کودتاگر کشته

۱- نامبرده که پیش از کودتا روزنامه‌نگار بود پس از پیروزی کودتا به نخست‌وزیری رسید که البته بیش از سه ماه در این پست باقی نماند، او پس از این مدت برکنار و به خارج از کشور تبعید گردید.

۲- او که در هنگام کودتا فرمانده نیروهای قزاق بود پنج سال بعد از پیروزی کودتا توانست احمدشاه قاجار را از تخت شاهی برکنار و خود با عنوان «رضا شاه پهلوی» بر تخت شاهی بنشیند.

۳- تاریخ ۲۰ ساله ایران، جلد ۱، ص ۲۱۸.

۴- همان، ص ۲۲۰.

۵- همان، ص ۲۱۹.

۶- حسین مکی در کتاب «تاریخ ۲۰ ساله ایران» جلد اول ص ۲۲۸ در این باره چنین نوشته: «در این موقع عده ژاندارم که حاضر در مرکز بودند ۶۰۰ نفر بود، بعلاوه بر یگاد مرکزی را هم دولت برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساخت. ژاندارم‌ها مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاه و یوسف آباد که مقر آنها بود مستقر شدند، ولی به آنها فتنگ بی فتنگ داد شده بود، اگر رؤسای ژاندارم‌ری با کودتا همراه نبودند، آنها با تکیه بر شهر می‌توانستند قوای خسته قزاق را در همان ساعت اولیه متفرق سازند، خاصه که بر یگاد مرکزی، برای کمک فرستاده شده بود.»

شدند. از دیگر جاهایی که سخت در برابر کودتاگران پایداری نمود شهربانی مرکز بود که در میدان سپه قرار داشت پایداری این مرکز به حدی بوده است که نیروهای کودتا ناچار می‌شوند برای درهم شکستن مقاومت آنها آنجا را به توپ ببندند و در این گیر و دار نزدیک بوده است یک سرگرد سوئدی به قتل برسد «زیرا گلوله توپ سقف اتاقی را که در آن توقف داشت خراب کرده بود»^(۱) همانگونه که از پیش برنامه‌ریزی شده بود پس از پیروزی کودتا دستگیری اشراف و شاهزادگان منتفذ و تعداد زیادی از سیاستمداران و رجال و درباریان آغاز گردید از جمله این افراد می‌توان به فرمانفرما که یکی از ثروتمندترین و بانفوذترین شاهزادگان قاجار بود اشاره کرد، بد نیست بدانید یکی از فرماندهان کودتا یعنی رضاخان میرنیک در روزگاری که فرمانفرما والی غرب کشور بود به مدت دو سال و خرده‌ای جزو افراد اسکورت فرمانفرما بود.

■ دیدار و گفتگوی وستداهل با سران کودتا

پس از سقوط کلاتری شماره ۶ و شهربانی،^(۲) وستداهل از سوی فرماندهان نظامی کودتا احضار و به او «تکلیف شد دستور دهد افراد شهربانی با افراد قزاق همکاری نمایند»^(۳) وستداهل که از جریانات پشت پرده بی‌خبر بوده است با بی‌میلی گردن نهادن به خواست آنان را مشروط به دستور شخص شاه می‌کند «رئیس شهربانی پاسخ داد که بایستی صبح زود

۱- تاریخ ۲۰ ساله، جلد ۱، ص ۲۲۹.

۲- امیل لوسوئور فرانسوی استاد دانشکده حقوق که در هنگام کودتا در تهران اقامت داشته و یکی از مشاوران حقوقی شهربانی بوده است و با وستداهل هم دوستی داشته است در ساعت ۱۰ روز سوم اسفند ۱۲۹۹ برای اطلاع از رویدادها و همچنین آگاهی از حال وستداهل و در حالی که دیگر زد و خوردها پایان یافته بوده است راهی شهربانی می‌شود او در کتاب خود «دیکتاتوری و سقوط سیدضیاءالدین» درباره بازدید خود از شهربانی در پس از سقوط چنین نوشته است: «... ساعت ۱۰ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) من به سفارت روانه شدم، مسیو پرنی (معلم سلطان احمدشاه و استاد دانشکده حقوق) را هم ملاقات کرده دو نفری به سمت میدان توپخانه رفتیم در کوچه‌ها مردم زیادی رفت و آمد می‌کردند، ایرانی‌ها با قیافه مرموزی به هم برخورد می‌کردند، مدیرالملک خزانه‌دار مالیه که ما با او آمد و شد داشتیم به نظر غمگین می‌آمد. ما از پله‌های عمارت شهربانی که دیروز نظامنامه‌اش را رسیدگی می‌کردیم بالا رفتیم. افسوس که در وضع اسف‌انگیزی افتاده است، تصور می‌کنم تمام زحمات من هدر رفته ... وارد اتاق‌ها شدیم شیشه‌های درب و پنجره و میز و صندلی‌ها خرد شده، کنش‌های میزها را بیرون کشیده کاغذها کف اتاق پراکنده بودند و هیچ چیز دست نخورده نمانده بود، در اتاق کار رئیس پلیس ژنرال وستداهل لکه‌های خون دیده می‌شد، مستشاران سوئدی همگی به اتفاق او ناپدید هستند، یک افسر ایرانی از آشنایان من دستورات قزاق‌ها را اجرا می‌کرد، من از او پرسیدم باز هم معلوم نیست به نفع کی کودتا شد؟ او گفت دشب ژاندارم‌ها برای تعقیب متهمین حرکت کردند و از یک دروازه شهر بیرون رفتند، قزاق‌ها هم از دروازه دیگر وارد شدند! بعد تمام کیسری‌ها از وزارت داخله به وسیله تلفن دستور می‌گرفتند که مقاومت نکنند، فقط ما بی اطلاع بودیم و بالنتیجه این مبارزه که اثرش را می‌بینید بوقوع پیوست. بعد گفت من گمان می‌کنم که همه با هم کنار آمدند و این یک کودتایی است که به دست قائد وقت و رفقای انگلیسی او برپا شده باشد ...» به نقل از کتاب «تاریخ ۲۰ ساله ایران، جلد اول، ص ۲۷۳».

۳- تاریخ ۲۰ ساله، جلد ۱، ص ۲۲۹.

از شاه اجازه تحصیل شود، در صورتی که شاه اجازه داد آن وقت افراد پلیس در حفظ انتظامات شرکت خواهند نمود»^(۱)

فرماندهان نظامی کودتا که به دلیل کمی نیرو نیاز به همکاری افراد پلیس داشتند از پاسخ‌های وستداهل قانع نشدند و برای مرعوب نمودن وی و گرفتن قول همکاری، او را به نزد یکی از سران اصلی کودتا یعنی سیدضیاءالدین طباطبایی بردند «طولی نکشید که کابیتن (سروان) کاظم‌خان که در این شب درجه وی به کلنلی (سرهنگی) ارتقاء یافت و سمت حاکم نظامی تهران را پیدا کرد با ژنرال وستداهل سوئدی رئیس شهربانی وارد اتاق ستاد کودتا گردید. کلنل کاظم‌خان گزارش تصرف کمبری‌های (کلانتری‌ها) شهر و اشغال نظمی را داد. ژنرال وستداهل با حالت اضطراب علت این پیشامدها را سوال می‌کند. سید وی را به سکوت و آرامش دعوت کرده و می‌گوید: حکومت نظامی در تهران برقرار شده و از این لحظه شما راجع به امور نظمی فقط تابع دستورهای کلنل کاظم‌خان خواهید بود و برای تقویت نظمی هم دوست قزاق مامور کلانتری‌های مرکز خواهند بود. وستداهل سوال می‌کند آیا این جریان برخلاف اعلیحضرت شاه است؟ جواب منفی می‌شوند و سید می‌گوید شما می‌توانید فردا صبح زود حضور شاه شرفیاب شده و خاطر معظم‌له را مطمئن سازید و به کلنل کاظم‌خان دستور داده می‌شود که اجازه خروج از شهر را به وستداهل بدهند (در این موقع شاه در فرح‌آباد به سر می‌برده) زیرا تمام دروازه‌ها بسته و احدی حق خروج از شهر را نداشت...»^(۲) وستداهل پس از گرفتن اجازه خروج از شهر تهران بی‌درنگ روانه کاخ احمدشاه واقع در فرح‌آباد شد. شمس‌ملک‌آرا^(۳) (شهاب‌الدوله) که در آن هنگام پست رئیس تشریفات دربار را داشته خاطرات خود را از ساعات اولیه کودتا و همچنین ورود وستداهل به کاخ فرح‌آباد جهت دیدار و کسب تکلیف از احمدشاه راه اینگونه بیان کرده است: «... بالجمله توفان و اضطراب و وحشت عمومی تا حدی برطرف شد و انتظام مستقر گردید. اینجانب بی‌خبر از دربار ملالت‌بار فرح‌آباد به عزم انجام وظیفه از شهر عازم فرح‌آباد بودم، گفتند بدون اجازه حکومت نظامی کسی حق خروج از شهر ندارد، لذا به مقر حکومت رفتم و کلنل کاظم‌خان حاکم نظامی را ملاقات، او مرا به گرمی پذیرفت و اجازه خروج صادر کرد، لذا با شتاب فراوان به فرح‌آباد رهسپار شدم، احمدشاه و اعضاء دربار درحالی که حکایت از اضطراب می‌کرد با تسلیم و رضا در انتظار پرده‌های آینده نمایش بودند، در همان موقع کلنل وستداهل سوئدی رئیس کل نظمی ایران شرفیاب شد و مفاخره می‌کرد فقط نقطه‌ای که در مقابل مهاجمین به مدافعه پرداخت و خسارت دید شهربانی بود که هدف توپ واقع گردید»^(۴)

۱- تاریخ ۲۰ ساله، جلد اول، ص ۲۲۹.

۲- همان، ص ۲۲۷.

۳- در کتاب «تاریخ ۲۰ ساله ایران» درباره او چنین نوشته شد: زمانی وزیر پست و تلگراف و تلفن و مدتی سناتور و در زمان احمدشاه نیز رئیس تشریفات دربار بوده است بطوری که می‌گویند شاهزاده شهاب‌الدوله تنها ایرانی بوده که از طرف دولت انگلستان لقب «سر» گرفته است.

۴- سالنامه دنیا، سال سیزدهم

■ بگو مگوی وستداهل با سفیر انگلستان در ایران

چند روز پیش از انجام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شایعات زیادی در تهران مبنی بر تغییر و تحولات بزرگ سیاسی و حتی انجام کودتا در تهران پیچیده بود به همین جهت وستداهل در یک مهمانی که سفیر انگلستان در ایران هم حضور داشته است از او پیرامون اینگونه خبرها و شایعات پرسش می‌نماید، سفیر انگلیس که کاملاً در جریان تصمیم‌گیری پشت پرده سران کودتا بوده است در پاسخ به پرسش‌های وستداهل بطور کلی خود را بی‌خبر می‌داند و حتی قول شرف می‌دهد که از هیچ چیز از جمله تجمع نیروهای قزاق در قزوین (نیروهای کودتا) هیچگونه اطلاعی ندارد. پس از انجام موفقیت‌آمیز کودتا و سپس آشکار شدن نقش انگلیس و عواملش در این ماجرا روزی وستداهل در دیدار با سفیر انگلیس او را مورد بازخواست و نکوهش قرار می‌دهد و عنوان می‌کند شما که از جریان‌ات با خبر بودید پس چرا دیگر قول شرف دادید که چیزی نمی‌دانید، حداقل فقط می‌گفتید نمی‌دانم ولی دیگر از شرف خودتان مایه نمی‌گذاشتید.

مهندس مسعود انصاری که قسمتی از یادداشت‌هایش درباره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در کتاب «تاریخ ۲۰ ساله ایران» بجاپ رسیده در این باره چنین نوشته است: «چند روز قبل از کودتا در یکی از میهمانی‌ها مسیو وستداهل رئیس نظمیه به وزیر مختار انگلیس «مستر نرمان» می‌گوید در قزوین چه خبر است. این هیاهو چیست و چه می‌خواهید بکنید؟ وزیر مختار انگلیس تجاهل کرده می‌گوید: من خبر ندارم مگر قزوین چه خبر است؟ چون رئیس نظمیه متقاعد نمی‌شود، وزیر مختار انگلیس قول شرف می‌دهد که من از اوضاع قزوین به کلی بی‌اطلاع هستم و هیچ خبری نیست ... در یکی از ملاقات‌ها وستداهل به وزیر مختار انگلیس می‌گوید: در خاطر دارید که شبی به من قول شرف دادید که از جریان‌های قزوین هیچ اطلاعی ندارید و از اوضاع به کلی بی‌خبرید؟ حالاکه من می‌بینم هر طرف قضیه مربوط به شما و شما در آن مداخله دارید آیا معنی شرف این است و قول شرف را این طور می‌دهند. در این مباحثه کار آنها به جنجال کشیده، وستداهل بدون خداحافظی از وزیر مختار انگلیسی جدا می‌شود خلاصه این وقایع تدریجاً [منجر] به خاتمه خدمت کننل وستداهل گردید...».

در اینجا انتظار وستداهل از سفیر انگلیس ساده لوحانه به نظر می‌رسد و او باید می‌دانست که «قول شرف» از سفیر یک کشور استعمارگر که تلاش می‌نموده ایران را به مستعمره خود تبدیل کند بشیزی ارزش نداشته است هر چند که واکنش تند و عصبانیت وستداهل منطقی به نظر می‌رسد زیرا او بر این باور بوده است که اگر او هم در جریان بود دستور عدم ایستادگی نیروهایش در برابر کودتاگران را صادر می‌نمود تا تعداد ده نفر از نیروهایش در جنگی بیهوده کشته نشوند.

■ مشاخره رضاخان سردار سپه با وستداهل

رضاخان پس از پیروزی کودتا پست وزارت جنگ را بدست آورد و از همان آغاز به دلیل ایستادگی وستداهل در برابر کودتاگران و هواداری او از احمدشاه قاجار با او سرناسازگاری را گذاشت و به روش‌های گوناگون کوشش می‌نمود زمینه اخراج وستداهل و دیگر افسران سوئدی نظمیه را فراهم آورد.

از جمله این اقدامات می‌توان به نامه مورخ ۱۳ دی ۱۳۰۰ با شماره ۸۷۲۷ و به نخست‌وزیر وقت (قوام‌السلطنه) اشاره کرد. او از نخست‌وزیر خواسته بود نظمیۀ زیر نظر وزارت جنگ قرار گیرد این درخواست که با جمله «انجام این پیشنهاد را مخصوصاً و با قید فوریت تمنا دارم» به پایان رسیده بود مورد تصویب قوام‌السلطنه قرار نگرفت «قوام‌السلطنه حریف خود را شناخته و کاملاً اطمینان داشت که اگر شهربانی ضمیمه قزاقخانه و تحت نظر افسران قزاق درآید دیگر هیچ کس قدرت مقاومت با سردار سپه را نخواهد داشت و او هر کاری بخواهد انجام می‌دهد. بنابراین با این پیشنهاد سردار سپه روی موافقت نشان نداد تا اینکه کابینه‌اش سقوط کرد».^(۱)

و اما درگیری رضاخان سردار سپه با وستداهل. حسین مکی در جلد دوم تاریخ ۲۰ ساله ایران در این باره چنین نوشته است: «در روز ششم سنبله (شهریور) ۱۳۰۱ خورشیدی سردار سپه به عنوان بازوید حال عده محبوسین که از نظامیان (عده‌ای که در موقع کنترل کودتا در تبریز دستگیر شده بودند مانند سلطان روح میرزا و غیره که به وساطت عده‌ای از نمایندگان در همان روز مرخص گردیدند) و غیره در اداره نظمیۀ «شهربانی» توقیف بودند به شهربانی رفت و از وضعیت آنها اطلاعاتی خواست تا هر یک از آنها را که دارای تقصیرات مهم نباشند مستخلص گرداند؛ ضمناً بعضی از دوایر و شعبات شهربانی را نیز به طور غیررسمی بازدید کرد. هنگام سؤال و جواب از رئیس شهربانی و طرز رفتار و حرکات و جوابهای متین و دندان‌شکن وستداهل بهانه گرفته به او متغیر می‌شود که چرا در حضور وزیر جنگ با ادب نمی‌ایستی و رعایت احترامات و شؤونات مرا نمی‌کنی، بنای پرخاش و تندی را گذاشته وستداهل هم جوابهای تندی به او می‌دهد و سردار سپه بر تفریش افزوده می‌شود. پس از خروج از شهربانی سردار سپه تصمیم می‌گیرد که دیگر به هر قیمتی شد باید مستشاران سوئدی را از شهربانی خارج و آن اداره را بدست خویش اداره نماید. اما مقاومت قوام‌السلطنه مانع از این بود که او بتواند این کار را عملی نماید و بر سر همین موضوع هم اختلاف بین او و قوام‌السلطنه شدت می‌یابد. بالاخره سردار سپه محرمانه در صدد برمی‌آید که در امنیت شهر اختلالی تولید نموده چنین وانمود کند که شهربانی عاجز از ایجاد برقراری امنیت شهر می‌باشد. بنابراین حاج اسمعیل قهوه‌چی نامی در پشت پارک مختارالسلطنه به قتل می‌رسد و در چند نقطه دیگر شهر هم چند نفر کشته می‌شوند و چند شب در شهر تهران آسایش و امنیت از مردم سلب می‌گردد ولی این مسأله نه تنها به نقشه مخفیانه سردار سپه کمک نکرده بلکه موجب تکدر خاطر برخی از نمایندگان گردیده در مجلس نیز برای اولین مرتبه بعضی از نمایندگان علیه رفتار و عملیات او اظهاراتی می‌نمایند و به دولت تذکراتی می‌دهند که دولت مسؤول امنیت شهر و کلیه کشور می‌باشد». سردار سپه تا هنگامی که خود به نخست‌وزیری نرسیده بود نتوانست شهربانی را زیر نظر وزارت جنگ بیاورد و وستداهل را برکنار نماید ولی هنگامی که در سال ۱۳۰۲ به نخست‌وزیری رسید در نخستین فرصت به این آرزوی خود جامه‌ی عمل پوشاند.

■ برکناری وستداهل از ریاست شهربانی (نظمیه)

سردار سپه پس از رسیدن به پست نخست‌وزیری در سال ۱۳۰۲ خورشیدی همانگونه که گفته شد یکی از نخستین کارهایی که انجام داد برکناری وستداهل و دیگر افراد سوئدی از شهربانی بود البته او چون از محبوبیت وستداهل و دیگر افسران سوئدی در بین نمایندگان مجلس و مردم خبردار بود و نمی‌خواست با اخراج بی‌مقدمه آنان موجب واکنش‌هایی شود. به همین خاطر در صدد یافتن نقاط ضعفی از وستداهل و اداره نظمیه برآمد و به همین جهت در ۲۴ آذر ۱۳۰۲ دستور داد «که کمیونی در آن اداره مرکب از سرهنگ محمد قلمه‌بیگی (درگامی) و میرزا احمدخان رئیس اداره مرکز و نصیرالشرف در اداره نظمیه تشکیل گردید مشغول رسیدگی به کارهای سه‌ساله آن اداره و محاسبات آن گردند».^(۱) پس از این جریان‌ات درج‌خبر اختلاس و حیف و میل در شهربانی در روزنامه‌ها قابل‌پیش‌بینی بود و دژی‌نگذشت یعنی در ششم دی ۱۳۰۲ این پیش‌بینی درست از کار درآمد روزنامه‌های هوادار نخست‌وزیر نوشتند: «مطابق اخباری که از منابع مربوطه تحصیل شده محاسبات سه‌ساله گذشته شهربانی مفشوش و در هم و برهم بوده و علائمی موجود است که مبلغ هنگفتی در اداره مزبور حیف و میل و تبذیر شده است».^(۲)

بدنبال این ظاهر آفشاگری و از گاه کوه ساختن. روزنامه‌های هوادار نخست‌وزیر جار و جنجال بپا کردند و از هیئت دولت خواستار شدند «که هر چه زودتر توجهی به اوضاع نظمیه کرده و یک شخص لایق (!) و توانایی را در رأس این اداره مهمه که حافظ آسایش و امنیت عمومی است قرار دهد».^(۳) پس از جار و جنجال مطبوعات هوادار نخست‌وزیر به قول حسین مکی «... دیگر هیچ اشکال و سوءظنی برای اشغال این سنگر حساس کشور وجود نداشت و سردار سپه توانست که روز ۱۰ دی ۱۳۰۲ خورشیدی ژنرال وستداهل سوئدی رئیس تشکیلات شهربانی را منفصل و به جای آن سرهنگ محمدخان که مدتی ریاست اداره دژبانی شهر تهران را داشت به ریاست شهربانی منصوب نماید. در اینجا باید اضافه نمود که مطلعین و ارباب بصیرت معتقدند که بهترین ایام اداره شهربانی همان اوانی است که زیر نظر سوئدیها مخصوصاً در زمان ریاست وستداهل سوئدی اداره می‌شده است، زیرا شخص نامبرده با حسن نظری که به ایران داشته همواره در کمال صداقت و درستی انجام وظیفه نموده است...».^(۴)

■ کنکاشی در زندگی شخصی وستداهل و ویژگی‌های او

■ خوش‌اشتهایی وستداهل

شمس‌ملک‌آرا (شهاب‌الدوله) رئیس تشریفات دربار احمدشاه قاجار در بیان خاطرات خود از کودتای سوم اسفند

۱- تاریخ ۲۰ ساله ایران، جلد ۲، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.

۲- همان، ص ۴۳۹.

۳- همان، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.

۴- همان، ص ۴۳۹.

۱۲۹۹ و رویدادهای پس از آن که در سالنامه شماره ۱۳ دنیا به چاپ رسیده است در وصف مهمانی که نخست وزیر کودتا یعنی سیدضیاءالدین طباطبایی در نوروز سال ۱۳۰۰ داد (این مهمانی به دلیل آنکه نوشیدن مشروبات الکلی در آن ممنوع بود و نوشیدنی آن مهمانی منحصر به دوغ و شربت بود بعدها به مهمانی دوغ آوازه شد) و در آن سفیران و کارمندان سفارتخانه‌های کشورهای بیگانه و همچنین سیاستمداران و بزرگان لشکری و کشوری حضور داشتند اشاره‌ای هم دارد به حضور وستداهل در این مهمانی و خوش‌اشتهایی او: «... مجلس دعوت مجللی در کاخ وزارت خارجه بر طبق دستور رئیس‌الوزراء مهیا شد از عموم نمایندگان بیگانگان و رجال برجسته داخلی دعوت به عمل آمد، اینجانب در آن مجلس حضور داشتم و جریان را به دقت و کنجکاوای شاهد بودم پس از آنکه بانوان سفرا و مدعوین با عز و جاه در سر میز حضور یافتند نغمات موسیقی دلنواز آغاز گردید، بنا به امر رئیس دولت هیچ نوع مشروب جز دوغ و شربت در سر میز آماده نشده بود، بعضی از مدعوین که معتاد به رفع عطش به وسیله شراب بودند اظهار اشتیاقی به شرب دوغ و شربت نمی‌نمودند از جمله کنل وستداهل رئیس شهربانی که به قول فرنگی‌ها Bonviveur یعنی برای خوب خوردن و خوب نوشیدن اشتیاقی به سزا داشت از فرط تشنگی و میل به مشروب احوالی دگرگون داشت از اینجانب استمداد می‌کرد ولی با غدغن اکیدی که شده بود، مدد اینجانب هم تخفیفی به آرامش نداد...».

■ سیگاری، بدلحن، قوی هیکل، بدقیافه

وستداهل سیگاری بوده است، عبدالله بهرامی از همکاران وستداهل در کتاب خاطرات خود در چند جا به سیگار کشیدن وستداهل اشاره نموده است و اما درباره قوی هیکل و بدقیافه و بدلحن بودن وستداهل، ملک‌الشعراى بهار که از مردان اهل سیاست و قلم آن روزگار بوده است در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» چنین نوشته است: «... وستداهل مردی قوی هیکل و بدجنم [قیافه] بود و زبان خارج جز فرانسه نمی‌دانست و بسیار بلند و بدلحن صحبت می‌کرد».

■ کوچه وستداهل

وستداهل در اوایل اقامت خود در تهران خانه‌ای بزرگ و خوب و مجلل در یکی از کوچه‌های خیابان امیریه تهران که در آن هنگام از خیابان‌های ممتاز تهران بود اجاره کرد و به دلیل بزرگی خانه با موافقت وستداهل دو تن از افسران هموطنش هم در این خانه سکونت نمودند این خانه متعلق به مقتدرالملک بود. کوچه‌ای که منزل وستداهل در آن واقع بود بعدها از سوی مردم «کوچه وستداهل» نامیده شد^(۱) و تا سالیان درازی به همین نام خوانده می‌شد.

■ نامه وستاهل به مستشارالدوله جهت صدور حکم درجه سرهنگی

وستاهل در هنگام ورود به ایران (در سال ۱۲۹۲ هجری خورشیدی) دارای درجه سرگردی بود. که پس از گفتگو با وزیر داخله تصویب می شود درجه سرهنگی به او اعطاء گردد. ولی به دنبال استعفای دولت مشیرالدوله و کناره گیری مستشارالدوله از وزارت داخله صدور حکم سرهنگی برای سرگرد وستاهل به دست فراموشی سپرده می شود، او که چنین می بیند بهترین راه را در این میدانده که به وزیر پیشین یعنی همان مستشارالدوله متوسل گردد به همین جهت در تاریخ ۱۳ جمادی الآخر ۱۳۳۳ نامه ای به مستشارالدوله نوشت و از او خواهش نمود که اقدام لازم را در این مورد انجام دهد

«خدمت ذی شوکت حضرت مستطاب اجل اشرف امجد عالی آقای مستشارالدوله دامت شوکت

لزوماً خاطر محترم را مستحضر می دارد در باب اعطای درجه سرهنگی به این بنده که اخیراً در حضور حضرت مستطاب اشرف عالی مذاکره و تقاضا نموده تصویب گردید و قرار بود حکم آن صادر شود چون حضرت مستطاب عالی از کار کناره جویی فرموده و کابینه تغییر یافته است هرگاه خود این بنده در ثانی بخواهد داخل مذاکره شده، تجدید مطلب نماید تا یک درجه اسباب زحمت خواهد بود لهذا محترمانه تقاضای می نماید که خود حضرت مستطاب اجل عالی به شرحی که مقتضی است راجع به قبول تقاضای مزبور در هیئت محترم سابقه به وزارت جلیله داخله مرقوم و مستقیماً ارسال فرمایند که اسباب تسهیل صدور حکم فراهم گردد.»^(۱)

■ سوداگری وستاهل

وستاهل که پیداست مردی اهل اقتصاد و آینده نگر بوده است در هنگام اقامت خود در ایران اشیاء عتیقه و فرشهای قدیمی و ارزشمند را خریداری و زمانی که برای گذراندن مرخصی به سوئد می رفته است فرش ها و اشیاء عتیقه را به سوئد منتقل و به فروش می رسانیده. در این باره عبدالله بهرامی یکی از همکاران وستاهل که در یکی از مسافرت های وستاهل به کشورش همراه او بوده است در کتاب خاطرات خود چنین نوشته است: «... موسیو وستاهل از بدو ورود به تهران بیوسته حقوق و عایدی خود را به مصرف خرید فرش می رسانید که در آن زمان در سوئد و سایر ممالک شمالی متاع پسندیده و مشتری زیاد داشت. فرشهای موسیو وستاهل هم از نمونه های کهنه و قدیمی بود که کمیسرها در بازار برای او تهیه کرده بودند. سه سال از دوره خدمتش در ایران گذشته و او حق یک مرخصی چند ماهه داشت. اوایل جنگ بود و هنوز راه روسیه به سوئد مسدود نشده بود و او سعی داشت که تاراه باز است فرشهای خود را از ایران خارج سازد و در این کار عجله نموده از دولت اجازه مرخصی دریافت نمود و در صدد وسایل حرکت برآمد. تنها اشکال وی عبور از خاک روسیه با چند عدل قالی بود که ممکن بود موفق نشده و اسباب تأخیر، یا به کلی مانع عبور از روسیه بشود. من متوجه این نکته شده و به او پیشنهاد کردم که اگر با من مساعدت نماید من می توانم به عنوان مطالعات از دولت اجازه گرفته و در این مسافرت به

وی کمک کم و ستداهل این پیشنهاد را زود استقبال نمود و مطابق تقاضای من شرحی به هیئت دولت نوشت و مرا برای استاز در نظمیة استکهلم معرفی کرد. در وزارت امور خارجه مرحوم حسین علاه که در آن وقت رئیس کابینه بود و با من سابقه دوستی داشت سعی نمود که این مأموریت را مورد قبول هیئت دولت قرار دهد. از اعزام من به سوئد برای دولت اضافه خرجی تولید نشده و من با همان حقوق اداری خود به این مأموریت می‌رفتم، تصویب نامه صادر گردیده و مراسلاتی به وزارت خارجه سوئد نوشته شد. شغل مرا در تهران به یکی از صاحب‌منصبان سوئدی سپردند و من با میو وستداهل و هشت عدل قالی و اشیاء عتیقه در یازدهم ماه آوریل ۱۹۱۶ تهران را ترک گفته و به سمت سوئد رهسپار گشتم...».

● ارفاس

نامبرده جزو نخستین افسران سوئدی نظمیة بود که همراه وستداهل به ایران آمد و به عنوان رئیس پلیس به کارگمارده شد. (۱)

به دلایلی که روشن نیست پس از یکسال اقامت در ایران بین او وستداهل اختلاف نظر پیدا شد که منجر به «لغو کترات ارفاس و مراجعت او به سوئد گردید». (۲)

● سرگرد دبرونی کفسکی

از نامبرده آگاهی چندانی در دسترس نیست. وی پس از سرکویی رستاخیز کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان و کشته شدن او (در سال ۱۳۰۰) به عنوان جانشین هموطنش «شویرگ» که به وسیله کلنل پسیان از مشهد رانده شده بود به ریاست شهربانی این شهرگمارده شد (۳) نامبرده بیش از چند ماهی در این پست باقی نماند و در اواسط بهمن ۱۳۰۰ از ریاست شهربانی مشهد برکنار و سالار محتشم به جای او منصوب گردید. (۴)

● شویرگ

سرگرد شویرگ از اعضای دومین گروه افسران سوئدی بود که وستداهل رئیس شهربانی در مسافرت خود به سوئد از او

۱- نظم و نظمیة در دوره قاجاریه. ص ۱۸۸

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۱۶.

۳- پلیس خفیه، ص ۵۷.

۴- روزنامه گلشن، مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۰۰.

برای کار در شهربانی ایران دعوت به عمل آورد.^(۱) شوبرگ پس از آمدن به ایران مدتی در تهران به کار مشغول بود و سپس به عنوان نخستین رئیس شهربانی نوین و به سبک جدید قزوين منصوب و در این شهر به کار سرگرم شد.

از وقایع مهم دوران ریاست شوبرگ در قزوين می توان به درگیر شدن نیروهای نظمیه با کارکنان کنسولگری انگلیس در این شهر و سپس ورود نیروهای اشغالگر روسی به قزوين به بهانه حفظ آرامش و دستگیری شوبرگ در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۱۵ (۲۱ آذر ۱۲۹۴) اشاره کرد «... سپاهیان روس که در اطراف شهر قزوين مستقر بودند روز سه شنبه ۲۱ قوس [آذر] ۱۲۹۴ به دنبال زد و خوردی که بین گماشتگان کنسولگری انگلیس با افراد پلیس صورت گرفت وارد شهر شده. ابتکار عمل را به دست گرفتند و پس از دستگیری چند نفر از آژان های نظمیه و مستخدمین کنسولگری انگلیس «مسو شوبرگ» رئیس سوندی شهربانی قزوين را توقیف و زندانی کردند. در این ایام وزارت داخله سرپرستی نداشت زیرا «شاهزاده عین الدوله» که بعد از وقایع هفتم محرم به سمت وزیر داخله وارد کابینه شده بود به بهانه کالت از رسیدگی به امور وزارت داخله خودداری می کرد. رئیس تشکیلات نظمیه «مسو وستداهل» نیز به واسطه تعویق در پرداخت حقوق آن اداره از شغل خود کناره گیری کرده و استعفای خود را برای رئیس الوزراء فرستاده بود به ناگزیر در موضوع بازداشت رئیس نظمیه قزوين، از طرف وزارت خارجه اقداماتی صورت گرفت و سفارت روس به ریاست قشون روس دستور داد رئیس نظمیه قزوين را به حکومت قزوين تحویل دهند تا تحت الحفظ به وسیله قزاق های ایرانی به تهران انتقال یابد».^(۲)

سرگرد شوبرگ پس از انتقال به تهران در شهربانی تهران به کار مشغول شد و در سال ۱۲۹۶ هجری خورشیدی به ریاست اداره تأمینات (آگاهی) گمارده شد.^(۳) به دنبال منصوب شدن قوام السلطنه به استانداری خراسان، قوام با هماهنگی وزارت داخله از شوبرگ جهت ریاست شهربانی مشهد دعوت به عمل آورد، شوبرگ در فروردین ۱۲۹۷ با گروه همراهش به عنوان رئیس نظمیه مشهد وارد این شهر شد.^(۴) (هزینه سفر شوبرگ و همراهانش از تهران تا مشهد ۱۱۲۸ تومان بوده است).^(۵) شوبرگ تا هنگام رستخیز ملی کلنل محمدتقی خان پسیان در این شهر به کار اشتغال داشت ولی پس از دستگیری قوام السلطنه توسط کلنل پسیان به (دستور دولت کودتا) و اعزام او به تهران (۱۳ فروردین سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی) او و معاونش عبدالله خان از کار برکنار و از مشهد اخراج گردیدند. و به جای شوبرگ عالم الدوله از سوی کلنل پسیان به ریاست شهربانی مشهد گمارده شد.^(۶) پس از اخراج شوبرگ از مشهد او به سمت رئیس اداره آگاهی تهران منصوب گردید.^(۷)

۱ - نظم و نظمیه در دوره قاجاریه، ص ۱۸۹.

۲ - توفان در ایران، جلد یکم، ص ۵۲۲.

۳ - خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۵۲۳

۴ - رهبران مشروطه، ص ۶۵۹.

۵ - ایران و جنگ جهانی اول، اسناد وزارت داخله، ص ۲۰۸

۶ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ص ۱۵۲

۷ - پلیس خفیه، ص ۵۷

● سرگرد اریکسن

نامبرده جزو دومین گروه از افسران سوئدی نظمی بود که به درخواست وستداهل وارد ایران شد، او پس از مدتی اقامت در تهران به ریاست نظمی قزوین منصوب و راهی این شهر گردید. اریکسن همانند بسیاری از سوئدی‌ها و ایرانی‌های آن روزگار روحیه‌ای ضدانگلیسی و ضدروسی داشت. با آغاز جنگ جهانی اول و اشغال قسمتی از خاک ایران توسط نیروهای روس و انگلیس و تشکیل «کمیته دفاع ملی» اریکسن از کار در نظمی کناره‌گیری نمود و همانند بسیاری از افسران سوئدی و ایرانی ژاندارمری به «کمیته دفاع ملی» پیوست و در چندین نبرد شرکت جست.

■ اریکسن بمب‌ساز

یکی از عوامل سرسپرده انگلیس در استان فارس، قوام‌الملک فتودال بزرگ ایران و استاندار استان فارس بود، او در آزار و اذیت نیروهای ملی در شیراز و دیگر شهرهای استان فارس بسیار کوشا بود و در انجام این کار از هیچ کوششی فروگذاری نمی‌کرد به همین سبب نیروهای ملی و ژاندارمری تصمیم گرفتند تا او و عواملش را از شیراز بیرون کنند (مانند کاری که قوام‌الملک و عواملش تصمیم داشتند درباره نیروهای ملی و ژاندارمری انجام دهند) در این هنگام قوام‌الملک دارای دو هزار نیرو بود «قوام‌الملک نیروی مجهزی متشکل از دوهزار جنگجو گردآوری کرده بود این افراد با تفنگ آشنا بودند و از کودکی تیراندازی را آموخته بودند»^(۱) با اینکه نیروهای ژاندارم و «کمیته ملی دفاع از استقلال ایران» بیشتر از ۳۰۰ نفر نبود، ستاد فرماندهی این نیروها با امید به پشتیبانی به موقع نیروهای ملی خارج از شیراز و همچنین واسموس آلمانی و با توجه به تدارکات خوب و برتری جنگ‌افزارهای نیروهای ملی نسبت به نیروهای قوام در شب ۱۹ دسامبر ۱۹۱۵ بطور پنهانی به استقرار نیروها و جنگ‌افزارهای خود در نقاط حساس شهر پرداختند «همه چیز تدارک دیده شده بود و قرار بود از سه جناح حمله شود آنها دو توپ صحرائی را روی سقف بازار مستقر کرده بودند»^(۲) سرانجام در روز «۲۰ دسامبر با شلیک توپ حمله آغاز شد اولین یورش برای تصرف تلگرافخانه با موفقیت انجام شد. از محل تلگرافخانه فوراً به همه نیروهای ژاندارمری و همچنین به واسموس که در تنگستان بود خبر داده شد که بلافاصله حرکت کنند. این حمله موفقیت‌آمیز به دلیل خیابان‌های تنگ شیراز متوقف ماند. خیابان‌های تنگ و تودرتوی شیراز که اغلب آنها هم بن بست بود و نیز کوچه‌های پیچ در پیچ عملیات را مشکل می‌کرد. خانه‌های شیراز با دیوارهای کاهگلی و حیاط بزرگ در حکم سنگرهایی بود که می‌بایست تک‌تک آنها از سر راه برداشته می‌شدند. از روی بام خانه‌ها تک‌تیراندازان دشمن جلوی حمله مهاجمین را می‌گرفتند. اولین روز درگیری بدون موفقیت چندانی سپری شد. همین طور روزهای دوم و سوم و چهارم نیز نتیجه‌ای عایدشان نشد، فشنگ کم بود و می‌بایست صرفه‌جویی می‌شد. اریکسن سوئدی، مسؤول اسلحه‌خانه، مقدار

۱- واسموس لورنس آلمانی، ص ۲۲۲

۲- همان، ص ۲۲۳

زیادی مواد منفجره و یک انبار فشنگ قدیمی به دست آورده بود و از این مواد به سرعت بمب‌هایی ساخته بود که به حیاط خانه‌ها پرتاب می‌شد، صدای انفجار این بمب‌ها وحشتناک بود، به یمن این بمب‌ها روز پنجم و ششم مختصر پیشرفتی حاصل شد. نیروهای ژاندارم به سرعت تحلیل می‌یافت و تعداد قربانیان به طرز نگران‌کننده‌ای بالا می‌رفت. بالاخره روز هفتم اولین گروه از نیروهای کمکی وارد شدند و در بدو ورود به یکی از مراکز تجمع نیروهای قوام یعنی «شاه چراغ» حمله کردند...»^(۱) این جنگ سرانجام با پیروزی نیروهای ملی و ژاندارمری در یازدهمین روز جنگ یعنی ۳۱ دسامبر ۱۹۱۵ به پایان رسید و قوام‌الملک همراه با باقی مانده افرادی از شیراز فرار کرد.

■ رفتن سرگرد اریکسن از ایران

مدتی بعد از جنگ شیراز، اریکسن همراه با تعدادی دیگر از نیروهای ژاندارمری و ملی به منطقه‌ای که بیشترین فشار نیروهای متجاوز روس متوجه آنجا بود یعنی غرب کشور منتقل گردید، جنگ‌های غرب ایران سرانجام به پیروزی نیروهای روسی به فرماندهی ژنرال بارانف منتهی گردید.

پس از شکست نیروهای «کمیته دفاع ملی» و ژاندارمری از نیروهای مهاجم روس بنا بر مصلحت فرماندهان کمیته دفاع ملی و نظامیان آلمانی مستقر در غرب ایران که با نیروهای کمیته دفاع ملی و ژاندارمری همکاری داشتند تصمیم گرفته شد تعدادی از افسران سوئدی ژاندارمری به بغداد فرستاده شوند، هرچند این خبر برای افسران ایرانی ناراحت‌کننده بود و «از این خبر افسران ایرانی دلسرد و افسرده شدند لیکن چون در خدمات جنگی بودند هیچگونه اعتراضی نکردند و مخالفتی از آنها ابراز نشد، زیرا هرگونه اقدامی حکم تحریک را داشت و جلب محاکمات صحرائی می‌شدند».^(۲)

سرگرد اریکسن هم جزو این تعداد از افسران سوئدی ژاندارمری از هم پاشیده بود که می‌بایست از طریق مرز «خسروی» راهی بغداد گردند. همانگونه که افسران ایرانی راضی به رفتن افسران سوئدی نبودند خود سوئدی‌ها هم چندان تمایلی به رفتن نداشتند، به همین جهت افسران آلمانی از افسران سوئدی خواستند تا اطلاعیه‌ای صادر و از ایرانیان خداحافظی نموده تا ایرانیان متقاعد گردند که سوئدی‌ها به میل خود ایران را به سوی عراق ترک کرده‌اند «... در نصف شب افسران جبهه جنگ، ماژور دماره، ماژور پلستروم، ماژور اریکسن، ماژور چلاندر، حرکت کرده، وقتی هوا روشن شده بود از مرز ایران گذشته بودند بعد از رفتن آنها اعلامیه‌ای که از افسران و نیروهای نظامی خداحافظی کرده بودند پخش گردید و این عمل هم بنا بر دستور افسران آلمانی بود، چه بیم داشتند که افسران اعتراض نمایند که سوئدی‌ها را بدون اطلاع به طرف بغداد فرستاده‌اند».^(۳)

۱- واسموس لورنس آلمانی، ص ۲۲۴

۲- وقایع غرب ایران در جنگ اول جهانی، ص ۲۶۰.

۳- همان.

اریکسن در تابستان ۱۹۱۶ در بغداد فوت می‌کند و هنگامی که عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک) در استکهلم به سر می‌برده همسر اریکسن جهت دیدار با شیبانی به محل اقامت او می‌رود که به دلیل نبودن شیبانی در هتل، موفق به دیدار او نمی‌شود.^(۱)

● سرگرد برگدال (۲)

سرگرد برگدال جزو نخستین افسران سوئدی بود که در سال ۱۹۱۳ همراه با سرهنگ وستداهل جهت بنیاد نهادن یک اداره پلیس به سبک اروپایی و نوین وارد ایران شد. برگدال پیش از آمدن به ایران به عنوان کارآگاه پلیس در شهر بانی استکهلم مشغول به کار بود و با وستداهل آشنایی داشت. برگدال پس از استقرار در تهران از سوی سرهنگ وستداهل به عنوان رئیس اداره آگاهی (تأمینات) منصوب و مشغول به کار شد. برگدال در مقام رئیس اداره آگاهی تهران نهایت کوشش و جدیت را در دستگیری دزدان، اراذل و اوباش و برهم‌زندگان امنیت اجتماع به کار می‌برد و در بعضی از مواقع با شگردهای بسیار جالب و منحصر به فرد موجب دستگیری مجرمان و خطاکاران می‌گردید. از شاهکارهای برگدال در زمینه دستگیری مجرمان می‌توان به دستگیری دزدان کتاب‌های بسیار ارزشمند و قدیمی کتابخانه سلطنتی اشاره کرد که ماجرای بسیار پیچیده داشت.^(۳) نقش برگدال در این ماجرا به قدری مهم و درخور توجه بود که به پاس زحماتش از سوی احمدشاه قاجار مفتخر به دریافت نشان دولتی گردید^(۴) داستان این رویداد جالب و خواندنی در کتاب «خاطرات عبدالله بهرامی» از ص ۲۶۵ تا ص ۳۰۴ بطور مفصل نوشته شده است.

■ ماجرای کاغذ سفارت آلمان

افسران سوئدی نظمیة ایران برخلاف افسران سوئدی ژاندارمری کوشش می‌نمودند تا از مناقشات سیاسی خود را دور نگه‌دارند و همانگونه که دولت ایران خود را در جنگ جهانی اول بی‌طرف اعلام نموده بود آنان هم تابع این سیاست باشند ولی باز در بین آنان افرادی بودند که گرایشات سیاسی داشتند و وارد بازی‌های سیاسی می‌شدند که از جمله این افراد می‌توان به سرگرد برگدال اشاره کرد، نامبرده در جنگ جهانی اول همانند بسیاری از سوئدی‌ها و ایرانی‌ها نسبت به آلمان

۱- خاطرات عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک)، ص ۳۴۲ و ۱۹۵.

۲- در کتاب «ایران در جنگ جهانی اول» نوشته ل.ی. میروشینکف Bergdahl

۳- مورخ الدوله سپهر در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» اشاره‌ای به این ماجرا دارد: «۱۲ اکتبر ۱۹۱۵ - امروز در مجلس، سردار سعید، وکیل، سوالی از محترم‌السلطنه وزیر امور خارجه در باب فروش بعضی کتابهای ذی‌قیمت کتابخانه سلطنتی در پاریس نمود. وزیر خارجه جواب داد این موضوع در هر دو وزارتخانه خارجه و عدلیه مورد رسیدگی دقیق قرار گرفت و ...»

۴- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۳۰۴

هواداری داشت و به همین سبب بطور پنهانی با سفارت آلمان در تهران روابط برقرار کرده بود که این روابط بر اثر سهل انگاری برگدال نزدیک بود به یک آبروریزی سیاسی که حتی سیاست بی طرفی ایران و سوئد را هم زیر سوال می برد تبدیل شود. در اینجا اصل ماجرا از کتاب خاطرات «عبدالله بهرامی» که معاون برگدال در اداره تأمینات بوده است آورده می شود :

« کاغذ سفارت آلمان »

... من مجدداً به کارهای خود ادامه داده با وجود اینکه برگدال از مرخصی برگشته بود معهداً بیشتر امور را خود من مستقیماً انجام می دادم برگدال به کارها نظارت داشت و غالباً کمک های فکری شایانی به ما می نمود و طرز رفتار او نسبت به عموم کارمندان از روی مهربانی و دلسوزی بود. کلیه اعضای نظمیه با نظر احترام به او می نگریستند برگدال تنها کسی بود که از کارهای تأمینات با اطلاع و با سابقه بود و من از معلومات او استفاده می کردم. اما از نقطه نظر سیاسی برگدال از طرفداران آلمانها و از روسها بخصوص، تنفر داشت. با اعضای سفارت و خود سفیر آلمان محرمانه ملاقات نموده و با آنها مکاتبه می کرد ولی فوق العاده سعی داشت که موسیو وستداهل و سایر رفقا از روابط وی مطلع نشوند. یک روز صبح که من به اداره آمدم پیشخدمت اطاق اظهار داشت که رئیس نیم ساعت قبل به اداره آمده و چندین دفعه شما را احضار کرده است. مخصوصاً سفارش کرده که به محض ورود حضور مرا به او اطلاع دهند. فوراً به دفتر او رفته و پس از ورود مشاهده کردم که برگدال سر خود را روی میز نهاده و به فکر فرو رفته بود. چون مرا دید یک دفعه سر خود را بلند کرده و از صندلی برخاست قیافه او تغییر نموده و چهره آشفته ای داشت. صورت خود را تراشیده و موهای سرش بهم ریخته و شانه نخورده بودند یقه لباس نامرتب و هیچوقت برگدال با آن حالت در اداره دیده نشده بود. با حالت اضطراب به طرف در اطاق رفت و آن را بست و به من گفت که در صندلی پهلوی او بنشینم بدون مقدمه اظهار داشت که دیشب یک پاکتی را که وزیر مختار آلمان برای او نوشته و خیلی محرمانه بوده است از جیب لباس او در آورده و برده اند و خود او متحیر است که این سرقت چگونه انجام یافته و چه کسی توانسته است آن را برآید. برگدال بطوری مضطرب و موحش بود که نمی توانست مرتب جزئیات واقعه را حکایت کند. من از او خواهش کردم که به ترتیب از اول بگوید که کاغذ چه بوده و چگونه به دست او رسید و در آن موقع در خانه کدام یک از آژانها یا نوکرها حضور داشتند.

برگردال با سایر سوئدیهای نظمیه در یک خانه بزرگی در اواسط خیابان امیریه منزل داشتند. چند نفر آژان به عنوان اردنانس و دو نفر آشپز و شاگرد و یک خدمتکار هم در خانه آنها بود برگدال اظهار داشت که دیروز طرف عصر که تنها در باغ نشسته و روزنامه می خوانده غلام سفارت آلمان پاکتی از طرف وزیر مختار برای او آورده و به دست خود او داده است. شاگرد آشپز که جوان ارمنی است آن غلام را راهنمایی می کرده است. از رفقایش کسی در منزل نبوده و آژانها هم در اطاق خود نشسته بودند. برگدال آن کاغذ را خوانده و در کیف بغلی خود قرار داده است. چون هوا نسبتاً گرم بوده شب کت خود را نوبی اطاق در دولابچه آویخته فقط صبح برای آمدن به اداره به طرف آن رفته است. ولی همینکه دست به کیف زده

پاکت را در آن ندیده است. در صورتیکه پاکت را همان شب در کاغذ قرمز رنگی پیچیده و مخفی کرده بود. به نظر برگدال هیچکس هنگام شب به اطاق او نیامده و تخت خواب او در ایوان جلوی همان اطاق بوده است. این کاغذ برای او نهایت اهمیت را داشته و اگر به دست مخالفین وی بیفتد قطعاً نه فقط به خدمت او در ایران خاتمه خواهد داد بلکه در دستگاه پلیس استکهلم هم سابقه او را لکه‌دار خواهد ساخت قضیه خیلی بغرنج و مشکل به نظر می‌رسید زیرا که در خانه رئیس نظمی و صاحب‌منصبان سوئدی احتمال اینکه کسی از خارج آمده باشد داده نمی‌شد و خود برگدال به کسی سوءظن نمی‌برد ولی می‌گفت که در این اواخر یک یا دو دفعه حس کرده که در لباس‌های وی دست زده‌اند اما چیزی نبرده بودند حتی برای امتحان مقداری پول روی میز نهاده بوده است آن را برنداشته بودند برگدال از من خواهش نمود که هرکاری اگر داشته باشم کنار نهاده و این قضیه را تعقیب نمایم.

هرچند امید زیادی به کشف این سرقت نداشتم معهذاً تصمیم گرفتم که تا خدا امکان سعی نموده این دزد خانگی را پیدا کنم. به این نیت از اداره بیرون آمده به طرف منزل آنها روانه شدم. از حیاط سواره که خارج من شدم به یکی از آشنایان که در قسمت پلیس مخفی خدمت می‌کرد تصادف نمودم، پلیس مخفی از دوره ناصرالملک از اداره تأمینات جدا شده و مربوط به من نبود ولی با این شخص از زمانی پیش آشنا بودم و گاهی به منزل من آمده از اوضاع مملکت با هم صحبت می‌کردیم. او شخص مطلع و باتجربه بود و به همه جا رفت و آمد داشت و اطلاعات و خبرهای خوب به من می‌داد. در آن وقت که حالت متفکرانه مرا مشاهده کرد نزدیک آمده و پرسید که چرا از اداره بیرون آمده و عازم کجا هستید. من از او خواهش کردم که چند قدمی با من همراهی نماید تا من مطلبی که در نظر داشته به او بگویم. اظهار داشت که شما همینطور آهسته به طرف خیابان بروید من پاکتی دارم به اطاق رئیس خواهم داد بعد عقب سر شما خواهم آمد و پنج دقیقه بیشتر طول نکشید که او کار خود را انجام داده در سر خیابان به من ملحق گردید. من به این شخص اعتماد زیاد داشته و چندین بار در موارد سخت ویرا آزمایش نموده بودم جریان واقعه را برای او شرح دادم او از شنیدن این حکایت قدری به فکر فرو رفت بعد سر را بلند کرده گفت اگر اشتباه نکرده باشم این دسته گل را آقای شریعت بوسیله زن ارمنی انجام داده است. علت این سوءظن او جویا شدم در جواب گفت من برای دوستی و ارادت به شما هیچ مطلبی را مخفی نمی‌سازم شما خودتان شریعت را بهتر از من می‌شناسید و روابط او را با سفارت می‌دانید. شریعت اسم مستعار یک آخوندی بود که در دستگاه یکی از علمای بزرگ شهر به عنوان محور رفت و آمد داشت ضمناً در شعبه مخفی هم خدمت کرده و همانطوریکه آن رفیق اظهار داشت از سفارتخانه هم موظف بود. خود او مردی جسور و با اغلب زمامداران وقت طرح دوستی ریخته و برای آنها کارهای مهم انجام می‌داد و مورد اعتماد علماء و رجال واقع شده بود. رفیق من گفت درچندی قبل که در اطاق یکی از رؤسای سوئدی نظمی نشسته بودم و با معاون صحبت می‌کردم شریعت هم وارد شد صحبت از این بود که یک نفر خدمتکار که رختشویی و اتوکشی را خوب بداند برای منزل رئیس و رفقایش پیدا کنند. شریعت اظهار داشت که او یک خانم ارمنی را می‌شناسد که از عهده این خدمت بخوبی برمی‌آید و قرار شد که او این زن را به خانه رئیس بفرستد. من همان ساعت متوجه شدم که شریعت یک نقشه دیگری هم دارد و مقصود او تنها پیدا کردن کلفت نیست. حالاکه شما این حکایت سرقت را گفتید ذهن من یک

دفعه متوجه صحبت آن روز شد حال ملاحظه فرمائید اگر یک چنین زن ارمنی در خانه آنها باشد بطور قطع این دسته گل را آقای شریعت آب داده است. به او گفتم که من از اول قصد داشتم که تحقیقات خود را از آنجا شروع کنم و همین الان عازم خیابان امیریه هستم اگر او کار واجبی ندارد امروز با من بوده و همراه من بیاید. او این پیشنهاد را با امتنان پذیرفت. و ما با هم روانه آنجا شدیم.

من پیش خود فکر می‌کردم که این تحقیق را به چه ترتیب شروع نمایم، زیرا که اگر همینطور بکسر به خانه و ستداهل رفته و از آژان‌ها استنطاق می‌کردم قضیه فاش شده و حتماً به اطلاع و ستداهل می‌رسید و ملتفت بودم که برگدال به هیچ وجه مایل نبود قضیه فاش گردد و اینکه تعقیب امر را به عهده من سپرده و خودش مداخله نمی‌نماید بیشتر به همین جهت بوده است. من مجبور بودم که تحقیقات خود را به طوری شروع نمایم که زیاد در اطراف آن هیاهو بلند نشود. در چند قدمی خانه به رفیقم گفتم که او در آن حوالی در یک نقطه توقف نماید تا من به تنهایی وارد خانه بشوم.

در آن زمان خیابان امیریه نسبتاً خلوت و درخت‌های جنار بزرگ و نهر آب جاری داشت. رفیق من در کنار نهر نشست و گفت من در اینجا در انتظار مراجعت شما خواهم بود. من تنها وارد باغ شدم نزدیک در یک نفر آژان پیرمردی بود که تقریباً در بانی خانه به عهده او محول شده و از کارمندان قدیم اداره و از وضعیت رؤساء خوب اطلاع داشت. از او پرسیدم که آیا موسیو برگدال آنجاست یا سوار شده است جواب داد امروز صبح زود موسیو برگدال با اسب بیرون رفت و نمی‌داند کجا رفته است من نمی‌خواستم که او از موضوع مأموریت من آگاه شود به این جهت سراغ موسیو برگدال را از او گرفتم. بعد پرسیدم حالا چند نفر آژان در آنجا خدمت می‌کنند جواب داد که با خود او چهار نفر آژان در آن خانه است و یک نفر آشپز مسلمان هم هست که یک شاگرد ارمنی دارد. مادر آن پسر هفته‌ای سه روز برای شستن لباس و اتو کشی می‌آید ولی شب‌ها به منزل خودش می‌رود. گفتم شاگرد ارمنی را صدا کنید من با او کاری دارم. آژان رفت و پس از چند دقیقه برگشت گفت آشپز می‌گوید امروز روز مرخصی او است به خانه مادرش رفته است. من با آژان خدا حافظی کرده بیرون آمدم زیرا که توقف من در آنجا دیگر مقتضی نبود و باعث سوءظن واقع می‌گشت.

رفیق خود را صدا کرده با هم به طرف اداره آمدم به او گفتم که اگر حدس من درست باشد و همانطوریکه گفتید این خانم را شریعت معرفی کرده باشد حتماً پسر او که در آنجا شاگرد آشپز گردیده برای همین مقصود بوده است. بطور قطع ربودن کاغذ به دست شریعت و بوسیله این پسر انجام یافته و فعلاً آن کاغذ به دست شریعت رسیده است. شریعت هم قطعاً در اولین فرصت آن را به سفارت خواهد داد. بعد یک فکر تازه به خاطرم رسید و خوشحال گردیدم و آن این بود که یک دفعه ملتفت شدم که تابستان است و سفارت در شهر نبوده و در باغ ییلاقی خود می‌باشد و شریعت هم ممکن نیست که این کاغذ را با پست بفرستد فقط خودش سعی خواهد کرد که آنرا تحویل دهد. این خیال مشوقی من شده و یک درشکه‌چی را صدا کرده و گفتم مرا به استخر راه شمیران برده و عودت دهد. استخر راه شمیران در نزدیکی نقطه‌ای بود که امروز به سید خندان معروف شده است بالای قصر محل رفع خستگی اشخاصی بود که در آن زمان به قلهک و تجریش می‌رفتند. در آنجا یک فیهوچی وسائل راحتی و تفریح مسافران را فراهم ساخته بود. جای و غلیان و بعضی خوراکی‌ها برای اشخاصی که در آنجا

در زیر درختان و کنار استخر توقف می‌کردند تهیه دیده بود.

بیشتر درشکه‌ها یادواب که از آنجا می‌گذشتند حتماً چند دقیقه مکث می‌کردند. من فکر کردم که اگر شریعت بخواد برای رسانیدن کاغذ به شمیران برود حتماً با الاغ خودش خواهد رفت. چون شریعت یک الاغ کرمانی بزرگی داشت که همیشه زیر پای او بود و هیچوقت در شهر هم پیاده راه نمی‌رفت. در هفته یک یا دو بار به نظمی آمده و الاغ خودش را در حیاط سوار می‌گذاشت. من در خیابان درشکه را متوقف ساخته به رفیقم گفتم که اول در حیاط سوار ببیند که الاغ شریعت در آنجا هست یا هنوز نیامده است بعد هم به تأمینات رفته کاسپار ارمنی را صدا کند که با هم برویم. رفیق من پس از چند دقیقه برگشت و کاسپار هم با او بود و گفت شریعت به اداره نیامده است ما از آنجا حرکت کردیم درشکه ما تقریباً یک ساعت در راه بود تا به استخر رسیدیم. اتفاقاً اسب‌های آن خیلی مفلوک و به زحمت قدم برمی‌داشتند. ولی من اهمیتی نداده و تصور نمی‌کردم که اگر شریعت در راه بوده باشد از ما جلوتر به این محل برسد.

جاده قدیم شمیران معمولاً زیاد شلوغ نبود و مانند امروز اشخاصی که به بیلاقات می‌رفتند بیوسه در حرکت نبوده و هر ساعت به شهر مراجعت نمی‌کردند و بیشتر مردم با الاغ به شمیران می‌رفتند و بطور دسته جمعی مثل کاروان حرکت می‌کردند. وقتیکه ما به استخر رسیدیم چون پیش از ظهر بود کسی برای تفریح به آنجا نیامده بود به غیر از یک یا دو مسافر که در گوشه‌ای چای صرف کرده و بعد رفتند کس دیگری دیده نمی‌شد. ما پیاده شده و به درشکه‌چی گفتم که ما یکی دو ساعت در اینجا توقف کرده و منتظر یکی از رفقا هستیم. درشکه‌چی توقف ما را استقبال کرده توبره‌ای به سر اسب‌ها زد و خودش داخل قهوه‌خانه شده مشغول کشیدن تریاک گردید. من و رفقا روی یک نیمکت مقابل جاده نشستیم و مواظب راه بودیم. توقف ما خیلی به طول انجامید. ظهر نزدیک شده و تقریباً از فکر اولی خود مأیوس شده بودم و گمان نمی‌کردم که دیگر شریعت از آنجا عبور نماید. رفیق من از اول با فکر من موافق نبود او می‌گفت شریعت وسائل زیادی دارد و احتیاج به اینکه خودش به قلهک برود نخواهد داشت ما بیهوده وقت خود را در اینجا تلف می‌کنیم من نیز کم‌کم در تحت تأثیر حرف او قرار گرفته و در صدد بودم که به شهر مراجعت نمایم و این را نیز یقین داشتم که اگر ما به این طریق به مقصد نرسیم دیگر به هیچ وجه وسیله‌ای برای استرداد آن پاکت نخواهیم داشت و بیچاره برگدال بین همکاران سرافکننده و خجل خواهد شد. وزیر مختار آلمان هم تا اندازه‌ای بین همکاران خویش مورد شمانت واقع خواهد گردید که شرایط احتیاط را ملحوظ نداشته است. من از جا برخاسته و در صدد بودم که درشکه‌چی را صدا کنم ولی معلوم بود که درشکه‌چی در حرکت اصراری نداشت در قهوه‌خانه روی نیمکت دراز کشیده بود. در این بین کاسپار صدا زد که قدری توقف کنید از دور یک الاغ سوار هویدا است شاید شریعت باشد. الاغ شریعت سفید و خودش عمامه بزرگی در سر داشت این بود که خوب از دور تشخیص داده نمی‌شده و من چندان امیدوار نبودم که خود او باشد تا اینکه رفیق من از شادی دست به هم زد و گفت خود آقای شریعت است و خوشبختانه تنها هم می‌باشد. ما دیگر مهلت نداده و مقداری جلوتر به استقبال او رفتیم. شریعت رسید و به هیچ وجه تصور نمی‌کرد که ما برای دستگیری او آمده‌ایم مثل همیشه سلامی کرده و از علت بودن ما در آنجا استعلام کرد ولی از مرکب خود پیاده نمی‌شد من به او تعارف کردم که قدری توقف نمایند تا من موضوع مأموریت خود را در آنجا برای

او بگویم. جواب داد یکی از بستگان او در شمیران سخت مریض شده و باید زودتر به عبادت او برود و فعلاً مجال توقف ندارد و در صدد نهب زدن به الاغ و حرکت بود که من دهنه مرکب او را سفت چسبیده و گفتم مأموریت ما رسمی و خیلی جدی است. متأسفانه به من دستور داده شده است که در هر کجا که شما را ملاقات کنم توقیف سازم. شریعت که از دیدن ما در آنجا خیلی مضطرب شده بود از شنیدن حرف من رنگ از رخسارش پرید ولی ظاهراً خود را حفظ کرده قدری با صدای خشن اظهار داشت که از طرف چه مقامی به شما این امر صادر شده است من دیروز خودم نزد رئیس بوم و هیچ صحبتی در میان نبود شما شوخی می‌کنید من حالا هیچ وقت مزاح ندارم، تمام حواصی من متوجه مریض است و دوباره خواست افسار الاغ را آزاد کرده و به حرکت خود ادامه دهد. من به کاسپار اشاره کردم که ایشان را از الاغ پیاده کند. کاسپار با دست‌های قوی خود یک طرف بدن او را چسبیده و تکانی داد، شریعت داد زد و لکن من خودم پیاده می‌شوم و از الاغ پائین آمد، ما چهار نفر به طرف آخر باغ که درخت‌های چنار انبوهی داشت رفته و حیوان را به نیک درخت بسته و خودمان دوستانه به کنار نهر آبی رفتیم.

در آنجا من و رفقا دور او ایستاده گفتم آقای شریعت خیلی متأسف هستیم که مجبور به انجام چنین مأموریتی شده‌ام خواهش می‌کنم خود شما مأموریت مرا سهل نمائید و آن پاکت برگدال را که دیشب آن ارمنی شاگرد آشپز از جیب او بیرون آورده و به توسط مادرش به شما داده‌است به من مسترد دارید من قول می‌دهم که قضیه را به همین جا خاتمه داده و نگذارم که اسم شما لکه دار شود. یک دفعه شریعت از جا پرید و گفت شما به من تهمت می‌زنید کدام بچه ارمنی. کدام خانم ارمنی. من این اشخاص را نمی‌شناسم و نمی‌دانم چه کاره‌اند. در این وقت آن رفیق من که همکار شریعت بود به او اظهار داشت که مقصود معاون، آن خانم رخت شوی است که شما برای رئیس پیدا کرده بودید. شریعت برگشت و چند فحش رکیک که با عمامه او مناسبت نداشت به آنشخص داد و گفت می‌دانم تمام این آتشی از گورتو بر آمده است صبر کن تا خدمت شما برسم و خیانت‌های شما را به رئیس ثابت کنم. گفتم آقای شریعت بیهوده وقت خود را تلف نکرده و آبروی خود را بین مردم حفظ کنید. من مجبور هستم که شمار را همین جا لخت و عریان نموده و بدهم کاسپار آستر لباسهای شما را بشکافد و آن کاغذ را پیدا کند. من می‌دانم که آن کاغذ در کجاست و من می‌خواهم که خودت به من بدهی و مرا مجبور به پاره‌ای از عملیات پلیسی نمائی که به ضرر خودت تمام خواهد شد. شریعت داد زد آهای مردم بیایید ببینید که این مزدوران اجنبی نسبت به من چه می‌کنند و چرا مرا احاطه کرده و زجر می‌دهند. گفتم جناب شریعت هرچه دلت می‌خواهد بلندتر داد بزن و نگذاز یک عده در اینجا ازدحام نمایند تا من در حضور آنها از جیب شما پاکت را درآورده و به مردم ثابت کنم که این آخوند با این لباس جاسوس سفارت و مزدور اجنبی است و به کاسپار اشاره کردم که عبای او را برداشته و جیب‌های او را تفحص کند. شریعت خاموش ایستاده و بهت‌زده شده بود و دیگر حرفی نمی‌زد.

کاسپار جیب بغل او را خالی کرد آن پاکت در آن میان نبود. من به او گفتم که زیر حلیقه را دست بزنند در طرف راست یک جیب کوچک از زیر داشت تا کاسپار دست به آنجا برد شریعت خود را به زمین انداخت و باز شروع به فحاشی کرد. من دیگر مهلت نداده جیب او را باز کرده و کاغذها را درآوردم. پاکت با همان لفافه قرمز در میان آنها بود. چند قدم عقب رفته

و پاکت را باز کرده خواندم همان کاغذ سفارت آلمان بود. آنرا در جیب نهاده برگشتم، همانطوریکه معمول و متعارفی او بود از وی احوال‌پرسی کردم و از سلامتی متعلقان و بستگان او جویا شده اما آقای شریعت به هیچ وجه جواب شوخی‌های مرا نمی‌داد فقط گفت حالا تمام شد بگذار بروم نزد مریض و نمی‌دانم چه به سر او آمده است، قدری به صورت او نگاه کرده خندیدم گفتم آقای شریعت مریض شما سلامت و الان در کنار استخری نشسته مشغول خوردن و سکی می‌باشد، از این بابت اضطرابی نداشته باشید حالا بیایید با هم برویم به شهر شما نهار مهمان من هستید. نهیبی به الاغ زده گفت نهار شما را به لقای خودتان بخشیدم لطفاً دیگر با من سلام و علیک هم ننمائید و دور شد. من با رفقا سوار درشکه شده، به عجله تمام خود را به اداره رسانیدیم در صورتیکه یک ساعت از ظهر می‌گذشت و کسی در اداره نبود معه‌ذا من به طرف اطاق برگردال رفتم و پیشخدمت اظهار داشت که رئیس همینطور تنها نشسته و سیگار می‌کشد در انتظار شما می‌باشد. من وارد شده و پاکت را روی میز او نهادم از شادی از جا برخاست، پرسید چطور و به چه وسیله آنرا بدست آوردید. جواب دادم که پیدا کردن این کاغذ چندان برای ما اشکال نداشت چون از روی اصول معینی اقدام کردیم، ولی عملیات آن مفصل است و حال وقت دیر شده و من دو نفر از همکاران را در بیرون گذارده‌ام که به آنها نهار بدهم، بعد از ظهر به تفصیل آن را برای شما خواهم گفت. برگردال اظهار داشت که من باید به شما امروز نهار بدهم، رفقا را صدا کنید با هم به هتل پاریس رفته و شما آنجا قضیه را برای من حکایت کنید. هتل پاریس مهمانخانه کوچکی بود که در اول خیابان علاءالدوله بوسیله مادام وارنه خانم شوهر سابق مظفرالدین شاه تأسیس شده بود و اغلب اعضای ادارات برای نهار به آنجا می‌آمدند. برای ما میز چهارنفری در گوشه اطاق تهیه کرده و یک نهار مفصلی صرف شد و من از اول تا آخر وقایع را برای برگردال نقل کردم. او اظهار داشت که هر چند من خودم در آتیه نزدیکی از ایران خواهم رفت و منتظر تمام شدن قرارداد خود می‌باشم ولی این کاغذ اگر پیدا نمی‌شد، من نزد رفقا خینی سرافکنده می‌شدم و شما مرا از یک بدبختی بزرگی نجات دادید. اما بطور یقین وستاهل از این قضیه مستحضر خواهد شد و از شما تحقیق خواهد کرد، نمی‌دانم به او چه می‌توانید بگوئید. جواب دادم از این بابت خاطر جمع باشید که من ترتیبی خواهم داد که وستاهل از اصل ماجرا اطلاعی حاصل نکند. برگردال از ما تشکر نمود. سه ساعت بعد از ظهر بود که او به طرف خانه رفت. من نیز به رفقا دست داده خدا حافظی کردم ولی به آنها سیردم که از این بابت با هیچکس صحبتی نکرده و اگر از آنها از طرف رئیس نظمیة تحقیقاتی بنمایند بکلی منکر ملاقات شریعت بشوند. روز بعد خبری نشده و چند روز بدین منوال گذشت من به کاسپار سیرده بودم که در مورد آن خانم ارمنی با پرسش از ارامنه تحقیقاتی نموده و نتیجه را به من بگوید. او یک روز صبح نزد من آمده اظهار داشت که آن خانم ارمنی با پرسش از تهران به طرف اهواز مسافرت کرده‌اند، آن خانم که زن یکی از اعضای تجارتخانه مهمی است اساساً رخت شور نبود بلکه یک بانوی تربیت شده‌ای است که مدتها در روسیه بوده است و چندین زبان خارجی را بخوبی می‌داند و پرسش هم تحصیل کرده و در مدرسه امریکائی در اصفهان معلم بوده است. دو روز پیش مادر و پسر به صفحات جنوب رفته‌اند و ظاهراً حوزه مأموریت آنها را از تهران تغییر داده‌اند. وستاهل از بابت کاغذ به من هیچ حرف نزد تا مدتی بعد که برگردال همانطوریکه گفته بود حاضر به تجدید کترات نشد و به سوئد مراجعت نمود و قتیکه کفالت اداره به عهده من بود یک روز برای سفارش کاری به اطاق من آمد و در ضمن

صحبت برسید که آن کاغذی را که شما از شریعت در راه شمیران گرفتید چه بود و مضمون آن مربوط به چه مطلبی می شد معلوم بود که همانوقت شریعت مراتب را به اطلاع سفارت و ستداهل رسانیده بود من جواب دادم که کاغذ همانطوریکه می دانید متعلق به وزیر مختار آلمان بود ولی من آن را کاملاً نخواندم و به همان دو سطر اولی که سفارش یک نفر مسافر آلمانی را کرده بود قناعت کردم.

وستداهل اظهار داشت که من از خیلی پیش می دانستم که برگدال طرفدار آلمانهاست و در صحبت هم مضایقه نداشت علناً می گفت. اما شریعت چندین دفعه در اداره و در خارج مرا می دید ولی حرفی نمی زد تا اینکه یک روز من در قضیه کمیته مجازات سخت گرفتار شده و برای تحقیقات و مواجهه به اداره نظمیه احضار شده بودم و آن وقت دیگر عضو اداره نبودم، در دالان عمارت فوقانی شریعت را دیدم که از اتاق رئیس بیرون می آمد. برخلاف همیشه خندان نزدیک من آمده و دست مرا با قوت فشرد و گفت من می دانم که برای شما امروز مخالفین توطئه نموده و سعی می کنند که شما را به محبس بیندازند و موقع انتقام من است، ولی من نسبت به شما هیچگونه کینه و عداوتی ندارم، به عکس از مهارت و لیاقت شما مخصوصاً از زبردستی که در راه شمیران نشان دادید در تعجب هستم. تو خیلی بیش از آنها استعداد داری حیف که با اشارات همدست شده ای و نمی توان به تو اعتماد کرد. عجاله خداحافظ امیدوارم که از این بند هم خلاص شوی و باز دست مرا فشرد و رفت از این چند کلمه حرف شریعت در آن موقع من بیشتر از تشکرات برگدال خوشوقت گردیدم.»

■ درخواست وستداهل از نخست وزیر برای افزایش حقوق برگدال

به نظر نگارنده این درخواست وستداهل از نخست وزیر^(۱) برای برگدال بی جهت و بی سبب نبوده است. تا آنجایی که اسناد و مدارک گواهی می دهد در پرونده عملکرد سرگرد برگدال در ایران جز ماجرای «کاغذ سفارت آلمان» لکه سیاهی دیده نمی شود، او مردی درستکار، زرتنگ و بی ریا بوده است. خدمات شایسته و زحمات او در اداره آگاهی به اندازه ای بوده است که سزاوار این درخواست باشد.

در اینجا نامه وستداهل به نخست وزیر به نقل از سند شماره $\frac{۳۹۳}{۲۷/۸۳/۱۱}$ سازمان اسناد ملی ایران آورده می شود:

«حضور مبارک حضرت اشرف (خوانده نشد) آقای رئیس الوزراء دامت عظمه

افتخار دارم که از حضرت اشرف استدعا نمایم که در مقابل خدمات مسیو برگدال که بدون شک یکی از بهترین مستخدمین نظمیه است. اضافه مواعجبی به او داده شود. از وقتی که مسیو برگدال در خدمت دولت است همیشه خدمات شایان نموده و نتیجه خدماتش بر همه روشن است. لذا پیشنهاد می کنم که مبلغ سه هزار فرانک در سال بر حقوق او علاوه شود. این اضافه حقوق به مستخدمین اداره ژاندارمری که در مواقعی خدمت شایانی کرده اند مرحمت شده.

۱ - در آن هنگام معمولاً پست وزارت داخله (کشور) که اداره پلیس زیرمجموعه آن بوده است با نخست وزیر بوده است و به همین علت است که وستداهل درخواست خود را برای نخست وزیر نوشته است.

مسئو برگدال بیش از نصف مدت خدمت خود را که در کنترانش تعیین شده مشغول خدمت است و این اضافه حقوق خیلی اسباب خوشوقتی اینجانب خواهد گردید، به علاوه خیلی به موقع و به جا خواهد بود. استدعا دارم احترامات من را در این موقع قبول فرمائید - وستداهل - رئیس تشکیلات نظمی»

■ بازگشت برگدال به سوئد و انتشار کتاب خاطراتش

در اوایل سال ۱۹۱۷ سرگرد برگدال پس از پایان یافتن قراردادش با دولت ایران به سوئد بازگشت و در همین سال در استکهلم کتاب خاطرات خود از دوران اقامتش در ایران را با عنوان «گزارش پلیس از تهران» (Polis Rapport Tehran) چاپ و منتشر نمود.^(۱)

عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک) در سفری که در سال ۱۹۱۷ به سوئد نمود، در استکهلم دیدارهایی با برگدال داشته است که در کتاب خاطرات خود ضمن اشاره به این دیدارها، مطالب جالب و خواندنی هم درباره کار و موفقیت برگدال در سوئد دارد که اینجا نقل می‌گردد: «سه شنبه ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۷ - استکهلم - صبح تا ظهر مشغول نوشتن بودم. نامه‌ای به برگدال مفتش کل پلیس استکهلم و رئیس قدیم شعبه پلیس مخفی تهران نوشته، او را از موفقیت تازه‌ای که به دست آورده تبریک گفته به ناهار در گراندهتل دعوت کردم تفصیل موفقیت نامبرده چنین است که چندی پیش یک نفر از افسران بزرگ سوئد که رئیس استحکامات مرزی کشور سوئد بود کشته شد و قاتل هم به هیچ وجه به دست نیامده و فراری شده بود. تنها کلاهی از او در محل قتل مانده بود. برگدال پس از زحمات زیاد سه روز پیش قاتل را پیدا می‌کند. او شخصی است روسی که برای دزدیدن بعضی نوشته‌جات، رفته، صاحب منصب مقتول سررسیده از او جلوگیری می‌کند. با ششول طرف را کشته و فرار می‌کند. کشف این قتل برای برگدال موفقیت بزرگی است که به نام او تمام شد. عکسش در اغلب روزنامه‌جات بوده و به نام رئیس قدیم شعبه جنایات و با پلیس مخفی تهران او را نامیده از او توصیف می‌کنند. برگدال ایران دوست هم هست. کتابی راجع به عملیات خودش در تهران نوشته است...» «پنجشنبه ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۷ - استکهلم - ... امروز برگدال را به ناهار دعوت کرده بودم. به اتفاق ناهار صرف کرده و تا ساعت سه و نیم در گراندهتل با هم بودیم. شرح مفصلی از پیدا کردن قاتل افسر سوندی نقل می‌کرد، داستانی است عجیب شبیه به داستان شرلوک هلمز، به چه قسم رد شکار را گرفته و با چه زحماتی فوق تصور و به کار انداختن کلیه وسائل ممکنه شکار را پیدا کرده، ششول در دست داخل اتاق او می‌شود، جانی قاتل هم ششول در جیب داشته ولی به او فرصت نداده، داخل صحبت با او شده او را از خانه بیرون آورده و به اداره پلیس می‌برد. جانی شخصی است روسی که اخیراً خود را آلمانی قلمداد کرده و برای دزدی او را به خانه افسر رفته است. از صدای پای او صاحبخانه بیدار شده او را تعقیب می‌کند. سارق وقتی می‌بیند که الان به چنگ افسر خواهد افتاد ششول آتش داده

۱ - ایران در جنگ جهانی اول ص ۲۳، (متأسفانه این کتاب در ایران به فارسی برگردانده نشده و تلاش یکی از آشنایان مقیم سوئد به نام آقای کریم منیری برای بدست آوردن این کتاب و فرستادن آن برای نگارنده نتیجه‌ای در پی نداشت).

صاحب‌منصب را می‌کشد. پس از واقعه قتل، قاتل منزل خود را عوض کرده اسم خود را تغییر می‌دهد. همیشه یک ششلول در جیب داشته که در وقت لزوم قبل از دستگیر شدن خود را بکشد. برگدال می‌گفت تمام وقت از همان لحظه‌ای که داخل اتاق او شده تا وقتی که با او داخل اداره پلیس می‌شود با او صحبت کرده که مبادا خیال خودش را جمع کرده به او یا خودش حمله کند. می‌گفت فوق‌العاده عصبانی بود و نمی‌توانست خیالش را جمع کرده صحیح صحبت کند.»

«شنبه ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۷ - استکهلم - بعد از ظهر ساعت چهار با عزت‌الله خان هدایت به ملاقات آقای مفخم‌الدوله رفته، جای را در آنجا صرف کردیم و تا یک ساعتی با هم بودیم. طبق گفته ایشان از تهران چند نفر افسر سوئدی را برای پلیس و ژاندارم تهران خواسته‌اند. من جمله اسم «فولکه» را برده‌اند که استخدام شود. نگارنده سفارش کردم اگر ممکن است «برگردال» و ماژور «فولکه» را استخدام کنند، بسیار مناسب خواهد بود. هر دو ایران دوست‌اند و با زبان ایرانی آشنایند و هر دو در کار خود مهارت و تجربیات کامل دارند. برگدال که اخیراً در کار خود ترقی و خود را معروف کرده است. ایشان گفتند هر دو افسر نامبرده را پیشنهاد خواهند کرد...»^(۱) احتمال اینکه سرگرد برگدال دوباره به استخدام دولت ایران درآمده و راهی ایران شده باشد زیاد است، چون «سیفی فمی تفرشی» نویسنده کتاب «پلیس خفیه ایران» بر این باور است که در هنگام کودتای رضاخان میرنیک و سیدضیاءالدین طباطبائی در سال ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) برگدال «رئیس اداره سرکلانتری بود»^(۲) البته نگفته نماند که به غیر از «سیفی فمی تفرشی» هیچ یک دیگر از تاریخ‌نگاران ایرانی که درباره حضور افسران سوئدی مطالبی نوشته‌اند به استخدام و حضور دوباره سرگرد برگدال در ایران اشاره‌ای ننموده‌اند.

● فکل کلو

نامبرده که در سوئد به عنوان راننده اداره آتش‌نشانی به کار مشغول بود^(۳) جزو دومین گروهی بود که به درخواست سرهنگ وستداهل جهت کار در شهریانی ایران وارد کشورمان شد. فکل کلو در سال ۱۲۹۶ هجری خورشیدی (۱۹۱۷ میلادی) به جای هموطنش «شوبرگ» به ریاست شهریانی قزوین منصوب گردید (این پرسش مطرح می‌شود که چگونه و بر چه اساسی یک راننده آتش‌نشانی توانسته پُست تخصصی و مهمی چون ریاست شهریانی را بدست بیاورد) فکل کلو در قزوین از موقعیت و مقام خود سوءاستفاده نمود و «عملیات افتضاح‌آمیزی مرتکب شد»^(۴) که منجر به برکناری و احضار او از سوی وستداهل به تهران گردید. فکل کلو پس از رسیدن به تهران از رئیس کل نظمیه یعنی سرهنگ وستداهل به وزارت داخله شکایت کرد.

۱ - خاطرات عبدالحمین شیبانی (و حیدرالملک) ص ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴.

۲ - پلیس خفیه ایران، ص ۶۴.

۳ - خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۴۶۶.

۴ - همان، ص ۴۶۶.

در کتاب نظم و نظمیۀ در دوره قاجاریه در این باره چنین نوشته شده است: «انتظامات شهر قزوین در اثر لاقیدی فکل کلو به یک وضع هرج و مرج و بی‌نظمی منتهی شد و به دستور کلنل وستداهل، فکل کلو از شغل خود منفصل و بجای او ماژور عبدالله خان سیف به ریاست شهربانی قزوین برگزیده شد. فکل کلو بر اثر این انفصال از کلنل وستداهل به وزارت کشور (داخله) شکایت کرد و مدعی شد که رئیس نظمیۀ بدون مجوز قانونی او را منفصل کرده و این عمل به شرف او لطمه زده است.

بر اثر این شکایت کمیسونی مرکب از مدیران وقت وزارت کشور تشکیل شد و طی چند جلسه با حضور رضاقلی خان معاون تشکیلات نظمیۀ و فکل کلو شکایت مذکور مطرح و مورد مذاکره قرار گرفت و در قبال مستمسک فکل کلو رئیس تشکیلات نظمیۀ با استناد به ماده ۱۱ قرارداد منعقدۀ بین ایشان و فکل کلو کرده و می‌گفت هر موقعی که رئیس تشکیلات عدم رضایت خود را نسبت به خدمات فکل کلو اظهار دارد می‌تواند مشارالیه را از شغل خود منفصل نماید» فکل کلو پست ریاست شهربانی قزوین را بر اثر بی‌کفایتی از دست داد ولی همچنان در استخدام اداره کل نظمیۀ باقی ماند، روزنامه رسمی «ایران» مدتی بعد از این جابجایی‌ها در این باره چنین نوشت: «نظمیۀ قزوین که بر اثر لاقیدی فکل کلو سوئدی به هرج و مرج و بی‌نظمی منتهی شده بود پس از انفصال وی و انتخاب ماژور «عبدالله خان» به سمت رئیس نظمیۀ آن شهر سر و سامانی یافته است».^(۱)

دیگر روزنامه‌های آن روزگار به شدت عملکرد فکل کلو در قزوین را مورد انتقاد قرار دادند که از جمله این روزنامه‌ها می‌توان به روزنامه «گلشن» اشاره نمود. در اوایل بهمن ۱۲۹۸ زمزمه قیام شیخ محمد خیابانی و هوادارانش در شهر تبریز به گوش می‌رسید. از سوی رئیس کل نظمیۀ سرهنگ وستداهل جهت جلوگیری از گسترش قیام شیخ محمد خیابانی و دیگر جریانات سیاسی مخالف دولت مرکزی، دو تن از افسران سوئدی نظمیۀ که اتفاقاً افرادی بد سابقه، شرور و نالایق بودند به عنوان رئیس و معاون نظمیۀ تبریز منصوب و همراه با تعدادی نیرو از تهران به سوی تبریز حرکت نمودند. انتصاب سرگرد بیورلینگ به عنوان رئیس نظمیۀ تبریز و سرگرد فکل کلو به عنوان معاون به دلیل اینکه این دو همانگونه که گفته شد دارای کارنامه درخشانی نبودند، یکی دیگر از اشتباهات بزرگ سرهنگ وستداهل بود.

این دو همراه با تعدادی از افراد پلیس در روز شنبه ۲۴ بهمن ۱۲۹۸ در حالی که شیخ محمد خیابانی و هوادارانش از انتصاب و ورود آنان به تبریز ناخرسند بودند وارد تبریز شدند. فکل کلو که پرونده کارکردش در شهر قزوین سیاه بود در تبریز هم دست به تدروری و کارهای ناشایست و گستاخانه از جمله بازداشت‌های خودسرانه و غیرقانونی هواداران شیخ محمد خیابانی زد «اداره نظمیۀ عده‌ای را قبلاً بازداشت نموده بود و درصدد دستگیری عده دیگری نیز برآمد ولی در این روز (۱۶) فروردین (۱۲۹۹) که آژانها می‌خواستند یک نفر (گروبا شادروان میرزا باقر بود) را به طور عتف و زور و قلدری به زندان ببرند گروهی از آزادخواهان در مقام دفاع برآمدند و نگذاشتند، و این بار آژان‌ها موفق به اجرای مقاصد رؤسای مرتجع

۱- روزنامه «ایران» به نقل از کتاب پلیس خفیه ایران، ص ۶۴.

خودشان نشدند. در حین مدافعه آزادیخواهان و حمایت از آن مظلوم آقای سردار انتصار رئیس نظام [فرمانده لشکر تبریز] رسیده مصلحانه به میان افتادند و اوامری نیز صادر کردند ولی اوامر را فکال کلو معاون نظمیه نپذیرفت و کارگستاری آنان به جایی رسید که ماژور فکل کلو با شمشیر آخته و عریان بنای تعقیب آزادیخواهان را گذارد. آزادیخواهان برای اجتماع به عمارت تجدد رفتند [ساختمان روزنامه تجدد ارگان حزب دموکرات تبریز] عمارت مذکور از طرف فکل کلو و آژان‌های او محاصره گردید». (۱)

این برخورد ناخردانه و ناشایست فکل کلو، واکنش تند آزادیخواهان را بدنبال داشت و آنان خواستار خروج فوری سرگرد بیورلینگ و سرگرد فکل کلو و همراهانش از تبریز شدند «... صبح همان روز [۱۷ فروردین ۱۲۹۹ - ۶ آوریل ۱۹۲۰] بازار تبریز تعطیل کرد و بازاریان نیز به آزادی خواهان پیوسته نسبت به اظهارات و تقاضاهای حقه آزادی خواهان ابراز مساعدت و همدردی نمودند» (۲) شمشیر آخته کشیدن فکل کلو به روی آزادی خواهان و محاصره و بگیر و ببند آنان سودی نبخشید و سرانجام «بر اثر فشار افکار عمومی و خطراتی که از طرف خیابانی به دکتر مرزبان شد. رؤسای غیرقانونی ناگزیر از حرکت شدند، ماژور بیورلینگ و مسیو فکل کلو معاون او به اتفاق کلیه مأمورین و آژان‌هایی که برای ایجاد آشوب، بلوا، بی احترامی به آزادی خواهان آمده بودند شب پنجشنبه ۱۹ حمل [فروردین] عاجلاً به طرف تهران عزیمت نمودند و کارهای اداره نظمیه موقتاً به سردار مکرم تفویض شد». (۳) این دومین باری بود که فکل کلو بر اثر عملکرد نادرست خود از کار برکنار می شد. از زمان بیرون راندن نامبرده از شهر تبریز در ۱۹ فروردین ۱۲۹۹ تا فروردین ۱۳۰۰ اطلاعی از موقعیت و زندگانی او در دست نیست ولی نویسنده کتاب «پلیس خفیه ایران» در ص ۵۷ این کتاب یادآوری نموده است «در این سال [۱۳۰۰] رئیس شهربانی قزوین سرگرد فکل کلو سوئدی بود» اگر نویسنده این کتاب آقای «فمی تفرشی» در این باره (انتصاب دوباره سرگرد فکل کلو به ریاست شهربانی قزوین!) اشتباه نکرده باشد، این فکر پیش می آید که شاید سرهنگ وستداهل در برابر فکل کلو ضعفی داشته است که این همه به او امتیاز می داده است.

نهایت، ماندگاری فکل کلو در ایران می تواند سال ۱۳۰۲ هجری خورشیدی باشد، سالی که کلیه افسران سوئدی نظمیه از ایران رفتند.

● سرگرد لئو بولد بیورلینگ

بیورلینگ جزو دومین گروهی بود که به درخواست سرهنگ وستداهل رئیس کل نظمیه وارد تهران شد او در بدو ورود به جای «ارفاص» که با وستداهل درگیری پیدا کرد و به سوئد بازگشته بود «به ریاست دایره پلیس یونیفرمه منصوب

۱- پیام شیخ محمد خیابانی، ص ۲۶۲.

۲- همان، ص ۲۶۲.

۳- همان، ص ۲۶۳.

گردید».^(۱) در مسافرتی که سرهنگ وستداهل در ۱۱ آوریل ۱۹۱۶ جهت گذراندن مرخصی خود به سوئد نمود بیورلینگ را به جانشینی موقت خود انتخاب نمود «در غیبت موسو وستداهل یک نفر صاحب‌منصب جوان سوئدی موسوم به بیورلینگ قائم‌مقام او بوده و امور نظمی را اداره می‌کرد...».^(۲)

در نبودن سرهنگ وستداهل جانشین موقت او یعنی بیورلینگ دست به تغییر و تحولاتی در اداره نظمی زد از جمله «مشیر همایون معاون وستداهل را از کار خود خلع کرده و یکی از اعضای اداره را به جای او گماشته بود»^(۳) پس از بازگشت سرهنگ وستداهل از سوئد او می‌خواست «مشیر همایون» را به سرکار بازگرداند و دوباره پست معاونت اداره کل را به او بدهد که با مخالفت بیورلینگ روبرو شد «وستداهل از استخدام دوباره معاون خود بواسطه مخالفت بیورلینگ صرف‌نظر کرد ولی آن شخص را هم که بیورلینگ انتخاب کرده بود قبول نمود»^(۴) پس از این کشمکش‌ها سرانجام کسی که به عنوان معاون اداره نظمی از سوی سرهنگ وستداهل انتخاب و مشغول به کار شد «عبدالله بهرامی» بود بنا به نوشته عبدالله بهرامی گماشته شدن او به این پست برای بیورلینگ سخت ناخوشایند و گران بوده است. علت ناگوار بودن این انتصاب را که منجر به کارشکنی‌هایی از سوی بیورلینگ در کار معاون جدید اداره کل نظمی شد. عبدالله بهرامی اینگونه می‌داند: «انتصاب من برای بیورلینگ خیلی گران آمد و از آنجایی که او مرتکب بعضی عملیات نامرتبی در امور مالیه اداره شده بود و اهمه داشت که مبادا من در صدد کشف و آشکار نمودن آنها برآیم و اختلاس‌های او را افشا سازم، از همان روز اول با چند نفر از معاونین ادارات که به جهاتی از تصدی من راضی نبودند برضد من اقدام کرده و ضدیت خود را مخفی نمی‌ساخت ... به وستداهل چنین تلقین کرده بوده که ممکن است دولت ایران وجود سوئدی‌ها را بی‌مصرف شناخته و به تدریج کارها را به خود ایرانی‌ها بسپارد...».^(۵)

سرانجام کارشکنی‌های بیورلینگ نتیجه می‌دهد. عبدالله بهرامی در اردیبهشت ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) از معاونت اداره کل نظمی برکنار و با عنوان جدید «رئیس نظمی استان گیلان راهی شهر رشت گردید»^(۶) پس از این تغییر و تحولات و با توجه به اتهام اختلاسی که بیورلینگ خورده بود وستداهل در یک اقدام غیرمنتظره او را به ریاست محاسبات اداره نظمی منصوب نمود و بیورلینگ در این پست به کار مشغول شد.

۱- نظم و نظمی در دوره قاجاریه، ص ۱۸۹.

۲- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۴۶۵.

۳- همان، ص ۴۶۵.

۴- همان، ص ۴۶۵.

۵- همان، ص ۴۶۶ و ۴۶۵.

۶- عبدالله بهرامی بجای رئیس نظمی سوئدی رشت «استولبرگ» که پس از اختلاس در این اداره به سوئد گریخته بود منصوب و مشغول به

کار شد، ص ۴۸۷ و ۴۶۶، خاطرات عبدالله بهرامی.

■ علت اختلاس بیورلینگ

عبدالله بهرامی در کتاب خاطراتش علت و علل اختلاس بیورلینگ در نظمیه را، ولخرجی های بی اندازه او به ویژه از زمانی که با یک دختر نازک اندام ارمنی دوست شده و سپس با او ازدواج نموده بود می داند «بیورلینگ به تازگی با یک مادموازل ارمنی که پرخرج و نازک اندام بود اول مدتی طرح دوستی ریخته و بعد وی را به عقد نکاح خود درآورده بود و نگهداری این خانم مستلزم مخارج زیادی بود که حقوق اداری او تکافوی آن را نمی نمود، ناچار دست به صندوق اداره دراز کرده و مبالغ گزافی اختلاس نموده بود. اتفاقاً پس از کودتای ۱۲۹۹ من از طرف رئیس دولت مأمور به رسیدگی محاسبات اداره نظمیه شدم و در آنجا مشاهده کردم که صندوق های مشروبات فرنگی و شیرینی جات اروپایی به عنوان دوا برای مریضخانه نظمیه، برای خانم ارمنی تهیه شده بود و اغلب فاکتورها ساختگی بود»^(۱) در قسمتی دیگر از کتاب خاطرات بهرامی (ص ۵۱۹) درباره این خانم ارمنی و نفوذ فوق العاده ای که او بر بیورلینگ داشت چنین نوشته است «این خانم نفوذ فوق العاده ای در او داشت. تمام صاحب منصبان سعی می کردند که اقل آن خانم نظر التفاتی به طرف آنها معطوف داشته اقلاً جواب سلام نظامی با تکان سر یا برو بگویند. همه سعی می کردند که جلب توجه او را با تعارفات کوچک از قبیل تقدیمی کبک و کبوتر سایر طیور به دست آوردند. بهترین اسب های اصطبل برای درشکه یا سواری او تخصیص داده شده».

■ درگیری وستاهل با بیورلینگ

همانگونه که قبلاً گفته شد خانه وستاهل که خانه ای بزرگ و مجلل بود در خیابان امیریه تهران که در آن روزگار از بهترین خیابان های این شهر بود قرار داشت به علت بزرگی و جادار بودن این خانه با موافقت وستاهل دو تن از افسران سوئدی نظمیه تهران در این خانه مسکن گزیده بودند یکی از این افسران سرگرد بیورلینگ جوان بود که همراه با همسر ارمنی خود در این خانه زندگی می کرد. خانم ارمنی بیورلینگ که علاقه زیادی به حیوانات و پرندگان خانگی مانند سگ و گربه و کبوتر داشت تعداد زیادی از آنها را در این خانه نگهداری می نمود که همین امر باعث مزاحمت و سلب آسایش سرهنگ وستاهل گردیده بود تا اینکه سرانجام یکی از گربه های این خانم باعث لبریز شدن کاسه صبر وستاهل شد و کار او با بیورلینگ به مشاجره سختی کشید. و شاید انتقال خانه وستاهل از خیابان امیریه به قلهک به خاطر این درگیری بوده باشد. عبدالله بهرامی در این باره چنین نوشته است: «... قدم زنان از خیابان امیریه عبور کردم. در چند قدمی سرکوبه خودمان نایب [ستوان] عنایت را که اُردُنانس^(۲) وستاهل بود ملاقات کردم او به عادت معهود سلام داد و ایستاد، من از او احوالپرسی کرده جوایب خبر شدم، عنایت خندید و گفت جای شما امروز ظهر خالی بود یک دعوی حسابی بین وستاهل

۱ - خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۴۸۸.

۲ - اُردُنانس افسر یا سربازی که برای انجام کاری در خدمت عضو ارشد باشد، این واژه فرانسوی می باشد، (فرهنگ پیام، ص ۴۹).

و بیورلینگ و خانم ارمنی او شد که من تصور می‌کردم که آنها همدیگر را خوب کتک خواهند زد. عنایت می‌دانست که بیورلینگ نسبت به من عداوت ذاتی دارد. گفتم تفصیل قضیه را بگو دعوا برای چه اتفاق افتاد؟ عنایت اظهار داشت که تقریباً برای مطلب مهمی نبود سر نهار همه با هم بودند و می‌گفتند و می‌خندیدند، موسیو وستداهل بعد از نهار بلافاصله در تخت خواب دراز کشیده و می‌خوابد و امروز بنا به عادت، نهار را که خورد به اتاق رفت و دراز کشید و نیم ساعت بیشتر نگذشته بود که یک صدای دیوآسانی از اتاق برخاست و وستداهل یکتا بیراهن دم پنجره آمده و یک گربه را که سخت گلوی آن را می‌فشرد از ایوان به توی باغ پرتاب کرد و با زبان سوئدی فحش می‌داد. گربه از حیوانات سوگلی خانم بیورلینگ بود، خانم ارمنی بیش از ده سگ و گربه در خانه جمع کرده است. روزی یکم من گوشت خوراک آنها است. کسی جرأت ندارد که آنها را از اتاق‌ها بیرون کند.

اتفاقاً وستداهل خسته بود. و زود خوابیده است. این گربه گستاخ یک دقیقه به روی سینه او جسته و وی را از خواب بیدار کرده و از شدت درد و ترس فریاد کشیده و گلوی گربه را گرفته و با آن شدت به زمین زده بود. گربه تا چند دقیقه بی‌حس بود، خانم ارمنی که از توی ایوان نگاه می‌کرد ملتفت این حرکت شد، او هم مثل یک دیوانه فریاد می‌کشید. بیورلینگ به حمایت خانمش برخاسته و دعوا شروع کرد. گمان می‌کنم عذر بیورلینگ خواسته شود»^(۱)

عبدالله بهرامی از شنیدن چنین خبری اظهار شادمانی می‌کند، البته شادمانی بهرامی بی‌دلیل هم نبوده است، شاید اگر این حادثه آن روز روی نمی‌داد سرنوشت عبدالله بهرامی که متهم به همکاری با کمیته مجازات شده بود و قرار بود توسط بیورلینگ بازجویی شود طوری دیگر رقم می‌خورد «این خبر خوشی بود و برای من واضح شد که گربه خانم ارمنی در نجات من در آن روز بی‌مداخله نبوده است. قطعاً اگر این مشاجره در آن روز اتفاق نمی‌افتاد، چون بیورلینگ از جریان دوسیه (پرونده) بی‌خبر نبود وستداهل را بیشتر تحریک به توقیف من می‌کرد و من هم مانند میرزا باقرخان پدر^(۲) مدتی در محبس می‌ماندم تا بی‌گناهی من به اثبات برسد. میرزا باقرخان بیش از یک ماه در حبس بود و اساساً تقصیر مهمی هم نداشت فقط با دو نفر از اعضای کمیته آشنایی پیدا کرده و به اداره اطلاع نداده بود. گناهی را که من مرتکب شده بودم تقریباً به همین درجه بود. وستداهل می‌توانست مدت‌ها مرا به این عنوان در حبس مجرد افکنده و انتقام استولبرگ و بیورلینگ را از من بگیرد. تنها تصور می‌کنم آن گربه باعث شد که با رفیق خود دعوا و مشاجره نموده و از نیت اولی خود منصرف گردید. همین گربه به عقیده من ممکن بود که اساساً تاریخ ایران را تغییر دهد. اگر در آن روز نایره جدال برای خاطر آن گربه بالا می‌گرفت و منجر به استعمال اسلحه می‌شد بلاشک بیورلینگ مضایقه نمی‌کرد که وستداهل را به قتل برساند و اعضای کمیته مجازات از تعقیبات مصون مانده و وضعیت مملکت تغییر پیدا کند. من شکر نمودم از اینکه در مملکتی زندگانی

۱ - خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۵۱۸ (البته نه تنها اینگونه نبود، بلکه مدتی بعد سرهنگ وستداهل سرگرد بیورلینگ را به ریاست

نهبیانی (نظمی) تیریز منصوب نمود و او همراه با «فکل کلو» راهی این شهر شدند)

۲ - از کار آگاهان نظمی که او هم متهم به همکاری با کمیته مجازات شد بود.

می‌کنم که یک گریه هم در سیاست آن مؤثر است».^(۱)

■ نامه بیورلینگ به وزارت داخله درباره روزنامه گلشن

بیورلینگ در هنگامی که با عنوان رئیس موقت اداره کل نظمیه به کار مشغول بود (به دلیل مسافرت و ستداهل به سوئد در آوریل ۱۹۱۶) با ادعای اینکه روزنامه گلشن مطلب توهین آمیزی در مورد نظمیه رشت و مأموران آن نوشته است دست به اقداماتی جهت محکوم نمودن این روزنامه زد که در این رابطه نامه او به وزارت داخله به نقل از کتاب «اسناد مطبوعات ایران» ص ۳۲۴ آورده می‌شود:

«مقام منبع وزارت جلیله داخله به موجب تلگرافی که به امضاء چند نفر از تجار و اعیان و محترمین رشت به وزارت داخله رسیده و ملاحظه فرموده‌اند و کپی آن را نیز به اداره نظمیه آورده‌اند. در ستون سوم صفحه چهارم شماره سیزدهم روزنامه گلشن شرح توهین آمیزی نسبت به نظمیه رشت و مأمورین آن نوشته شده. در این باب هم شرحی مازور رکن الدین خان رئیس نظمیه آنجا به این اداره نوشته و تقاضای رسیدگی و محاکمه نموده است، چون مخبر روزنامه مزبور در رشت غیر معروف و آدرس آن غیر معلوم است استدعا می‌شود مقرر فرمایید، اسم و آدرس مخبر مزبور را از مدیر روزنامه گلشن خواسته، به این اداره اطلاع بدهد تا به توسط عدلیه اعظم مسئله تعقیب شود».

قائم مقام ریاست کل تشکیلات نظمیه

بیورلینگ [محل امضاء]

■ منسوب شدن سرگرد بیورلینگ به ریاست تشکیلات نظمیه آذربایجان

در بهمن ۱۲۹۸ هجری خورشیدی که همزمان بود با آغاز شکل‌گیری جنبش آزادیخواهی مردم تبریز به رهبری شیخ محمد خیابانی سرگرد بیورلینگ از سوی سرهنگ و ستداهل رئیس کل تشکیلات نظمیه به ریاست نظمیه آذربایجان منسوب گردید. او پس از این انتصاب همراه با سرگرد فکل کلو و چهل و چهار نفر از افراد پلیس راهی تبریز مرکز استان آذربایجان شد و در ۲۴ بهمن ۱۲۹۸ وارد این شهر گردید. مخالفان و هواداران شیخ محمد خیابانی، انقلابی و آزادی خواه پرآوازه تبریز که سرانجام در راه اندیشه‌اش کشته شد درباره انتصاب سرگرد بیورلینگ به ریاست شهربانی تبریز نظرات گوناگونی عنوان نموده‌اند. علی آذری نویسنده و مورخ نامی که از هواداران شیخ محمد خیابانی بوده است در این باره چنین اظهار نظر نموده: «روز شنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۳۸ هجری قمری [۲۴ بهمن ۱۲۹۸ هجری خورشیدی] مازور بیورلینگ رئیس تشکیلات نظمیه آذربایجان، فکل کلو و سایر صاحبمنصبان تشکیلات نظمیه و عده آسیران و آژان‌ها و جاسوسان اعزامی از مرکز وارد تبریز شدند».

خوانندگان محترم در نظر دارند که وثوق الدوله [نخست‌وزیر وقت] در پاسخ سردار انتصار (فرمانده قشون تبریز) ضمن تلگراف رسمی نوشت بیورلینگ فقط خود با دو سه نفر صاحب‌منصب می‌آیند، اعزام چهل و چهار نفر را به کلی تکذیب کرد، با ورود این عده، کذب تلگراف مزبور را ثابت و معلوم داشت که در پشت این پرده نمایش‌های مخالف آزادی آغاز خواهد شد»^(۱) علی آذری در صفحه‌ای دیگر از کتاب خود در این باره چنین نوشته است: «... در صفحات پیش اعزام مازور بیورلینگ و یک عده جاسوس از طرف حکومت وثوق الدوله را به تبریز نگاهشتم و متذکر شدیم که چون در انتخابات (آذربایجان) فرقه دموکرات شش کرسی از نه کرسی پارلمان را اشغال نمود، ناگزیر در صدد تخریب برآمده، بیورلینگ و یک عده جاسوس و پلیس اهانت‌گر را به تبریز فرستاد این عده به تنظیم نقشه‌های خود دست زده و کار را بجایی رسانیدند که هرگونه تأمین و مصونیتی از بین رفت».^(۲) احمد کسروی، مورخ نامدار آذربایجانی که در همان هنگام روابط خوبی با خیابانی نداشته است در این باره نظر دیگری دارد، او بر این باور است که منصوب شدن سرگرد بیورلینگ به ریاست تشکیلات نظمی آذربایجان در وهله اول بخاطر بازسازی شهربانی تبریز و سپس جلوگیری از اشاعه و تبلیغ مرام کمونیست که توسط «کرت و ستورو» کنسول آلمان در تبریز به شدت تبلیغ می‌شده، بوده است «در این هنگام بالشویک‌ها در روستان نیرومند گردیده و به دشمنان خود چیرگی نموده به قفقاز نزدیک می‌شدند، این وثوق الدوله را به تلاش انداخته از رسیدن بالشویکی به آذربایجان بیمناک می‌گردانید. در آذربایجان در این هنگام یک کانون بالشویکی کوچکی بیداشده و بیم آن می‌بود که از رسیدن بالشویک‌ها به قفقاز این کانون نیرومند گردد و به برخی کارهایی برخیزد آن کانون، کنسولخانه آلمان در تبریز بود...»^(۳) کسروی در ادامه می‌نویسد «... کرت و ستورو آسوده نمی‌نشست و این زمان کمونیستی از خود نشان می‌داد و کسانی را از تبریزیان بر سرش گرد آورده به کوشش‌هایی می‌پرداخت. گفته می‌شد کنسول کسانی را به سوی خود می‌خواند، که چون دسته انبوهی شدند یک روزی با تفنگ و بمب و مترالوز [نوعی مسلسل] بیرون ریزند و در شهر آشوبی برپا گردانند و اداره‌ها را بدست گیرند و آیین بالشویکی را روال گردانند».^(۴) این سخنان گرچه گزاره‌آمیز می‌بود، بیکبار بی‌بنیاد نمی‌بود و یک دسته‌ای چنان آرزویی را در دل می‌داشتند. از این رو در این هنگام دولت می‌تسید بالشویکی از قفقاز به آذربایجان رسد و این بود به تلاش افتاده، اندیشه، جلوگیری می‌کرد. برای این کار چنان خواستند که شهربانی تبریز را نیرومند گردانند و سران آن اداره را یکسره از تهران فرستند. این بود مازور لئوولد بیورلینگ را که یکی از سرکردگان سوئدی شهربانی تهران بود برای سر شهربانی آذربایجان برگزیدند و چنین پیدا بود که بیورلینگ اداره تبریز را به هم زده آن را

۱- قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، ص ۲۳۸.

۲- همان، ص ۲۶۱.

۳- تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، ص ۸۵۸.

۴- مظاهرا در روزی که قرار بود این کار انجام پذیرد، کرت و ستورو بدست نیروهای شیخ محمد خیابانی کشته شد. (تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان ص ۸۸۵) روزنامه تجدد ارگان فرقه دموکرات در این باره نوشت: «کنسول آلمان خودکشی نموده».

از سر نو خواهد ساخت. زیرا این آگاهی را در روزنامه رعد و دیگر روزنامه‌های تهران چنین نوشتند: «که بیورلینگ با یک نفر صاحب‌منصب سوئدی و چهل و سه نفر صاحب‌منصب جزء ایرانی و عده مأمورین تأمینات برای تشکیلات نظمیه آذربایجان برگزیده شده و به زودی روانه خواهند گردید».^(۱)

سرگرد بیورلینگ پس از استقرار خود در تبریز دستور دستگیری کسانی را که با کنسول آلمان رابطه داشتند و همچنین تعدادی از هواداران و اعضای فرقه دموکرات را صادر نمود^(۲) هرچه از زمان استقرار بیورلینگ و معاونش فکل کلو در تبریز بیشتر می‌گذشت موج سرکوبی و دستگیری اعضا و هواداران فرقه دموکرات به رهبری خیابانی هم بیشتر می‌گردید در روز ۱۴ فروردین ۱۲۹۹ درگیری تقریباً شدیدی بین فرقه دموکرات با نیروهای نظمیه روی داد که منجر به اخراج بیورلینگ و فکل کلو از تبریز شد این درگیری به خاطر دستگیری یکی از هواداران فرقه دموکرات بنام «میرزا باقر» توسط ماموران نظمیه تبریز روی داد.

«اداره نظمیه عده‌ای را قبلاً بازداشت نموده بود، و درصدد دستگیری عده دیگری نیز برآمد ولی در این روز که آژان‌ها می‌خواستند یک نفر را به طور عنف و زور و قلدری به زندان ببرند، گروهی از آزادیخواهان در مقام دفاع برآمدند و نگذاشتند، و این بار آژان‌ها موفق به اجرای مقاصد رؤسای مرتجع خودشان نشدند. در حین مدافعه آزادیخواهان و حمایت از آن مظلوم آقای سردار انتصار رئیس نظام رسیده مصلحانه به میان افتادند و او امری نیز صادر کردند، ولی اوامر را فکل کلو معاون نظمیه نپذیرفت و کارگستخی آنان بجایی رسید که ماژور فکل کلو با شمشیر آخته و عریان بنای تعقیب آزادیخواهان را گذارد...».^(۳)

علی اکبر آگاه که در همان هنگام در تبریز بسر می‌برد و یکی از اعضای فرقه دموکرات بوده است درباره رویداد ۱۴ فروردین ۱۲۹۹ چنین نوشته است: «... در همین موقع آقای مظفر اعلم با حالت مضطربی وارد شدند به معاون ایالت گفتند الساعه من از داخل شهر می‌آمدم شنیدم که ماژور فکل کلو با عده پلیس سوار محل تجدد (مقصود اداره روزنامه تجدد است که محل اجتماع جمعیت دموکرات‌ها و محل طبع روزنامه تجدد که به قلم مرحوم خیابانی منتشر می‌شد بوده) را محاصره کرده است، چون این عمل نظمیه باعث انقلاب تبریز خواهد بود مقرر نماید فوراً از آنجا دست برداشته و به نظمیه معاونت نمایند. بنده پرسیدم موضوع چیست؟ گفتند الساعه از نظمیه اطلاع دادند، میرزا باقر نامی را برحسب دستور تأمینات به کمیسری نویر جلب کرده‌اند، جماعتی بلافاصله برای استخلاص مشارالیه به کمیسری می‌روند و او را بیرون آورده بکسر به تجدد می‌برند، اینک ماژور فکل کلو برای جلب مقصر اداره روزنامه را محاصره کرده و با کمال شدت میرزا باقر را مطالبه

۱- تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، ص ۸۵۹.

۲- همان، ص ۸۶۴.

۳- قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، ص ۲۶۲.

می‌کند».^(۱)

احمد کسروی این رویداد را بدینگونه شرح داده است: «روز سه‌شنبه هفدهم فروردین ۱۲۹۹ هنگام پسین در حیاط [روزنامه] تجدد جوش و جنبی پدیدار بود و پیروان خیابانی یک به یک یا دسته به دسته در آنجا گرد می‌آمدند، این دستور از خیابانی داده شده بود که همه در آن هنگام با تفنگ یا تپانچه به حیاط تجدد بیایند و چون انبوهی از آنان گرد آمدند فرمان رسید که یک دسته از ایشان بروند و از کلاتری نویر میرزا باقر را کشیده بیاورند. میرزا باقر مرد گمنامی می‌بود و بستگی چندانی هم به خیابانی نمی‌داشت ولی چون می‌خواستند بیورلینگ را براندازند و بکار پردازند آنرا بهانه ساخته‌اند.

به این فرمان یک دسته که همانا پنج‌ه یا شصت تن بیش نمی‌بودند آهنگ کلاتری نویر کرده میرزا باقر را خواستند. کلاتری ایستادگی نموده از سپردن زندانی باز ایستاد و در میانه اندک‌کشاکی رفت. در این گیرودار سردار انتصار به آنجا رسیده به کلاتر دستور داد که ایستادگی ننموده درخواست شورشیان را بپذیرد، چون سردار انتصار «رئیس نظام» می‌بود کلاتر دستور او را پذیرفت، ولی چگونگی را با تلفون به اداره شهربانی آگاهی داد.

ماژور بیورلینگ از رفتار سردار انتصار رنجیده فکل کلو را که دستیارش می‌بود با یک دسته پلیس سوار روانه گردانید که به شورشیان رسیده میرزا باقر را بازگیرد. فکل کلو از دنبال شورشیان شتافته در نیمه راه به آنان رسید ولی گلاویز نگردید و با شمشیری آخته به دست و با حال آمادگی آنان را دنبال کرد و چون شورشیان به حیاط تجدد درآمدند فکل کلو در جلو در و در آن پیرامونها فراول گماشت و چنین می‌خواست که خود با یک دسته به درون رود، و پیداست که خونریزی‌هایی در کار رخ دادن می‌بود که ناگهان سردار انتصار، باز خود را به جایگاه هنگامه رسانیده به جلوگیری پرداخت و به فکل کلو فرمان بازگشت داد. فکل کلو ناگزیر شده بازگشت و بدینسان کشاکی به فیروزی خیابانی و همراهانش پایان یافت.

در این هنگام خیابانی و همراهانش آن توانایی و دلیری که با شهربانی به جنگ پردازند نمی‌داشتند و اگر یاورهای سردار انتصار نبودی کاری از پیش نبردندی ولی چون این گام را به فیروزی برداشتند همین مایه نیرومندی آنان گردید. در این هنگام آفتاب در افق ناپدید گردیده شب فرا می‌رسید. خیابانی و همراهانش آن شب را در عمارت تجدد بسر بردند و سردار انتصار نیز به دستاویز میانجیگری به آنجا درآمد و با هم نشسته به نقشه کارهای خود پرداختند... گفتارهایی در بدگوی از شهربانی و کارهای آن رانده می‌شد و چون از چند ماه باز ماهانه برای سربازان داده نشده بود به همداستانی سردار انتصار چنین نهادند که ماهانه‌ای برای آنان در حیاط تجدد پردازند و بدینسان دلجویی از آنان نمایند. این بود آگاهی به سربازان فرستادند و آنان دسته به دسته آمده ماهانه گرفته و رفتند و چون پاسبانان شهربانی نیز از چند ماه باز پولی دریافتی بودند از شنیدن آنکه به سربازان ماهانه داده شده به سخن درآمدند و آنان نیز شهربانی را رها کرده و برای آنکه پول گیرند دسته به دسته به تجدد شتافتند و خواست خیابانی و همراهانش نیز همین می‌بود. چون بسیاری از افسران از رفتار بیورلینگ در آینده بیم می‌داشتند و از درون دل، ماندن او را نمی‌خواستند از اینرو از پاسبانان جلوگیری نموده بلکه به آنان

در آن کار دل دادند.

بدینسان میانه پاسبانان و اداره شهربانی جدایی افتاد. خیابانی و هم‌دستانش چون شهربانی را ناتوان یافتند پسین آن روز مردم را برانگیختند که به شهربانی ریزند و زندانیان را بیرون آورند و بیورلینگ و همراهان او را از اداره بیرون کنند و چون مردم بدینسان به شهربانی تاختند بیورلینگ و همراهانش در کار خود درماندند و چاره جز بیرون رفتن ندیدند. بویژه که امین‌الملک نایب‌الایاله که از چند روز پیش به شهر رسیده و از درماندگی و ناتوانی سر رشته را گم کرده افزاری در دست سردار انتصار و خیابانی شده بود دستور فرستاد که مازور بیورلینگ و همراهانش ایستادگی نمایند و از اداره بیرون روند و آنان ناچار گردیده این دستور را بکار بستند.

شورشیان در اینجا نیز فیروز آمدند و زندانیان را برداشته با یک شادمانی به تجدد باز گردیدند. بیورلینگ و همراهانش در شهر نمانده آهنگ و اسمتج کردند که از آنجا با سیم تلگراف با تهران گفتگو کنند. از این سوی امین‌الملک بدینخواه خیابانی شهربانی را به سردار مکرم (یکی از درباریان پیشین) سپرد. بدینسان در روز دوم شورش رشته همگی شهر بدست شورشیان افتاد کسی در برابر آنان نماند.^(۱)

سرگرد بیورلینگ و سرگرد فکل کلو که دیگر ماندن‌شان در آذربایجان امکان نداشت پس از تماس تلگرافی با مقامات مسوول در تهران از باسمنج به سوی تهران حرکت کردند. از زمان حرکت بیورلینگ از آذربایجان به سوی تهران در فروردین ۱۲۹۹ هجری خورشیدی تا سال بعد دیگر اطلاعاتی از او در دست نمی‌باشد ولی در کتاب «پلیس خفیه ایران» صفحه ۵۹ در بیان رویدادهای نظمیه در اوایل سال ۱۳۰۰ آمده است که رئیس شهربانی تبریز در این سال سرگرد بیورلینگ بوده است. از این اشاره می‌توان این گمان را داد که پس از شکست رستاخیز ملی شیخ محمد خیابانی و کشته شدن او (۲۲ شهریور ۱۲۹۹ برابر با ۴ سپتامبر ۱۹۲۰) سرگرد بیورلینگ دوباره با همان عنوان «رئیس تشکیلات نظمیه آذربایجان» به تبریز بازگشته و به کار مشغول گردیده است. درباره اینکه سرگرد بیورلینگ تا چه سالی در ایران به سر می‌برده است اطلاع دقیقی نیست، ولی آنچه مسلم است اقامت او در ایران بعد از سال ۱۳۰۲ هجری خورشیدی نمی‌تواند باشد، چون در این سال به خدمت کلیه سوئدی‌ها شاغل در تشکیلات نظمیه ایران خاتمه داده شد و آنها به میهن خود بازگشتند.

● استول برگ^(۲)

نامبرده جزو دومین گروه از افسران سوئدی بود که به درخواست سرهنگ و ستداهل رئیس تشکیلات نظمیه وارد ایران شد. استول برگ «اساساً سابقه کار اداری نداشت. او فقط مدت چند سال در جنوب آفریقا جزو مستحفظین محبس خدمت

۱ - تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، ص ۸۶۸

۲ - در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» استول برگ و در کتاب «ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحماگی» Sjaberg در کتاب خاطرات عبدالحمین شیبانی «استرلنگ».

نموده بود»^(۱)

دولت روسیه که تا پیش از آغاز جنگ جهانی اول قدرت و نفوذ زیادی در شمال ایران داشت نسبت به توسعه و بازسازی نظمی‌های شهرهای شمالی ایران و حضور افسران سوئدی در این منطقه حساسیت زیادی از خود نشان می‌داد و دولت ایران برای اینکه بهانه به دست روس‌ها ندهد از فرستادن افسران سوئدی به مناطق شمالی کشور خودداری نمود ولی با آغاز جنگ جهانی اول و کاهش نفوذ و قدرت روس‌ها در شمال ایران، دولت مصمم شد تا در تعدادی از شهرهای شمالی نظمی‌هایی به شکل نوین دایر کند به همین جهت «وستداهل دو نفر از اشخاصی را که از سوئد کترات نموده بود برای تصدی ریاست نظمی این دو شهر [قزوین و رشت] انتخاب کرد»^(۲) برای ریاست تشکیلات نظمی رشت استول‌برگ که درجه سرگردی گرفته بود انتخاب گردید.^(۳)

در این مورد جای این پرسش باقی است شخصی با داشتن آن پیشینه که ذکرش رفت چگونه سزاواری آن را یافته است تا پست مهمی چون ریاست تشکیلات نظمی استان مهمی چون استان گیلان را بدست آورد؟ استول‌برگ پس از استقرار در رشت دست به کارهای خلاف بسیاری زد از جمله کارهای زشت او که باعث شرمندگی دیگر سوئدی‌های مقیم ایران شد می‌توان به تصویب و اجرانمودن قوانین عجیب و غریب به جهت سرکشی نمودن مردم و همچنین رشوه‌گیری - اختلاس و دزدی اشاره کرد.

استول‌برگ «پس از اینکه صندوق اداری را اختلاس کرده و چندین دزدی‌های آشکار نموده بود به اسم مرخصی که قبلاً تحصیل کرده بود از ایران فرار کرد»^(۴) استول‌برگ در این فرار مبلغ سیصد هزار ریال^(۵) از صندوق تشکیلات نظمی استان گیلان را دزدید و همراه خود از مرز خارج نمود. پس از دزدی کلان و فرار استول‌برگ از ایران عبدالله بهرامی از سوی وستداهل به ریاست نظمی رشت منصوب و راهی این شهر شد، بهرامی درباره استول‌برگ در هنگام تصدی ریاست تشکیلات نظمی استان گیلان چنین نوشته است: «وقتی که من وارد رشت شدم اساساً کسی در آنجا نبود که نظمی را به من تحویل دهد. یکی از معاونین و رئیس حسابداری را قبل از اینکه استول‌برگ به طرف سوئد فرار کند خود آن به عنوان اختلاس محبوس ساخته و صندوق نظمی به کلی خالی شده بود. در اول وهله نماینده اداره مالیه را دعوت نمودم که به دفاتر و حساب‌های گذشته رسیدگی نماید معلوم شد که صاحب‌منصب سوئدی سی هزار تومان وجوه نقدی را که به عنوان

۱ - خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۴۶۶.

۲ - همان، ص ۴۶۶.

۳ - ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۱۶.

۴ - خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۴۶۶.

۵ - مدت زمانی کوتاه پیش از آغاز جنگ جهانی اول هر مارک آلمان برابر با سه ریال ایران بوده است، (خاطرات عبدالله بهرامی، ص

مساعده برای حقوق آژان و مخارج عادی دریافت داشته است با خود برداشته و از سر حد خارج گردیده است این شخص از همان روز اولی که به این خدمت گماشته شده بود به غیر از دزدی مقصود دیگری نداشته به عناوین و وسایل مختلف وجوه زیادی جمع کرده و از آشفستگی اوضاع استفاده نموده و فرار کرده بود. استول برگ که به عنوان مازوری، وستداهل او را برای ایران کنترات کرده بود اساساً عضو نظمیه سوئد نبود. او در ده سال پیش به جنوب افریقا مهاجرت نموده و در آنجا مانند یک مستحفظ ساده در یکی از محبس های شهر خدمتی پیدا کرده بود. ریاست نظمیه رشت اولین مأموریت آبرومند او بود. به محض ورود به خیال اخاذی افتاده و وسایل غریبی در این راه به کار می برده است. یکی از کارهای شگرف او این بود که قدغن کرده بود که اهالی باید از گاوهای خود مواظبت کرده و نگذارند که در کوچه ها و خیابانهای شهر خرا نمایند. در رشت در زمان سابق که وسایل جدید از قبیل درشکه و غیره در شهر نبود و اغلب معاین خلوت و علف همه جا را فرا گرفته گاو و گوسفند مردم آزاد بوده و هر روز از صبح تا شام در کوچه ها می گردیدند. استول برگ مقرر داشته بود که هر گاوی را که آژانها در کوچه ها دیدند به اداره نظمیه آورده و در طولبه سوار پلیس حبس کرده و در مقابل پنج قران جریمه به صاحبش مسترد دارند. تا اینجا این حکم قابل ایراد نبود در ظاهر برای نظافت شهر مفید واقع می گردید ولی استول برگ سپرده بود که در طولبه مقداری علوفه و پنبه دانه ذخیره کرده و از گاوها پذیرائی شایانی به عمل آورند بطوریکه هر گاوی که یکبار وارد آن محوطه می شد ممکن نبود که در اولین فرصت مجدداً به آنجا پناه نیاورد. به این طریق تمام گاوهای اهالی که تقریباً به عده سکنه خود شهر بود در اول ساعت روز که در خانه ها باز می شد یکسر دیده و خود را به طولبه استول برگ می رساندند او هم بلااستثناء تا جریمه مقرر را نمی گرفت گاو را به صاحبش مسترد نمی داشت. این موضوع به قدری رواج یافته بود که اگر یک گاوی مفقود می شد و در صدد جستجوی آن برمی آمدند همسایه ها به صاحب آن می گفتند تو برو اول بین شاید مهمان استول برگ شده باشد. بعد از فرار استول برگ و اوایل ریاست من نیز، این ترتیب وجود داشت و من برای رفع این زحمت دستور دادم که دیگر بساط ضیافت را در طولبه برچیده و آب و علوفه را قطع کنند تا این سنت موقوف گردد. یک منبع دخل دیگری که کمتر از جرایم گاوها نبود آن موضوع قدغن مشروبات الکلی بود. در نقاط گیلان به واسطه رطوبت هوا استعمال الکل بیش از سایر شهرها رایج بود، مخصوصاً از روسیه مقدار زیادی ودکا و آبجو وارد شده و در شهر به فروش می رسید. در موقع جنگ در تمام روسیه استعمال الکل ممنوع شد و این حکم را صاحب منصبان روسی در ایران هم به موقع اجرا گذارند. تمام دکاکین مشروب فروشی را مصادره کرده و موجودی آنها را به اداره نظمیه انتقال دادند، بطوریکه در تمام مغازه ها دیگر یک بطری ودکا یافت نمی گردید و در عوض در اداره نظمیه چندین اطاق و انبار مملو از شیشه های مشروب گردیده بود. علاوه از اینکه عده زیادی از اهالی معتاد به استعمال مشروب بوده و قیمت های گزافی برای آن می برداختند، در گیلان مرسوم بود که برای عروسی ها بساط جشن چیده و چند شبانه روز مهمانها با خوردن مشروبات و مأكولات به بازی ورق مشغول می شدند و سه بانکی^(۱) حق مشروب صاحب خانه برای مخارج عروس و داماد

بکار می‌رفت. صاحبان مجالس زناشویی مجبور بودند که به هر قیمت و به هر وسیله که شده است مقداری از مشروبات تهیه نمایند تا این آئین باستانی به قوت خود باقی و سنت عروس و دامادی متروک نگردد. تنها کسی که در خطه گیلان می‌توانست در این قسمت گرفتاری اهالی را مرتفع سازد شخص استول‌برگ بود که مبلغ زیادی از این بابت برای خود تحصیل نموده بود وقتی که من متصدی مقام او شدم تمام محتویات انبارها را به فروش رسانیده و یک بطری خالی هم باقی نگذاشته بود. بیشتر عملیات این شخص نظیر همین دو نمونه‌ای است که به اختصار ذکر آن گذشت در عوض از تشکیلات جدید نظمیہ بجز چند نفر که نشانهای شیر و خورشید شبیه به آژانهای تهران به کلاه زده بودند چیز دیگری وجود نداشت حقوق آژان‌ها را شخصاً دریافت کرده و یک لیست‌های قلبی که به وسیله یک یا دو نفر از اعضای اداره تهیه می‌کرد به اداره مالیه می‌فرستاد»^(۱).

در اینکه پس از دزدی و فرار استول‌برگ از ایران سرهنگ و ستداهل و دولت ایران آیا اقداماتی قانونی جهت دستگیری و بازپس گرفتن مبالغ اختلاس و دزدیده شده انجام داده‌اند یا نه، نوشته و مدرکی موجود نمی‌باشد. به نظر نگارنده در این باره اقدامی بایسته و شایسته نه از سوی دولت ایران انجام گرفته و نه از سوی سرهنگ و ستداهل.

● خانم ایویس کامیلا گاو

نامبرده آخرین نفر از کارشناسان سوئدی بود که درخواست سرهنگ و ستداهل را جهت کار در شهربانی ایران پذیرفت و راهی ایران گردید. ایویس کامیلا گاو پس از ورود به تهران با عنوان شفلی «معاون حسابداری تشکیلات نظمیہ» به استخدام دولت ایران درآمد و در تهران مشغول به کار شد.

تا آنجایی که نگارنده پژوهش نموده‌ام ایویس کامیلا گاو نه تنها نخستین کارمند زن خارجی است که به استخدام دولت ایران درآمده بلکه در تاریخ ایران نخستین کارمند زنی است که با قرارداد مشخص و بطور رسمی به استخدام دولت ایران درآمده است. در بین کتاب‌ها، مجلات و روزنامه‌هایی که توسط نگارنده درباره سفر و اقامت سوئدی‌ها در ایران مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفت، تعداد کمی از آنها فقط به نام و شغل نامبرده در ایران اشاره کرده بودند و از مدت اقامت ایویس کامیلا گاو و نحوه زندگی اش در ایران هیچگونه اطلاعی به جز متن قرارداد استخدامی اش موجود نمی‌باشد. در اینجا متن این قرارداد که در سازمان اسناد ملی ایران با شماره $\frac{۲۹۳}{۲۷/۸۳/۳۱/۳۳}$ نگهداری می‌گردد، نقل می‌شود:

«بین امضا کنندگان ذیل

ژنرال و ستداهل رئیس تشکیلات پلیس مملکت ایران به وکالت به نام دولت ایران از یک طرف و مادموازل ایویس کامیلا گاو از طرف دیگر. مندرجات ذیل مقرر است.

ماده اول - مادموازل گاو متعهد می‌شود که به سمت «معاون محاسبات» داخل خدمت ایران گردد.

ماده دوم - مدت استخدام مادموازل گاو از تاریخ روزی خواهد بود که مشارالیها وارد ایران شود چنانچه سانحه‌ای بر مادموازل گاو وارد شود یا مبتلای به مرض سختی شود که مانع از آن باشد که مشارالیها به شغلی بپردازد و چنانچه این سانحه یا مرض نزدیک تاریخ انقضای کتترات و استخدام وی، و مادموازل را از دریافت شش ماهه موجب محروم نماید قرارداد استخدام به اندازه‌ای ممتد خواهد شد که مشارالیها بتواند آن اندازه از موجب را دریافت نماید.

ماده سوم - دولت ایران در هر موقع می‌تواند خاتمه به این کتترات بدهد به شرطی که معادل دو ماه موجب به مشارالیها تأدیبه نماید، مگر در صورتی که مادموازل دچار یک سانحه شده باز در آن حالت دولت علیه ایران نمی‌تواند قبل از تاریخ انقضای کتترات آن را فسخ و باطل سازد مگر اینکه مشارالیها قبل از تاریخ مزبور معالجه و سلامت باشد همچنین مادموازل هم نمی‌تواند این کتترات را فسخ نماید، ولی دو ماه قبل باید تصمیم خود را به دولت ایران اطلاع داده باشد مگر در صورت ناخوشی و مرض سخت یا فرس ماژور که مستلزم عزیمت فوری مشارالیها باشد که در هر صورت تأدیبه موجب تا وقتی است که مادموازل مشغول خدمت به انجام وظایف مقرر باشد.

ماده چهارم - مبلغ یک هزار و پانصد فرانک برای مخارج رفتن مادموازل به ایران به وی تأدیبه می‌شود و مبلغ یک هزار و دویست فرانک هم بعد از خاتمه کتترات برای مصارف بازگشت از ایران به وی داده می‌شود. در صورتی که کتترات وی برحسب مفاد ماده سوم فسخ و ابطال نشده باشد چنانچه سانحه بر مشارالیها وارد گردد یا دچار مرض سختی شود که وی را مجبور به رفتن اروپا نماید مبلغ هزار و دویست فرانک برای مخارج رفتن و در صورتیکه کتترات فسخ نشده باشد همین مبلغ هم برای برگشت ایران به وی تأدیبه می‌شود.

ماده پنجم - یک موجب سالیانه عبارت از هشت هزار فرانک به مادموازل داده خواهد شد بدون اینکه تعیین این مقدار موجب مانع از آن باشد که در صورت ایفای یک خدمتی که برای آن در بودجه اضافه پیش‌بینی شده اضافه موجب به مادموازل داده شود. این موجب به اقساط ماهیانه اول هر ماه به وی تأدیبه می‌گردد و ابتدای آن روز شروع به استخدام است.

ماده ششم - مخارج حمل و نقلی که مادموازل در ضمن مسافرتی که حسب‌الحکم می‌نماید مطابق اسناد مثبتیه توسط دولت ایران پرداخت خواهد شد در مدت مسافرت به عنوان کمک خرج روزی سه تومان تأدیبه خواهد شد به استثنای مسافرتی که مدت آن پنج روز در ماه یک مرتبه بیش نباشد که مشارالیها حسب‌الحکم در خارج از مرکز مأموریت می‌نماید و در آن صورت چیزی به عنوان مخارج به وی تأدیبه نمی‌شود.

ماده هفتم - چنانچه به علت ناخوشی یا به جهات ... [خواننده نشد] حالت مادموازل طوری باشد که مدت سه ماه نتواند به انجام وظایف مقرر بپردازد و چنانچه بعد از این مدت باز هم قادر به شروع خدمت و تکالیف خود نگردد دولت ایران گاه‌ها حق خواهد داشت که این کتترات را فسخ و باطل نماید و در این حالت به مشارالیها فقط مبلغی هزینه که معادل یک ماه موجب به مصارف مراجعت به موجب ماده چهارم باشد تأدیبه می‌نماید.

ماده هشتم - چنانچه رفتار مادموازل اسباب شکایت از طرف رئیس تشکیلات پلیس شود و اعم از آن که این شکایات

از بابت آن باشد که مشارالیها به نظامات یا احکام و تعلیمات لازمه در حین خدمت عمل ننمایند یا آنکه با طرز رضایت‌بخشی رفتار ننمایند و چنانچه به واسطه این جهات رئیس تشکیلات از نقطه نظر حُسن جریان اداری اخراج وی را تقاضا کند دولت ایران کاملاً حق دارد این کتبرات را فسخ نماید و متکلف نیست که جز مصارف مراجعت که در ماده چهار پیش‌بینی شده است هیچ نوع اندانیته به مادموازل بپردازد.

ماده نهم - در صورتی که به واسطه عارض شدن یک سانحه که در مدت خدمت مادموازل به وی وارد شود یا آنکه به علت مبتلا شدن به یک مرض که مانع از پیشه کردن شغلی باشد و به این جهت مشارالیها نتواند کار دیگری در پیش گیرد یک مبلغ حقوق تقاعدی مادام‌العمر معادل یک ثلث از مواجب وی به مشارالیها داده خواهد شد این مستعمری با پول طلا و بدون کم و کسر توسط یکی از سفارتخانه‌های ایران یا به واسطه یکی از بانکهای اروپا به وی پرداخته می‌شود هر دفعه و در موقع دریافت مستعمری مادموازل بایستی تصدیق‌نامه از وزارت امور خارجه سوئد و یک طبیب معروف ارائه دهد مشعر بر اینکه مشارالیها نمی‌تواند شغل دیگری پیشه خود سازد.

ماده دهم - مخصوصاً مقرر است که مادموازل متعهد می‌شود که در مدت استخدام خود به هیچ وجه مشغول کسب و تجارت نگردد بلکه تمام اوقات کلیه مسائل خویش را باید صرف وظایف خود نماید و همچنین در مسائل مذهبی و سیاسی مملکت هم مداخله نخواهد نمود.

ماده یازدهم - اختلافاتی که در موقع تعبیر و تفسیر این کتبرات رخ دهد به حکمیت دو نفر حکم که یک نفر را وزارت داخله و دیگر را مادموازل تعیین می‌کند رجوع می‌شود، چنانچه این دو نفر حکم موفق به تحصیل موافقت بین خود نشدند حکم ثالثی آن دو نفر انتخاب می‌نمایند که رأی و تصمیم وی قاطع خواهد بود و استیناف نخواهد داشت.

ماده دوازدهم - در موقع ایراد در موضوع تعبیر این قرارداد متن فرانسه سندیت دارد.

در نسخین نوشته شد. تهران نوزدهم نوامبر ۱۹۱۹ ایویس گاو - وستداهل

* * *

در اینجا مطالب مربوط به حضور کارشناسان انتظامی سوئدی در شهربانی ایران به پایان می‌رسد و در صفحات بعد به شرح حال دیگر سوئدی‌هایی که به ایران آمده‌اند پرداخته خواهد شد.

شرح حال دیگر سوئدی‌هایی که به ایران آمده‌اند

● یک سوئدی سبکسر رئیس گمرک آبادان بود

در سال ۱۳۰۵ و اوایل ۱۳۰۶ (۱۹۲۶ و ۱۹۲۷) رئیس گمرک شهر آبادان یک کارشناس سوئدی بود. وزیر دارایی وقت «شاهزاده نصرت‌الدوله فرمانفرما» به همراه منشی مخصوص خود «حشمت‌الله‌خان فر بود» در فروردین سال ۱۳۰۶ سفری به آبادان نمود. فر بود در خاطرات خود که بخشی از آن در کتاب «مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروزمیرزا (نصرت‌الدوله)» به چاپ رسیده است درباره این کارشناس سوئدی که متأسفانه نام او را نوشته است مطالبی دارد که در اینجا ذکر می‌گردد: «... بازدید مختصری به عمل آمد و ناهار به طور خصوصی با شاهزاده و همراهان صرف شد و پس از استراحت فرمانداران آبادان و خرمشهر و رؤسای ادارات و عده‌ای دیگر به حضور رسیدند. پیشکار مایه هم به نام آقای شببانی از اهواز آمد. مذاکراتی در اطراف اوضاع و احوال و عملیات شرکت نفت به عمل آمد و هر یک اظهاراتی می‌کردند. رئیس گمرک آبادان در آن زمان یک نفر تبعه سوئد بود، که بیشتر اوقاتش را با انگلیسی‌ها می‌گذراند و نسبت به امور گمرکی و اجرای مقررات علاقه‌ای نشان نمی‌داد. به همین جهت، شرکت نفت درباره واردات و محمولات خود از خارج دیناری حقوق گمرکی نمی‌پرداختند.^(۱) این مسئله موجب کسر درآمد دولت شده بود. که شاه دستور رسیدگی داد و نصرت‌الدوله به آنجا رهسپار گردید. همان شب، به افتخار شاهزاده یک مهمانی که در سالن بزرگی داده شد و تمام رؤسای شرکت و عده‌ای از رؤسای دولتی و از جمله رئیس گمرک دعوت داشتند و شرکت نمودند. پس از صرف شام و تشریفات دیگر، چند نفر از انگلیسی‌ها خواهش کردند، رئیس گمرک سوئدی که در بیان زدن مهارت داشت مهمانان را سرگرم نماید. وزیر هم موافقت کرد. رئیس گمرک پشت پیانو نشست و شروع به نواختن کرد. ضمناً آواز هم می‌خواند و کمی هم ادا و اطوار درمی‌آورد که همه را می‌خنداند. نصرت‌الدوله باطناً خوشش نیامد که رئیس گمرک با این کیفیت مسخره انگلیسی‌ها باشد. در حقیقت با آن روش‌ها با مأمورین شرکت ارتباط برقرار نماید و آنها هم از او سوءاستفاده کنند. فردای آن شب، طی ابلاغی رئیس گمرک را از مقام ریاست گمرک آبادان معزول و در اختیار اداره گمرک مرکز قرار داد و معاون او که ایرانی بود به سمت کفیل معین گردید و مشغول کار شد. البته بعداً برای عزیمت رئیس گمرک یک مهمانی برگزار گردید که با آبرومندی از آنجا برود».

● کارل گرهارد فن هایدن اشتام

به دنبال نامه مورخ ۱۹ اوت ۱۹۲۸ وزیر مختار فرانسه در ایران که از طرف دولت سوئد نمایندگی حفاظت از منافع سوئد در ایران را به عهده داشت، مبنی بر از سرگیری دوباره روابط بین سوئد و ایران و موافقت ایران با این درخواست گفتگوهای اولیه بین ایران و وزیر مختار فرانسه انجام گرفت و سرانجام روابط ایران و سوئد پس از یک وقفه چندین ساله دوباره از سرگرفته شد^(۱) و سفارت سوئد در ایران گشایش یافت و «کارل گرهارد فن هایدن اشتام» به عنوان وزیر مختار سوئد در سال ۱۹۲۹ وارد ایران گردید. او در ۱۰ مه ۱۹۲۹ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۸) نخستین عهدنامه «اقامت - دوستی - بازرگانی - دریانوردی» که در ۲۲ بند تنظیم شده بود به نمایندگی از سوی دولت خود امضاء نمود.^(۲)

هفته روز پس از امضای این عهدنامه دومین عهدنامه ایران و سوئد با عنوان «هودت» در پنج بند بین سوئد و ایران در تهران بسته شد. «کارل گرهارد فن هایدن اشتام» به نمایندگی از سوی دولت سوئد و کفیل وزارت امور خارجه ایران، محمدعلی فرزند در تاریخ ۶ خرداد ۱۳۰۸ برابر با ۲۷ مه ۱۹۲۹ این عهدنامه را امضاء نمودند.^(۳)

● گونارد آندرسن

گونارد آندرسن نماینده یک شرکت سوئدی بود که در ایران در زمینه ساخت راه‌آهن فعالیت می‌کرد. نماینده ایران جهت مذاکره با شرکت سوئدی کیخسرو شاهرخ^(۴) بود که در ۹ آذر ۱۳۰۹ از سوی رضاشاه، ریاست نظارت ساخت راه‌آهن بدو سپرده شد و در سال ۱۳۱۱ نامبرده جهت مذاکره با شرکت فوق به سوئد رفت و در آنجا با گونارد آندرسن آشنا گردید مدت زمانی بعد که گونارد آندرسن به ایران آمد این آشنایی تبدیل به دوستی گردید. در همین سالها کیخسرو شاهرخ، به همراه تعدادی دیگر از نیکوکاران زردشتی سرگرم ساخت دبیرستانی مدرن و طبق آخرین استانداردهای آن روز برای دختران بودند و در اواخر کار در پرداخت مبلغ پانزده هزار تومان وامی که از بانک گرفته بودند در ماندند که ناگاه روزی گونارد آندرسن که ماموریتش در ایران خاتمه یافته و عازم سوئد بود جهت خداحافظی نزد کیخسرو شاهرخ آمد. نتیجه این دیدار منجر به پرداخت بدهی انجمن زردشتیان از سوی گونارد آندرسن بابت ساخت دبیرستان دخترانه به بانک گردید «... بعداً نیز قبل از گشایش^(۵) باز قریب چهار هزار متر دیگر زمین از طرف شمال مدرسه خریداری شد. خوشبختانه پانزده هزار

۱- اسناد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دولت - جلد هفتم - ص ۱۲۰.

۲- منر کامل این عهدنامه در بخش «تاریخ روابط سیاسی ایران و سوئد» در همین کتاب آورده شده است.

۳- همان.

۴- از زردشتیان خوشنام، نیکوکار و مین‌پرست که چندین دوره به عنوان نماینده به مجلس شورای ملی راه یافت.

۵- منظور گشایش دبیرستان دخترانه «انوشیروان دادگر» در تهران است که به کوشش کیخسرو شاهرخ و چند نیکوکار زردشتی دیگر ساخته شد و در ۲۰ شهریور ۱۳۱۵ با حضور نخست‌وزیر وقت (محمود جم) و هیأت دولت افتتاح شد.

تومان قرضه اولیه به این نحو پرداخته شد که اتفاقاً شش روز قبل از انقضای موعود آن، دوست من آقای «گونارد آندرسن» سوئدی یکی از محترمین آنجا که در سال ۱۳۱۱ بر حسب امر دولت، من به سوئد رفته و از طرف دولت ایران قراردادی منعقد نمودم که در جای خود خواهد آمد، این شخص نماینده آن طرف برای عقد قرارداد بود در این موقع که مشارالیه به ایران و برای خداحفاظی نزد من آمده بود از من پرسید که در مقابل محبت‌های شما من چه خدمتی می‌توانم کرد؟ جواب دادم توقعی ندارم ولی اگر بخواهید می‌توانید به مدارس ما کمکی بکنید. پرسید چه مبلغ؟ جواب دادم اعانه بسته به میل خود اشخاص است، سری پایین انداخته فکری کرد و گفت دوهزار لیر می‌دهم، تشکر کردم و دو روز بعد نماینده او پانزده هزار و چهارصد تومان قیمت دو هزار لیره را پرداخت که به بانک پرداختم و راحت شدم»^(۱)

● پروفیسور آرن

پروفیسور آرن که از باستان‌شناسان و پژوهشگران بلندآوازه سوئد بود در سال ۱۳۱۱ در ایران به سر می‌برد. وی از سوی دولت ایران سرپرستی گروهی از باستان‌شناسان را که در دشت گرگان سرگرم کاوش‌های علمی بودند به عهده داشت. پروفیسور آرن در اوایل سال ۱۳۱۳ به سوئد بازگشت. او در مراسم باشکوهی که به مناسبت هزارمین سال تولد «فردوسی» شاعر بزرگ ایران در موزه ملی استکهلم در مورخ ۲۱ آبان ۱۳۱۳ (۱۲ نوامبر ۱۹۳۴) برپا شده بود سخنرانی مفصلی نمود.^(۲)

پس از گشایش دانشگاه تهران به پیشنهاد عیسی صدیق (نامبرده در کتاب خاطرات خود گفته است که در سال ۱۳۱۰ او پیشنهاد ساخت دانشگاه تهران را به رضاشاه داده است. در سال ۱۳۱۳ کار ساخت دانشگاه تهران آغاز گردید) برای بالابردن توان علمی دانشجویان دانشگاه تهران پروفیسور آرن که عضو آثار ملی سوئد بود جهت ایراد چندین سخنرانی علمی

۱- دکتر جهانگیر اشیدری که به کوشش و خاطرات «کیخرو شاهرخ» در سال ۱۳۵۵ چاپ گردید در زیرنویس ص ۹۹ در رابطه با سفر کیخرو شاهرخ به سوئد به عنوان نماینده دولت ایران جهت بستن قرارداد با شرکت سوئدی و همچنین اعانه دادن گونارد آندرسن به کیخرو شاهرخ چنین توضیح داده است: «رضاشاه پس از مراجعت ارباب «کیخرو شاهرخ» از آن سفر می‌فرماید خوب ارباب چه آورده‌ای؟ منظور رضاشاه این قبیل پیش‌کش‌های معموله بوده است که مسافران او گرفته بودند ولی ارباب که چیزی نگرفته بود و از همه جایی خبر بود و به طوری که دیدید پس از مدتی نماینده شرکت آن را بنا به راهنمایی ارباب در راه توسعه فرهنگ داد. چون مرسوم است در بعضی جاها کارخانجات و شرکت‌های بزرگ بعد از پایان معامله هدیه می‌دهند، کمک گونارد آندرسن سوئدی به انجمن زردشتیان جهت پرداخت بدعی ساختمان دبیرستان از نظر رضاشاه رشوه شرکت سوئدی به کیخرو شاهرخ تلقی گردید و از این زمان به بعد شاه نسبت به کیخرو شاهرخ بدین گردید. با سخنرانی‌های پسر کیخرو شاهرخ در بخش فارسی رادیو برلین علیه رضاشاه در سالهای ۱۳۱۸-۱۹ رضاشاه کینه کیخرو شاهرخ را بدل گرفت و به همین دلیل خیلی‌ها کشته‌شدن کیخرو شاهرخ را در ۱۱ تیر ۱۳۱۹ به دستور رضاشاه و کار سرویس‌های امنیتی او می‌دانند.

وارد تهران شد. پروفیسور آرن روزهای دوشنبه هر هفته از ساعت ۱۶ تا ۱۸ برای دانشجویان در تالار اجتماعات دانشگاه تهران سخنرانی می‌نمود.^(۱)

● سفر سفیر سوئد در شوروی (روسیه) به ایران

در سال ۱۳۱۲ سفیر سوئد در شوروی مسافرتی به ایران نمود. او در این سفر از شهرهای تهران و دو شهر تاریخی اصفهان و شیراز بازدید به عمل آورد.^(۲)

● روتر اسکی‌الا

نامبرده در سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) سفیر سوئد در ایران بود. در هنگام سفر ولیعهد سوئد و خانواده‌اش به ایران «روتر اسکی‌الا» به همراه گروه پیشباز جهت خوشامد ولیعهد کشورش به ایران به شهر کرج رفت و به همراه ولیعهد سوئد و دیگر مهمانان به تهران بازگشت. روتر اسکی‌الا در برگشت به تهران همراه با حاکم تهران در یک اتومبیل قرار داشتند اتومبیل آنها در دیف همراهان ولیعهد سوئد در سفر کرج به تهران در رده پنجم قرار داشت.^(۳) روتر اسکی‌الا در هنگام اقامت ولیعهد سوئد در تهران در بیشتر مواقع همراه با خانواده سلطنتی سوئد بود.

● سفر ولیعهد سوئد و خانواده‌اش به ایران

در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ هجری خورشیدی) گوستا و آدولف ولیعهد ۵۲ ساله سوئد سفر برنامه‌ریزی شده و چهارماهه‌ی خود را به تعدادی از کشورهای اروپا - آسیا و آفریقا آغاز نمود یکی از این کشورها که در برنامه بازدید ولیعهد سوئد گنجانده شده بود کشور ایران بود، گوستا و آدولف را در این سفر همسرش پرنسس «لوئیز» دختر جوانش پرنسس «اینگرید» و پسر سوش پرنس «برتیل» همراهی می‌کردند. گوستا و آدولف کارشناس باستان‌شناسی بود و علاقه فراوانی به آثار باستانی و پژوهش در این مورد داشت و عمده‌ترین هدف نامبرده از این مسافرت بازدید از آثار باستانی و اشیاء عتیقه کشورهای مختلف بود. پس از آغاز سفر گوستا و آدولف و خانواده‌اش مطبوعات ایران و از جمله روزنامه اطلاعات مبادرت به درج خبر و برنامه‌های این مسافرت نمودند: «خبر واصله از دفتر مطبوعات بین‌المللی سوئد حاکی است که گوستا و آدولف ولیعهد سوئد به اتفاق پرنسس زوجه معظم‌له و پسرش پرنس «برتیل» و دخترش پرنسس «اینگرید» در ۱۳ سپتامبر به قصد مسافرت ۴ ماهه به ممالک شرق از استکهلم حرکت کرده‌اند. بدو با کشتی «وازالاند» به یونان عزیمت و

۱- خاطرات عیسی صدیق، ص ۱۲۹.

۲- سند شماره ۲۴۰۰۰۵۵۴۱ و فیش ۰۱۰۲۰۰۲۹، سازمان اسناد ملی ایران.

۳- روزنامه اطلاعات ۱۹ آبان ۱۳۱۳.

در آن پایتخت یونان با رئیس‌جمهور آن مملکت ملاقات خواهند نمود، سپس از راه سالونیک بوسیله راه‌آهن به ترکیه رهسپار خواهند شد ... از ترکیه با اتومبیل به «حلب» و از حلب به «بغداد» خواهند رفت در بغداد با ملک غازی پادشاه عراق ملاقات می‌نمایند. از بغداد به تهران رهسپار خواهند گردید و در ایران پس از ملاقات‌های رسمی گردشی در ولایات شمالی نموده، قسمت‌های راه‌آهن را که ساختمانش در عهده کمپانی‌های سوئدی و دانمارکی است بازدید و در سواحل بحر خزر گردش کرده ...»^(۱) روزنامه اطلاعات با درج گهگاه اخبار مربوط به مسافرت ولیعهد سوئد و خانواده‌اش چگونگی انجام این مسافرت را پی‌گیری می‌نمود. این روزنامه در تاریخ ۲ آبان ۱۳۱۳ خبر از تأخیر مسافرت خانواده سلطنتی سوئد به ایران داد: «موافق اطلاعاتی که حاصل شده مسافرت پرنس گوستا و آدولف ولیعهد سوئد به ایران ده روز به تعویق افتاد ... مطابق پروگرامی که قبل از تأخیر مسافرت تعیین شده بود ولیعهد سوئد پس از ورود به قزوین عازم گیلان و مازندران می‌شدند و مؤسسات راه‌آهن را تماشا می‌کردند و سپس به تهران وارد می‌گردیدند ولی پروگرام جدید مسافرت مزبور مشخص نیست»^(۲) پس از ورود خانواده سلطنتی سوئد به کشور عراق، دولت ایران خود را برای استقبال از این مهمانان آماده نمود. به همین جهت دولت اعضای گروه پیشباز را انتخاب و سپس آنان را روانه باختر کشور کرد «نظر به اینکه در آخر همین هفته والا حضرت ولیعهد سوئد از طریق بغداد به سرحد ایران وارد خواهد شد، هیئت برای استقبال از طهران انتخاب گردید. و امروز عصر عازم کرمانشاه و قصر [شیرین] گردیدند که در سرحد مراسم استقبال را معمول داشته و در معیت ولیعهد سوئد از سرحد تا تهران باشند. هیئت مزبور مرکب می‌باشد از آقای هدایت (فهییم الدوله) آقای سرهنگ اسفندیاری آقای میرزا عباس خان فروهر معاون تشریفات وزارت خارجه - آقای یاور اشرفی».^(۳)

سرتاجم در تاریخ چهارشنبه ۱۶ آبان ۱۳۱۳ خانواده سلطنتی سوئد و همراهان که سوار بر اتومبیل‌های سوئدی «ولوو» بودند وارد ایران شدند «ولیعهد سوئد و همراهانشان که به قصد مسافرت به ایران حرکت کرده بودند امروز به سرحد ایران وارد و در معیت مستقبلین که برای پذیرایی به سرحد اعزام شده بودند از طریق کرمانشاهان و همدان به سمت تهران عزیمت نمودند»^(۴) روز بعد یعنی ۱۷ آبان ۱۳۱۳ روزنامه اطلاعات خبر بیشتری از نحوه ورود مهمانان سوئدی به ایران و استقبال ایرانیان از آنها درج نمود «خبر واصله از قصر شیرین حاکی است که والا حضرت ولیعهد سوئد با ملتزمین ساعت هشت و نیم روز گذشته وارد خاک ایران شدند. به مجرد ورود، موزیک نظامی سرود ملی سوئد و ایران را مترنم و احترامات لازمه مرعی و آقای مصطفی قلی‌خان هدایت مستقبلین را معرفی و ساعت ۹ موکب والا حضرت از خسروی به سمت مرکز حرکت نمودند. پنج نفر از محترمین دولت عراق که تا خسروی به مشایعت آمده بودند در عمارت پست و تلگراف خسروی

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۸ شهریور ۱۳۱۳، ص ۳.

۲- همان، ۲ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

۳- همان، ۱۲ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

۴- همان، ۱۶ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

بیاده شده با حضور فرمانده فوج منصور قریب نیم ساعت متوقف و ساعت نه و نیم به طرف خانقین مراجعت کردند از شاه‌آباد نیز اطلاع می‌دهند که ولیعهد سوئد و همراهانشان در عمارت حکومتی آنجا ناهار را صرف و دو ساعت و نیم بعد از ظهر به سمت کرمانشاه حرکت کردند» در همین تاریخ یعنی ۱۷ آبان روزنامه اطلاعات در صفحه اول خود ترجمه مقاله‌ای را به نقل از یکی از روزنامه‌های برلن که مربوط به روابط ایران و سوئد و همچنین سفر ولیعهد سوئد به ایران بود به چاپ رسانید. در اینجا به نکاتی از این مقاله اشاره می‌گردد: «خیلی پیش از وقوع جنگ بین‌المللی [اول] یعنی اوقاتی که صاحب‌منصبان سوئدی برای تشکیل ژاندارمری ایران استخدام شده بودند روابط بین مملکتین بسیار صمیمانه بود. کارهای بزرگ ساختمانی راه‌آهن که از طرف سندیکای سوئدی و دانمارکی به عمل می‌آید و عمل معاوضه مال‌التجاره که از چند سال به این طرف بین دولت ایران و دارالتجاره‌های صنعتی سوئد مقرر شده است، بیش از پیش باعث گردیده است که سوئدی‌ها به ایران علاقمند شوند. اینک که ولیعهد سوئد و خانواده‌اش برای سفر طولانی به شرق نزدیک و مشرق زمین رهسپار شده و ضمناً به حضور اعلیحضرت رضاشاه پهلوی خواهند رسید. در این موقع تمام سوئد متوجه مملکت قدیمی و جالب ایران گردیده است ... از طرف دیگر ولیعهد سوئد که سالهاست ریاست افتخاری شرکت کل صادرات سوئد به عهده ایشان است وقوف کاملی به صنایع و تجارت سوئد دارند ... معذک عمده علاقه و مشغولیات ولیعهد سوئد اطلاعات راجع به آثار قدیمه و عتیقه‌جات است و در این قسمت در دنیای علمی شهرتی یافته‌اند بلاشک ایشان در مدت اقامت خود در ایران زمینه‌های خوبی به جهت مطالعات خود بدست خواهند آورد ...».

ولیعهد سوئد و همراهانش پیش از ورود به کرمانشاه از آثار باستانی تاق بستان بازدید نمود «والاحضرت ولیعهد سوئد به اتفاق همراهان و مستقبلین ساعت ۴ و نیم عصر قبل از ورود به شهر، به تاق بستان تشریف فرما شده و از طرف مستقبلین، تاریخ تاق بستان به عرض رسانیده شد، پس از ملاحظه حجاری‌های تاق بستان به طرف شهر عزیمت نمودند. ساعت ۵ و نیم به کرمانشاه وارد و به عمارت رفتییه وارد شدند، دم درب عمارت، حکومت و فرمانده فوج و رئیس نظمی و رئیس بلدی به حضور والاحضرت معرفی شدند ...»^(۱).

مهمانان سوئدی سپس از راه همدان و قزوین در ساعت ۱۱ روز ۱۹ آبان ۱۳۱۳ وارد تهران شدند. روزنامه رسمی کشور «اطلاعات» در مورخ ۱۹ آبان ۱۳۱۳ با چاپ عکس‌های ولیعهد سوئد، همسر و دو فرزندش در صفحه اول و چاپ این تیر «مهمانان ارجمند ایران امروز به تهران ورود فرمودند» خیر از رسیدن مهمانان سوئدی به تهران داد، همین روزنامه در صفحه اول خود به درج مقاله‌ای در رابطه با این سفر پرداخت که در اینجا نقل می‌گردد: «ورود والاحضرت ولایعهد سوئد، پرنس گوستا و آدولف و شاهزاده خانم ایشان را به مملکت ایران وطن عزیز خود، تهنیت و تبریک می‌گوئیم.

ولایعهد سوئد و شاهزاده خانم ایشان و پرنسس اینگرید، و پرنس برتیل فرزندان ایشان اولین مرتبه است که به سرزمین باستانی ایران که روزگاری دراز مهد تمدن مشرق زمین بوده است مسافرت می‌نمایند. مملکت ایران در عصر نوین خود

سالیان دراز است که با مملکت سوند، یعنی سرزمین علم و هنر آشنایی و دوستی دارد و مسافرت والاحضرت ولایتعهد سوند به ایران نو که آغاز نهضت علمی و صنعتی و اقتصادی و اجتماعی او است، نشانه دیگری از علاقمندی خانواده معظم سلطنتی و ملت نجیب سوند به دوستی دیرینه با ایران کشور باستانی مشرق زمین می‌باشد.

ما خیلی خوشوقت هستیم مهمانان معظم و ارجمند ما موقعی تصمیم مسافرت به ممالک مشرق زمین، مخصوصاً مملکت و وطن عزیز ما گرفته‌اند که در تمام طول خط مسافرت ایشان آثار نهضت علمی و صنعتی بزرگی را در مشرق زمین مشاهده خواهند کرد و مخصوصاً در ایران کاملاً به مظاهر برجسته و آشکار نهضت مزبور و ترقیات وسیعی که ایران نو در عصر فرخنده حاضر بدان نائل گردیده است مواجه خواهند شد و در ضمن گردش و تفریحی که در نواحی ثروت خیز شمال به عمل خواهند آورد، آثار برجسته‌تری از جنبش و نهضت تکاملی ایران را مشاهده خواهند کرد که در خلال آن ضمناً دست هنرمندان سوندی را هم که در ساختمان راه آهن شمال و صنایع مربوطه به آن ذی‌مداخل هستند خواهند نگریست. والاحضرت ولایتعهد سوند که علاوه از شموخ مقام شاهزادگی و ولایتهدی صاحب معارف و معلومات وسیع‌ای در علوم عصری خصوصاً ارکولوژی و علم شناسائی آثار تاریخی باستان می‌باشند و به همین مناسبت در مسافرت به وطن عزیز ما بیشتر به آنچه را که قلباً علاقمند هستند مواجه خواهند شد، یعنی آثار عظیم باستان که در هر گوشه‌ای از مملکت ایران سرگذشت مفصلی از عظمت تمدن دیرینه این کشور به گوش می‌خوانند وجود دارد و ایشان مخصوصاً آثار تاریخی اصفهان و تخت جمشید و حفریات علمی وسیعی را که در آن منطقه به عمل آمده است. و همچنین حفریات علمی که در دو سال پیش در قسمت علیای دشت گرگان توسط پروفیسور آن دانشمند سوندی معمول گردید معاینه و بازدید خواهند کرد. و از آنجائی که در صنایع ظریفه و علم آثار باستان معلومات و معارف زیادی که توأم با عشق و علاقه مخصوص ایشان به این علم می‌باشد، دارا هستند، امیدواری کامل می‌رود که خاطرات بسیار شیرینی از هنرمندی و تمدن باستان ایران بر معلومات ذیقیمت خود بیافزایند، در دشت گرگان در اصفهان، در تخت جمشید و در سرزمین شوش علائم و آثار عظیمی از قدرت صنعتی و عظمت تمدن باستانی ایران و اعلی نمونه‌های صنایع مستظرفه را خواهند تماشا کرد. همانگونه که در خلال آن جنبش و نهضت وسیع ایران نو را در پیروی از صنایع عظیمه و مدنیت مغرب زمین مشاهده خواهند نمود.

ما نهایت خوشوقت می‌باشیم که مسافرت والاحضرت ولایت عهد سوند به وطن عزیز ما وسیله نیکویی خواهد شد که رشته مودت و دوستی دیرینه ایران با مملکت و ملت سوند بیش از پیش استحکام پذیرفته و ایران نو که تحت توجهات عالی شاهنشاه عظیم‌الشأن و محبوب خود با گام‌های سریع و بلند رو به ترقی سیر می‌کند، بیشتر از پیش بتواند روابط علمی و صنعتی و اقتصادی خود را با مملکت سوند توسعه داده و مملکتین و ملتین ایران و سوند از این مودت و دوستی متقابل بهره‌مندی کامل حاصل کنند. ما می‌دانیم که ملت نجیب سوند نهایت علاقمند بولیعهد محبوب خود می‌باشند و مسافرت ایشان به مملکت ایران در حقیقت برهان دیگری از علاقمندی ملت هنرمند سوند به دوستی و مودت ایران است، به این جهت ما مقدم معظم له و شاهزاده خانم ایشان و شاهزادگان فرزندان معظم‌الیهما را نهایت ارجمند و گرامی شمرده و تهنیت می‌گوئیم. و امیدوار هستیم که خاطرات خوبی از مسافرت خود به مملکت ایران، سرزمین باستانی قوم نجیب آرینها و مهد

تمدن مشرق زمین به همراه خود ارمغان برند»^(۱).

آژانس خبرگزاری پارس در ۱۹ آبان ۱۳۱۳ خبر ورود و چگونگی پیشباز و پذیرائی از مهمانان سوندی را با این تیتیر «تفصیل ورود والاحضرت ولیعهد سوند به تهران - ملاقات‌ها و پذیرایی‌های امروز» اینگونه اعلام و سپس به شرح این رویداد پرداخت: «والاحضرت ولیعهد سوند و همراهان امروز صبح - از قزوین حرکت و ساعت ۱۰ به مدرسه فلاحت در کرج ورود فرمودند. آقایان وزیر امور خارجه و رئیس تشریفات سلطنتی و رئیس تشکیلات کل نظمی مملکتی و حاکم طهران و کفیل بلدیة از طهران تا کرج استقبال رفته و در موقع ورود والاحضرت در آنجا حضور داشتند. آقای وزیر امور خارجه از طرف اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی تبریک ورود به والاحضرت ولیعهد عرض و مستقبلین را به حضور ایشان معرفی نمود پس از مختصر توقف و استراحت به ترتیب ذیل در اتومبیلها قرار گرفته عازم طهران گردیدند:

اتومبیل اول والاحضرت ولیعهد سوند و آقای وزیر امور خارجه

اتومبیل دوم والاحضرت پرنس لوئیز و آقای رئیس تشریفات سلطنتی

اتومبیل سوم والاحضرت پرنس اینگرید و آقای رئیس کل تشکیلات نظمی مملکتی

اتومبیل چهارم والاحضرت پرنس برتیل و آقای هدایت

اتومبیل پنجم آقای وزیر مختار سوند و آقای حاکم طهران

اتومبیل ششم آقای کنت یوسه و آقای کفیل بلدیة

اتومبیل هفتم مادماوازل دوروترس ورد و آقای سرهنگ نوری اسفندیاری

اتومبیل هشتم خانم کیلیستر باو و آقای فروهر

اتومبیل نهم خانم دورتر سکیولد و آقای دلاگربرگ

اتومبیل دهم آقای برتیس و آقای شارژدافر سوند.

ساعت ۱۱ و ربع والاحضرت ولیعهد و همراهان به قصر همایونی وارد و قدری در آنجا توقف و از طرف ذات مقدس ملوکانه پذیرائی به عمل آمد. آقای رئیس الوزراء و آقای رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی نیز در آنجا حضور داشته و به والا حضرت ولیعهد معرفی شدند و والاحضرت هم همراهان خود را به حضور همایونی معرفی فرمودند. و سپس ساعت ۱۱ و نیم از قصر همایونی به طرف قصر گلستان به طریق ذیل حرکت فرمودند.

اتومبیل اول اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه و والاحضرت ولیعهد سوند

اتومبیل دوم والاحضرت پرنس لوئیز و آقای رئیس الوزراء

اتومبیل سیم والاحضرت پرنس اینگرید و آقای وزیر امور خارجه

اتومبیل چهارم والاحضرت پرنس برتیل و آقای رئیس تشریفات سلطنتی

اتومبیل پنجم آقای وزیر مختار سوئد و آقای رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

۶- آقای کنت پوسه و آقای رئیس کل تشکیلات نظمی مملکتی

۷- مادموازل دوروتیس ورد و آقای هدایت

۸- خانم روترسکیولد و آقای حاکم طهران

۹- خانم دورترسکیولد و آقای کفیل بلدی

۱۰- آقای دولاگربرگ و آقای سرهنگ نوری اسفندیاری

۱۱- آقای شارژدافر سوئد و آقای فروهر

موقع ورود به قصر گلستان احترام نظامی به عمل آمده و موزیک سرود ملی سوئد و ایران را نواخت، اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی والا حضرت را به منزل خودشان رسانیده و پس از مختصر اقامتی به قصر شخصی معاودت فرمودند. والا حضرت ولیعهد و همراهان ناهار را در قصر گلستان صرف فرموده و سه ساعت بعد از ظهر به قصر همایونی عزیمت و از ذات مقدس شاهانه بازدید فرمودند، آقای رئیس‌الوزراء و وزیر امور خارجه و رئیس تشریفات سلطنتی نیز در حضور ملوکانه بودند.

ساعت چهار نیم بعد از ظهر آقای رئیس‌الوزراء به قصر گلستان رفته آقایان رئیس مجلس شورای ملی و هیئت وزراء و رئیس دیوان عالی تمیز و معاون وزارت امور خارجه را به خدمت والا حضرت معرفی فرمودند. شام را والا حضرت ولیعهد و همراهان در قصر گلستان بطور خصوصی میل می‌فرمایند.

به فراری که اطلاع حاصل کرده‌ایم والا حضرت ولیعهد والا حضرت خانم محترمه ایشان در قصر برلیان و بقیه همراهان در قصر ایض منزل کرده‌اند و چند نفر از مستخدمین جزء و شوفرهای ایشان را در مهمانخانه نادری منزل داده‌اند. روزنامه اطلاعات باز در صفحه اول خود در مورخ ۲۰ آبان ۱۳۱۳ عکس‌هایی از مورد استقبال قرارگرفتن ولیعهد سوئد و خانواده‌اش توسط رضاشاه پهلوی در کاخ همایونی به چاپ رسانید. ولیعهد سوئد در مهمانی ناهار که از سوی رضاشاه ترتیب یافته بود شرکت کرد و در بعد از ظهر همان روز به اتفاق همراهان خود و وزیران امور خارجه و معارف از موزه وزارتخانه معارف بازدید به عمل آورد، پس از پایان این بازدید از طرف وزارت معارف یک گلدان گلی بسیار ارزشمند مربوط به روزگار هخامنشیان به گوستاآدولف هدیه گردید در هنگام دادن این هدیه این متن خطاب به او توسط حکمت کفیل وزارت معارف خوانده شد: «یک چنین هدیه را خاک برایمان امانت نگاه داشت که در چنین روزی به یک شاهزاده عالی مقام فاضل مثل شما هدیه شود»^(۱) ولیعهد سوئد و همراهان پس از پایان این مراسم جهت بازدید از موزه کاخ گلستان راهی این کاخ شدند. گوستاآدولف و همراهان در مهمانی شامی که در سفارت سوئد به افتخار او برپا شده بود شرکت نمود و سپس بنا بر دعوت شهردار در مراسم شب‌نشینی شهرداری که در ساختمان شهرداری واقع در میدان سپه

تشکیل شده بود شرکت نمود «دیشب مجلس ضیافت باشکوهی به افتخار والا حضرت ولیعهد سوئد در عمارت بلدیة [شهرداری] تشکیل شده بود. از ساعت ۹ بعد از ظهر مدعوین مرکب از هیئت دولت، رجال، سفرا و وزراء مختار دول خارجه، مدیران جراید و رؤسای ادارات وزارت امور خارجه متدرجاً در عمارت بلدیة حضور یافتند. ساعت ۹ و سه ربع بعد از ظهر والا حضرت ولیعهد سوئد و پرنسس لوئیز و پرنسس اینگرید و پرنس یرتیل با همراهان خود به عمارت بلدیة تشریف فرما گردیدند. بدو در سالون دیگری اندک توقف فرموده و هیئت سفرا و وزراء مختار و خانم‌های کوردیلیماتیک حضور ایشان معرفی گردیدند، سپس در سالون بزرگ عمارت حضور یافته و مدعوین بوسیله آقای رئیس الوزراء حضور ایشان معرفی گردیدند والا حضرت و پرنسس‌ها و پرنس و مدعوین ساعت ۱۱ و نیم برای صرف غذا در سالن بوفه حضور یافتند و پس از سه ربع توقف در سالون مزبور والا حضرت و خانواده سلطنتی سوئد مراجعت فرمودند، ولی شب‌نشینی تا دو ساعت بعد از نصف شب ادامه داشت در تمام مدت شب‌نشینی ارکست در سالون بزرگ پذیرایی و سالون بوفه در ترنم بود روی هم رفته شب‌نشینی مجلل و باشکوهی تشکیل شده بود»^(۱)

ولیعهد سوئد در پیش از ظهر ۲۱ آبان ۱۳۱۳ از کارخانه سیمان بازدید نمود و «پس از بازدید کارخانه سیمان برای تماشای حفاری اتلال ری به محلی که از طرف دکتر اشمیت حفاری می‌شود تشریف فرما گردیدند. در محل مزبور کلیه اشیاء عتیقه و آثار برجسته تاریخی که در ظرف یک سال فعالیت دکتر اشمیت در نتیجه کاوش از زیر خاک بیرون آمده است به طرز جالبی چیده شده بود. هنگام ورود والا حضرت آقای حکمت کفیل وزارت معارف دکتر اشمیت و همکاران ایشان را معرفی نموده بعد والا حضرت شروع به تماشای اشیاء عتیقه نمودند و بیش از یک ساعت آثار ظریف صنعتی که از زیر خاک بیرون آمده است به دقت تماشا می‌نمودند و در هر قسمت توضیحات می‌خواستند و علاقه مخصوصی به آثار مزبور ابراز می‌داشتند. بعد میل فرمودند که محل حفاری ری را هم بازدید نمایند، سپس والا حضرت و همراهان از تپه‌ها بالا رفته و در دامنه کوه‌های چشمه علی حفاری‌ها را تماشا نمودند و نیم ساعت بعد از ظهر به شهر مراجعت فرمودند»^(۲)

ولیعهد سوئد و خانواده اش ناهار را مهمان نخست‌وزیر بودند این مهمانی در کاخ گلستان داده شد، در بعد از ظهر همین روز (۲۱ آبان ۱۳۱۳) گوستا و آدولف به همراه نخست‌وزیر از آموزشگاه صنایع مستظرفه بازدید به عمل آورد در این دیدار گوستا و آدولف: «نخست به قسمت نقاشی و مجسمه‌سازی تشریف فرما گردیده، در آن موقع محصلین مشغول مجسمه‌سازی و کارهای نقاشی بودند. آقای رئیس اداره صناعت و آقای طاهرزاده توضیحات لازم، می‌دادند چند قسمت از نقاشیهای نیمه تمام جلب توجه نموده مورد تمجید واقع گردید. از این قسمت به اطاق مدیر مدرسه که خود صورت موزة کوچکی که محتوی صنایع ظریفه مدرسه است رفته و انواع تابلوهای مختلف و پارچه‌های گرانها و سایر اشیاء مختلفه صنعتی را تماشا و قسمت عمده آنها بس جلب توجه نمود بطوریکه کراراً از خوبی و عالی بودن آنها تمجید نمودند و چیزی که بیشتر جالب

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۱ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

۲- همان، ۲۱ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

واقع می‌گردید قسمتهایی بود که مخصوصاً اسلوب قدیم در آنها مراعات شده بود. در همین موقع از طرف مدرسه چند پارچه با نقوش عالی و دو تابلوی مینیاتور و چند قطعه دیگر که از کارهای محصلین و رئیس مدرسه بود تقدیم والا حضرت گردیده و اظهار تشکر نمودند و از آنجا برای بازدید نقشه کشی قالی تشریف بردند نقشه‌های مختلف قدیم و جدید به ایشان نشان داده شد و جریان ترسیم نقشه و طرز رنگ‌آمیزی و جریان عمل تا زمانی که قالی بافته و از کارگاه پایین آورده می‌شود برای ایشان شرح داده شد، مدت توقف ایشان در این قسمت بیشتر بوده بالای سر هر یک از محصلین و استادان که مشغول کار خود بودند توقف فرموده و مدتی به تماشای ترسیم نقشه و مینیاتور و قاب‌سازی و ... مشغول گردیدند استادان کار و محصلین را تمجید و عمل آنها را تبریک می‌گفتند استادان کار به حضور ایشان معرفی و با همه دوستانه دست داده مورد محبت خود قرار دادند. سپس به قسمت کاشی‌کاری رفتند، در این قسمت طرز نقشه کشی کاشی و پختن آنها و نقشه و رنگ‌آمیزی روی آن، ریختن در کوره و طرز تهیه رنگهای ثابت که هم به طرز قدیم و هم به طرز جدید تهیه می‌شود و نیز کیه‌هایی از کاشی‌کاریهای عهد صفویه از لحاظ ایشان گذشته و بسی جلب توجه نمود و در این قسمت نیز چند کاشی بزرگ که دارای نقشه‌های ظریفه اسلوب قدیم بود تقدیم و اظهار تشکر کردند و پس از ملاحظه اطاق دیگر که نمونه‌های صنایع ظریف را داشت بازدید ایشان خاتمه و ساعت پنج بعدازظهر مراجعت کردند»^(۱)

و لیعهد سوئد و خانواده‌اش در ساعت ۵ بعدازظهر همین روز (۲۱ آبان ۱۳۱۲) جهت دیدار از مجلس شورای ملی راهی این مکان گردید. گوستاو آدولف در هنگام ورود به مجلس مورد استقبال رئیس مجلس قرار گرفت: «آقای رئیس مجلس و جمعی از نمایندگان تا درب عمارت والا حضرت را استقبال کرده و به طالار آئینه مجلس تشریف بردند. تالار آئینه و محل پذیرایی با نهایت دقت و سلیقه تزئین و آماده شده و موجب مسرت خاطر والا حضرت و همراهان گردید - والا حضرت نسبت به تمام نمایندگان اظهار مرحمت و به هر یک دست داده و در موقع معرفی شاهزاده افسر رئیس انجمن ادبی، از ایشان سوال نمودند که از اشعار خودشان چیزی در نظر دارند و شاهزاده افسر رباعی ذیل را به عرض رساندند:

امید شکوفه ایست کوشش بر آن کوشش مرغی، امید بال و پر آن
کوشش ز امید زاد و وز آن همه چیز نومید مشو که جان نهی بر سر آن

رباعی فوق ترجمه و مورد توجه والا حضرت واقع شده و فرمودند با خط فارسی نوشته به ضمیمه ترجمه آن تقدیم دارند و بعد از معرفی کامل آقایان نمایندگان و صرف جای و پذیرایی توسط مقام ریاست از درب ورود هیئت رئیسه به پارلمان وارد شده آقای رئیس، جایگاه واردین و نمایندگان و سفراء و تماشاچی و غیره را نشان داده و بعد از مختصر توفقی برای بازدید مطبوعه و مؤسسات گراورسازی و غیره حرکت کردند.

در مطبوعه قسمت‌های مختلف را بازدید و در قسمت گراورسازی کلیشه والا حضرت که در دست تهیه و ساختمان بود ملاحظه شده و سپس در مطبوعه از زیر ماشین‌ها تمثال والا حضرت که طبع و خارج می‌شد جلب توجه کامل نمود، تمام

همراهان والا حضرت از عکس‌های ایشان گرفته و یک قطعه عکس بزرگ خودشان که در قاب خاتم کاری بسیار ظریف قرار داده شده بود تقدیم گردیده والا حضرت با مسرت قبول و کتاب مخصوص مطبوعه را که برای امضای سلاطین و بزرگان دنیا می‌باشد امضا فرموده به طرف کتابخانه حرکت کردند. در کتابخانه مشاهده کتب مختلفه توجه والا حضرت را جلب و نسبت به هر یک از قفسه‌ها و کتاب‌ها توضیحات لازمه به عرض می‌رسید و اغلب کتب خطی و تذهیب شده قدیمی را با علاقمندی کامل ملاحظه و تاریخ کتاب و موضوع آن و توضیحات دیگر به عرض می‌رسید در موقع مراجعت از کتابخانه آقای رئیس یک جلد کتاب حافظ خط سلطان علی مشهدی که از خطاطهای معروف و تاریخ تحریر آن ۴۵۰ سال قبل و جلد و صفحاتش دارای تذهیب بسیار عالی بود به والا حضرت و یک جلد مرقع دارای ۳۳ تصویر فوق‌العاده نفیس از ایران و هندوستان با جلد قلمدانی معروف به پرنسس لوئیز تقدیم داشتند که مشاهده آنها توجه کامل والا حضرت پرنسس را جلب نموده و با اظهار امتنان از پذیرایی در مجلس و مسرت از دیدن کتابخانه مراجعت نمودند»^(۱)

خانواده سلطنتی سوئد و همراهان شام و شب‌نشینی را مهمان وزیر امور خارجه بودند این مهمانی در کاخ گلستان برپا گردید: «دیشب ضیافت باشکوهی در قصر گلستان از طرف آقای وزیر امور خارجه به افتخار والا حضرت ولیعهد سوئد منعقد شده بود طالار موزه که محل شب‌نشینی بود همچنین سالون‌های دیگر عمارت موزه در شعاع الکتریک درخشندگی خاصی پیدا کرده بود محوطه قصر گلستان اطراف حوض بزرگ جلوی عمارت با چلچراغها آرایش یافته و منظره جالب توجهی پیدا کرده بود از ساعت ۱۰ بعد از ظهر مدعوین به شب‌نشینی که متجاوز از ۲۵۰ نفر بودند مرکب از رجال - کوردیپلماتیک - رؤسای عالی مقام ادارات متدرجاً در طالار موزه حضور یافتند سپس والا حضرت ولیعهد سوئد و خانم محترمه‌شان و همچنین پرنسس اینگرید و پرنس برتیل و سایر همراهان با هیئت دولت که به شام دعوت داشتند و تا این ساعت در سالون دیگری پذیرایی معمول می‌گردید به طالار موزه تشریف فرما شدند. ارکست در سراسر عمارت موزه در ترم بود و پذیرایی مزبور بسیار گرم و باشکوه و عظمت بود. مقارن ساعت دوازده والا حضرت و مدعوین در سالون بوفه حضور یافتند و مجلس شب‌نشینی تا دو ساعت بعد از نصف شب امتداد داشت»^(۲)

در ۲۲ آبان ۱۳۱۳ «یک ساعت و نیم بعد از ظهر والا حضرت ولیعهد سوئد به اتفاق پرنسس لوئیز در اتومبیل مخصوص سلطنتی قرار گرفته و عازم قصر ییلاقی سعدآباد گردیدند پرنسس اینگرید و پرنس برتیل قبل از ظهر از قصر ایضاً خارج نشدند و استراحت کرده بودند، سایر همراهان خانواده سلطنتی نیز در قصر سعدآباد حضور یافتند»^(۳) در بعد از ظهر همین روز ولیعهد سوئد از نمایشگاه کالاهای ایران بازدید نمود و از آنجا به همراه خانواده‌اش راهی کالج امریکایی گردید و پس از بازدید از این مؤسسه که با پذیرایی همراه بود، همسر ولیعهد به همراه دخترش پرنسس اینگرید در مهمانی عصرانه همسر

۱- روزنامه اطلاعات ۲۲ آبان ۱۳۱۳.

۲- همان، ۲۲ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

۳- همان، ۲۲ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

رضاشاه شرکت نمود. مهمانی شام و شب‌نشینی آن شب به میزبانی ولیعهد سوئد در کلوب ایران و اسکاندیناوی برگزار گردید: «دیشب مجلس ضیافتی در کلوب ایران و اسکاندیناوی (خیابان شاه) تشکیل بود این مهمانی از طرف والا حضرت ولیعهد سوئد داده می‌شد. هیئت دولت و همراهان خانواده سلطنتی و مهمان‌داران والا حضرت به شام دعوت داشتند، از طرف والا حضرت ولیعهد سوئد نشان‌هایی به هیئت مستقبلی که مهماندار والا حضرت می‌باشند اعطاء گردید، و نیز دعوتی برای شب‌نشینی از طرف والا حضرت به عمل آمده بود. در این شب‌نشینی کوردیلمتیک کلنی سوئدی مقیم ایران - رؤسای ادارات وزارت خارجه و عده‌ای از رجال دعوت شده بودند، شب‌نشینی باشکوه مزبور تا بعد از نصف شب ادامه داشت»^(۱) در همین هنگام که ولیعهد سوئد و خانواده‌اش در تهران حضور داشتند، در سوئد به مانند بسیاری دیگر از کشورها جشن هزارمین سال تولد فردوسی برپا بود^(۲)

■ حرکت ولیعهد سوئد به سوی مازندران

در ساعت ۱۶ روز ۲۳ آبان ۱۳۱۳ گوستا و آدولف جهت بازدید از مناطق زیبای مازندران و همچنین دیدار با مهندسان و کارکنان سوئدی که در حال ساخت راه‌آهن شمال ایران بودند راهی این استان گردید، در این سفر سرهنگ اسفندیاری و آقایان هدایت (فهم‌الدوله) و فرزانه و دکتر فیض ولیعهد سوئد را همراهی می‌کردند. خانواده ولیعهد در این مسافرت شرکت نمودند و در تهران ماندند.^(۳) گوستا و آدولف و همراهان ناهار را در چالوس صرف نمودند و شب را در رامسر (سخت‌سر) گذراندند و صبح روز ۲۴ آبان ۱۳۱۳ از رامسر به بابل رفتند و در قصر شاهپور اقامت نمودند و در ۲۵ آبان از بابل به سوی شهرشاهی (قائم شهر) حرکت کردند «بطوری که اطلاع داده بودیم ولیعهد سوئد دیروز صبح از بابل عزیمت نموده به شاهی ورود و از آنجا با قطار راه‌آهن مخصوص به سمت تهران حرکت فرمودند. از شاهی به سمت تهران چند

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۱۳.

۲- این جشن حدود ۲ ماه پیش از تاریخ فوق بطور بسیار باشکوهی در آرامگاه فردوسی واقع در شهر توس از طرف دولت ایران برپا گردید و در هنگام برگزاری این جشن در سوئد وزیر امور خارجه سوئد این پیام را برای وزیر امور خارجه ایران فرستاد: «امروز به مناسبت جشن هزارساله فردوسی که بصورت باشکوهی در شهر استکهلم به عمل می‌آید مایل می‌باشم که به جنابعالی مراتب تقدیر و تجلیل خود و ملت سوئد را از منظومات این شاعر بزرگ بیان نمایم، این جشن موجب تشدید و توسعه روابط معنوی بین ایران و سوئد خواهد بود و آن را به فال نیک می‌گیریم». وزیر امور خارجه ایران هم در پاسخ به پیام همتای سوئدی خود این متن را برای او تلگراف کرد: «از احساساتی که جنابعالی به مناسبت جشن هزارساله‌ای که به یاد فردوسی در استکهلم برپا داشته‌اید خیلی متشکرم این یادبود و احترام و تقدیری که ملت نجیب سوئد نسبت به شاعر ملی ما اظهار داشته، اطمینانی برای ترقی و توسعه روابط معنوی بین این مملکت می‌باشد».

(روزنامه اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۱۳، ص ۳)

۳- در پس از نیمروز ۲۳ آبان پرنسس‌ها لوئیز و اینگرید از نمایشگاه کالاهای ایرانی بازدید نمودند در این دیدار بیشتر وقت آنها صرف دیدن فالی‌های ایرانی شد.

فرسخ راه آهن ساخته شده و آماده می‌باشد که ترن حرکت می‌نماید و چند فرسخ راه ساخته شده آماده ریل‌گذاری است و چندین فرسخ تونل و جاده‌های بین دره‌ها و تپه‌ها در دست ساختمان می‌باشد. دیروز والا حضرت ولیعهد سوئد از شاهی تا پاروکه در حدود هشت و نه فرسخ می‌باشد بوسنله ترن عزیمت فرموده و در پارو نهار صرف و از آنجا با اتومبیل به تهران حرکت و از طریق فیروزکوه ورود فرمودند. والا حضرت ولیعهد سوئد از تماشای مناظر مازندران مخصوصاً راه کناره و دیدن مؤسسات و ساختمان‌های جدید اظهار مسرت و خوشوقتی فرموده‌اند، ساختمان‌های راه آهن و سرعت پیشرفت امور مربوطه به آن نیز مورد توجه ایشان واقع شده و تمجید نموده‌اند.^(۱) گوستا و آدولف و همراهانش در ساعت ۶/۵ غروب ۲۵ آبان از مازندران وارد تهران شد.

در روز آدینه ۲۵ آبان ۱۳۱۳ شاهزاده برتیل پسر ولیعهد سوئد به اتفاق چند تن از همراهان به شکارگاهی در اطراف تهران رفت و چند ساعتی را به شکار در آنجا گذراند

در صبح شنبه ۲۶ آبان ۱۳۱۳ خانواده سلطنتی سوئد و همراهان جهت دیدار از اصفهان و سپس شیراز تهران را ترک نمودند. (پرنسس اینگرید به دلیل سرما خوردگی از همراهی با خانواده‌اش بازماند، او پس از بهبودی در ۲۹ آبان راهی اصفهان گردید و مقرر شده بود که نامبرده تا بازگشت خانواده‌اش از شیراز در این شهر ماندگار شود) پیش از پی‌گیری این مسافرت بی‌مورد نیست که نگاهی شود به خاطرات دو زن که در کتاب‌های خاطرات خود اشاره‌ای دارند به مسافرت خانواده سلطنتی سوئد به تهران. یکی از این دو زن اشرف پهلوی دختر رضاشاه پهلوی می‌باشد و دیگری کنتس مادفون روزن جهانگرد سوئدی.

اشرف که در هنگام ورود ولیعهد سوئد به تهران در سنین نوجوانی به سر می‌برده است در کتاب خاطراتش با عنوان «من و برادرم» خاطره خود را اینگونه بیان کرده است: «یک روز وقتی من و شمس [خواهر اشرف] برای خوردن ناهار آمدیم، مستخدمین گفتند که شما امروز نمی‌توانید در ناهار شرکت کنید اعلیحضرت، از شاه^(۲) و ملکه سوئد و دختر ایشان پذیرایی می‌کنند. اما ما بجای اینکه بلافاصله برگردیم، در همانجا ماندیم و شروع کردیم به خندیدن ناگهان در باز شد و مهمانان شروع کردند به آمدن. دیگر فرصتی نبود که ما به هیچ جا برویم و از اینرو در راهرو پشت پرده‌های نیمه‌باز مخفی شدیم....» خانم مادفون روزن، جهانگرد سوئدی در کتاب خاطراتش با عنوان «سفری به دور ایران» اشاره‌ای اینگونه دارد: «... شب پیش یک مهمانی بزرگ به افتخار نایب‌السلطنه سوئد و همسرش در کاخ گلستان برپا بود. متأسفانه من مجبور شدم که زودتر مهمانی را ترک کنم، یک پایم به اندازه‌ای متورم شده بود که تصور کردم بزودی در کفش خواهد ترکید، چند روز پیش یک اسب آن را لگه کرده بود...»

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۶ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

۲- همانگونه که پیداست اشرف پهلوی درباره مهمانان پدرش اشتباه نموده و بجای ولیعهد سوئد، نوشته شاه سوئد.

■ سفر ولیعهد سوئد به اصفهان و شیراز

همانگونه که گفته شد مهمانان سوئدی در صبح شنبه ۲۶ آبان ۱۳۱۳ تهران را به سوی اصفهان ترک نمودند روزنامه رسمی کشور «اطلاعات» در صفحه اول خود با تیتیر درشت «عزیمت از تهران» به شرح این رویداد پرداخت که در اینجا نقل می‌گردد: «ساعت حرکت والا حضرت ولیعهد سوئد از طهران چهار به ظهر امروز تعیین شده بود قبل از ساعت مزبور آقای رئیس الوزراء و آقایان وزراء و همچنین آقای رئیس مجلس شورای ملی و آقای رئیس تشریفات سلطنتی و آقای رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی آقای حکمران طهران و آقای کفیل بلدیہ با لباس‌های مشکی در قصر گلستان حضور یافتند. چهار ساعت به ظهر موکب اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به قصر گلستان نزول اجلال فرموده و به عمارت برلیان اقامت‌گاه والا حضرت ولیعهد سوئد و پرنسس لوئیز تشریف فرما گردیدند. در این موقع هیئت دولت و آقای رئیس مجلس و همراهان خانواده سلطنتی در عمارت برلیان تشریف حاصل نمودند. توقف اعلیحضرت همایونی در قصر برلیان و اجرای مراسم خداحافظی نیم ساعت به طول انجامید و سپس اعلیحضرت همایونی به قصر سلطنتی مراجعت فرمودند و والا حضرت ولیعهد و پرنسس لوئیز و پرنس برتیل و همراهان در حالی که هیئت دولت در معیت ایشان بودند از قصر برلیان خارج شده و پس از اجرای مراسم احترامات مطابق پروگرامی که هنگام ورود به طهران انجام شده بود در اتومبیلها قرار گرفته و حرکت نمودند. در موقعی که پرنسس لوئیز در اتومبیل سوار می‌شدند آقای رئیس تشریفات وزارت امور خارجه دسته گلی بنام وزارت امور خارجه تقدیم نمودند. آقای رئیس الوزراء و آقایان وزراء تا پای اتومبیل والا حضرت و پرنسس را مشایعت نمودند و در آن جا مراسم خداحافظی معمول گردید آقای وزیر امور خارجه آقای رئیس تشریفات سلطنتی آقای رئیس تشکیلات نظمیه - آقای دولتشاهی حاکم تهران آقای سرهنگ بهرامی کفیل بلدیہ مطابق پروگرام با مهمانان محترم در اتومبیلها قرار گرفته و تا کهریزک والا حضرت ولیعهد را مشایعت نمودند.

آقای هدایت (فهم الدوله) آقای سرهنگ نوری اسفندیاری - آقای فروهر - آقای یاور اشرفی آقای دکتر فیض که از طرف دولت بسمت مهمان‌داری والا حضرت ولیعهد انتخاب و از سرحد غرب در معیت والا حضرت بودند نیز امروز صبح به اتفاق خانواده سلطنتی عزیمت نمود. نظر به مختصر کسالت سرما خوردگی که عارض پرنسس اینگرید دختر والا حضرت ولیعهد گردیده است. پرنسس دو سه روز در طهران استراحت خواهند فرمود و سپس به اتفاق چند نفر از همراهان خود که نیز در طهران باقی مانده‌اند به اصفهان عزیمت خواهند کرد که در مراجعت والا حضرت ولیعهد از شیراز در اصفهان ملحق و از طریق غرب به بغداد مراجعت فرمایند.

گوستاو آدولف و همراهان در ساعت یک بعد از ظهر ۲۶ آبان ۱۳۱۳ وارد شهر قم شدند و ناهار را در ساختمان سالاربه خوردند و سپس در ساعت سه بعد از ظهر بسوی اصفهان حرکت نمودند و در ساعت ۱۰ شب به اصفهان رسیدند و مورد استقبال حاکم، فرمانده لشکر، رئیس نظمیه، رئیس بلدیہ (شهرداری) قرار گرفتند.

برای اقامت خانواده سلطنتی سوئد ساختمان زیبای «هشت بهشت» در نظر گرفته شده بود. مهمانان سوئدی در صبح ۲۷ آبان ۱۳۱۳ حرکت خود را بسوی شیراز ادامه دادند: «امروز ساعت ۸ و نیم صبح والا حضرت ولیعهد سوئد و همراهان

به سمت شیراز برای تماشای تخت جمشید حرکت نمودند، هنگام حرکت والا حضرت مراسم احترامات معمول گردید. آثار تاریخی اصفهان را در بازگشت از تخت جمشید مشاهده خواهند فرمود. مهمانان محترم امروز نهار را در آباده صرف و شب به تخت جمشید ورود خواهند فرمود»^(۱) در شامگاه ۲۸ آبان ۱۳۱۳ گوستاو آدولف و همراهان وارد تخت جمشید شدند «والا حضرت ولیعهد سوئد و همراهان ایشان به تخت جمشید ورود نموده‌اند والا حضرت تصمیم دارند سه روز در تخت جمشید توقف فرمایند که آثار تاریخی و با عظمت ایران باستان را از روی دقت و با مطالعات کافی ملاحظه فرمایند. در خود بناهای تخت جمشید محل پذیرایی والا حضرت ولیعهد سوئد و همراهان ایشان تدارک شده است، عماراتی مطابق همان استیل قدیم از چندی به این طرف در محل مزبور از طرف پروفیسور هرتسفلد تدارک شده که خود پروفیسور در آنجا منزل می‌نماید، عمارات مزبور اکنون برای اقامت والا حضرت ولیعهد اختصاص یافته و وسایل پذیرایی از طرف دولت در آنجا فراهم گردیده است. والی ایالت فارس، رئیس قشون، رئیس نظمی، رئیس پلبدیه هنگام ورود والا حضرت ولیعهد سوئد با لباس رسمی در تخت جمشید حضور داشته و آقای آهی والی ایالت فارس خیر مقدم و تبریک ورود گفته‌اند. از قرار معلوم نمایندگان دولت در مدت اقامت والا حضرت ولیعهد سوئد در تخت جمشید باقی خواهند بود از امروز صبح والا حضرت ولیعهد سوئد در حفاری‌های تخت جمشید شروع به مطالعه و تحقیق و دیدن آثار ایران باستان نموده‌اند»^(۲)

در صبح سه‌شنبه ۲۹ آبان پرنس برتیل که علاقه زیادی به شکار داشت همراه با رئیس زاندارمری استان فارس و تعدادی از همراهان خانواده سلطنتی برای شکار به اطراف تخت جمشید رفت و در بعد از ظهر همین روز ولیعهد سوئد و همسرش پرنسس لوتیز از تخت جمشید برای دیدن شیراز روانه این شهر شدند؛ آنان پس از گردش و دیدن جاهای دیدنی شیراز در شامگاه به تخت جمشید بازگشتند و شب را در قصر خشیار شاه سپری کردند و صبح روز چهارشنبه ۳۰ آبان ۱۳۱۳ مهمانان سوئدی و همراهان تخت جمشید را به سوی اصفهان ترک نمودند البته پیش از آنان پرنسس اینگرید که به دلیل بیماری سرماخوردگی در تهران مانده بود در سه‌شنبه شب ۲۹ آبان ۱۳۱۳ وارد اصفهان گردیده بود. «والا حضرت پرنسس اینگرید که به واسطه جزی کسالت با هشت نفر از سویت والا حضرت ولیعهد سوئد در قصر ایض توقف فرموده بودند امروز صبح ساعت هشت و نیم به طرف اصفهان حرکت فرمودند. آقای وزیر امور خارجه و رئیس تشریفات وزارت خارجه و عده‌ای از سوئدی‌های مقیم تهران در موقع حرکت والا حضرت پرنسس در قصر گلستان حاضر بوده، مراسم تودیع را به عمل آوردند. پرنسس با همراهانشان ناهار را در قم صرف فرموده و شب را در اصفهان خواهند بود»^(۳)

و اما پیش از بازگشت خانواده سلطنتی سوئد از تخت جمشید به اصفهان و اقامت در این شهر، وزارت داخله (کشور) در ۲۷ آبان ۱۳۱۳ دستورالعملی ۲۰ ماده‌ای با قید «خیلی فوری» برای شهرداری اصفهان صادر کرد این دستورالعمل که با

۱- روزنامه اطلاعات ۲۷ آبان ۱۳۱۳، ص ۱.

۲- همان، ۲۸ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

۳- همان، ۲۹ آبان ۱۳۱۳، ص ۳.

شماره‌های ۲۹۱ و ۲۹۱ در سازمان اسناد ملی ایران موجود می‌باشد در اینجا نقل می‌گردد: «نمره ۷۸۱۹ خیلی ۷/۵۸/۳ و ۷/۵۸/۲»
فوری

بلدیه محترم اصفهان

برای مراجعت والا حضرت ولیعهد سوئد لازم است اقدامات ذیل همین امروز به عمل آید: ۱- یک مستراح فرنگی در مهمانخانه فردوس موجود است که فقط انبار آب ندارد و باید ساخته شود خود نمیسکون را بفرستید ملاحظه نموده و به فوریت هر چه تمام‌تر انبار آن را ساخته و در عمارت بالا نصب نمایند.

۲- لوله حمام را که خیلی باریک است از هرجا شده است باید توسط نمیسکون تهیه شود.

۳- رویه بالشهایی که از ... (بقیه مطالب خوانده نشد)

۴- در منزل آقای عطاءالله سه تختخواب و دو روشویی موجود است بفرستید بیاورید و یکی از آنها را برای شاهزاده برتیل پسر والا حضرت ولیعهد در سالن کوچک عمارت وسط گذارده شود.

۵- دو اتاق اندرونی که برای نامبرده و دونفر کلفت لازم است، فرش هر دو باید عوض شده و گل سفید کشیده شود و مخصوصاً بخاری‌ها امتحان گردد که از اول ظهر باید سوخته شود.

۶- هیجده دستگاه دست و روشویی لازم است، یکی را خود آقای سردار اعظم دارند، یکی هم منزل اینجناب، دیگری را هم آقای جلائی فرستاده‌اند، پانزده دستگاه دیگر هم باید از منزل رئیس بانک ملی و رئیس بانک پهلوی و رئیس بانک شاهنشاهی و بازار و از هر کجا باشد تا امروز عصر تهیه شود.

۷- مدخل میدان از خیابان سپه که از طرف صاحبان خصوصی در دست راست خیابان بنایی می‌شود تا دو روز دیگر باید خاک آنها برداشته شود.

۸- سنگهایی که در جلو درب قیصریه موجود است باید برداشته شده و جلو جای مزبور کلیه تسطیح و شن‌ریزی گردد.

۹- تیرهای آهنی که از طهران وارد و در گاراژ فولادی است، تحویل گرفته شده، بلکه در ظرف سه چهار پنج روز پوشش عمارت‌های بانک‌ها شروع شود.

۱۰- تیرهای تلفن و چراغ برق که در وسط میدان نصب است بر حسب قرارداد آقای «گذار» باید در ظرف سه روز از سطح میدان برداشته شده و در خارج نصب گردد.

۱۱- در بهای مغازه‌ها آنچه موجود است حتی المقدور کارگذارده شود.

۱۲- کف میدان باید کاملاً تسطیح و شن‌ریزی گردد (برای حمل شن اگر اتومبیل و گاری‌های بلدیه کافی نباشد باید چندین دستگاه گاری کرایه شود).

۱۳- خاک‌کاهی مدخل خیابان خورشید که به واسطه بنایی محل چراغ باقی مانده باید برداشته و تمیز شود.

۱۴- سنگهای کوچکی که برای جدول فاضل آب سطح طرف مسجد میدان متصل به پیاده‌رو و باغچه ریخته شده است به نمیسکون دستور بدهید آنها را کار بگذارد.

- ۱۵- خاکهای جلو مسجد شیخ‌لطف‌الله برداشته شده و نهر جلو مسجد نیز که فوق‌العاده کثیف است ساخته شود.
- ۱۶- عمارت عالی قاپو گردگیری شود.
- ۱۷- چون والا حضرت ولیعهد به بازار تشریف خواهند برد قدغن شود کف بازار که به واسطه گل و عبور و مرور موج پیدا کرده است، موج‌های آن گرفته شده و کف بازار تا حدودی که تشریف خواهند برد تمیز کنند و به وسیله رئیس ارزاق به کسبه دستور... (خوانده نشد) و نمودن امتعه خوب داده شود.
- ۱۸- مساجدی که در داخل بازار است دستور نظیف داده شود، زیرا از قرار تقریر آقای فهیم‌الدوله قطعاً آنها را ملاحظه خواهند فرمود.
- ۱۹- نرسیده به پل خواجو در دست چپ گودالی به واسطه سیلاب ایجاد شده است که باید بلدی یا صاحبان آسیاها پرنمایند زیرا فوق‌العاده خطرناک است و اطراف هر دو پل نیز از برای معاینه باید از کثافت عاری باشد.
- ۲۰- خیابان از معبر مسجد جامع و جلفا و پل مارنا و پل خواجو باید از هر جهت در سطح آن مراقبت به عمل آید. توضیحاً تذکر می‌دهد که اجرای این دستور را که به نظر کلی و در عمل هیچگونه اشکالی ندارد به هیچوجه نباید به اعتماد اشخاص و اگذار گردد عقیده دارم که هر یک را به یک نفر واگذار و تا فردا عصری انجام آن را بخواهید».

■ ورود ولیعهد سوئد و همراهان به اصفهان

خانواده سلطنتی سوئد و همراهان در شامگاه ۳۰ آبان ۱۳۱۳ از تخت‌جمشید به اصفهان رسیدند. مهمانان سوئدی در هنگام ورود به اصفهان مورد استقبال رسمی مقامات کشوری و لشکری قرار گرفتند، پس از انجام مراسم استقبال ولیعهد و خانواده‌اش جهت اقامت و استراحت به ساختمان هشت بهشت راهنمایی شدند. در صبح روز پنجشنبه اول آذر ۱۳۱۳ «والا حضرت ولیعهد سوئد و پرنسس لوئیز و پرنسس اینگرید و پرنس برتیل در حالی که تمام همراهان هم شرکت داشتند شروع به تماشای ابنیه تاریخی اصفهان نمودند و موفق شدند عمارت عالی قاپو و مسجد شاه - مسجد شیخ لطف‌الله را بازدید نمایند، ابنیه مزبور فوق‌العاده توجه ولیعهد سوئد را جلب نمود، چنانچه عکس‌های متعددی از قسمت‌های مختلفه بناها برداشتند. پس از اتمام تماشای ابنیه مزبور والا حضرت و همراهان به بازار رفتند و گردش مختصری در بازار نموده و یک ساعت بعد از ظهر برای صرف نهار به عمارت هشت بهشت مراجعت نمودند»^(۱) ولیعهد سوئد که عالی قاپو و مسجد شاه و بازار خیلی جلب توجه‌اش را نموده بود در عصر همین روز دوباره از این مکان‌ها بازدید به عمل آورد، «بازار اصفهان به مناسبت جشن عید ولادت حضرت حجت عصر (ع) تزیین و آرایش شده بود، گردش مجدد والا حضرت ولیعهد سوئد در بازار مصادف با جشن مزبور بود، چراغانی و تزئینات مغازه‌ها توجه ایشان را جلب کرده بود و عبور والا حضرت ولیعهد سوئد و سایر مهمانان عزیز ایران از بازار با هلله و شادی و کف‌زدن اهالی تلقی گردید، مهمانان محترم در بعضی از مغازه‌ها

برای تماشا و خرید اشیاء نفیس صنعتی اصفهان حضور یافته و مدتی در بازار و مغازه‌ها گردش می‌نمودند و از دیدن مصنوعات ظریف اصفهان سرور بودند»^(۱) در صبح روز آدینه سوم آذر ۱۳۱۳ گوستا و آدولف برای سومین بار اظهار تمایل کردند که از بناهای تاریخی و زیبای عالی‌قاپو و مسجد شاه بازدید نمایند «پس از آنکه برای سومین دفعه ابنیه مزبور را بازدید نمودند و عکس‌هایی برداشتند به تماشای مؤسسات جدید اصفهان کارخانه کازرونی، وطن، کارخانه ریسباف تشریف بردند، تمام قسمت‌های مختلفه کارخانه وطن اصفهان و همچنین کارخانه ریمان بافی را تماشا نمودند ... والاحضرت ولیعهد سوئد بعد از تماشای کارخانجات اصفهان به اتفاق همراهان در مدرسه چهارباغ حضور یافتند و از آنجا به جلفا تشریف برده، موزه جلفا و کلیسای آرامنه و قسمت‌های تاریخی نفیس جلفا را بازدید و ابنیه و آثار مزبور نیز توجه ایشان را جلب و یک ساعت بعد از ظهر از جلفا مراجعت و صرف نهار فرمودند»^(۲) در عصر همان روز ولیعهد سوئد و همراهان از نمایشگاه کالاهای اصفهان که در بنای زیبا و تاریخی چهل ستون برپا شده بود بازدید نمودند «در عمارت چهل ستون از طرف حکمران اصفهان پذیرایی شایانی به جای معمول گردید و تابلو بزرگ مینیاتوری که از نفایس صنعتی اصفهان بود نیز از طرف حکومت اصفهان به والاحضرت ولیعهد تقدیم گردید همان طور که چند قطعه از اشیاء نفیس کار اصفهان به هر یک از همراهان تقدیم شد، رئیس بلدی اصفهان یک عدد گلدان ظریف و رئیس عتیقات یک عدد آلبوم از آثار تاریخی و عتیقات اصفهان تقدیم والاحضرت نمودند. ولیعهد و همراهان پس از استراحت در عمارت چهل ستون و پذیرایی، عکس‌هایی از داخل عمارت چهل ستون و نمایشگاه برداشته و به عمارت هشت بهشت مراجعت فرمودند»^(۳)

■ حرکت خانواده سلطنتی سوئد و همراهان از اصفهان به سوی کشور عراق

روز شنبه سوم آذر ۱۳۱۳ خانواده سلطنتی سوئد و همراهان اصفهان را به سوی کشور عراق ترک نمودند، مراسم خداحافظی ساعت هفت و نیم صبح تعیین شده بود در این مراسم حکمران اصفهان، فرمانده لشکر، رئیس نظمی، رئیس معارف، رئیس بلدی و جمعی دیگر از مقامات و بزرگان شهر حضور داشتند «قبل از ساعت مزبور کامیون‌ها آماده حرکت گردیدند و در ساعت هفت و نیم والاحضرت ولیعهد سوئد و پرنس لوئیز بیرون تشریف آورده از نمایندگان محترم دولت مخصوصاً حکمران اصفهان که در مدت توقف در اصفهان پذیرایی گرمی نمودند، اظهار قدردانی فرمودند و به آقای حکمران و به هر یک از مأمورین محترم عکس‌هایی از خودشان به عنوان یادگار اعطاء فرمودند و نیز پرنس اینگرید و پرنس برتیل و سایر همراهان از پذیرایی و تماشای شهر تاریخی و زیبای اصفهان ابراز مسرت نموده، مراسم خداحافظی را به عمل آوردند، سپس والاحضرت و پرنس لوئیز و تمام همراهان و مهمانداران از همگی خداحافظی نموده در اتومبیل‌های

۱- روزنامه اطلاعات، ۳ آذر ۱۳۱۳، ص ۳.

۲- همان.

۳- همان.

خود مطابق پروگرام قرار گرفته و پس از اجرای مراسم تشریفات حرکت نمودند - والا حضرت ولیعهد و همراهان امروز نهار را در قم صرف خواهند کرد و شب به عراق [اراک] تشریف‌فرما خواهند شد»^(۱) مهمانان سوئدی و همراهان در ساعت یک بعدازظهر وارد قم شدند و پس از انجام مراسم استقبال رسمی در ساختمان سالاربه مورد پذیرایی قرار گرفتند و سپس راهی شهر اراک که در آن هنگام عراق و یا سلطان‌آباد عراق خوانده می‌شد شدند. (به قلم نگارنده سلسله مقالات تاریخی با عنوان «نگاهی به رویدادهای تاریخی اراک» در سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی در هفته‌نامه «لاله سرخ» استان مرکزی به چاپ رسید، یکی از این مقالات که در رابطه با سفر خانواده سلطنتی سوئد به اراک بود همراه با عکس‌هایی از گوستا و آدولف، پرنسس لوئیز - پرنسس اینگرید و پرنس برتیل در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۷۷ در هفته‌نامه لاله سرخ به چاپ رسید که آن مقاله در این جا آورده می‌شود): «درست ۶۴ سال پیش از یکی از روزهای آذرماه سال ۱۳۱۳ شهر اراک میزبان مردی دانشمند و پژوهشگر از کشور سوئد بود که همراه با خانواده‌اش به ایران سفر کرده بود. این مرد کسی نبود جز «گوستا و آدولف» ولیعهد ۵۲ ساله سوئد. او که کارشناس یا ستان‌شناسی بود و علاقه‌ای قزاقان هم به آثار باستانی و پژوهش در این مورد داشت در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۳۴ (۱۳۱۳) همراه با همسرش «پرنسس لوئیز» و دختر جوانش «پرنسس اینگرید» و پسرش «شاهزاده برتیل» سفر چهارماهه‌ی خود را به بعضی از کشورهای اروپا، آسیا و آفریقا آغاز کرد. خانواده سلطنتی سوئد و همراهان در ۱۶ آبان سال ۱۳۱۳ از طریق عراق وارد ایران شدند و پس از دیدار از تهران، مازندران، شیراز و اصفهان در شامگاه سوم آذر ۱۳۱۳ از طریق قم وارد اراک شدند و مورد پیشباز «میرزا سعید خان مجدی» (منشی حضور) حاکم اراک و دیگر بلندپایگان شهر قرار گرفتند. خبرنگار روزنامه اطلاعات که با به پای مهمانان سوئدی در شهرها و دیگر مناطق ایران حرکت می‌کرد و برای روزنامه از بازدیدها، مهمانی‌ها و ... گزارش می‌فرستاد درباره‌ی ورود و اقامت یک شبی «گوستا و آدولف» و خانواده و دیگر همراهانش به اراک چنین گزارش داد: «یک ساعت بعدازظهر دیروز شب (۱۳۱۳/۹/۳) والا حضرت ولیعهد سوئد و همراهان به قم ورود نمودند. هنگام ورود مراسم تشریفات و احترامات لازمه معمول گردید و در عمارت «سالاربه» که برای پذیرایی تهیه شده بود اقامت و صرف ناهار فرمودند. بعدازظهر با همان تشریفات از قم حرکت و در حدود ساعت ۶ به عراق ورود نمودند. از طرف حکومت عراق محلی برای پذیرایی والا حضرت و خانواده سلطنتی سوئد و همراهان تهیه شده بود و در موقع ورود، حکمران و رؤسای ادارات مراسم استقبال و احترامات را معمول داشته و از طرف حکومت عراق هنگام ورود خیر مقدم گفته شد. والا حضرت ولیعهد دیشب را در عراق توقف و امروز ساعت ۸ صبح به سمت ملایر و همدان عزیمت نمودند» خانواده سلطنتی سوئد و همراهان در بعدازظهر ۵ آذر ۱۳۱۳ وارد مرز خسروی شدند و پس از انجام مراسم خداحافظی که در ساختمان پُست و تلگراف خسروی انجام گرفت پس از نوزده روز اقامت در ایران، کشورمان را به سوی عراق ترک کردند».

■ مراسم خداحافظی و لیعهد سوئد و خانواده‌اش در مرز ایران و عراق

همانگونه که گفته شد مهمانان سوئدی در عصر پنج آذر ۱۳۱۳ طی انجام مراسمی خاک ایران را به سوی عراق ترک نمودند، در اینجا به نقل از روزنامه اطلاعات مورخ ۶ آذر ۱۳۱۳ شرح این مراسم خداحافظی ذکر می‌گردد: «در سرحد ایران نظامیان با یکدسته موزیک به احترام والاحضرت ولیعهد سوئد صف بسته بودند، همینکه اتومبیل ولیعهد سوئد به سرحد رسید موزیک مارش سلام را نواخت و نظامیان مراسم احترامات را به عمل آوردند، اتومبیل پرنس‌ها و پرنس و سایر همراهان پشت سر هم رسید و پس از اجرای مراسم احترامات، والاحضرت و همراهان در محلی که برای استراحت تهیه شده بود قرار گرفتند، در آنجا ولیعهد سوئد نطق مسوطی دایر بر تشکر و قدردانی از مراجع مخصوص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و احساساتی که در مدت اقامتشان در ایران ابراز گردید. و پذیرایی‌های شایانی که در تمام نقاطی که مسافرت نموده‌اند به عمل آمده ابراز داشتند، آقای هدایت (فهی‌الدوله) نیز جواب مقتضی به اظهارات والاحضرت ولیعهد دادند. سپس مراسم تودیع به عمل آمد، والاحضرت ولیعهد و همراهان با ابراز قدردانی و تشکر از مهمانداران وارد خاک عراق شدند. در مندزیه ناحیه سرحدی عراق از طرف مأمورین دولت عراق مراسم استقبال و پذیرایی فراهم شده بود و مهمانداران عراقی در آنجا به استقبال آمده بودند. والاحضرت ولیعهد سوئد و همراهان و همچنین مهمانداران ولیعهد سوئد در آنجا دعوت شده و اندکی استراحت نمودند، بعد در ساعت ۶ بعد از ظهر والاحضرت ولیعهد و پرنس‌ها و پرنس و تمام همراهان به اتفاق مهمانداران عراقی به سمت خاتقین حرکت نمودند، و هیئت ایرانی مهماندار والاحضرت به قصر شیرین مراجعت نمودند. دیشب را در قصر [شیرین] اقامت داشته و امروز صبح عازم تهران شدند».

■ تلگراف پادشاه سوئد به رضاشاه

در روز سوم آذر ۱۳۱۳ که ولیعهد سوئد اصفهان را به سوی عراق ترک نمود «پادشاه سوئد تلگرافی مبنی بر اظهار تشکر از پذیرایی که نسبت به والاحضرت سوئد و خانواده معظمه در ایران به عمل آمده به حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مخابره نمود».^(۱) از طرف رضا شاه پهلوی هم در پاسخ «تلگرافی مبنی بر اظهار امتنان و مسرت به استکھلم مخابره گردید».^(۲)

■ گزارش حکمران اصفهان به وزارت داخله از نحوه پذیرایی از خانواده سلطنتی سوئد

حکمران اصفهان گزارشی از نحوه پذیرایی از مهمانان سوئدی تهیه و برای وزارت داخله فرستاد، وزارت داخله هم دو رونوشت از این گزارش تهیه که یکی را برای دفتر مخصوص شاه و دیگری را برای وزارت امور خارجه فرستاد. رونوشتی

۱ - روزنامه اطلاعات، ۵ آذر ۱۳۱۳، ص ۳.

۲ - همان، ص ۳.

که برای شاه فرستاده شد در سازمان اسناد ملی ایران موجود می‌باشد که در اینجا نقل می‌گردد: «در اجرای اوامر و دستورات روزانه نسبت به پذیرائی والاحضرت ولیعهد سوئد راپورتاً معروض می‌دارد، اولاً طرز اقدام و تهیه وسائل شام و ناهار و مستخدم و مأکول و مشروب و تشکیل دستجاتی که هر یک به نوبت و وقت خود حاضر باشند شهداله فوق‌العاده مطلوب و رضایت‌بخش و آبرومند بوده حدی بر آن تصور نمی‌رود و بطوریکه تلگراف فرموده بودند هم در موقع ورود به اصفهان و هم در موقع مراجعت از تخت جمشید کاملاً به سروقت حاضر و هر ساعتی که شام و ناهار می‌خواستند موجود و تمیز و مرتب بود غذاها کاملاً مورد پسند و مطبوع. مهماندارهای محترم که در رأس آنها جناب مستطاب اجل آقای هدایت تشریف داشتند از هر حیث برازنده و راستی درخور پذیرائی یک خانواده سلطنتی مملکت متمدنی که در دنیا معروف می‌باشند بودند.

منزلی که متعلق به آقای سرهنگ ابوالفتح خان قهرمانی (سردار اعظم) و دو باغ متصل به هم که قسمتی از باغ معروف هشت بهشت و از هر حیث آراسته بود و به راستی برای یک همچو روزی بناشده بوده است، در عمارت اندرونی که کاملاً نوساز و در وسط باغ واقع است خود والاحضرت ولیعهد و شاهزاده خانم انگریت و شاهزاده برتیل و خانم ندیمه و سه نفر نوکر و کلفت مخصوص هر یک در یک اتاق مرتب با تخت خوابهای عالی و بخاری گرم که دائماً می‌سوخت سکونت داشته ناهار و شام در طالار مخصوص ناهار که تمام لوازم آن فراهم بود صرف و در طالار مخصوص پذیرائی نیز استراحت می‌فرمودند - در راه‌روهای عمارت بخاری دیواری همیشه روشن و گرم بود. در این عمارت یک حمام و یک مستراح فرنگی که از آن وزارت جلیله ارسال شده بود و یک مستراح فرنگی دیگر که در اینجا تهیه گردیده بود توسط مهندس بلدیة کارگزارده شده و دائماً گرم و تمیز و از مستراح‌ها نیز آب جاری بود، بعلاوه مستخدمین وزارت خارجه و خود مهمانهای محترم دو نفر مستخدم زبان‌دان و معقول که از رئیس بانک ملی خواسته شده بود مخصوصاً برای مراقبت اطفاها و حمام و غیره گناشته. در چند قدمی این عمارت یک عمارت مختصر دیگری وجود داشت که آنجا نیز کاملاً با فرشهای عالی و تخت خوابهای خوب مرتب - شارژدافر و خانمش و یک نفر دیگر منزل داشتند این عمارت نیز دارای مستراح جداگانه بود. در عمارت بیرونی متصل به همین باغ کُنت پوسه و وزیر مختار سوئد و خانمش و پنج نفر همراهان محترم دیگر هر یک در اطفاهای جداگانه منزل داشتند و اسکورت مخصوص هم در عمارت بلدیة که متصل به همین باغ بود جا داده شده بود. در این عمارت نیز یک حمام یونکرس کارگزارده شده و در یک قسمت از حیاط این عمارت نیز آقایان فهیم‌الدوله و سرهنگ اسفندیاری و فروهر و نوری و دکتر فیض به واسطه اینکه نزدیک باشند منزل نموده بودند وضعیت این قسمت نیز کاملاً مرتب و اطفاها هم فوق‌العاده گرم بود.

در روز ورود خود والاحضرت بطوریکه در پروگرام مرقوم شده بود، بنده با آقایان رؤسا قشون - نظمیه - بلدیة احترازمات لازمه را به عمل آورده و به یکدیگر معرفی شده و خود اینجانب راهنمایی کرده و مخصوصاً سؤال کردم که اگر نواقصی هست بفرماید جز اظهار امتنان جوابی نشنیدم، آن شب شام را برحسب اجازه بنده و آقای رئیس قشون در خدمتشان صرف و فردا صبح به همان ترتیب ورود، به تخت جمشید حرکت فرمودند در موقع ورود شاهزاده خانم

انگريت خود بنده حاضر بوده و شام و نهار را نيز بر حسب اجازه در خدمتشان از نظر صاحب‌خانگی حضور داشتم. در موقع مراجعت خودشان از تخت‌جمشيد با همان ترتيب مراسم احترامات به عمل آمده دو روزی را که در اینجا تشریف داشتند همه را مشغول تماشاى مساجد و ابنیه بوده مخصوصاً یک روز غروب را که در خدمت خود والا حضرت سوار بوده و به طرف پل خواجو حرکت می‌کردیم چراغهای کارخانه را دیده و از جزئیات آن سؤال کرده و اظهار میل به مشاهده آنها نموده و مخصوصاً می‌فرمودند که خوشبختانه در این عصر مملکت شما دارای خیلی از کارخانجات جدید شده است بنده نيز جزئیات تشکیل و تأسیس را که محتاج ذکر نیست معروض داشتم و فردای آن به هر دو کارخانه کازرونی و رسیاف تشریف برده و فوق‌العاده اظهار خوشوقتی و از ترقیاتی که با توجهات بندگان اعلیحضرت اقدس ملوکانه ارواحنا فدا حاصل شده اظهار مسرت و امتنان زیادی نموده بودند. در این موقع را بواسطه تب شدید فقط حضور نداشتم در باقی جاها حاضر و آقای دکتر فرهمندی که از طرف وزارت جلیله معارف جهت برآورد تعمیر آبنه قدیمه اعزام شده و قبلاً نيز تمام تاریخ بناها و وضعیت آنها را در نظر گرفته بودند همه جا توضیحات لازمه داده و عکسهای زیادی برمی‌داشتند در چند جا به بنده فرمودند که مساجد و عماراتی دارید که در دنیا منحصر است. به عمارت عالی قاپو و مسجد شاه دو سه مرتبه تشریف بردند صبح روز اول را تا اوایل بازار تشریف برده مراجعت کردند و عصر همان روز را نيز با اصرار شاهزاده خانم برای دیدن کارهای امامی نقاش مخصوصاً در همانجا که کار می‌کند و می‌گفتند که از انگلستان آدرس داریم تشریف بردند چون تصادف با عید ولادت حضرت حجت نموده بود در بازار جمعیت زیاد و چراغان هم وجود داشت - مخصوصاً باید محرمانه عرض کنم که بمعاذیر بنده و دیگران هیچ‌گونه اثری نداده و به بازار تشریف برده همه جا رئیس نظمی در جلو و ملتزمین همراه و پلیس‌های مخفی نيز در میان جمعیت وجود داشتند خیلی اصرار می‌کردند که جلو مردم گرفته نشود ولی نظمی دست از مراقبت خود بر نمی‌داشت روز جمعه را که بنا بود در عمارت حکومت طبق پروگرام صرف ناهار فرمایند نظر به راحت منزل فرمودند چون همه متعلق به دولت است فقط به صرف جای عصر در چهل ستون قناعت بشود. عصر را به نمایشگاه تشریف آورده قریب یک ساعت در آنجا توقف و از هر چیزی سئوالات می‌فرمودند اگر چه نمایشگاه کوچک بود ولی مخصوصاً تزئین فوق‌العاده از زریها و نقاشیها و فرشها داده شده بود با مشورت قبلی جناب مستطاب اجل آقای هدایت و اجازه‌ای که از آن وزارت جلیله تحصیل شده یک تابلو بزرگ چرم سوخته که فوق‌العاده ممتاز و قابل توجه بود به خود والا حضرت و یک گلدان سه شاخه نقره که قلم‌زنی درجه اول را داشت و چهار صد مثقال وزن آن بود با دوازده جام برنجی سر سفره و پارچه‌های زیر آن و یک دست‌بند که در روی استخوان تذهیب شده بود به خود شاهزاده خانم - یک پارچه زری با یک روی میزی سکه‌دوزی و یک النگوی مینا کاری روی استخوان نيز به شاهزاده خانم انگريت یک قوطی سیگار مینا با یک قوطی خاتم جای سیگاری به شاهزاده برتیل و به هر یک از خانم ندیمه و خانم‌های وزیر مختار و شارژ‌دا فر هر یک رومیزی با یک النگو تقدیم گردید والا حضرت از تقدیم تابلو فوق‌العاده مسرور و چندین مرتبه از زمین برداشته تماشا کرده و تحسین و تمجید و امتنان فرمودند و مخصوصاً در جعبه که از برای حمل آن ترتیب داده شده بود در اتومبیل خودشان همراه بردند شاهزاده خانم نيز می‌گفتند من در سوئد باید در منزل خود نمایشگاهی ترتیب داده

یادگاری‌هایی که به من داده شده است در آنجا نمایش بدهم شاهزاده انگریت که زری را روز قبل در موقع تماشا در نمایشگاه دیده و قبلاً پسندیده بود به قدری مسرت و امتنان می‌کرد که موجب خجالت بود و چندین مرتبه همگی اظهار کردند که این محبت‌ها فوق انتظار ما است بعد از تماشای نمایشگاه در یکی از اطاقهای متصل به طالار که قبلاً مفروش و تهیه پذیرایی چای از طرف بلدیہ در آنجا دیده شده بود کلیه فامیل سلطنتی با همراهان صرف چای فرموده و در اطاق مقابل میز دفتری را که از طرف بلدیہ گذارده شده بود امضا و یک گلدان قلم زده برجسته خیلی اعلان نیز از طرف بلدیہ تقدیم گردید یک تمثالی هم که از خود والا حضرت کاملاً شبیه و در روی برنج کشیده شده و در قاب مینا جای داشته بود علاوه تقدیم گردید در موقع حرکت هر یک به نوبه خود فوق اظهار امتنان و رضایت فرموده و به هر یک، یک عکس و از برای بنده عکس کلیه فامیل را اعطا فرموده آقای سرهنگ ابوالفتح خان را هم که روز قبل معرفی شده بودند احضار و با اظهار امتنان یک عکس فامیلی نیز از برای خود و خانواده‌شان مرحمت کردند.

انتظامات از هر حیث کاملاً و تا حد امکان از طرف نظمیه برقرار بود. کلیه این چند شبانه روز مراقبت رئیس نظمیه و صاحب منصبان و افراد پلیس تا حد کمال و لزوم برقرار و شهداله کاملاً منظم و مرتب و خوشبختانه ذره‌ای خلاف انتظام و نزاکتی در هیچ جا مشاهده نگردید به حدی که رسماً به اداره مرکزی اظهار امتنان و تقدیر می‌شود از طرف رئیس قشون هم نیز رعایت انتظامات به طوری که مرئی نبود به عمل آمده و همیشه حضور داشتند و از ذکر این حقیقت هم خودداری نمی‌نمایم که گذشته از اینکه عمارت آقای سرهنگ ابوالفتح خان کاملاً مناسب و برازنده بود و برای تزئین و پاک کردن و گذاردن میل و تخت خواب و روشورهای نظیف تا حدی که مقدور بود خودشان و خانمشان شخصاً زحمت کشیده و هر چه فرشهای کهنه و بی مصرف بود تمام را [دو کلمه خوانده نشد] فرشهای خوب و مخصوصاً تخت خوابهای خانواده سلطنتی فوق العاده مطلوب و از همه جهت نظیف و تمیز و به حدی موجب امتنان بنده بود که می‌خواهم از آن وزارت جلیله تمنا نمایم در صورت مقتضی زحمات ایشان را به عرض خاکپای مبارک ملوکانه ارواحنا فدا تقدیم دارند - چون در ضمن هر تلگرافی توصیه مؤکد می‌فرمودند بدین مناسبت لزوماً کلیه جزئیات را به عرض رساندم البته خدمات از طرف بلدیہ در فراهم آوردن وسایل با اقدامات خود بنده چون راه انجام وظیفه بوده البته قابل ذکر نیست و موقع را مغتنم دانسته با کمال وجد و شعف می‌خواهم عرض کنم که پذیرایی مستشرقین در موقع جشن هزارمین سال فردوسی و پذیرایی از خانواده سلطنتی سوئد به قدری از برای مملکت به عقیده ناقص بنده مفید و آبرومند بوده است که حدی بر آن متصور نبوده و این یکی از وسائلی است که مملکت دور افتاده ایران را به ممالک جدیده دنیا متصل می‌نماید و در هر جزء و در هر قدمی باید به موجد و مؤسس این قبیل از موجبات وسائل معرفی مملکت به تمام افراد و سکنه مملکت و مخصوصاً آنهایی که آرزومند این روزها بوده‌اند دعا نمود و بقای وجود مبارکشان را از خداوند خواستار شوند - با تقدیم احترامات قلبی» (۱)

■ تلگراف تشکر ولیعهد سوند برای رضاشاه

ولیعهد سوند هنگام خروج از ایران تلگراف تشکرآمیزی به جهت مهمان‌نوازی دولت ایران برای رضاشاه فرستاد روزنامه اطلاعات مورخ ۸ آذر ۱۳۱۳ در این باره چنین نوشت: «والاحضرت ولیعهد سوند با همراهانش از ایران به طرف بغداد حرکت کرده است. والاحضرت از سرحد ایران تلگرافی مبنی بر تشکر از مهمان‌نوازی بی‌حد و تعریف و تمجید از خزان صنعتی ایران و ترقیاتی که در تحت لوی توانای اعلیحضرت اقدس به عمل آمده است به خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس شهریار ارواحفاداه مغایره کرده است».

■ اظهارات و خاطرات بلوشر از سفر ولیعهد سوند به ایران

ویبرت بلوشر سفیر آلمان در ایران که روابط خوبی هم با رضاشاه بهلوی نداشت در کتاب خاطرات خود که در ایران با عنوان «سفرنامه بلوشر» توسط کیکاووس جهانداری ترجمه گردیده است مطلبی کوتاه درباره سفر ولیعهد سوند و خانواده‌اش به ایران دارد که در اینجا با استفاده از کتاب نامبرده نقل می‌گردد:

«در دوره اقامت من دوبار مهمانان ارجمندی به ایران سفر کردند ملک فیصل از عراق و ولیعهد سوند. در هر دوبار از هیچ تلاشی فروگذار نکردند تا از این مهمانان پذیرایی در خور به عمل آید... هنگامی که ولیعهد سوند همراه شاهزاده خانم همسرش به دلیل علائق علمی و باستان‌شناسی به ایران آمد، این اولین باری بود که یکی از اعضای خاندانهای سلطنتی اروپا از رضاشاه ملاقات می‌کرد. این امر برای شاه مدهانه‌آمیز بود و به همین دلیل برای اینکه به نحوی متجددانه از او پذیرایی کنند، از پرداخت هیچ مبلغی خودداری نکردند. به دستور شخص شاه باز به احداث حمامهایی پرداختند و در ایالت مازندران تنها برای اینگونه مقاصد سی هزار تومان خرج کردند. کلیه کارمندانی که ممکن بود در عرض راه تماسی با شاهزاده پیدا کنند مجبور به پوشیدن فراک شدند و در نتیجه به پرداخت مبالغی هنگفت ناگزیر گردیدند که با در نظر گرفتن حقوق ناچیزشان تحمیل زیادی به حساب می‌آمد. مهمانان در مرز ایران و عراق از طرف سفیر، یکی از کارمندان تشریفات، دو افسر، یک طبیب و گارد احترام مورد استقبال قرار گرفتند. آنگاه با اتومبیل، در طول دو روز و نیم، به تهران وارد شدند. در بین راه در تمام نقاطی که در آنجا حمام تعبیه کرده بودند مهمانان استراحت کردند و رؤسای ادارات محلی همه در فراکهای مقرر نوبت یا نمدار - به آنها خوش‌آمدگفتند و غذاهای ایرانی به مقدار بسیار زیاد به آنان تعارف شد.

در یکی از آبادیهای پیش از تهران مهمانان مورد استقبال وزیر خارجه و رئیس کل تشریفات قرار گرفتند و به طور رسمی وارد شهر شدند. در شهر بدو در کاخ اختصاصی به ملاقات شاه رفتند و آنگاه شاه آنان را تا کاخ گلستان بدرقه کرد. در آنجا آنان را در اتاقهایی که قبلاً برای ملک فیصل آماده کرده بودند جا دادند.

در میان این مهمانها ولیعهد به بازدید از جاهای دیدنی می‌پرداخت، و هر چند که وی به عنوان باستان‌شناسی جدی برای ملاحظه محلهای حفاری شده و آثار باستانی به ایران آمده بود باز ناگزیر شد که به دیدار از کارخانه‌ها - که از نظر میزانش بسیار دیدنی‌تر از ویرانه‌ها و بقایای شهرهای از یاد رفته بود - نیز تن در دهد.

ولیعهد پیش از همه به تخت جمشید اظهار علاقه می‌کرد و هنگامی که با ملازمانش به تخت جمشید رسید پروفیسور هرتسفلد او را در اندرون داریوش که مرمت و تجدید ساختمان شده بود جای داد. اما از آنجا که شاه همچنان اعتقاد داشت ولیعهد مهمان اوست، والی فارس را، با فوجی از آشپزها به تخت جمشید فرستاد تا در تهیه وسایل آشپزی و خوراک مهمانان سوئدی بکوشد. برای آنکه خللی در مبنای این فکر روی ندهد که ایران کشوری مدرن است، در ایامی که ولیعهد در این کشور سفر می‌کرد، از حرکت قافله‌های شتر و قاطر در تمام جاده‌هایی که او از آنجاها ممکن بود بگذرد، جلوگیری شد. اما از بخت بد در یکی از جاده‌های فرعی نزدیک اصفهان ولیعهد چند شتربارکش را به چشم دید، و چون از این منظره بدیع به هیجان آمده بود، فوراً از آنها عکس گرفت.»

● پریترز

یکی از همراهان ولیعهد سوئد در سفر به ایران پریترز مدیر کل شرکت معتبر S.K.F سوئد بود. روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۱۳ درباره او چنین نوشت: «... از طرف دیگر ولیعهد سوئد که سالها است ریاست افتخاری شرکت کل صادرات سوئد به عهده ایشان است وقوف کاملی به صنایع و تجارت سوئد دارند و در مسافرت به ایران مسیو «پریترز» معاون شرکت صادرات با ایشان خواهد بود. این شخص مدیر کل شرکت ادوات نقاله (س.ک.ف) و ضمناً به شرکت اتومبیل رانی (ولولو) نظارت می‌کند و یقیناً موضوع مبادله مال التجاره بین سوئد و ایران که جزء مشاغل «شرکت صادرات سوئد» است موجب گردیده که ولیعهد اطلاعات خوبی در باب حیات صنعتی ایران به دست آورد پس اگر نتیجه مسافرت معظم له به ایران پیدا شدن بازارهای فروش جدیدی برای تجار صادرکننده مملکتین بشود دچار تحیر و تعجب گردید».

● روترز وارد^(۱)

میس «روتز وارد» ندیمه پرنسس اینگرید دختر ولیعهد سوئد بود که همراه با خانواده سلطنتی سوئد در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۱۳ وارد تهران شد. کنتس «مادفون روزن» جهانگرد سوئدی که در همان هنگام در تهران بسر می‌برد و به دلیل اینکه اسی پای او را لگد کرده بود در یکی از بیمارستانهای تهران بستری بود. میس روترز وارد از سوی خانواده سلطنتی سوئد به دیدار کنتس مادفون روزن به بیمارستان می‌رود. در این مورد کنتس در کتاب خاطرات خود با عنوان «سفری به دور ایران» مطالبی دارد که در اینجا نقل می‌گردد: «... دکتر خیلی ماهر و سریع بود، او خیلی تند و تیز پای مرا جراحی کرد، بخیه نمود و پانسمان کرد. در تمام مدتی که در بیمارستان بودم، هرگز خودم را غریب و تنها احساس نکردم. خبر اینکه من بیمار و بستری شده‌ام خیلی زود در شهر پیچید و محبت دوستانه ایرانی‌ها را به شکل‌های متفاوت لمس کردم. کتاب، گل و هدایای

۱- در روزنامه «اطلاعات» مورخ ۶ آبان ۱۳۱۳ - «روتز سوآرد» نوشته شده که دارای عنوان شاهزادگی و ندیمه دختر ولیعهد سوئد بوده است.

فراوان دیگری دریافت کردم و دوستان زیادی هم به عیادتم آمدند. زوج سلطنتی سوئد با ارسال یک دسته گل مرا مورد لطف و محبت قرار دادند و ندیمه پرنسس، میس «روتز وارد» بدیدم آمد و محبت پرنسس اینگرید را به من ابلاغ نمود. من احساس کردم که ملاقات‌کنندگان برای منظوری در اتاق من جمع شده‌اند اما نمی‌دانستم بفهم که نیت و قصد آنها چه می‌باشد تا آنکه یکی از آقایان از درد شانه شکایت کرد. او وقتی سرگرم بازی چوگان بوده از اسب به زیر افتاده و در حیرت بود که آیا در آنجا کسی هست که محل کوفتگی شانه وی را ماساژ دهد. او با التماس گفت: «من دوست دارم که در همین بیمارستان پشتم را ماساژ دهم!» سرپرستار گفت: «شما می‌توانید همین جا این کار را بکنید، ولی چرا اصرار دارید که حتماً در این بیمارستان باشد؟»

ملاقات‌کننده مرد شد و گفت: «ولی اگر به اتاق درمان و بانسمن بروم، می‌ترسم که پرنسین اینگرید برای دیدن مادام بیاید و من حضور نداشته باشم!»

گفتم: «ولی پرنسس اینجا نمی‌آید، یادداشتی را فرستاده‌اند» یکی از ملاقات‌کنندگان وارد باج شد و گفت: «ولی ما در شهر شنیدیم که ایشان به ملاقات شما می‌آیند» متأسفم که بگویم شماها بدشمنی آورده‌اید. پرنسس روز گذشته یک دسته گل و یک نامه را به توسط ندیمه مخصوص خود برایم فرستاد. مثل اینکه شایعات در این شهر به سرعت پخش می‌شوند؟ برای اینکه به شما تسلی خاطر می‌داده باشم هر یک از شماها می‌توانید یک شاخه از میخک‌هایی را که پرنسس برایم فرستاده است برای خود بردارید»

همه آنها بدون کمترین درنگی، یک گل میخک را برداشتند و در سوراخ یقه کت خود جا دادند و ضمن خداحافظی، اتاق مرا ترک گفتند.

● غزلیک اومان

بانویی هنرمند و موسیقی‌دان سوئدی که در ایران متولد گردید، او با اینکه در سوئد زندگی می‌کرد ولی خود را همواره ایرانی می‌دانست. غزلیک اومان در جشنی که به مناسبت یک هزارمین سال تولد فردوسی شاعر نامدار ایران در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۱۳ برابر با ۱۲ نوامبر ۱۹۳۴ در موزه ملی استکهلم سوئد با حضور «پرنس اوژن» برادر پادشاه سوئد و تعدادی از اشراف و وزراء دولت سوئد و همچنین اعضای سفارتخانه ایران برپا شده بود به هنرنمایی پرداخت ... سپس مادام «غزلیک اومان» که در ایران متولد شده و خود را ایرانی می‌داند و از موسیقی‌دانهای قابل است چندین بار در مقابل هلهله حضار اشعاری از غزلیات حافظ به فارسی خواند و پس از آن پروفیسور «نورک» که زبان و ادبیات فارسی را در دانشکده ادبیات اویسال تدریس می‌کند، کنفرانس جالب توجهی راجع به ایران و تاریخ مملکت در عصر فردوسی ایراد نمود و پس از آوازه‌های مجدد مادام غزلیک، مجلس با نهایت شکوه خاتمه یافته است»^(۱).

● **زترهلم**

در پی بازگشت یکی از مهندسان خارجی متخصص پلسازی راه‌آهن ایران به کشور خود. در تاریخ ۵ آذر ۱۳۱۳ وزارت طرق (راه) لایحه‌ای مبنی بر استخدام یک مهندس متخصص پلسازی تبعه سوئد تقدیم مجلس نمود که در اینجا متن این لایحه به نقل از روزنامه «اطلاعات» مورخ ۱۸ آذر ۱۳۱۳ آورده می‌شود: «ساحت محترم مجلس شورای ملی نظر به اینکه مهندس متخصص پلسازی راه‌آهن که در شعبه فنی وزارت طرق مشغول خدمت بود به مملکت خود معاودت نموده و وزارت طرق به استخدام مهندس متخصص دیگری به جای مشارالیه احتیاج دارد ماده واحده ذیل را برای تصویب تقدیم می‌نماید.

ماده واحده - وزارت طرق مجاز است آقای «زترهلم» مهندس تبعه سوئد را با شرایط ذیل استخدام نماید.

۱- حقوق آقای «زترهلم» ماهیانه چهارصد دلار طلای اتاژونی خواهد بود که نصف آن باسعار^(۱) و نصف دیگر به ریال پرداخته خواهد شد. مدت استخدام از تاریخ ورود مشارالیه به طهران دو سال است و در صورت توافق طرفین برای مدت یک سال دیگر نیز قابل تمدید می‌باشد.

۲- در ظرف هر سال یک ماه مرخصی با استفاده از حقوق داده می‌شود و اگر در موقع از آن استفاده نشود ممکن است جمعاً استفاده نماید چنانچه در مدت خدمت مبتلا به کسالت مزاجی شود که بیش از یک ماه به طول انجامد فقط حقوق یک ماه از مدت کسالت مشارالیه تأدیه خواهد شد.

۳- برای مخارج مسافرت از سوئد به طهران ۳۵۰ دلار و همین مبلغ نیز در موقع مراجعت پرداخت خواهد شد، در مواقعی که برای انجام مأموریت در داخله مسافرت نماید فوق‌العاده اعاشه روزی چهل ریال خواهد داشت.

۴- وزارت مالیه مجاز است حقوق و خرج سفر ایاب و ذهاب مهندس مزبور را از محل اعتبار عایدات انحصار قند و شکر و جای بپردازد.

۵- سایر شرایط استخدام «زترهلم» بر طبق ۲۳ عقرب ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) تعلیم خواهد شد.»

لایحه مزبور در تاریخ دوم دی‌ماه ۱۳۱۳ به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسید و پس از آنکه رضا شاه هم آن را تأیید نمود از سوی «ریاست وزراء برای اجرا به وزارت طرق و شوارع و وزارت مالیه ابلاغ گردیده که مفاد آن را به موضع اجرا بگذرانند»^(۲) و بدین شکل مهندس «زترهلم» سوئدی برای مدت دو سال به استخدام وزارت راه ایران درآمد.

● **اریک نژونکوئیست - گورت کیلنستین - ارتور لوف**

این سه تن از مهندسان سوئدی بودند که در ۱۱ شهریور ۱۳۲۰ بر پایه مذاکرات قبلی برای مدت یک سال به استخدام

۱- اسعار: جمع سعر - قیمت‌ها - نرخ‌ها - «فرهنگ پیام».

۲- روزنامه اطلاعات مورخ ۲ بهمن ۱۳۱۳.

وزارت راه ایران درآمدند، «اریک لئونکووست» مهندس محاسب فنی بود و آن دو تن دیگر مهندس راهسازی، دستمزد ماهیانه «کورت کیلستین» ۵۵۰۰ ریال، «ارتور لوف» ۴۰۰۰ ریال، «اریک لئونکووست» ۵۰۰۰ ریال تعیین گردید که ۳۰٪ از حقوق نامبردگان می‌بایست به ارز پرداخت گردد و هزینه برگشت آنها به سوئد را هم دولت ایران عهده‌دار شد. (۱)

در اینجا به نقل از سند $\frac{۲۴۰}{۲۷۲/۶۸/۲۶۸}$ سازمان اسناد ملی ایران متن پیمان بسته شده بین «اریک لئونکووست» با وزارت راه ایران آورده می‌شود:

«پیمان‌نامه - بین وزارت راه از یکطرف [و] آقای مهندس اریک لئونکووست تابع دولت سوئد از طرف دیگر پیمان‌نامه ذیل منعقد می‌شود.

ماده اول - وزارت راه آقای اریک لئونکووست را به سمت مهندس محاسب فنی در اداره کل ساختمان راه‌آهن استخدام و مشارالیه خدمت مزبور را قبول می‌نماید.

آقای اریک لئونکووست متعهد می‌شود که کلیه وظایف مربوطه به شغول خود را از حیث امور فنی و اداری از هر جهت با منتهای توانائی خود در مدت این خدمت انجام داده خود را در پیشگاه وزارت راه و رئیس اداره متبوعه مسوول بدانند.

ماده دوم - مدت استخدام یکسال از تاریخ ۱۳۲۰/۶/۱۱ خواهد بود.

ماده سوم - حقوق آقای اریک لئونکووست از قرار ماهی ۵۰۰۰ ریال ۳۰٪ آن به ارز و در آخر هر ماه پرداخته خواهد شد.

ماده چهار - مبلغ^(۲) بابت هزینه مسافرت از اروپا به ایران و همچنین مبلغ ۶۰ لیره برای معاودت در موقع مراجعت به مشارالیه تأدیه خواهد شد.

ماده پنجم - از حقوق آقای اریک لئونکووست طبق مقررات مالیات بردرآمد مالیات گرفته خواهد شد.

ماده ششم - آقای اریک لئونکووست در مقابل بازده ماه خدمت حق یک ماه مرخصی با استفاده از حقوق خواهد داشت و استفاده از مرخصی بابت خدمت گذشته خواهد داشت.

ماده هفتم - در صورتیکه برای آقای اریک لئونکووست کسالتی رخ دهد که معالجه آن بیش از یک ماه به طول انجامد حقوق ایام کسالت مشارالیه فقط برای یک ماه تأدیه خواهد شد. و وزارت راه در این صورت می‌تواند پیمان‌نامه مشارالیه را با پرداخت هزینه سفر مراجعت و حقوق مرخصی استحقاقی الغاء نماید.

ماده هشتم - اگر آقای اریک لئونکووست در نتیجه بروز سانحه یا کسالت مزاج که از طرف یک نفر پزشک معتمد وزارتخانه گواهی داده شود مجبور به ترک خدمت شود و همچنین در صورت فوت هزینه سفر مراجعت مشارالیه تا موطن

۱ - سند شماره $\frac{۲۴۰}{۲۷۲/۶۸/۲۶۶}$ سازمان اسناد ملی ایران.

۲ - در سند مذکور مبلغ ذکر نگردیده و بجای آن خطوط تیره مشاهده می‌شود.

او طبق ماده (۴) این پیمان‌نامه با حقوق مدت خدمت و مرخصی که تا آن تاریخ ذیحق است به مشارالیه یا کسانش پرداخت خواهد شد.

ماده نهم - در صورت توافق وزارت راه و آقای اریک لژونکویست مدت استخدام مشارالیه با شرایط فوق برای یک سال دیگر ممکن است تمدید شود.

ماده دهم - آقای اریک لژونکویست متعهد است که در مسائل سیاسی و مذهبی کشور و عملیات تجارتي مداخله ننماید و همچنین از مکاتبه رسمی با مأمورین دول خارجه در ایران خودداری نماید و نیز متعهد است که در مدت خدمت خود قوانین و آیین‌نامه‌های ایران را رعایت نماید. هرگونه تخلفی از تعهدات مندرجه در این ماده موجب فسخ این پیمان‌نامه خواهد شد و در این صورت وزارت راه هیچگونه تعهدی نسبت به مواد این پیمان‌نامه در مقابل آقای اریک لژونکویست نخواهد داشت.

ماده یازدهم - وزارت راه حق دارد با اخطار یک ماه قبل به خدمت آقای اریک لژونکویست خاتمه دهد و آقای اریک لژونکویست نیز حق تقاضای فسخ پیمان‌نامه را با اخطار کتبی دو ماه قبل دارد و در هر دو صورت حق استفاده از حقوق مدت مرخصی استحقاقی و هزینه سفر مراجعت برای مشارالیه محفوظ است.»

● ادوین آوارن

همانگونه که پیش از این هم یادآوری گردید، کشور ایران با اینکه در هر دو جنگ جهانی اعلام بیطرفی نموده بود در هر دو جنگ این اعلام موضع ایران ندیده گرفته شد و از هر سو مورد تاخت و تاز قدرت‌های اصلی درگیر جنگ قرار گرفت، در جنگ جهانی دوم نیروهای شوروی و انگلیس از شمال و جنوب ایران را مورد حمله قرار دادند، نیروهای اشغالگر با ایرانیان «بی طرف» همچون دشمن رفتار می نمودند و در کوچکترین مسائل مربوط به دولت و یا مردم به خود حق دخالت و حق رأی می دادند، یکی از دخالت‌های نابجای نیروهای اشغالگر شوروی که بیشتر جنبه آزار و اذیت و باج‌خواهی داشته است ایجاد مزاحمت برای یک مکانیک سوندی مقیم ایران که برای گردش به رامسر رفته بوده می باشد که شرح این ماجرا در اینجا به نقل از مکاتبات شهرداری شهسوار (در آن روزگار هم رامسر از نظر کارهای اداری و امنیتی تابع شهر شهسوار بوده است) با شهرداری کل کشور و استانداری شمال [گیلان و مازندران] با وزارت کشور آورده می شود. رئیس شهرداری شهسوار در نامه‌ای با شماره و تاریخ $\frac{119}{19} - \frac{1331}{275}$ برای اداره کل شهرداری کشور اینگونه شرح می دهد:

«اداره کل شهرداری - طبق گزارش شماره $\frac{28}{41/1745}$ شهرداری رامسر ساعت ۲۳ روز ۲۱ فروردین ۲۱ یکی از مستخدمین مهمانخانه رامسر به شهرداری رامسر اطلاع داده دو تن از افسران شوروی در مهمانخانه کفیل شهرداری را می خواهند رسدبان ۱ عشقی کفیل شهرداری فوراً به مهمانخانه رفته مشاهده می کند دو تن سرباز شوروی که یکی آنها پاس پاسگاه شیلات چالک رود بوده در مهمانخانه نشسته همین که کفیل شهرداری را می بیند اظهار می دارند یک تن بیگانه به نام (ادوین شهرت آوارن) تبعه سوئد که چند روز است به قصد درمان در مهمانخانه رامسر توقف دارد شخص بدگمان به نظر

می‌رسد و بعلاوه گذرنامه او مهر باطله خورده باید او را زیر نظر قرار دهید که از این بخش خارج نشود تا سه روز دیگر آموزش رسمی از مقامات مربوطه به شهرداری ابلاغ گردد.

از سوئدی نامبرده بالا علت باطل بودن گذرنامه زبانا استعلام اظهار داشته مدت قانونی گذرنامه منقضی شده گذرنامه جدیدی در تهران سفارت سوئد دارم به پروانه اقامت به شماره ۶۷۳ روز ۲۱ فروردین مدت آن منقضی بوده که بوسیله شهرداری رامسر برای مدت شش ماه تمدید گردیده است. کفیل شهرداری به سربازان شوروی اظهار می‌دارد چنانچه بایستی این شخص تحت مراقبت قرار گیرد رسماً بنویسد. سربازان از معرفی هویت خود امتناع، سرباز ارشد یادداشتی به زبان روسی مبنی بر اینکه (چون این شخص اغلب شهرهای روسیه و اروپا و آلمان را سیاحت کرده و شخص بدگمان به نظر می‌رسد گذرنامه او گرفته شد) نوشته به کفیل شهرداری می‌دهد.

ساعت ۲۲ روز ۲۴ فروردین شعبان‌زاده حسابدار مهمانخانه به شهرداری رفته اطلاع می‌دهد که سه تن از سربازان شوروی مسلح به تفنگ و سرنیزه به مهمانخانه آمده پس از صرف غذا به (ادوین آوارن) تبعه سوئد اخطار نمودند که هر چه زودتر باید از رامسر خارج شود والا برای او بد خواهد شد.

ادوین آوارن تبعه سوئد از اخطار سربازان شوروی متوحش و قصد داشته از رامسر خارج شود ولی از آنجائیکه ارشد سربازان شب اول به کفیل شهرداری سپرده بود که نامبرده نباید تا سه روز از رامسر خارج شود تا از مقامات مربوطه دستور برسد شهرداری رامسر نسبت به توقف یا حرکت او کسب تکلیف کرده بود. [یک کلمه خوانده نشد] یادداشت سرباز شوروی رابوسیله خود رسدبان ۱ عشقی نزد کنسولیار اتحاد جماهیر شوروی در نوشهر فرستاده و گردش کار را زبانا به آقای کنسولیار حالی مشارالیه عملیات سربازان شوروی را تنقید و اجازه داده بود که ادوین سوئدی از این منطقه خارج شود طبق گزارش شماره ۴۵-۲۹/۱/۲۱ شهرداری رامسر نامبرده روز ۲۶ فروردین با مراقبت مأمورین مربوطه شوروی از رامسر به طرف رشت حرکت که از آنجا نیز به تهران رهسپار گردد مراتب استحضار را معروض گردید - رئیس شهرداری شهرستان شهسوار - یاور مالک»^(۱)

رئیس «شهرداری کل کشور» پس از دریافت گزارش شهرداری شهسوار در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۱ نامه‌ای بدین شرح برای وزارت کشور می‌فرستد: «محرماً رونوشت گزارش شماره ۱۱۹/۱۹ شهرداری شهسوار راجع به رفتار دو تن سرباز شوروی در رامسر نسبت به (ادوین آوارن) تبعه سوئد لفاً تقدیم می‌گردد - مراتب به وزارت امور خارجه نیز نوشته شده است - رئیس اداره کل شهرداری - سرباس رادسر»^(۲) در تاریخ ۱۰/۲/۱۳۲۱ نادر آراسته استاندار «شمال» در نامه‌ای محرمانه به وزارت کشور خواهان پی‌گیری ماجرا می‌شود:

«استاندارای شمال

۱ - سند شماره $\frac{293}{24/124/8}$ سازمان اسناد ملی ایران.

۲ - سند شماره $\frac{293}{24/124/1}$ سازمان اسناد ملی ایران.

محرمانه

تاریخ: ۱۳۲۱/۲/۱۰

شماره: ۲۳۱

پیوست:

وزارت کشور

طبق گزارش واصله از شهربانی شهسوار روز ۲۱ فروردین / ۲۱ دو نفر از نیروی شوروی در مهمانخانه رامسر نسبت به ادوین آوارن نام تابع کشور دوست سوئد، که در مهمانخانه بوده ظنین شده و پس از دیدن گذرنامه او که مهر باطله خورده بوده به کفیل شهربانی آنجا اظهار می‌دارند او را زیر نظر بگیرند که از آن حدود خارج نشود و روز ۲۴ فروردین سه نفر سرباز شوروی با اسلحه به مهمانخانه رفته و در آنجا به شخص سوئدی می‌گویند باید هرچه زودتر از رامسر خارج شود شهربانی قضیه را به کنسولیار شوروی در نوشهر اطلاع می‌دهد و کنسولیار اقدام سربازان را بی‌مورد دانسته ولی مقتضی نمی‌داند که ادوین سوئدی در رامسر بماند و روز ۲۶ فروردین نامبرده زیر مراقبت مأمورین از رامسر حرکت و از راه رشت به تهران عزیمت می‌کند. متنی است مقرر فرماید راجع به هویت ادوین سوئدی بازجویی به عمل آمده منظم دارند که شخص مزبور کیست و موضوع تذکره او که مهر باطله خورده چه علت داشته است از جریان، این استانداری را مستحضر فرمائید.

استاندار شمال - نادر آراسته» (۱)

وزیر کشور پس از دریافت نامه استاندار شمال در نامه‌ای محرمانه در تاریخ ۱۳۲۱/۲/۲۶ با شماره ۱۴۳/س/۵۷۵ به اداره کل شهربانی خواهان روشن شدن این ماجرا می‌شود:

«اداره کل شهربانی - استانداری شمال باستناد گزارش شهربانی رامسر اطلاع می‌دهد که در تاریخ ۲۱ فروردین جاری دو تن سرباز شوروی در مهمانخانه رامسر نسبت به ادوین آوارن تبعه سوئد که در مهمانخانه بوده مظنون و پس از دیدن گذرنامه او که مهر باطله خورده بود به کفیل شهربانی آنجا اظهار می‌دارند او را تحت نظر بگیرند که از آن حدود خارج نشود و در تاریخ ۲۶ فروردین گذشته مشارالیه تحت مراقبت مأمورین از رامسر به تهران عزیمت کرده است، قدغن فرمائید معلوم دارند که هویت شخص نامبرده چیست و علت اینکه تذکره او مهر باطله خورده چه بوده است و از چگونگی امر وزارت کشور را مستحضر نمایند. - وزیر کشور» (۲)

در تاریخ ۱۳۲۱/۳/۹ رئیس شهربانی کل کشور در پاسخ به وزیر کشور در رابطه با «ادوین آوارن» این توضیحات را بصورت محرمانه برای وزارت کشور می‌فرستد:

«وزارت کشور

عطف به مرقومه شماره ۱۴۳ س/م/۵۷۵ راجع به (ادوین آوارن) تبعه سوئد نامبرده در سال ۱۳۱۵ به ایران آمده در

۱- سند شماره $\frac{293}{24/124/5}$ سازمان اسناد ملی ایران.

۲- سند شماره $\frac{293}{24/124/3}$ سازمان اسناد ملی ایران.

شرکت ستتاب به سمت میکانیکی مشغول کار شده در سال ۱۳۱۷ از ایران خارج مجدداً در سال ۱۳۱۸ طبق درخواست شرکت مزبور به ایران بازگشت و در شرکت ستتاب مشغول کار می‌باشد نسبت به مسافرت مشارالیه به رامسر و گذرنامه او که مهر باطله زده شده است ضمن شماره $\frac{۱۹۸۹/۲۶۳۵}{۲۱/۲/۱۵}$ به عرض رسیده است متمنی است مقرر فرمایند به شماره مزبور مراجعه شود.

رئیس اداره کل شهربانی - سرپاس رادسر»^(۱)

● ماکس تورنبرگ

نامبرده یکی از کارشناسان بزرگ و معتبر در امور نفت از کشور سوئد بود که به تابعیت کشور امریکا درآمد او از سال ۱۳۲۷ تا پایان ۱۳۲۹ (سال ملی شدن نفت ایران) در ایران حضور داشت. ظاهراً او از هواداران طرح ملی شدن نفت ایران بود^(۲) و به همین خاطر در هنگام اقامت خود در ایران از در اختیار قراردادن تجربیات خود در امور نفتی جهت ملی شدن نفت دریغ نورزید و به همین جهت خشم انگلیسی‌ها را برانگیخت و آنها از دولت امریکا خواستند تا او را از ایران خارج کند.

مصطفی فاتح در کتاب «پنجاه سال نفت» درباره تورنبرگ چنین اظهار نظر نموده است: «... شخص دیگری که در کار نفت ایران عامل مؤثری بود و انگلیسی‌ها به کارهای او معترض بودند، تورنبرگ بود. این شخص سابقاً نایب رئیس شرکت نفت کالیفرنیا - تگزاس بود و در موقع جنگ مستشار نفت وزارت خارجه امریکا بود ... بعد از جنگ از طرف شرکت‌های نفت امریکا مأموریت پیدا کرد که در تمام کشورهای نفت‌خیز خاور میانه به مطالعه پرداخته و گزارشی برای آنها تهیه کند. در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) تورنبرگ به عنوان رئیس شرکت مشاورین ماوراً بحار در تهران برای کارهای مربوط به سازمان برنامه ایران با ماهی شش هزار دلار حقوق به ایران آمد و از آن وقت تا ملی شدن نفت ایران با سیاستمداران و سیاست مآبان تهران روابط بسیار نزدیکی داشت و همین که قانون ملی شدن نفت به تصویب رسید دولت انگلستان به حضور او در ایران اعتراض نمود و به دستور دولت امریکا از ایران خارج گردید».

رتبتی ستجایی در کتاب «قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران» درباره ماکس تورنبرگ و سفر او به ایران چنین نوشته است: «همزمان با مأموریت «ساتن»^(۳) یک امریکایی سوئدی‌الاصل به نام ماکس تورنبرگ رئیس مؤسسه «مشاورین

۱ - سند شماره $\frac{۲۹۳}{۲۴/۱۲۴/۴}$ سازمان اسناد ملی ایران.

۲ - دکتر انور حمامی در صفحه ۸۵۲ کتاب خاطرات خود در این باره چنین نوشته: «انگلیسی‌ها او را پشتیبان اصلی ملی کردن صنعت نفت و مشوق جنبه ملی می‌شمردند».

۳ - لارنس پیتز الول ساتن از سال ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷ ابتدا به عنوان رئیس روابط عمومی شرکت نفت ایران و انگلیس و سپس با سمت وابسته مطبوعاتی سفارت (انگلیس) در تهران به سر می‌برد او به خاطر رفت و آمد در محافل سیاسی و اجتماعی با اکثر رجال و سیاستمداران و ←

ماورای بحار» که در حقیقت از دلالت کمپانی‌های نفت امریکایی به شمار می‌رفت به دعوت قوام السلطنه برای تأسیس سازمان برنامه به ایران آمده بود. تورنبرگ در برخورد با رجال سیاسی منجمله نمایندگان مجلس آنها را تشویق به ملی‌کردن صنعت نفت می‌کرد. ساتن پس از ترک ایران ابتدا دست به انتشار مقالاتی درباره ایران در مجله «میدل‌ایست ژورنال» زد و از جمله به بررسی احزاب سیاسی ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ پرداخت و بعد از ملی شدن نفت کتابی درباره کشور ما منتشر کرد، که در آن به دو امریکایی که در ایران فعالیت داشتند حمله‌ها کرده است. این دو یکی «هنری گریدی» سفیر وقت امریکا در ایران و دیگری تورنبرگ بودند». دکتر جلال عبده^(۱) در کتاب خاطراتش با عنوان «چهل سال در صحنه» درباره نظریه «پشتیبانی تورنبرگ از ملی شدن نفت ایران» اینگونه نوشته است: «...در مناظره‌ای که با نماینده شرکت نفت انگلیس در تلویزیون آن، بی، سی امریکا تحت نظارت بانو روزولت در سال ۱۳۳۱ داشتم و شخص تورنبرگ رئیس اسبق شرکت ماورا بحار نیز در آن مناظره مشارکت داشت، با گفتگویی که با وی به عمل آمد به نظر می‌رسید هر چند وی در تأیید فکر ملی‌کردن با چند تن از اعضای جبهه ملی مذاکراتی داشته، اما در این مقام نبوده که بتواند منافع دولت امریکا را که به نظر آن دولت دارای اولویت است از مد نظر دور دارد. وی بیشتر در مقام استفاده شرکت‌های نفتی کوچک غیرکارتل امریکایی در رابطه با اقدامات خود در ایران بوده است. شاید یکی از علل این خوشبینی زیاده از حد روش مساعد «هانری گریدی» سفیر اسبق امریکا در ایران، بلافاصله پس از ملی‌کردن نفت بوده است. در صورتی که وی به همین جهت یعنی پشتیبانی از موضع ایران، از کار سفارت برکنار شد و هندرسن سفیر اسبق امریکا در هند به سفارت ایران منصوب شد».

تورنبرگ یکبار دیگر در سال ۱۳۳۶ به ایران سفر نمود. او در گفتگویی با محسن موحد روزنامه‌نگار قدیمی مجله «اطلاعات هفتگی» در پاسخ به ادعاهای الو ل ساتن چنین گفت: «آقای ساتن حق دارد به من فحش و ناسزا بگوید، او می‌داند از کجا خورده است».^(۲)

● استخدام چهار کارشناس امور انتظامی سوئد توسط شهرداری ایران

در تاریخ ۸ مهر ۱۳۲۸ چهار کارشناس امور انتظامی سوئد براساس موافقت‌نامه‌ای که بین آنها و سفیر ایران در سوئد به امضاء رسید برای مدت دو سال به استخدام شهرداری ایران درآمدند این چهار کارشناس سوئدی عبارت بودند از: ۱- کاپیتن [سروان] یستارینگوس کارشناس امور زندان‌ها با حقوق سالیانه هفت هزار و سیصد دلار امریکا ۲- گران فلکه رتشت کمیسر پلیس استکهلم و کارشناس عبور و مرور و تشکیلات مدارس پلیس با حقوق سالیانه هشت هزار دلار امریکا ۳-

۱- برخی سران احزاب و روزنامه‌نگاران از جمله علی جواهر کلام صاحب نشریه «ری» دوست بود و اکثر شهای جمعه که جواهر کلام در منزلش مجلس روضه خوانی ترتیب می‌داد در جلسات آن شرکت می‌کرد (به نقل از کتاب «قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران» ص ۱۳۱۸).

۱- دکتر جلال عبده در مهرماه سال ۱۳۷۵ در تهران درگذشت.

۲- قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، ص ۳۱۹.

هاری ارلاند سالن بازجو پلیس جنایی استکهلم با حقوق هفت هزار و سیصد دلار آمریکا ۴ - سروان بالمار برونو فری برگ - پیمانی که بین این چهار کارشناس سوئدی با دولت ایران بسته شد دارای ۱۵ بند می‌باشد که فقط در دو بند ۲ و ۱۱ اندک تفاوتی به چشم می‌خورد.

در اینجا جهت آگاهی از محتوای این پیمان‌نامه‌ها متن قرارداد استخدای سروان «بالمار برونو فری برگ» به نقل از سند شماره $\frac{۲۹۳}{۳۷/۶۶/۸}$ سازمان اسناد ملی ایران آورده می‌شود:

«بین دولت شاهنشاهی ایران به نمایندگی جناب آقای سفیر کبیر باقر کاظمی وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت شاهنشاهی نزد دربار سلطنتی سوئد به استناد قانون مورخ سی ام تیر ماه ۱۳۲۸ (۲۱ ژوئیه ۱۹۴۹) از یک طرف و آقای بالمار برونو فری برگ مفتش پلیس جنایی استکهلم از طرف دیگر این کنترات با مقررات ذیل منعقد می‌شود.

۱- آقای کاپیتن بالمار برونو فری برگ به خدمت دولت شاهنشاهی ایران به سمت کارشناس تشکیلات پلیس جنایی و مسائل مربوط به تحقیقات و استتقات و غیره پلیس ایران استخدام می‌شود.

۲- آقای کاپیتن فری برگ برای مدت دو سال با حقوق هفت هزار و سیصد دلار امریکایی در سال استخدام می‌شود.
۳- حقوق آقای کاپیتن فری برگ نصف به دلار امریکایی قابل انتقال آزاد به خارجه و نصف به ریال به نرخ رسمی روز پرداخت با معافیت از هر نوع عوارض و مالیات پرداخته خواهد شد.

۴- حقوق سالیانه آقای کاپیتن فری برگ به اقساط یک دوازدهم ماهیانه پرداخت خواهد شد.

۵- آغاز خدمت آقای کاپیتن فری برگ از روز حرکت از سوئد محسوب و سه ماه قبل از انقضاء مدت خدمت با تراضی طرفین این کنترات قابل تجدید خواهد بود.

۶- آقای کاپیتن فری برگ وظائف و خدمات خود را تحت ریاست رئیس شهربانی کل کشور یا معاونین که به این سمت معرفی شود انجام خواهد داد.

۷- آقای کاپیتن فری برگ در مقابل هر سال خدمت حق یک ماه مرخصی با حقوق خواهد داشت.

۸- مخارج مسافرت از سوئد به ایران و مراجعت از ایران به سوئد آقای کاپیتن فری برگ و خانواده او همچنین مخارج مسافرت آقای کاپیتن فری برگ برای انجام خدمت در داخله ایران به عهده دولت ایران خواهد بود.

۹- از تاریخ ورود به ایران تا موقع آمدن خانواده آقای کاپیتن فری برگ مخارج پانسیون کامل از حیث اطاق و غذا و سوخت و روشنایی به عهده دولت ایران بوده و پس از ورود خانواده مشارالیه در عوض مخارج پانسیون یک آپارتمان مبله مناسب با وضع اجتماعی او در شهر و یک محل ییلاقی در تابستان به اختیار ایشان گذاشته خواهد شد.

۱۰- یک اتومبیل سواری با راننده به خرج دولت به اختیار آقای کاپیتن فری برگ گذارده خواهد شد.

۱۱- آقای کاپیتن فری برگ نزد یک کمپانی بیمه سوئدی در مقابل از دست دادن زندگانی در نتیجه خدمت یا علل جوی و بهداشتی و همچنین در مقابل هر نوع بیماری که در نتیجه علل فوق حاصل شود بیمه خواهد شد به این طریق که دولت ایران آقای کاپیتن فری برگ را نزد کمپانیهای بیمه سوئدی "Skandia, Eir, Freja" به مبلغ ۴۸۰۷/۹۰ کرون سوئدی برای

دو سال به شرح ذیل :

بیمه حوادث بیمه ناخوشیها بیمه زندگانی بیمه مسافرت
 ۶۲۹-۲۰ ۴۵۶-۷۰ ۳۲۹۲ ۴۳۰
 مرتبه نصف آن در سال اول و نصف دیگر در سال دوم استخدام و بیمه زندگانی و مسافرت به مبلغ ۳۷۲۲ یک مرتبه در مدت سال اول استخدام که از تاریخ حرکت آقای کاپیتن فری‌برگ از استکهلم به تهران به وسیله هواپیما حساب می‌شود پرداخته خواهند شد.

وجوه فوق از بابت مبالغی که باید کمپانیهای اسکانديا وایر و فریا به آقای کاپیتن فری‌برگ بر طبق فهرست ضمیمه بپردازند تادیه می‌شود.

هرگاه آقای کاپیتن فری‌برگ در نتیجه حوادث و ناخوشیها علیل شود یا به وضعیتی دچار گردد که نتواند خدمت خود را چنانکه باید و شاید ادامه دهد دولت ایران می‌تواند این کنترات را فسخ نماید و مخارج مراجعت کاپیتن فری‌برگ و خانواده‌اش را به سوئد بپردازد.

۱۲- در صورت بیماری عادی که مربوط به علل فوق نباشد حقوق آقای کاپیتن فری‌برگ تا دو ماه پرداخته می‌شود و پس از آن دولت ایران می‌تواند این کنترات را فسخ نماید و مخارج مراجعت آقای کاپیتن فری‌برگ و خانواده‌اش را تا استکهلم با هواپیما بپردازد.

۱۳- مداخله در امور سیاسی و مذهبی و تخلف از قوانین مملکتی و مقررات اداری موجب فسخ این کنترات بدون هیچگونه حقی برای آقای کاپیتن فری‌برگ خواهد شد ولی دولت ایران مخارج مراجعت آقای کاپیتن فری‌برگ و خانواده‌اش را تا استکهلم با هواپیما خواهد پرداخت.

۱۴- آقای کاپیتن فری‌برگ حفظ اسرار را در مسائل اداری و هر نوع اطلاعات مربوطه دیگر چه در مدت استخدام خود و چه بعد از مدت استخدام در ایران متعهد می‌شود.

۱۵- آقای کاپیتن فری‌برگ از پوشیدن اونفورم پلیس ایران بهره‌مند خواهد بود.

این کنترات در دو نسخه به زبان فارسی و فرانسه تنظیم و در تاریخ هشتم مهر ۱۳۲۸ (۳۰ سپتامبر ۱۹۴۹) در سفارت شاهنشاهی ایران در استکهلم به امضای طرفین رسید و هر دو متن معتبر می‌باشد.»

● بنگت اودنر

نامبرده در سال ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) کاردار موقت سفارت سوئد در ایران بود او در سی و یکم اکتبر ۱۹۴۹ (آبان ۱۳۲۸) موافقتنامه «حمل و نقل هوایی بازرگانی» که بین ایران و سوئد در ۱۶ بند تنظیم شده بود به نمایندگی از سوی دولت پادشاهی سوئد امضاء نمود.^(۱)

۱- متن کامل این موافقتنامه در بخش «تاریخ روابط بازرگانی ایران و سوئد» در همین کتاب آورده شده است.

● گوستاو رینکوس

نامبرده یکی از کارشناسان اداره پلیس سوئد بوده است که به همراه همسرش در خرداد سال ۱۳۲۹ جهت بازدید تعدادی از زندان‌های ایران وارد تهران شد.

در سندی که با شماره $\frac{۲۹۰}{۳۷۳۱۹/۱}$ در سازمان اسناد ملی ایران موجود است «گوستاو رینکوس» بازدیدی هم از زندان‌های آذربایجان داشته است.

در اینجا متن سند ذکر شده نقل می‌گردد: «مقام محترم استانداری معظم آذربایجان طبق گزارش اماکن عمومی آقای گوستاو رینکوس تبعه سوئد مستشار شهربانی دارای گذرنامه عادی شماره ۳۵۶۹ و پروانه اقامت ۲۲۱۵۸ روز ۲۹/۳/۱۳۲۹ به اتفاق خانمش از تهران به تبریز وارد و در مهمانخانه «پارک هتل» اقامت نموده‌اند. برای بازدید زندان‌های آذربایجان مأموریت دارند. - از طرف بازرسی و مسوول شهربانی‌های آذربایجان سرهنگ امجدی $\frac{۱۱۱۷}{۳۹/۳/۲۷}$ ».

■ هایستریگل گوستاف

نامبرده در سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) رئیس سازمان آتش‌نشانی شرکت ملی نفت ایران در شهر آبادان بوده است. وی در یکم شهریور ۱۳۳۱ مسافرتی از آبادان به کرمانشاه داشته است. در این رابطه، رئیس شهربانی کرمانشاه نامه‌ای محرمانه برای فرمانداری همین شهر می‌نویسد که این نامه به نقل از سند شماره $\frac{۲۹۰}{۳۷۳۱/۱}$ سازمان اسناد ملی ایران ذکر می‌گردد:

«شماره ۱/۲۵۹۸

تاریخ ۳۱/۶/۲

اداره فرمانداری محترم شهرستان کرمانشاه

به استحضار می‌رساند طبق گزارش دایره مربوطه روز ۳۱/۶/۱ آقای (هایستریگل گوستاف) تبعه دولت سوئد دارنده پروانه اقامت ۱۸۵۳۸ صادره از آبادان گذرنامه ۶۲۱۵ صادره از سوئد شغل رئیس آتش‌نشانی شرکت ملی نفت ایران در آبادان با داشتن کارت تردد ۴۰۲۹ - ۳۱/۵/۲۲ که تا سه هفته اعتبار دارد از راه همدان وارد و تا سه روز در شرکت ملی نفت کرمانشاه اقامت خواهند داشت.

رئیس شهربانی کرمانشاه - سرهنگ امیر جلیلود»

● داگ هامر شولد

داگ هامر شولد در هنگامی که دبیرکل سازمان ملل متحد بود، در ادامه سفرهای دوره‌ای خود به بعضی از کشورهای عضو سازمان ملل متحد در نیمروز پنجشنبه ۵ بهمن ۱۳۳۴ (۱۹۵۵) وارد تهران شد و در فرودگاه مورد استقبال دکتر اردلان وزیر امور خارجه، دکتر متین دفتری، سفیران سوئد و انگلیس در تهران، مشفق کاظمی رئیس کل تشریفات وزارت امور خارجه، توماس پاور رئیس هیئت کارشناسان سازمان ملل متحد و هفتاد نفر از کارشناسان این سازمان قرار گرفت «پس از

آنکه آقای هامر شولد دبیرکل سازمان از هواپیما پایین آمد، آقای دکتر اردلان وزیر امور خارجه از طرف دولت به ایشان خیر مقدم گفت، دبیرکل سازمان چون با آقای دکتر اردلان آشنایی قبلی داشت، لذا مواجهه این دو نفر خیلی با گرمی و صمیمیت صورت گرفت. سپس آقای وزیر مختار سوئد با دبیرکل سازمان ملل دست داد و سایر مستقبلین را معرفی کرد، آقای هامر شولد متقابلاً دو نفر همراهان خود، آقایان «اسمیت» رئیس دبیرخانه سازمان ملل متحد و «رنیاندو» منشی مخصوص دبیرکل را به وزیر امور خارجه معرفی کرد.^(۱)

داگ هامر شولد پس از رفتن به کاخ مرمر و امضاء دفتر مخصوص شاهنشاهی در مهمانی ناهاری که از سوی وزیر امور خارجه ایران دکتر اردلان در کاخ این وزارتخانه بر پا شده بود شرکت نمود در این مهمانی وزیر مختار سوئد در ایران هم حضور داشت. داگ هامر شولد پس از خوردن ناهار و کمی استراحت در ساعت ۳/۵ بعد از ظهر به حضور محمدرضا شاه پهلوی رسید و پس از آن در ساعت ۴/۵ عصر همان روز طبق قرار قبلی و البته با اندکی تأخیر در محل اداره اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران با خبرنگاران داخلی و خارجی گفتگو نمود «... آقای هامر شولد به مجرد اینکه پشت میزی که روی آن یک دستگاه میکروفون گذاشته بود نشست شروع به صحبت نمود و گفت متأسفم که آقایان را به انتظار گذاشتم و خود من از این بدقولی بیشتر از همه کس بیزارم، به همین جهت خواستم ضمن عذرخواهی عرض کنم که بیش از پانزده دقیقه نمی‌توانم خدمت آقایان باشم. دبیرکل سازمان سپس بدون اینکه منتظر سوالات خبرنگاران باشد به اظهارات خود ادامه داد و گفت: من دو هفته قبل از نیویورک حرکت کردم و قصدم بازدید از بعضی کشورهای عضو سازمان ملل متحد و مخصوصاً کشورهای خاورمیانه است. این مسافرت هم برای من و هم برای زمامداران کشورهای که مورد بازدید من قرار می‌گیرد مفید و مؤثر خواهد بود و کمک بزمید اطلاعات از وضع این کشورها خواهد کرد. در تهران گرچه مدت توقفم بسیار کوتاه بوده است ولی در همین مدت کوتاه نسبت به من مهربانی و مهمان‌نوازی بسیار موثری شده است. من از اینکه به حضور پادشاه ایران شرفیاب شدم، بسیار خوشحالم، همچنین آشنایی با آقای نخست‌وزیر و سایر رجال ایران برای من غنیمتی است. در این هنگام یکی از خبرنگاران سوال کرد: آیا در شرفیابی به حضور شاهنشاه بین معظم‌له و شما در مسئله خاصی مذاکره شد؟ دبیرکل سازمان گفت: خیر مسئله خاصی را مورد مذاکره قرار نداده‌ایم بلکه راجع به اوضاع سیاسی جهان و وضع روز بحث کردیم و در این ملاقات، من پادشاه شما را شخصی بسیار مطلع از اوضاع جهان و دارای قضاوتی بسیار دقیق و صحیح یافتم. خبرنگار دیگری سوال کرد: آیا در مسافرت خود به کشورهای عربی و کشورهای اسرائیل احساس نکردید که سازشی بین عرب‌ها و اسرائیل امکانپذیر باشد؟

آقای هامر شولد گفت: من توجه آقایان را به اظهاراتی که دیروز در «آمان» پایتخت کشور اردن هاشمی نمودم جلب می‌کنم. من در امان گفتم که پس از مذاکراتی که با مقامات مصری و اسرائیلی به عمل آورده‌ام، نسبت به امکان بهبود روابط اعراب و اسرائیل و کاستن از تشنج‌های فعلی در خاورمیانه خوشبین هستم. دبیرکل سازمان از هرگونه تفسیری درباره پیمان

بغداد خودداری کرد، در این موقع که ساعت ۴ و سه ربع بود آقای هامرشولد از روزنامه‌نگاران خداحافظی کرده و عازم وزارت امور خارجه شد.^(۱)

داگ هامرشولد پس از پایان گفتگو با خبرنگاران راهی تالار پذیرایی وزارت امور خارجه شد و در «مهمانی چای» که از طرف وزارت امور خارجه ترتیب یافته بود شرکت نمود، در این مهمانی وزیر مختار سوئد در ایران و تعدادی دیگر از سفیران کشورهای خارجی حضور داشتند در ساعت ۶/۱۵ بعدازظهر مهمانی چای به پایان رسید و داگ هامرشولد و همراهان برای پرواز به سوی بیروت راهی فرودگاه مهرآباد تهران شدند «... برای تودیع با ایشان آقایان دکتر اردلان وزیر امور خارجه، دکتر متین دفتری، مشفق کاظمی رئیس کل تشریفات وزارت امور خارجه، و رئیس هیئت کارشناسان سازمان ملل متحد در فرودگاه حضور یافته بودند، دبیر کل سازمان ملل متحد قبل از سوار شدن به هواپیما ابتدا از اینکه مدت بسیار کوتاهی در تهران توقف داشته است اظهار تأسف نمود و سپس از شرفیایی به حضور شاهنشاه و پذیرایی گرمی که دولت ایران از وی نموده بود سپاسگزاری کرد».^(۲) داگ هامرشولد در ساعت ۷ بعدازظهر تهران را به سوی بیروت ترک نمود.

■ داگ هامرشولد در «روزگار و اندیشه‌ها»

مشفق کاظمی نویسنده کتاب معروف و پر فروش «تهران مخوف» که در هنگام سفر دبیر کل سوئدی سازمان ملل متحد به ایران در وزارت امور خارجه با عنوان «رئیس کل تشریفات» سرگرم کار بوده است در کتاب خاطرات خود با عنوان «روزگار و اندیشه‌ها» نگاهی کوتاه به این سفر دارد: «از جمله کسانی که در اواخر آن سال (۱۳۳۴) به تهران آمدند داگ هامرشولد سوئدی دبیر کل سازمان ملل بود که جانشین «تریگولی» نروژی شده بود، داگ هامرشولد که قیافه جذابی داشت گویی چون می‌دانست چند سالی را در کشورش گذرانده‌ام، برخورد خوبی با من داشت و من در قسمتی از مراسم او را همراهی می‌کردم».

■ داگ هامرشولد در «چهل سال در صحنه»

دکتر جلال عبده که در اردیبهشت سال ۱۳۳۴ از سوی دولت به نمایندگی دائم ایران در سازمان ملل منصوب گردیده بود، روابط دوستانه‌ای با «داگ هامرشولد» داشت او در کتاب خاطراتش مطالبی درباره او دارد که در اینجا دو مورد آن به نقل از کتاب «چهل سال در صحنه» آورده می‌شود:

۱- «ملاقات با دبیر کل سازمان ملل متحد - در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۵۳ داگ هامرشولد سوئدی به دبیر کلی

۱- روزنامه اطلاعات، آدینه ۶ بهمن ۱۳۳۴ (جالب اینجاست که در ۴۳ سال پیش در ایران روزهای تعطیل آدینه روزنامه منتشر می‌شده است ولی اکنون نمی‌شود).

سازمان ملل متحد انتخاب شده بود. وی مردی دانشمند، روشنفکر و مدیر لایقی به شمار می‌رفت. و شایستگی فراوانی در موارد متعدد از خود به منصف ظهور رسانده بود. موفقیتی که دربارهٔ رهائی خلبانان آمریکایی که در چین زندانی شده بودند بدست آورد و مساعی بیشماری که در کنگو برای برقراری صلح در سال ۱۹۶۱ نمود. جدیت و فعالیت هاشم‌شولده نشانۀ علاقمندی وی به انجام رسالتی بود که به عهده وی واگذار شده بود. تشکیل کنفرانس «استفاده از نیروی اتم برای مقاصد صلح‌آمیز» یکی دیگر از موفقیت‌های هاشم‌شولده به شمار می‌رود. مساعی وی در سال ۱۹۵۶ برای جلوگیری از تصادم مسلحانه در مورد ملی کردن کانال سوئز را می‌توان از جمله گام‌های مهمی برشمرد که در راه استقرار صلح برداشته بود به حساب آورد. هرچند سرانجام با حملهٔ انگلستان، فرانسه و اسرائیل به مصر مذاکرات بین کشورهای ذی‌نفع قطع گردید، ولی پس از عقب‌نشینی قوای مهاجم طرفین مجدداً به گفتگو نشستند و نقش دیرکل در ایجاد «نیروی اضطراری صلح» و لایروبی کانال سوئز تأثیر فراوانی در بازگشت آرامش و صلح در منطقهٔ کانال سوئز گذاشت. تخلیه اردن از نیروهای انگلیس و تخلیه لبنان از نیروهای آمریکا در سال ۱۹۵۸ بیش از پیش بر منزلت و موقعیت بین‌المللی او افزود. هاشم‌شولده بی‌وسه برای حل مسائل در جستجوی راه‌حلهای عملی می‌گشت و مصالح عموم ملل را نظر قرار می‌داد و بدین منظور بر این باور بود که دیپلماسی چندجانبه بدون اینکه با تبلیغات همراه باشد اغلب به نتیجه مثبت می‌رسد. هاشم‌شولده مردی فوق‌العاده پرکار و فعال به شمار می‌رفت و گاهی در مواقع بحرانی هیچ‌جا تا بیست ساعت در روز کار می‌کرد. وی معتقد بود که منشور ملل متحد اصول و هدف‌ها را تعیین کرده ولی بر نمایندگان ملل و دیرکل است که در جهت منافع مشترک خود از ابزار سازمان ملل متحد برای گفتگو در جهت حل اختلافات استفاده کنند. بر دولت‌ها است که از منافع کوتاه مدت خود برای تحقق بخشیدن مصالح درازمدت جامعه بین‌المللی صرف نظر کنند. فقط در این صورت سازمان ملل می‌تواند نقش مؤثری در رفع اختلافات بین دول و استقرار صلح جهانی داشته باشد. با این سوابق از طرز فکر هاشم‌شولده در بدو ورود به نیویورک از دیرکل دیدن کرده و با هم به گفتگو نشستیم. در نخستین برخورد با مردی مواجه شدم که با چشمهای نافذ و بیانات منطقی خود مخاطب را خواه ناخواه تحت تأثیر شدید شخصیت خویش قرار می‌داد. وی که مجرد می‌زیست، تمام مساعی خود را در راه ایجاد تحولی سازنده و مثبت در سازمان ملل متحد که شاید تنها عشق وی به شمار می‌رفت به کار می‌برد و منتهای تلاش را می‌کرد که در نقش دیرکل سازمان ملل متحد عملاً نوآوری‌هایی ابداع نماید و سرانجام در استقرار صلح در کنگو نقش پیشتازی را برعهده گرفت. هرچند دست تقدیر مجال نداد که نقشه‌های دامنه‌دارش را اجرا کند و قربانی تلاش‌های فراوانش به منظور تحقق بخشیدن به آرمان‌های خود گردید و سرانجام هواپیمای حامل او هنگامی که هاشم‌شولده برای استقرار صلح بر فضای کنگو پرواز می‌کرد سقوط نمود. گفته شد که در سقوط هواپیمای او توطئه‌ای در کار بوده است. به هر حال در اثر این ضایعه جبران‌ناشدنی قسمتی از نقشه‌های وی برای ایجاد تحول در سازمان ملل متحد که مرحله نوجوانی را می‌گذراند نقش بر آب شد. و به این ترتیب، سرزمین سوئد دومین قربانی خود را در راه عملی کردن اهداف

سازمان ملل متحد تقدیم جامعه بشری نمود. چند سال قبل کنت فولک برنات^(۱) نماینده ملل متحد در فلسطین جان خود را در راه استقرار صلح در فلسطین از دست داد. ظاهراً عوامل اسرائیلی در جنایتی که منتهی به هلاکت او گردید دست داشتند هامرشولد در عین اینکه شخصیت والای خود را نمی‌توانست در برخورد با مخاطب پنهان کند با تواضع و فروتنی با همکاران و نمایندگان ملل متحد برخورد می‌کرد.

مناسبات بین هامرشولد و نگارنده به مناسبت عضویت ایران در شورای امنیت در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ و برگزیده شدن به ریاست کمیسیون اول سیاسی مجمع عمومی در سال ۱۹۵۷ که تماس بیشتری بین ما را ایجاد می‌کرد به تفاهم بیناین افزود و همین تفاهم در انتخاب نگارنده توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۵۸ برای نظارت در اجرای نظرخواهی در کامرون تحت قیمومیت انگلستان پیرامون سرنوشت مردم آن سامان مؤثر افتاد.

۲- «ملاقات و گفتگو با هامرشولد - شب قبل از بحث در شورا برای اطمینان خاطر و بررسی بیشتر از هامرشولد دیرکل سازمان ملل وقت ملاقات خواستم و بنا شد در محل اقامت وی واقع در خیابان پارک مانهاتن که از اقامتگاه نگارنده فاصله زیادی نداشت با وی ملاقات کنم. سر ساعت ۸ بعدازظهر پیاده به اقامتگاه وی رفته و زنگ آپارتمان را به صدا درآوردم. خدمتکار که زن سالمندی بود درب آپارتمان را بازکرد و به درون اتاق پذیرایی راه یافتم. هنگام ورود به اتاق نشیمن، هامرشولد که مجرد بود و به موسیقی کلاسیک و آثار یوهان سباستین باخ عشق می‌ورزید، شش دانگ حواسش متوجه گوش فرادادن به یکی از آثار باخ بود. پس از گذشت چند دقیقه صفحه موسیقی به پایان رسید. آن وقت گفتگوی بین ما راجع به تحولات اخیر در شورای امنیت پیرامون کانال سوئز آغاز شد که طی آن قصد خود را در تسلیم پیشنهادات اصلاحی به آگاهی او رساندم، هامرشولد نظر مرا پسندید و متذکر شد راست است که این نظر با موضع دولت ایران در کنفرانس لندن هماهنگ نیست. ولی قبلاً با وزیر امور خارجه ایران مذاکره کرده و موضع خود را از لحاظ تعهد به گروه آسیایی و آفریقایی که عموماً با ملی کردن کانال سوئز موافقت تشریح کردم و تأیید او را جلب نمودم. ضمناً پس از بررسی پیشنهادات اصلاحی هامرشولد افزود از اینکه سعی می‌کنم منافع جامعه بین‌المللی را با موضع کشور خود سازش دهم، هرچند کاملاً با رويه دولت ایران موافقت نداشته باشد خوشنود است و آرزو کرد که نمایندگان در سازمان ملل متحد در این جهت گام بردارند تا این دستگاه بتواند موقعیت خود را به عنوان حافظ منافع جامعه بشری تقویت کند.»

۱- نواده دزبرد کلاری ملکه فرانسوی سوئد و راوی اصلی وقایع رمان معروف دزبیره به قلم آن‌ماری سلینکو (به نقل از کتاب، چپل سال در صحنه).

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست نام کسان

الف	آ
ابوالفتح زاده، اسدالله خان ۱۸۲ - ۱۸۸ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰	آپشتین ۱۰۲ - ۱۰۳ آذری، علی ۲۳۱ - ۲۳۲
ابوالقاسم ۶۳ - ۶۴ - ۶۸	آراسته، نادر ۲۷۱ - ۲۷۲
ابوترایان، حسین ۲۰۱	آرلبرگ ۱۳۸
احسان الله خان ۱۹۴	آرن ۲۴۳ - ۲۴۷
ادوال ۸۱ - ۹۵ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ -	آقامیرزا محسن ۱۹۲
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۳۳ -	آقا اولی، فضل الله خان ۸۸
۱۴۰ - ۱۴۴ - ۱۶۴ - ۱۷۱ - ۱۷۴	آگاه، علی اکبر ۲۳۳
ادوین آوارن ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲	آکن اوگلا ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۳۶
ارباب بهمن ۱۱۹	آندن ۹۴ - ۹۵
ارباب کیخسرو شاهرخ ۱۸۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳	آنگمان، نیلس ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ -
ارتنگرن ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۴۳	۱۳۱
ارتورلوف ۲۶۸ - ۲۶۹	آن ماری سلینکو ۲۸۱
اردافی، علی اکبر ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۸ -	آهی ۲۵۶
۱۹۹ - ۲۰۰	

ارداقی قزوینی (قاضی) ۱۸۹	اعلم [کتر] ۹۳
اردبیلی، حاجی بابا ۱۵۴	اعلم، مظفر ۲۳۳
اردبیلی، سید جلیل ۱۲۳	افسر، پرویز ۷۷ - ۸۲ - ۱۱۱ - ۱۵۵ - ۱۵۷
اردلان [وزیر امور خارجه] ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹	افشار، سیف‌الله خان ۱۶۱ - ۱۶۲
ارقاس ۱۸۱ - ۱۸۵ - ۲۱۲ - ۲۲۷	اکرام نظام ۱۲۸
ارفع الدوله، رضا ۹ - ۶۱	اکستروم ۹۳ - ۹۴ - ۱۲۱
ارمن دنیگر ۱۱۸	الکولیست ۳۰
اروین اتل ۲۰	الگن ستیزنا ۵۴
اریکسن ۱۲۱ - ۱۸۷ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶	الین هلمارک ۱۳۱ - ۱۷۱ - ۱۷۲
اریک فربیک ۲۵ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۷ -	امامی [نقاش] ۲۶۳
۱۰۸ - ۱۶۴	امجدی [سرهنگ] ۲۷۷
اریک کارلیبرگ ۱۳۸	امیر احمدی، احمدخان ۲۰۴
اریک لژونکویست ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -	امیر مفخم ۱۳۳
استولبرگ (استرلیگ) ۹۴ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۵ -	امیری، منوچهر ۷۲
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸	امین الدوله ۷۰ - ۷۱
اسدالله خان ۱۵۱	امین السلطان ۶۹ - ۷۰
اسد بهار، اسدخان ۱۰	امین الملک [نایب الایاله تبریز] ۲۳۵
اسفندیاری، نوری [سرهنگ] ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۴۹ -	امین الملک، فرخ‌خان ۸
۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۶۲	امین حضور ۵۳
اسکارا ولسون ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۲۱	امیل لوسونور ۲۰۵
اسکار دوم ۸ - ۹ - ۶۱ - ۶۹ - ۷۱	انصاری، مسعود ۲۰۷
اسکارفن اسکیولد براندت ۸۹	انوار، یعقوب ۱۲۳
اسمیت ۲۷۸	انور خامه‌ای ۲۷۳
اشرفی [سرگرد] ۲۴۵ - ۲۵۵	اوکونر ۹۶ - ۱۱۱
اشمیت ۲۵۰	اینگرید ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۳ -
اشیدری، جهانگیر ۲۴۳	- ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ -
اعتماد السلطنه ۶۹ - ۷۰ - ۷۱	۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۲۶۷
اعتماد مقدم، عبدالعلی خان ۱۲۲	ایوان فولکه ۸۷ - ۹۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۴ - ۲۲۵

بهروزه خانم ۵	ایوانوف ۲۱
بیات، سهام السلطان ۹۰	ایوس کامیلاگاو ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰
بیات، کریم خان ۹۰	
بیورلینگ، لئوولد ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴	ب
۲۳۵ -	باخ ۱۴۰
	باراتف ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۲۱۵
پ	بانو عظمی ۱۴۸
پترومین ۷۷ - ۸۳ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴	بایر ۶۱ - ۶۹ - ۷۱
پتروکیر ۷ - ۲۴ - ۴۸	بدره‌ای، منوچهر ۷۲
پراوتس (پراویتز) ۱۱۳ - ۱۱۴	برتیس ۲۴۸
پرتو، افشین ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸	برتیل ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴
پردولاماز ۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۴	۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ -
پرنس اوژن ۲۶۷	۲۶۳
پرنی ۲۰۵	برگدال ۱۳۷ - ۱۷۴ - ۱۸۱ - ۱۸۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -
پریتز ۲۶۶	۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ -
پسیان، محمد تقی ۸۰ - ۸۹ - ۱۱۸ - ۱۴۸ - ۱۴۹ -	۲۲۵
۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۷۶ - ۲۱۲ - ۲۱۳	بلازنوف ۱۷۳
پویست (پوسه) ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ -	بلوش ۶۲ - ۸۱ - ۲۶۵
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۵۸	بنان السلطنه ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷
پوفندرف ۴۸	بنگ بنگستون اوکسن استرنا ۴۱
پولادین، محمودخان ۱۲۳ - ۱۲۴	بنگت اودرن ۳۱ - ۳۷ - ۳۸ - ۲۷۶
پولاک ۵۵ - ۵۶	بوپ ۱۲۴
پولند ۲۹	بوگدانگ ۵ - ۴۵
پهلوی، اشرف ۲۵۴	بهادر، اسماعیل خان ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲
پهلوی، رضا شاه (سردار سپه، رضاخان میرنچ)	بهادر السلطنه ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۱۰ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۶ - ۶۲ - ۸۰ - ۸۱ - ۱۴۴ - ۱۴۸ -	بهرامی [سرهنگ] ۲۵۵
۱۸۶ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۲۵ -	بهرامی، عبدالله ۸۴ - ۸۸ - ۱۱۵ - ۱۸۶ - ۱۹۵ -
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۲۶۱ - ۲۶۵	۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۱۱ -
	۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۶

- پهلوی، شمس ۲۵۴
 پهلوی، محمد رضا ۲۱ - ۲۷۸
- ت**
 تاج‌بخش، مهدی قلی خان ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴
 تربتی سنجایی ۲۷۳
 ترج ۸ - ۹ - ۶۱ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱
 ترک قرچداغی، امیر حشمت ۱۰۲ - ۱۲۳
 تریگولی ۲۷۹
 تقی‌زاده، حسن ۸۹ - ۹۲ - ۱۷۴ - ۱۷۵
 تنکابانی، میرزا طاهر ۱۲۳
 توریج میرزا ۲۰۸
 تورل ۱۱۸
 توماس‌یاور ۲۷۷
- ث**
 ثقفی، فتحعلی خان ۱۴۹
- ج**
 جرج داجر ۷۵
 جلالی ۲۵۷
 جلیلودن، امیر، ۲۷۷
 جم، محمود ۲۴۲
 جواهر کلام، علی ۲۷۴
 جهانداری، کیکاووس ۵۰ - ۵۳ - ۵۴ - ۲۶۵
 جیمز مابری ۱۷۴
- چ**
 چانو ۹۱
- چارلز جیمز ویلز (ولیس) ۵۸ - ۵۹ - ۱۸۰
 چلستروم ۹۳ - ۱۰۱ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ -
 ۱۳۸ - ۱۷۲ - ۲۱۵
 چیلاندر (کیلندر) ۱۰۲ - ۱۱۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
 ۱۲۴ - ۱۵۷ - ۲۱۵
- ح**
 حاج اسماعیل قهوه‌چی ۲۰۸
 حاج میرزا علیرضا ۱۲۳
 حاجی عبدالعلی ۱۹۴
 حافظ ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۲۵۲ - ۲۶۷
 حبیب‌الله ۶۴
 حسین خان ۱۱۲
 حسین خان لله ۱۹۴ - ۱۹۵
 حسین‌زاده، محمد خان ۱۲۳
 حسین علی بک ۶۴
 حسین قلی خان ۱۲۸
 حصن السلطنه ۱۶۱ - ۱۶۲
 حضرت عبدالعظیم ۱۶۱
 حضرت معصومه ۱۶۱
 حکمت، علی اصغر ۳۱ - ۳۷ - ۳۸
 ح.م. زاوش ۱۷۷
 حمیدخان ۹۴ - ۱۲۱ - ۱۳۷
- خ**
 خان‌شقایق، حسینقلی ۱۶۱
 خان ملک ساسانی ۱۸۸
 خشایار شاه ۴۹ - ۲۵۶

	خواجه عبدالله ۱۱۱ - ۱۱۲
ر	
رادمسر [رئیس شهربانی کل کشور] ۲۷۱ - ۲۷۳	خیابانی، شیخ محمد ۲۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ -
رادمسر ۱۸۲	۲۳۴ - ۲۳۵
رافائل دومن ۴۴ - ۴۹	
رنوف بیگ، حسین ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵	۵
رئیسعلی دلواری ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱	داریوش (هخامنشی) ۴۹
رجبی، پرویز ۶۲	داغ داغ آبادی، عباس ۱۱۳ - ۱۶۱
رحیم ۶۴	داگوبرت فن میکوش ۱۵۹ - ۱۶۴
رحیمیان، کوزوش ۱۶۸	داگ هامر شولد ۳۸ - ۴۱ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ -
رشیدیه، شمس الدین ۸۰	۲۸۰ - ۲۸۱
رشید السلطان ۱۹۴ - ۱۹۵	دامر ۱۲۴
رضاقلی خان ۵۷	دبرونی کفسکی ۲۱۲
رضا قلی خان [معاون تشکیلات نظمی] ۲۲۶	
رکن الدین خان ۲۳۱	ر
رمن مان ۸۶	درگاهی ۲۰۹
رنه ۱۳۱	دزیره کلاری ۲۸۱
ریناندو ۲۷۸	دلاگریگ ۲۴۸ - ۲۴۹
روتراسکی الا ۲۴۴	دماره ۸۶ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۴۰ - ۱۶۰ - ۱۷۴ - ۲۱۵
روتروز وارد ۲۶۶ - ۲۶۷	دواتگر، کریم ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۳
روتروسکیولد ۲۴۹	دویور بقال ۸
روزولت (بانو) ۲۷۴	دورترسکیولد ۲۴۸ - ۲۴۹
روشنک ۵۲	دوروترس ورد ۲۴۸ - ۲۴۹
رومانی، مصطفی خان (سرتیب شوکت) ۱۲۰	دوک ساکس ۴۷
	دوگلاس ۶۷
ز	دولت آبادی، یحیی ۱۵۳ - ۲۰۱
زائر خضرخان ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱	دولت‌شاهی ۲۵۵
زایلر ۱۶۵	دورر ۹۷
زترهلم ۲۶۸	دیوان بیگی، رضا علی ۱۱۹ - ۱۳۲

زمان خان ۱۹۹	سردار سعید ۲۱۶
زورابک ارمنی ۴۷ - ۵۴	سردار عشایر قره‌داغی ۱۵۶
زینت ۱۳۱	سردار کل ۱۶۲
زینت ۵۲	سردار محی، عبدالحسین خان ۱۲۳
	سردار معزز بجنوردی ۱۵۳
ژ	سردار مکرم ۲۲۷ - ۲۳۵
ژان سون سون (سُن سُن) ۱۰۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳	سردار همایون، قاسم خان ۱۸۱ - ۱۸۲
	سعدالدوله، جوادخان ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳
س	سلطان‌زاده (کلنل پسیان) ۱۲۰
سازنیف ۱۷۳	سمیتقو ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۹۵
ساعت ساز، میرزا عبدالحسین ۱۹۵	سون هدین ۸ - ۴۱ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۸ - ۶۹
ساعده، محمد ۱۱۸	۷۱ -
سالار افخم ۱۳۴	سهراب خان ۱۲۴
سالار جنگ ۱۴۸	سیاح، حمید ۲۰
سالار محتشم ۲۱۲	سیاح کاظم خان ۲۰۴ - ۲۰۶
سالار نظام ۱۴۹	سیف، عبدالله خان ۲۲۶
سپهدار اعظم (سپهدار رشتی - فتح‌الله خان سردار منصور) ۸۵ - ۱۶۴ - ۱۸۸	سیفی فعی نفرشی ۲۲۵ - ۲۲۷
سپهسالار، محمد ولی خان ۸۵	سیورت ۱۱۰ - ۱۳۵ - ۱۳۶
سیده ۵۲	سیورسیمون ۵۵
سناره ۵۲	ش
سرابندی، جعفرقلی خان ۱۹۸	شاخه نبات ۱۶۶
سردار احتشام ۱۳۵	شاه چراغ ۲۱۵
سردار اسعد بختیاری، جعفرقلی خان ۷۴	شاهزاده افسر ۲۵۱
سردار اسعد بختیاری، علی قلی ۱۱۵	شجاع لشکر ۱۶۱
سردار اعظم (ابوالفتح خان قهرمانی) ۲۵۷ - ۲۶۲ - ۲۶۴	شریعت ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳
۲۶۴	شعبان‌زاده ۲۷۱
سردار انتصار ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵	شلد براند (شولدبران) ۷۷ - ۸۳ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۴

شمس ملک آرا (شهاب الدوله) ۲۰۶ - ۲۰۹	صمصام السلطنه بختیاری ۱۵۳ - ۱۹۴ - ۱۹۷
شورگ ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۲۵	صمصام السلطنه، شیرخان ۱۳۰
شونمان ۱۳۵	صنیع الدوله ۷۶
شهیدی، همایون ۷	صولت الدوله ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۵۹ - ۱۶۱ - ۱۷۰ - ۱۷۱
شیبانی [یشکار مالیه] ۲۴۱	
شیبانی، حبیب الله ۸۰ - ۱۲۲	

ض

ضفر غامی، عزیز الله خان ۸۰ - ۱۴۴ - ۱۴۹

شیبانی عبدالحسین (وحید الملک) ۸۶ - ۸۷ - ۹۰ - ۹۳ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۳۷ - ۱۶۵ - ۱۷۵ - ۲۱۶ - ۲۲۴

ط

طاهر زاده ۲۵۰	شیخ ترکمان ۹۱
طباطبایی، سیدضیاءالدین ۱۰ - ۱۴۸ - ۱۸۶ - ۲۰۴	شیخ سعید ۵۸
طیب زاده، میرزا حسن ۱۲۳	شیخ عبدالرحمان ۵۸
	شیخ علی خان ۴۷

ص

صادق خان ۱۲۳ - ۱۴۹
صدیق، عیسی ۲۴۳
صفا، احمد ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱

ع

صفايي، ابراهيم ۱۲۴ - ۱۵۲
صفويه ۲۵۱
صفوی، شاه اسماعیل ۵
صفوی، شاه تهماسب ۲۳
صفوی، شاه سلطان حسین ۷ - ۲۴ - ۲۴ - ۲۴ - ۲۴ - ۴۸
صفوی، شعلیمان ۶ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۴ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۳
صفوی، شاه عباس دوم ۴۱ - ۴۷ - ۵۲
صفوی، شاه عباس کبیر ۴۷ - ۷۵
صد ۱۳۲

عشقی ۲۷۰ - ۲۷۱

فرمانفرما، نصرت الدوله ۱۴۸ - ۲۴۱	عطاء الله ۲۵۷
فروهر، میرزا عباس‌خان ۲۴۵ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۵۵	علاء، حسین ۲۱۲
۲۶۲	علم، امیر شوکت الملک ۱۵۳
فرهمندی [دکتر] ۲۶۳	علوی، سید ابوالحسن ۱۲۳
فضل‌الله‌خان ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷	علی اصغرخان ۱۳۹
فطن السلطنه مجد، محمدعلی ۳۰	علی اکبرخان ۱۵۰ - ۱۵۱
فکل کلو ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳	عماد الدوله ۶۷
۲۳۴ - ۲۳۵	عماد الکتاب ۱۸۹ - ۱۹۵ - ۱۹۷
فلوسلیوویت (فلیوس) ۱۰۱ - ۱۳۶	عماد الملک ۶۸
فن‌ویزندونگ ۹۱	عنایت ۲۲۹ - ۲۳۰
فوره ۷۰	عین الدوله، عبدالمجید ۸۴ - ۱۱۷ - ۱۴۳ - ۲۱۳
فیض [دکتر] ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۶۲	

غ

غزلیک اومان ۲۶۷
غلامحسین ۶۳

ف

فانم مقامی، جهانگیر ۸۲ - ۱۱۲ - ۱۳۸	فابریتیوس ۶ - ۲۴ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷
فانم مقامی، رضا قلی ۸۲ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۸	۴۸ - ۵۳ - ۵۴
۱۳۹ - ۱۷۲	فاتح، مصطفی ۲۷۳
فاجار، احمدشاه ۹ - ۱۰ - ۲۶ - ۹۴ - ۱۰۷ - ۱۴۱	فاگرگین ۵۵ - ۵۶ - ۵۸ - ۵۹
۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۹۳	فربود، حشمت‌الله‌خان ۲۴۱
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹	فرخ، مهدی ۱۵۲ - ۱۵۳
۲۱۶	فردوسی، ابوالقاسم ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۶۴ - ۲۶۷
فاجار، محمد علی شاه (محمد علی میرزا) ۶۱ - ۷۴	فرزانه ۲۵۳
۷۵ - ۷۶ - ۸۵ - ۱۱۵ - ۱۸۹	فرزین، محمد علی‌خان ۱۲ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۶
فاجار، مظفرالدین شاه ۹ - ۶۱ - ۶۲ - ۲۲۲	۲۴۲
فاجار، ناصرالدین شاه ۷ - ۸ - ۹ - ۲۴ - ۵۵ - ۶۱	فرمانفرما، عبدالحسین ۹۷ - ۱۸۷ - ۲۰۵
۶۴ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱	
فراگوزلو، غلامحسین ۵۸	
قلعه‌بیگی، محمد ۲۰۹	

۵۴-۵۶	قوام الدوله ۹-۶۹
کنت آنتوان دو مونت فورت ۱۸۰-۱۸۱	قوام السلطنه ۱۱۵-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۳-
کنت پوسه ۲۴۸-۲۴۹-۲۶۲	۱۵۴-۱۹۲-۲۰۱-۲۰۸-۲۱۳-۲۷۴
کنت پسی پر ۸	قوام الملک ۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۳۵-۲۱۴-۲۱۵
کنت فولک برنادت ۲۸۱	
کنت کانتیس ۱۳۱	ک
کنت گوستاولو نهپ ۸	کاردرف ۱۴۲
کنشالون ۶۱-۶۹-۷۲	کارل دوازدهم ۵۴
کنت لون هویته ۱۶۱-۱۶۲	کارلنرورم ۹۳-۱۳۸
کنس لون هویته ۱۶۲	کارلسن ۱۲۵-۱۲۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۷۲
کنس مادفون روزن ۲۵۴-۲۶۶	کارل گرهاردفن هایدن اشتام ۱۱-۱۲-۱۸-۱۹-
کنزادهیل ۱۷۱	۲۰-۲۶-۲۴۲
کویر ۱۰	کارل یازدهم ۶-۲۳-۲۴-۴۲-۴۴
کورت کیلنستین ۲۶۸-۲۶۹	کارول ۲۸-۲۹
کیلنستر ۲۴۸	کاسپار ارمی ۲۲۰-۲۲۱
کیهان، مسعودخان ۲۰۴	کاشی، ماشالله خان ۱۶۱
	کاشی، نایب حسین ۷۶-۱۶۱-۱۶۵
گ	کاظمی، باقر ۲۷۵
گدار ۲۵۷	کاکس ۱۴۴
گرانته دوف ۶۲-۶۴	کامران میرزا ۱۸۰-۱۸۱
گران فلکه رشتت ۲۷۴	کرت وستورو ۲۳۲
گرانمایه، ابوالحسن خان ۷۴-۷۷	کرزن ۱۴۴
گراهام ۱۲۱-۱۵۷	کرمی پور، محمدرضا ۸۹-۱۷۵
گرتن گرین ۱۴۳-۱۶۰	کسروی، احمد ۲۳۲-۲۳۴
گرنوی ۲۱	کلینبرگ ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳
گل حرم ۵۲	کلینگن ستیرناکستن ۵۳-۵۴
گلرولپ ۸۱-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-	کمال السلطان، علی ۲۰۲
۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵	کمفر ۲۳-۴۲-۴۳-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۳

ل. ی. میرشینکف ۱۷۳ - ۲۱۶	گلیبیت (گلیبستد) ۱۴۳ - ۱۶۰
لیونانکر ۵۳ - ۵۴	گوستاو آدولف (پادشاه سوئد، ۱۵۹۴ - ۱۶۳۲) ۴۶
	گوستاو آدولف (ولیعهد سوئد) ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶
م	۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹
مارکوبولو ۶۲ - ۶۳	۲۶۰
مارلینگ ۱۴۰	گوستاو رینکوس ۲۷۷
ماکس تورنیزگ ۲۷۳ - ۲۷۴	گوستاو نیلستروم ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸
مالک ۱۴۵	گونر (گونارد) آندرسن ۲۸ - ۲۴۲ - ۲۴۳
مالک ۱۷۱	گیلاندر ۱۴۴
میرهن، ارژنگ ۱۶۷	ل
متین السلطنه ۱۹۰	لارنس پیتراول ساتن ۲۷۳ - ۲۷۴
متین دفتری ۲۷۷ - ۲۷۹	لاس ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۸۵
مجدی، میرزا سعیدخان (منشی حضور) ۲۶۰	لانغان ۵۴
محتشم السلطنه ۸۴ - ۲۱۶	لاهوئی، ابوالقاسم ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۲
محمد تقی خان [سرگرد] ۸۰	لئون گوستاو دبوآ ۱۵۳
محمد حسین باقر ۴۸	لقمان الملک ۱۴۷
محمد حسین میرزا ۱۰۲ - ۱۰۳	لمبرک ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
محمدخان ۸۷	لندبرگ (لوندبرگ) ۱۰۲ - ۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۵۷ - ۱۵۸
محمد رضا بیک ۶	- ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۷۱
محمود افغان ۷	لوئیز ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
محمودخان [مازور] ۱۹۷	- ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰
مغیر السلطنه هدایت ۹۹ - ۱۱۰ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۵۴	لورنس آلمانی ۱۵۹
- ۱۵۵ - ۱۵۶	لویی بانزدهم ۵۵
مدیر الملک (محمود جم) ۱۸۲ - ۲۰۵	لویی چهاردهم ۶
مرزبان [دکتر] ۲۲۷	لیچنل ۱۶۰
مریل ۹۴ - ۱۰۴ - ۱۱۳ - ۱۴۱	لیسمان ۱۱۴
مشار الدوله ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۲۱۱	لیلی ۱۸۱
مستوفی، عبدالله ۸۸ - ۱۷۷	

متخب الدولہ ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۷	ستوفی الممالک ۷۶ - ۱۷۰ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ -
مندل بول ۱۱۲	۱۹۶
منشی زادہ، ابراہیم خان ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۴ -	مشفق کاظمی ۱۶۲ - ۲۷۷ - ۲۷۹
۱۹۵ - ۲۰۰	مشکوۃ الممالک، محمدنظر خان ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۱۹۵
منصور، قدرت ۱۴۹ - ۱۵۰	مشہدی حسن ۲۰۲
منصور السلطنہ ۹۸	مشہدی، سلطان علی ۲۵۲
منیری، کریم ۱۶۵ - ۲۲۴	مشہدی عباس ۶۳
موحد محسن ۲۷۴	مشیر الدولہ، محسن خان ۶۹ - ۷۳
مورخ الدولہ سپہر احمد علی خان ۸۲ - ۱۴۰ - ۱۴۱ -	مشیرالدولہ [نخست وزیر احمد شاہ قاجار] ۱۴۰ -
۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۶۹ - ۲۱۶	۱۴۱ - ۱۴۳ - ۲۱۱
مورگان شوستر ۷۷ - ۷۹ - ۱۷۴	مشیر السلطنہ ۱۴۱
مورس ہربرت ۷	مشیر ہمایون ۱۸۷ - ۲۲۸
مولر ۹۵ - ۱۶۳	معاون الدولہ ۹۹
میرزا احمد خان ۲۰۹	معتضد، خسرو ۱۷۶
میرزا اسماعیل خان ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۴ -	معتضد الحکما ۱۴۶
میرزا باقر ۲۲۶ - ۲۳۳ - ۲۳۴	معزی، حسام ۵۵
میرزا باقرخان پدر ۲۳۰	معین الملک، حاج محسن خان ۸
میرزا سلیمان خان ۱۰۲	معین الوزارہ ۱۰۴
میرزا عبدالرسول ۶۳	مغیث الدولہ امیر علایی ۱۹۵
میرزا کوچک خان جنگلی ۱۸۸	مفخم الدولہ ۸۷ - ۸۸ - ۱۳۷ - ۲۲۵
میلر ۲۱	مقتدر الملک ۲۱۰
	مکروچ ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۲
ن	مکی، حسین ۱۱۷ - ۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۰۹
ناپلئون بناپارت ۸	ملا سعید ۵۸
نادر شاہ ۷۵	ملک الشعرا ی بہار ۸۹ - ۲۰۲ - ۲۱۰
ناصرالدیوان کازرونی ۱۰۹ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۷۰ -	ملک زادہ، حسن خان ۷۴ - ۷۷
۱۷۱	ملک غازی ۲۴۵
ناصر الملک ۶۹ - ۲۱۸	ملک فیصل ۲۶۵

وان هوی ول ۴۹	نردکیست ۱۶۳
وثوق الدوله ۸۵ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۷	نرمان ۲۰۷
۲۳۲ - ۲۰۱	نصیر الشرف ۲۰۹
ودل ۵۹ - ۶۲	نصیر دیوان ۹۸
ورزنده، مهدی ۸۰	نظام السلطنه ۸۶ - ۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۹ - ۱۴۰
وستاهل ۸۴ - ۹۴ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۶۸ - ۱۸۱ -	نمره یک، شیخ حسین خان ۱۴۹
۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۱۹۴ -	نمیکون ۲۵۷
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -	نوایس، عبدالحسین ۴۱
۲۰۳ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ -	نورک ۲۶۷
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۹ -	نورن براندل ۱۱۲
۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ -	نوری ۲۶۲
۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰	نوری، شیخ فضل الله ۱۸۹
وسترو ۹۷	نومان ۱۵۱
ویلهلم دوم ۱۷۵	نیدرمایر ۶۲
ویلهلم لیتن ۸۲ - ۸۹ - ۱۲۱ - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۱۴۳	نیسترم ۸۱ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۲ - ۱۰۹ - ۱۳۳ -
ویلیام جکسون ۷۲	۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۸
وینجتو دالساندری ۶ - ۲۳	نیکلین ۱۶۳
۵	نیستروم ۹۳
هارویدسون ۱۷۲	نیلس دماره ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹
هاری ارلاند ۲۷۵	- ۱۳۰ - ۱۳۱
هایستریرگل گوستاف ۲۷۷	نیلس ماتسون کیوبینگ ۴۱
هخامنشیان ۲۴۹	۹
هدایت، عزت الله خان ۱۳۷ - ۲۲۵	وارنه ۲۲۲
هدایت، مصطفی قلی خان (فهم الدوله) ۲۴۵ - ۲۴۹	واسوس ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳	- ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۲۱۴
هرتسلفد ۲۵۶ - ۲۶۶	والتر تاونلی ۱۲۱ - ۱۷۳
هری هامیلتون ۱۶۷	والتر هینس ۴۲ - ۴۸ - ۵۰

هتینگ ۶۲

هندرسن ۲۷۴

هنری گریدی ۲۷۴

هنسنس ۱۱۳

هوتوم شیندلر ۹ - ۶۰

هیبت ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۴

هیرتا ۱۷۱ - ۱۷۲

تبرستان
www.tabarestan.info

ی

یالماربرونوفری برگ ۲۷۵ - ۲۷۶

یالمارسن ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵

۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۰۴ - ۱۱۲ -

۱۱۹ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۵۲ - ۱۵۸ -

۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۸۱ - ۱۸۵

یرم خان ۱۲۴ - ۱۷۵

یستارینگوس ۲۷۴

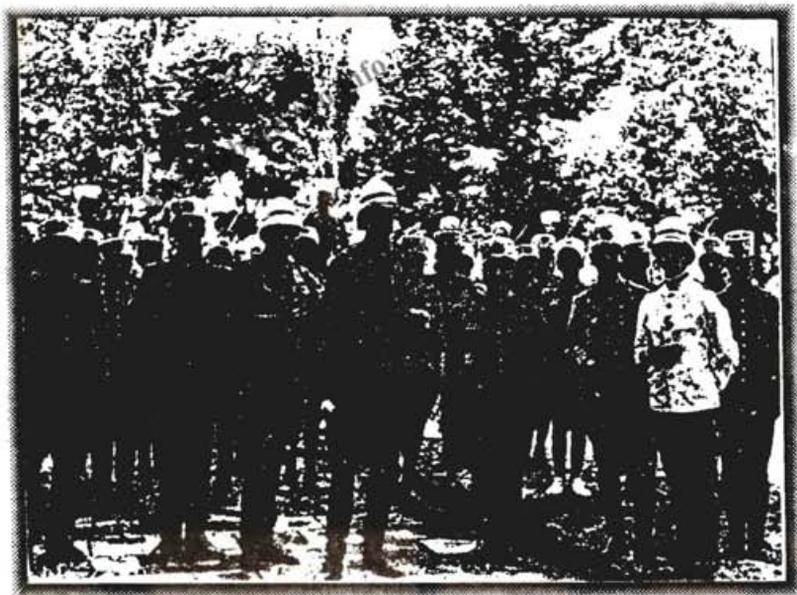
یوهان سباستین باخ ۲۸۱

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تصاویر



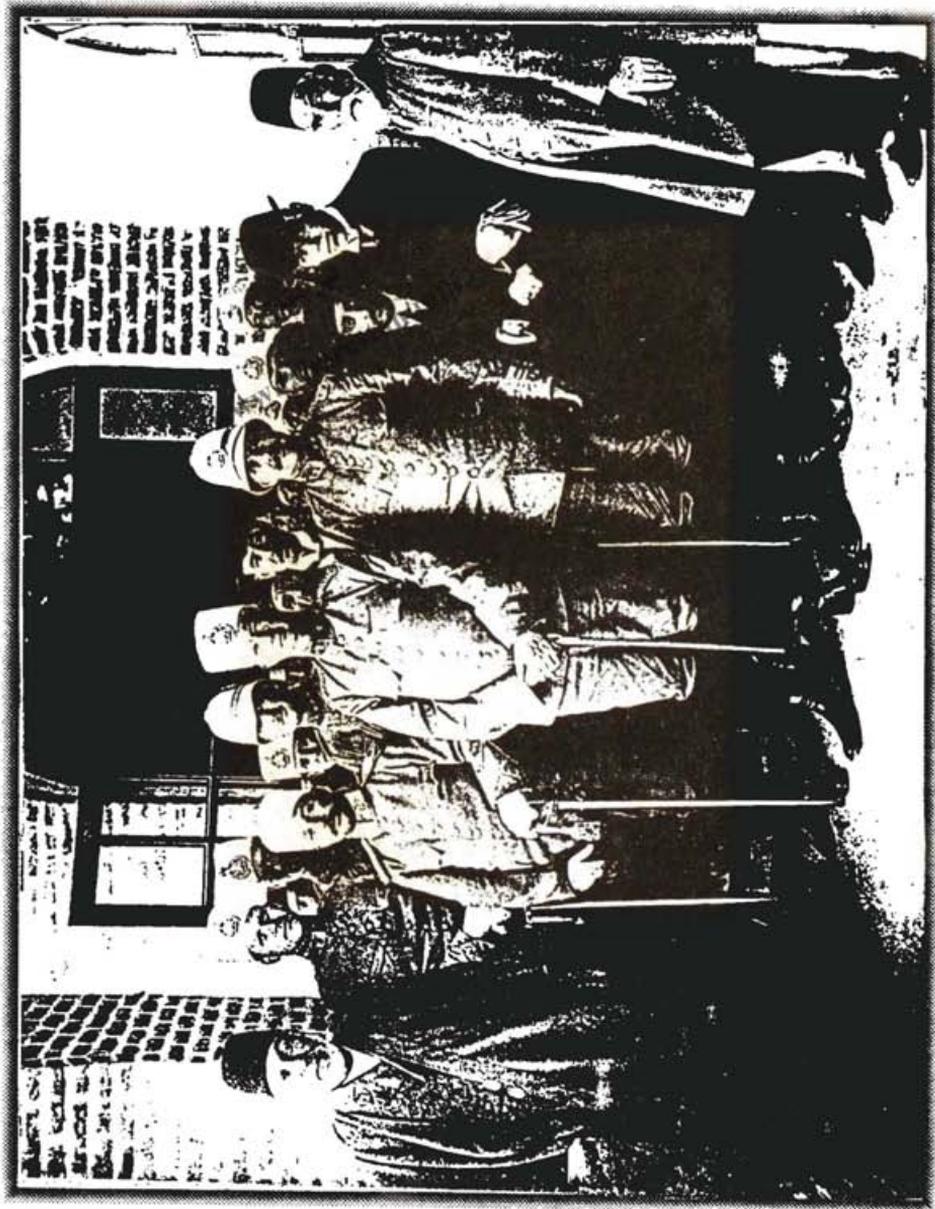
ژنرال یالمارسن به همراه تعدادی از
افسران ژاندارمری ایران



سردار سپه به همراه احمد شاه قاجار
سردار سپه به حضور وستداهل و دیگر افسران
سوئدی شهربانی ایران پایان داد



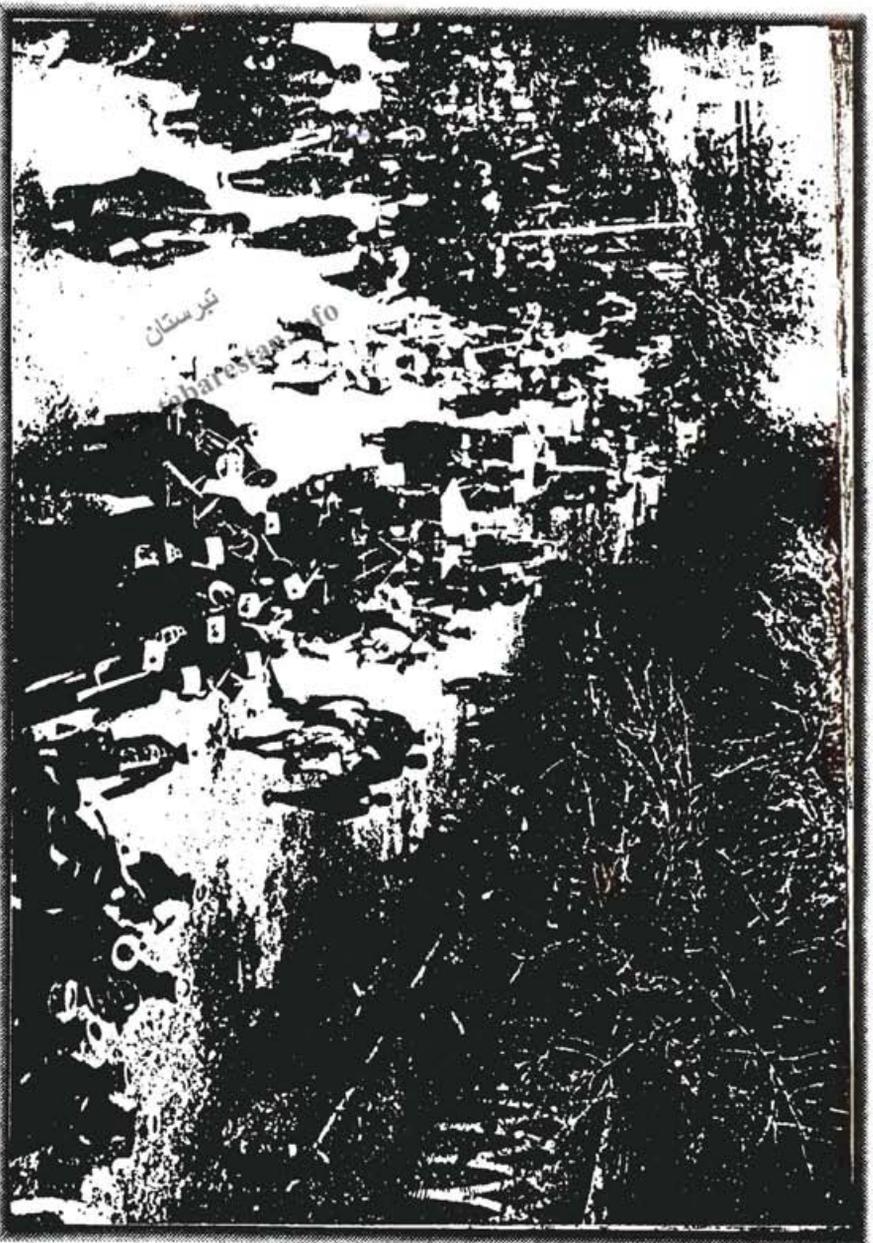
دو تن از افسران سوئدی در میان افسران ایرانی
ژاندارمری استان فارس ۱- نفر وسط ردیف اول
با لباس شخصی ۲- نفر اول ردیف دوم (سمت راست)



تعدادی از افسران سوئدی در کنار ناصرالملک نایب السلطنه | حمدشاه قاجار



فولكه



تشییع جنازه سرگرد کنتون هویت و سرگرد مهدی حصن السلطانه و نایب سیف‌الله خان افشار
پیکر لون هویت در کالسکه اول قرار دارد

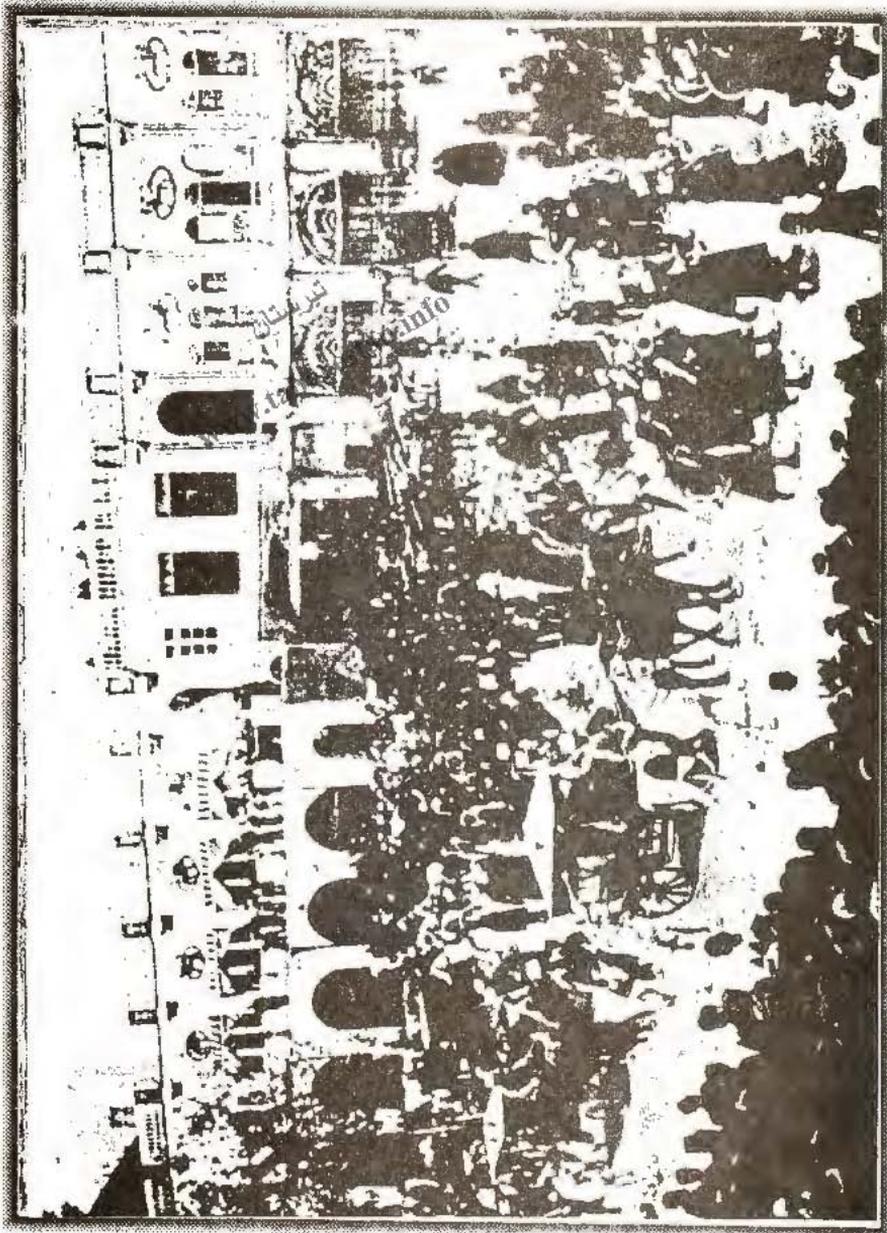
تبرستان
www.tabarestan.info



پترسن و لندبرگ (سمت چپ)



مولر و یالمارسن (سمت چپ)



تشیع جنازه سرگرد کنت لون هویت در خیابان علاءالدوله افروسی | پیکر لون هویت

در کالسکه اول قرار دارد.



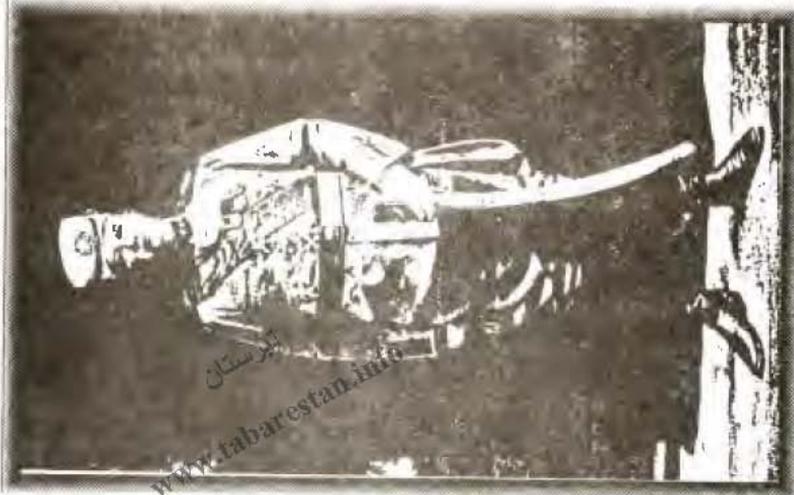
ژنرال وستداهل رئیس نظمیہ کل کشور



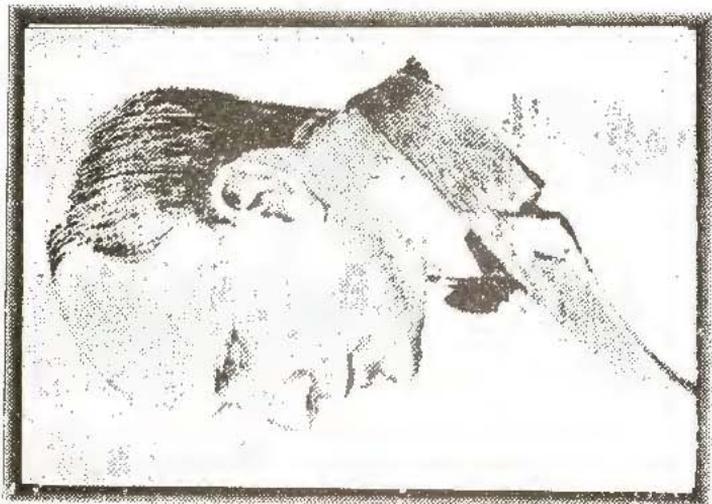
کارلبرگ



ژنرال یالمارسن رئیس ژاندارمری ایران



ژنرال وستداهل



پ. نیستروم

تبرستان
www.tabarestan.info

The Swedish in Iran

تبرستان

www.kabarestan.info

*From the first Swedish journey " Oksen Asterna " to Iran
in 1617 Till the travel of " Dag HamerShold " in 1955*

With attached history of Iran and Sweden connections

Mohammad Madadi

The Swedish in Iran

تیرستان
www.tiristan.info
*From the first Swedish journey " Oksen Asterna " to Iran
in 1617 Till the travel of " Dag Hamer Shold " in 1955*

With attached history of Iran and Sweden connections

Mohammad Madadi



قیمت : ۲۸۰۰ تومان

شابک : ۹۶۴ - ۶۹۸۴ - ۶۸ - ۱

964 - 6984 - 68 - 1 : ISBN